

در بخشیر

عباس داودی
علی حمیدی

بسم الله الرحمن الرحيم



در مسیر بهشت

۷۲ آیه موضوعی

۳۴۳ پیام قرآنی

۲۲۱ روایت از معصومین علیهم السلام

۳۶۰ نکته و حکایت اخلاقی

تربیتی و اجتماعی



پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام



در مسیر بهشت

به سفارش: معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی
فایندگی ولی فقیه در سپاه

تهیه و تدوین:	عباس داودی - علی حمیدی
ناظر علمی:	محمد شبیدنی شایاکی
ویراستار:	رقیه فضلی
ویرایش نهایی:	عبدالرحمن حیاتی اصل
طراح جلد:	رضا پارسای
صفحه آرا:	روح الله جلالی
ناشر:	زمزم هدایت
ناظر چاپ:	ابراهیم اسماعیلزاده

چاپ:	مرکز چاپ سپاه
قطع:	رقعی
نوبت:	اول / ۱۴۰۰
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۶-۷۳۹-۶
شمارگان:	۲۲۰۰۰
قیمت:	۱۲۰۰۰۰ تومان

آدرس: قم، خیابان شهیدان فاطمی، نبش کوچه ۴، پلاک ۸۱
تلفن: ۳۷۷۳۰۷۳۵ - ۰۲۵ / همراه: ۲۵۳ ۲۸ ۸۷ - ۰۹۱۲
تلفن مؤلف: ۰۹۱۸۴۹۸۰۷۴۷

حقوق چاپ و نشر برای تهیه و تدوین کننده کتاب محفوظ است.

ISBN: 978-964-246-739-6



فهرست مطالب

مقدمه..... ۹

فصل اول: عبودیت و بندگی

- (۱) به نام الله..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۲) هدف خلقت..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۳) پاداش عبادت..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۴) تکبیر از عبادت..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۵) عبادت فطری..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۶) نیاز به خدا..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۷) اطاعت بعد از شناخت... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۸) مراجعه به کارشناس..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۹) اقامه نماز..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۰) وقت نماز..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۱) خدا با نمازگزاران است. ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۲) پاک کننده گناهان..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۳) سختی نماز؟..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۴) پاداش نمازگزاران..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۵) نماز محافظ..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۶) مداومت بر نماز..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۷) ضایع کنندگان نماز.... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۸) عاقبت بی‌نمازی..... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.
- (۱۹) سهل انگاران در نماز... ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... نماز جماعت (۲۰)

فصل دوم: اخلاق، تربیتی و اجتماعی

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... قرآن (۲۱)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... محبت خدا (۲۲)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... دوستی اهل بیت علیهم السلام (۲۳)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... تقوا (۲۴)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... اخلاص (۲۵)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... توکل (۲۶)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... خدا نزدیک است (۲۷)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... آخرت گرایی (۲۸)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... تسلیم و رضا (۲۹)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... امید، یأس (۳۰)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... دین دلبخواهی (۳۱)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... دین سطحی (۳۲)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... امتحان الهی (۳۳)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... استدراج (۳۴)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... ایثار (۳۵)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... انفاق (۳۶)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... رزق و روزی (۳۷)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... شکر و کفر نعمت (۳۸)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... ازدواج (۳۹)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... وفای به عهد (۴۰)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... امانت‌داری (۴۱)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... محبت و مهر ورزی (۴۲)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... عفو و گذشت (۴۳)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	دوست، رفیق (۴۴)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	صبر و شکیبایی (۴۵)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED....	احترام به پدر و مادر (۴۶)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	راستگویی؛ دروغ (۴۷)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	صلهٔ رحم (۴۸)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	حیا و عفت (۴۹)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	پوشش، آراستگی (۵۰)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	ذکر صلوات (۵۱)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	جهاد و شهادت (۵۲)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	بهشت (۵۳)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	ترک گناه (۵۴)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	آرزوهای دراز (۵۵)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED...	وسوسه‌های شیاطین (۵۶)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	مال حرام (۵۷)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	حسد (۵۸)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	ظلم (۵۹)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	بخل (۶۰)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	عیب‌جویی (۶۱)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	تمسخر و استهزاء (۶۲)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	غیبت، گمان‌بد (۶۳)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	گناهان جنسی (۶۴)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	لجاجت (۶۵)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	فحش و ناسزا (۶۶)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	توبه و استغفار (۶۷)
ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED.....	شایعه (۶۸)

ERROR! BOOKMARK NOT امر به معروف و نهی از منکر
DEFINED.

ERROR! BOOKMARK NOT عدم دوستی با دشمنان خدا
DEFINED.

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... منافقین (۷۱)

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... حکومت اسلامی (۷۲)

ERROR! جداول آماری (آیات، پیام‌ها، روایات، نکته‌ها و حکایات)
BOOKMARK NOT DEFINED.

ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... کتابنامه

مقدمه:

قرآن کریم، پیام روشن الهی است که همه انسان‌ها را به راستی و رستگاری دعوت می‌کند. از صدر اسلام تاکنون، آموزش این پیام جاودانه الهی، از مهم‌ترین اهداف تعلیم و تربیت در میان مسلمانان بوده است. قرآن آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی است که گذشت زمان و پیشرفت‌های علمی، هرگز انسان را از آن بی‌نیاز نکرده، بلکه معارفش آشکارتر و اعجازش روشن‌تر گردیده است. این کتاب آسمانی برای تربیت و تعالی انسان‌ها از روش‌ها و شیوه‌های متنوع و متناسب با موقعیت‌های متفاوت استفاده کرده است.

یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی و محرومیت مسلمانان از تمدن و هدایت دینی، مہجوریت و عدم تمسک آنان به قرآن و حاکمیت نبخشیدن معارف آن می‌باشد تا جایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از امت خویش به خاطر مہجوریت قرآن در پیشگاه خدا شکایت می‌کند. «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان: ۳۰).

امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در خصوص بهره‌مندی و درک مفاهیم قرآن

کریم می‌فرمایند:

امروز دنیا محتاج قرآن است؛ چه قبول کند و اعتراف کند و چه اعتراف نکند. امروز دنیا در خلأ هویتی است، خلأ فکری است، در خلأ ایمانی است؛ انسان بی‌ایمان مثل یک میوهٔ پوک و از درون خالی می‌ماند. اینکه شما می‌بینید قتل و جنایت در کشورهای غربی روز به روز زیاد می‌شود، به خاطر این است. یکی از عللش این است.

بشر دیگر متاعی برای قانع کردن ذهن و دل و جان انسان‌ها ندارد که ارائه کند. می‌گویند، می‌یافند، اما دل‌های مردم قبول پیدا نمی‌کند. قرآن چرا. اگر چنانچه رشحه‌ای از رشحات قرآن - نه کل قرآن، فقط یک رشحه از رشحات قرآن - با بیان متناسب امروز فرستاده بشود، دل‌ها جذب می‌شود؛ ما خودمان این را داریم تجربه می‌کنیم. این را داریم می‌بینیم. امروز بشر محتاج قرآن است.^۱

امید است عموم مؤمنین به ویژه جوانان عزیز بتوانند از این کتاب - که در برگرفته ۷۲ آیه موضوعی، ۳۴۳ پیام قرآنی و ۲۲۱ روایت نورانی و ۳۶۰ حکایت آموزنده و تربیتی است - در زندگی فردی و اجتماعی خود استفاده نموده و زمینه سبک زندگی اسلامی را در جامعه فراهم سازند و با پیشبرد و تعالی آن، زمینه‌ساز تمدن نوین اسلامی گردند.

شایسته است استادان، معلمان و مربیان مراکز آموزشی، تربیتی و فرهنگی، جوانان را به حفظ و ترجمه آیات منتخب ترغیب نموده و توصیه نمایند تا پیام‌های آیات و حکایت‌های اخلاقی و تربیتی را به صورت کاربردی و عملی در زندگی فردی و اجتماعی به کار برند تا سعادت دنیا و آخرت را برای خود رقم زنند.

پیشنهادهای تجربه‌های شما مربیان ارجمند و جوانان گرامی، راهگشا و مشوق ما در ارتقاء و تقویت متون آموزشی و تربیتی در حوزه قرآنی خواهد بود. از همه خوانندگان ارجمند تقاضا می‌شود نظرات ارزشمند خود را در مورد این کتاب، به نشانی «AbbasDavudi.ir» ارسال نمایند تا در چاپ‌های بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

۱. بیانات امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در دیدار جمعی از قاریان قرآن کریم ۱۳۹۵/۳/۱۸،

دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۳۳۰۹>

در پایان بر خود لازم می‌دانیم از زحمات و همکاری کارشناسان پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام و همچنین ناظر علمی حجت الاسلام محمد شبدینی پاشاکی که برای انتشار این اثر ارزشمند زحمات فراوانی کشیده‌اند تشکر و قدرانی نماییم.

عباس داودی - علی حمیدی

تابستان ۱۴۰۰

فصل اول:

عبودیت و بندگی



به نام الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (حمد: ۱).
به نام خداوند بخشنده بخشایگر

پیام‌ها:

۱. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز سوره، رمز آن است که مطالب سوره، از مبدأ حق و مظهر رحمت نازل شده است؛
۲. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز کتاب آسمانی، یعنی هدایت تنها با استعانت از او محقق می‌شود؛
۳. «بِسْمِ اللَّهِ» کلامی است که سخن خداوند با مردم و سخن مردم با خدا، با آن شروع می‌شود؛
۴. رحمت الهی همچون ذات او ابدی و همیشگی است. «اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»؛
۵. بیان رحمت الهی در قالب‌های گوناگون، نشانهٔ اصرار بر رحمت است. (هم قالب «رحمن» هم قالب «رحیم») «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»؛
۶. شاید آوردن کلمهٔ رحمان و رحیم در آغاز کتاب، نشانهٔ این باشد که قرآن جلوه‌ای از رحمت الهی است، همان‌گونه که اصل آفرینش و بعثت جلوه لطف و رحمت اوست. «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ».

۱. تمام پیام‌ها از تفسیر نور حجت الاسلام محسن قرائتی نقل شده است.

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. اهمیت بسم‌الله

(الف) خداوند متعال فرمود: «به عزّت و جلال خودم قسم کسی که از امت محمد ﷺ "بسم الله الرحمن الرحيم" را بگوید در نامه حسناتش ثواب عبادت هفتصد سال را بنویسم.»^۱

(ب) حضرت علی ؑ فرمود که رسول خدا ﷺ به من گفت از قول خدای عزّ و جلّ که فرمود: «هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بی‌فرجام است.» سپس فرمود: «هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است.»^۲

(پ) امیرالمؤمنین، علی ؑ فرمود: «به درستی که خداوند می‌فرماید: من سزاوارترین کسی هستم که از او درخواست گردد و شایسته‌ترین کسی هستم که به‌سوی او تضرّع شود، پس در آغاز هر کار کوچک و بزرگی بگوئید "بسم الله الرحمن الرحيم"، یعنی طلب یاری می‌کنم در این کار از خدا.»^۳

(ت) پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «وقتی معلم به کودک بگوید: بگو "بسم الله الرحمن الرحيم" و کودک آن را تکرار کند، خداوند برای کودک و پدر و مادرش و معلم، برائت از آتش در نظر خواهد گرفت.»^۴

(ث) امیرالمؤمنین، علی ؑ به شخصی که جمله «بسم الله» را می‌نوشت، فرمود: «آن را نیکو بنویس» آن مرد نیکو نوشت و آمرزیده شد.^۵

۱. محمد نبی تویسرکانی، لئالی الاخبار، قم، مکتبه العلامه، ۱۴۱۵ق، ج ۳، (باب ۷) ص ۳۴۶.
۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۳، ص ۳۰۵.
۳. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، قم، مؤسسة ال البيت، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۶۹.
۴. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۹۰.
۵. علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الأفعال، بیروت، دار کتاب العلمیه، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۳۱۱، ح ۲۹۵۵۸.

ج) امام باقر^{علیه السلام} فرمود: «اول هر کتابی که از آسمان نازل شد "بسم الله الرحمن الرحيم" بود.»^۱

چ) امام باقر^{علیه السلام} فرمود: «هر گاه بسم الله را قرائت کنی برای تو مانع بلاهایی می شود که بین آسمان و در زمین است.»^۲

ح) امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «بسم الله به اسم اعظم الهی، از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است.»^۳

خ) بلند گفتن «بسم الله» از نشانه های مؤمن است.^۴

د) در روایات متعدد وارد شده است که گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» در ابتدای کارها باعث دفع شیطان می گردد.^۵

۲. استعانت به بسم الله الرحمن الرحيم

گویند: مردی بود منافق اما زنی مؤمن و متدین داشت؛ این زن تمام کارهایش را با «بسم الله» آغاز می کرد. شوهرش از توسل جستن او به این نام مبارک بسیار غضبناک می شد و سعی می کرد که او را از این عادت منصرف کند. روزی

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۱۳.

۲. محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۱۰۷.

۳. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا^{علیه السلام}، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۵.

۴. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الأحکام، تحقیق سیدحسن موسوی خراسان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۳۷ - علامات مؤمن پنج چیز است: ۵۱ رکعت نمازگذااردن در هر شب و روز (۱۷ رکعت نماز واجب و ۳۴ رکعت نافله) و زیارت اربعین و انگشت در دست راست کردن و بر خاک سجده نمودن و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم.

۵. عبدالحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۸۸.

کیسه‌ای پر از طلا به زن داد تا آن را به‌عنوان امانت نگه دارد. زن آن را گرفت و با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در پارچه‌ای پیچید و با «بسم الله» آن را در گوشه‌ای از خانه پنهان کرد. شوهر مخفیانه آن طلا را دزدید و به دریا انداخت تا همسرش را محکوم و خجالت زده کند و «بسم الله» را بی ارزش جلوه دهد سپس به مغازه خود برگشت. در بین روز صیّادی دو ماهی را برای فروش آورد، آن مرد ماهی‌ها را خرید و به منزل فرستاد تا زنش آن را برای ناهار آماده سازد. زن وقتی شکم یکی از آن دو ماهی را پاره کرد ناگهان دید همان کیسه طلا که پنهان کرده بود درون شکم یکی از ماهی‌هاست، آن را برداشت و با گفتن «بسم الله» در مکان اوّل خود گذاشت. شوهر به خانه برگشت و کیسه زر را طلب کرد. زن مؤمنه فوری با گفتن «بسم الله» از جای برخاست و کیسه زر را آورد. شوهرش خیلی تعجب کرد و سجده شکر الهی را بجا آورد و از جمله مؤمنین و متقین گردید.^۱

۳. دوری از آتش

رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون روز قیامت شود به بنده خدا امر می‌شود که وارد آتش دوزخ شود، چون نزدیک دوزخ می‌شود می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحيم و پا در دوزخ می‌نهد آتش دوزخ هفتاد هزار سال راه از او دور می‌شود.»^۲

۴. سفید شدن پرونده اعمال

در روایت دیگری آمده چون بنده خدا را پای میزان حساب حاضر می‌کنند و نامه اعمال او را در حالی که مملو از افعال و کردار زشت است به‌دست او می‌دهند در حین گرفتن نامه اعمال بنابر عادت که در دنیا به گفتن «بسم الله

۱. حسین محمدی، هزار و یک حکایت قرآنی، قم، نیلوفرانه، ۱۳۹۴، ص ۲۷.

۲. فتح الله بن شکرالله کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۳.

الرحمن الرحیم» داشته آن را بر زبان جاری می‌کند و نامه اعمال را به دست می‌گیرد چون نامه اعمال را می‌گشاید آن را سفید می‌بیند در حالی که هیچ نوشته و عمل بدی در او نمی‌بیند. در این هنگام بنده عاصی به فرشتگانی که حاضرند می‌گوید: «در این نامه عمل چیزی نوشته نیست که بخوانم» و فرشتگان گویند: «در همین نامه تمام اعمال بد تو نوشته بود اما به برکت و میمنت بسم الله الرحمن الرحیم محو شد.»^۱

۵. بسم الله و رفع سردرد

روایت شده: قیصر روم نامه‌ای برای حضرت علی علیه السلام نوشت که مضمون آن شکایت از سردردی بود که اطباء از عهده معالجه آن بر نیامده بودند. حضرت امیر علیه السلام برای پادشاه روم یک کلاه فرستاد و دستور دادند هرگاه دچار سردرد شدی این کلاه را بر سر خود بگذار تا نجات‌یابی. هنگامی که قیصر روم امر آن حضرت را اجراء نمود خدای توانا او را شفا داد، چون این موضوع به نظر قیصر روم شگفت‌آور بود، دستور داد تا کلاه را شکافتند، پس با کاغذی مواجه شدند که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، هنگامی که وی دریافت که شفایش به‌خاطر این نام مبارک بوده اسلام آورد ولی اسلام خود را پنهان می‌داشت.^۲

۶. بسم الله و عبور از رودخانه

یک نفر برای شنیدن وعظ و سخنرانی به شهر می‌رفت اما رودخانه‌ای سر راهش بود و او به‌واسطه نداشتن وسیله شخصی و سوار شدن بر قایق کرایه‌ای اغلب اوقات دیر به مجلس سخنرانی می‌رسید.

روزی واعظ در اهمیت بسم الله الرحمن الرحیم صحبت می‌کرد، تا اینکه

۱. همان.

۲. همان.

به این جمله رسید: «ای مردم در این آیه اسم اعظم خداوند ذکر شده است. نکته‌های مهمی در این اسم مطرح است و فواید زیادی هم بر آن مترتب است، حتی اگر کسی بسم الله بگوید، می‌تواند از روی آب عبور کند.»

آن مرد بیدار دل، خوشحال شد و پنداشت کارش آسان گردیده است، به همین دلیل تصمیم گرفت روز بعد بسم الله بگوید و از روی آب عبور کند. صبح روز بعد، وقتی کنار رودخانه رسید، قایقی برای رفتن به آن طرف رودخانه نبود، او هم بسم الله گفت و از روی آب گذشت.

بعد از چند روزی به فکر افتاد که به‌خاطر سپاسگزاری از واعظ، او را به خانه‌اش مهمان کند. اما قایقی حاضر نبود، به همین خاطر از واعظ خواست با هم بسم الله بگویند و از روی آب عبور کنند.

مرد بیدار دل بسم الله گفت و به طرف دیگر رودخانه رفت و از آن طرف فریاد زد و از واعظ خواست بیاید.

واعظ گفت: «من نمی‌توانم از روی آب بیایم.»
مرد بیدار دل با تعجب گفت: «همان مطلبی را که به من آموختی، به آن عمل کن.»

واعظ گفت: «آن چیزی که همراه تو هست با من نیست و آن ایمان به بسم الله الرحمن الرحیم است.»

صداقت و اخلاص و ایمان وسایلی هستند که انسان را به سر منزل مقصود می‌رسانند، دانش و علم تنها برای رسیدن به مقصود کفایت نمی‌کند.^۱

۱. احمد میر خلف زاده و قاسم میرخلف‌زاده، داستان‌هایی از بسم الله الرحمن الرحیم، قم، مهدی‌یار، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۱.

۷. نزول بسم الله الرحمن الرحيم بر انبیاء

از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام روایت شده: «چون بسم الله الرحمن الرحيم نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اولین مرتبه نزول این آیه بر حضرت آدم علیه السلام بود که پس از شنیدن آن گفت: ذریه من ایمن از عذاب هستند مادامی که این آیه را قرائت کنند. سپس این آیه بالا برده شد.

مرتبه دوم بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد و آن حضرت هنگامی که در کفه منجنیق بود که به سمت آتش پرتاب شود این آیه را تلاوت نمود، خدا آتش را برای آن حضرت سرد و سلامت گردانید. باز این آیه بالا برده شد و نازل نشد مگر بر حضرت سلیمان علیه السلام و در این هنگام بود که ملائکه خطاب به حضرت سلیمان گفتند: سوگند به خدا که ملک و سلطنت تو از هر جهت تمام و کامل شد، سپس بالا برده شد تا اینکه بر من نازل گشت و روز قیامت که شود امت من می آیند در حالی که این آیه شریفه را بر زبان دارند. پس چون اعمالشان در میزان نهاده شود کفه اعمال آنها سنگین شود. آیت الله میرزا جواد آقا ملک تبریزی در باره این حدیث به این مضمون می گوید که: «ممکن است مراد از نازل شدن بسم الله و بالا بردن، حقیقت و آثار آن در عالم باشد.»^۱

۱. میرزا جواد آقا ملک تبریزی، اسرار الصلوة، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۸.



هدف خلقت

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: ۵۶).

من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)!

پیام‌ها:

۱. جنّ و انس در تکلیف مشترکند. «الْجِنَّ وَالْإِنْسَ... لِيَعْبُدُونِ»؛
۲. عبادت کردن بشر و الهی شدن مردم مهم است، نه عبادت شدن خداوند. «لِيَعْبُدُونِ» (نفرمود: «لأعبد» تا من عبادت شوم)؛
۳. لازمه عبادت، معرفت معبود است، پس آفرینش جن و انس برای شناخت حقّ و حرکت در راه خداوند است. «لِيَعْبُدُونِ»؛
۴. انسان در معرض غفلت و نسیان است و باید پیوسته هدفش را به او تذکر داد. «وَذَكِّرْ... مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ...»؛
۵. خداوند بی نیاز است و عبادتی که از جن و انس می خواهد، به خاطر احتیاج او نیست بلکه به خاطر رشد آنهاست. «مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ...» (ذاریات: ۵۷).

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. روایاتی در باره هدف خلقت

(الف) امام حسین علیه السلام فرمود: «خداوند بزرگ بندگان را نیافریده، مگر برای اینکه او را بشناسند، هنگامی که او را بشناسند، عبادتش می‌کنند و هنگامی که بندگی او کنند از بندگی غیر او بی‌نیاز شوند.»^۱

(ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی، آفریدگان خود را بیهوده نیافرید و آنان را به حال خود رها نکرد؛ بلکه آن‌ها را آفرید تا قدرت خویش را نشان دهد و تکلیف عبادت (اطاعت) خود را به دوش آن‌ها نهد تا با آن، سزاوار خشنودی او شوند. آنان را نیافرید تا از آن‌ها سودی ببرد و یا زبانی را به وسیله آن‌ها از خود، دور سازد. بلکه آفریدشان تا به آن‌ها سود برساند و آن‌ها را به نعمت جاودان (بهشت) برساند.»^۲

۲. اگر بنده بود...

امام کاظم علیه السلام از در خانه بُشر می‌گذشت که صدای لهو و لعب و موسیقی و نِی از آن خانه شنید. کنیزی از خانه بیرون آمد و خاکروبه در دست داشت، آن را بیرون خانه ریخت. امام کاظم علیه السلام به وی فرمود:

«یا جَارِیَةُ! صَاحِبُ هَذَا الدَّارِ حُرٌّ أَمْ عَبْدٌ؟! ای خانم! مالک این خانه آزاد است یا بنده؟!» کنیز جواب داد: «البتّه که آزاد است.»

امام کاظم علیه السلام فرمود: «صَدَقَتْ! لَوْ كَانَ عَبْدًا خَافَ مِنْ مَوْلَاهُ؛ راست گفتی؛ زیرا اگر بنده بود از مولای خود می‌ترسید (و این چنین در معصیت گستاخ نمی‌شد).»

۱. محمد بن علی کراجکی، کنز الفوائد، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، قم، کتابفروشی داوری، ج ۱، ص ۹.

وقتی کنیز، وارد خانه شد، مولایش که بر بساط شراب نشسته بود، پرسید:
چرا دیر کردی؟

گفت: مردی با من، چنین گفت.

بُشر، با پای برهنه از خانه بیرون آمد تا امام کاظم علیه السلام را ملاقات نمود و به دست او توبه کرد و عذرخواهی نمود و از شرم رفتارش گریست.
بُشر تصمیم گرفت تا آزاد نباشد و عبد باقی بماند.^۱

۳. چقدر غافلیم

محدث قمی در هنگام تلاوت قرآن وقتی به آیه شریفه «وَمَا خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» جن و انس را نیافریدیم مگر برای عبادت می‌رسید لرزه بر اندامش می‌افتاد و می‌فرمود: «وا اسفا چقدر غافلیم و چه اندازه از خدا دور افتاده‌ایم. در حالی که عبادت و پرستش او هدف از آفرینش جن و انس بوده است و چرا ما از آن هدف مبارک دور افتاده باشیم.» و این ورد زبان ایشان بود و هر جا که منبر می‌رفت و موعظه می‌کرد فلسفه آفرینش موجودات و انسان را یادآوری می‌کرد و می‌گفت: «فراموش نکنید که عبادت خدا هدف خلقت است.»^۲

۴. حقیقت عبودیت

حضرت آیت‌الله بهجت رحمته الله فرمود: «اگر بگویند کلمه‌ای می‌خواهم که ام‌الکلمات باشد و کافی برای سعادت مطلقه در این، خدای تعالی قادر است که از بیان حقیر، آن را کشف فرماید و به شما برساند.

پس عرض می‌کنم که غرض از خلقت، عبودیت است و حقیقت عبودیت؛

ترک معصیت است در اعتقاد که عمل قلب است و در عمل جوارح.

۱. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، منهاج الکرامه فی معرف الامامة، مشهد، تاسوعا، ۱۳۷۹، ص ۳۲.

۲. علی دوانی، شیخ عباس قمی، مرد تقوی و فضیلت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۶ق، ص ۴۵.

و ترک معصیت، حاصل نمی‌شود به طوری که ملکه شخص بشود، مگر با دوام مراقبه و یاد خدا در حال و زمان و مکان و در میان مردم و در خلوت.^۱

۵. عبادت بدون معرفت

حضرت امام خامنه‌ای دامنه‌ای فرموده‌اند:

«لِيَعْبُدُون» را معنا کردند به «لِيعْرِفُون». این معنایش این نیست که «عَبَدَ» به معنای «عَرَفَ» است - عبادت به معنای معرفت است - نه؛ بلکه به معنای این است که عبادت بدون معرفت معنی ندارد، امکان ندارد، عبادت نیست. بنابراین جامعه‌ای که به عبودیت خدا می‌رسد، یعنی به معرفت کامل خدا می‌رسد، تخلق به اخلاق الله پیدا می‌کند؛ این، آن نهایت کمال انسانی است.^۲

۶. عبد بودن مهم‌ترین صفت پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت امام خامنه‌ای دامنه‌ای فرموده‌اند:

خدای متعال در قرآن، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با صفات متعدّدی ستوده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، (قلم: ۴) «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (آل عمران: ۱۵۹) و صفات متعدّد دیگر که هر کدام از این‌ها یک فصل فراوانی از خصوصیات پیغمبر را بیان می‌کند؛ ولی آن صفتی که به ما مسلمان‌ها دستور داده شده است که هر روز درباره پیغمبر در نمازهای مان تکرار کنیم این است که «اشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»؛ این نشان‌دهنده اهمیت عبودیت است؛ عبد بودن آن چنان برجسته است که خدای متعال این صفت را به مسلمانان تعلیم

۱. سید مهدی ساعی، به سوی محبوب، قم، مؤسسه فرهنگی و هنری البهجه، ۱۳۸۶، ص ۲۴.
۲. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای، در دیدار با دانشجویان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴، دسترسی در:

می‌دهد که در نماز خود، هر روز چند مرتبه تکرار کنند.^۱
 همچنین خداوند وقتی می‌خواهد از حضرت یعقوب و حضرت ایوب تعریف کند آن‌ها را به صفت عبد بودن می‌ستاید. «نِعَمَ الْعَبْدُ» (ص: ۳۰ و ۴۴).

۷. هدف خلقت، معرفت‌الله

عبودیت، به معنای وابستگی بی‌قید و شرط بنده به مولاست؛ به‌گونه‌ای که چیزی از خود نداشته باشد و با همه وجود، مطیع و تسلیم او گردد؛ نه دنبال تمایل قلبی خود باشد و نه در مقابل معبود، به اندیشه خود تکیه کند. از این‌رو رسول اکرم ﷺ در تفسیر این آیه فرمود: «خداوند، جن و انس را خلق کرد تا عبد و مطیع او باشند، نه اینکه او را معصیت کنند.»^۲

تحقق این معنا، یعنی وابستگی مطلق، جز با معرفت و شناخت خداوند ممکن نیست. از این رو امام حسین ﷺ فرمود: «خدا بندگان خودش را خلق نکرد، جز برای اینکه او را بشناسند؛ وقتی که او را شناختند، عبادتش خواهند کرد.»^۳
 همچنین امام باقر ﷺ به ابو حمزه ثمالی فرمود: «إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ.»^۴

۸. عبادت هدف مخلوق است، نه خالق

گرچه بر اساس برخی آیات قرآن کریم عبادت هدف آفرینش انسان است، اما این هدفی است متوسط، نه نهایی؛ زیرا هدف برتر که عبادت نسبت به آن وسیله محسوب می‌شود نیل به یقین است: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در مراسم بیست و هفتمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)،

۱۳۹۵/۳/۱۴، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=33259>.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، التوحید، قم، جامعه مدرّسین، ۱۳۹۸ ق، ص ۳۵۶.

۳. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، همان، ج ۱، ص ۹.

۴. عبدالله جوادی آملی، ادب فتای مقربان، قم، اسراء، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۴۵.

(حجر: ۹۹) و در هر صورت عبادت هدف مخلوق است، نه خالق. چنین نیست که خداوند برای رسیدن به هدفی مانند معبود شدن، بشر را خلق کرده باشد تا با عصیانِ عاصیان، او به هدف نرسیده باشد؛ چون خدای سبحان غنی محض است و محال است بی نیاز محض کاری را برای رسیدن به هدفی انجام دهد. از این رو در قرآن کریم تصریح شده است که اگر همه انسان‌ها و دیگر عابدان زمین به خدا کفر ورزند، بر دامن کبریا پیش گری نخواهد نشست: «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌ حَمِيدٌ» (ابراهیم: ۸).^۱

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ج ۱، ص ۴۲۹.



پاداش عبادت

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه: ۷۲).

خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ‌هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاودان (نصیب آن‌ها ساخته)؛ و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه این‌ها) برتر است؛ و پیروزی بزرگ، همین است!

پیام‌ها:

۱. بزرگ‌ترین امتیاز بهشت، خلود در آن و جاودانگی نعمت‌های آن است.

«خَالِدِينَ فِيهَا»؛

۲. زندگی آخرت تنها معنوی نیست، بلکه مادی و جسمانی است. «جَنَّاتٍ،

مَسَاكِنَ طَيِّبَةً»؛

۳. از تمایلات طبیعی انسان به آب، سرسبزی، باغ، بوستان و منزل، در جهت

گرایش به معنویت استفاده کنیم. «وَعَدَ اللَّهُ... جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...»؛

۴. لذت‌های معنوی، بالاتر از لذت‌های مادی بهشت است. «رِضْوَانٌ مِنَ

اللَّهِ أَكْبَرُ»؛

۵. رسیدن به پاداش اُخروی و رضایت الهی، رستگاری بزرگ است. «الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. پاداش عبادت در روایات

(الف) خداوند تبارک و تعالی به حضرت داود علیه السلام فرمود:
ای داود! برسان به مردم زمین من، که من... آن را اطاعت می‌نمایم
که اطاعت من نماید.^۱
(ب) در حدیث قدسی آمده است که خداوند می‌فرماید:
ای پسر آدم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم؛ از من درباره آنچه به تو
فرمان داده‌ام اطاعت کن تا اینکه تو را زنده‌ای قرار دهم که هرگز
نمیری. ای پسر آدم، من به هرچه بگویم باش، موجود می‌شود؛ از
من درباره آنچه به تو فرمان داده‌ام اطاعت کن تا تو را چنان قرار
دهم که به چیزی بگویی باش، پس موجود شود.^۲

۲. لذت معنوی

«جَنَّاتٍ عَدْنٍ» طبق روایات، بهترین و شریف‌ترین منطقه بهشت و جایگاه
پیامبران و صدّیقان و شهداست، منطقه‌ای که از نظر خوبی، به خیال کسی
خطور نکرده است.^۳

۱. زین الدین بن علی عاملی، مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۱۸.

۲. احمد بن محمد ابن فهد حلی، عدة الداعی و نجاح الساعی، بیروت، دار الکتاب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ص ۳۱۰.

۳. محسن قرائتی، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۴۶۴.

سپس اشاره به نعمت و پاداش معنوی آن‌ها کرده می‌فرماید:

رضایت و خشنودی خدا که نصیب این مؤمنان راستین می‌شود از همه برتر و بزرگ‌تر است «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» هیچ‌کس نمی‌تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان - به‌خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او - دست می‌دهد، توصیف کند، و به گفته بعضی از مفسران حتی گوشه‌ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و نعمت‌ها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی‌پایانش، برتر و بالاتر است. البته ما هیچ‌یک از نعمت‌های جهان دیگر را نمی‌توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش، در فکر خود ترسیم کنیم، تا چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی.^۱

۳. از خدا خواستیم، او اجابت کرد!

یک روز که مثل همیشه در کوچه پس کوچه‌های شلوغ بازار مشغول حمل بار بود، برای آنکه نفسی تازه کند، بارش را روی زمین می‌گذارد و کمر راست می‌کند. صدایی توجه‌اش را جلب می‌کند؛ می‌بیند بچه‌ای روی پشت بام مشغول بازی است و مادرش مدام بچه را دعوا می‌کند که ورجه و ورجه نکن، می‌افتی، در همان لحظه بچه به لبه بام نزدیک می‌شود و ناگافل پایش سر می‌خورد و به پایین پرت می‌شود. مادر جیغی می‌کشد و مردم خیره می‌مانند.

حمال پیر فریاد می‌زند «نگهش دار!»

کودک میان آسمان و زمین معلق می‌ماند، پیرمرد نزدیک می‌شود، به آرامی او را می‌گیرد و به مادرش تحویل می‌دهد.

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۴۰.

جمعیتی که شاهد این واقعه بودند همه دور او جمع می‌شوند و هر کس از او سؤالی می‌پرسد: یکی می‌گوید تو امام زمانی، دیگری می‌گوید حضرت خضر است، کسانی هم می‌گویند جادوگری بلد است و سحر کرده. حمال که دوباره به سختی بارش را بر دوش می‌گذارد، خطاب به همه کسانی که حاج و واج مانده و هر یک به گونه‌ای واقعه را تفسیر می‌کند، به آرامی و خونسردی می‌گوید:

خیر، من نه امام زمانم، نه حضرت خضر و نه جادوگر، من همان حمالی هستم که پنجاه شصت سال است در این بازار می‌شناسید. من کار خارق‌العاده‌ای نکردم، بلکه ماجرا این است که یک عمر هر چه خدا فرموده بود، من اطاعت کردم، یک‌بار من از خدا خواستم، او اجابت کرد.^۱

۴. عشق واقعی به خدا

در کنار شهری خارکنی زندگی می‌کرد که فقر او را به شدت محاصره کرده بود. روزها در بیابان گرم، همراه با زحمت فراوان و بی‌دریغ مشغول خارکنی بوده و پس از به دست آوردن مقداری خار، آن را به پشت خود بار نموده به شهر می‌آورد و به قیمت کمی می‌فروخت.

روزی در ضمن کار صدای دور شو، کور شو، شنید، جمعیتی را با آرایش فوق‌العاده در حرکت دید، برای تماشا به کناری ایستاده دختر زیبای امیر شهر به شکار می‌رفت، و آن دستگاه با عظمت از آن او بود.

۱. حمال تبریزی در شهر تبریز مقبره‌ای دارد که مردم به زیارت او می‌روند. این داستان بسیار مشهور و از بسیاری از علما نقل شده است. البته در بیان داستان تفاوت‌هایی وجود دارد ولی در همه آن‌ها یک چیز مشترک است و آن جمله این مرد بزرگ در باره اطاعت از فرمان خدا است.

در این حین چشم جوان خارکن به جمال خیره کننده او افتاد و به قول معروف دل و دین یکجا در برابر زیبایی خیره کننده او از دست داد.

قافله عبور کرد و جوان ساعت‌ها در اندوه و حسرت می‌سوخت. توان کار کردن نداشت، لنگ لنگان به طرف شهر حرکت کرد. به حال اضطراب افتاد، دل خسته و افسرده شده، راه به جایی نداشت، میل داشت بدون هیچ شرطی، وسیله ازدواج با دختر شاه برایش فراهم شود. دانشوری آگاه او را دید، از احوال درویش باخبر شد، تا می‌توانست او را نصیحت کرد ولی پند دانشور بی‌فایده بود و نصیحت او اثر نداشت و آنچه عاشق را آرام می‌کرد فقط رسیدن به محبوبش بود.

مرد دانشور آخر به او گفت:

«تو که از حسب و نسب و جاه و مال، شهرت و اعتبار و زیبایی بهره‌ای نداری و عشق خواسته تو از محالات است و اکنون که راه به بن‌بست رسیده، برای پیدا شدن چاره درد جز رفتن به مسجد و قرار گرفتن در سلک عابدین راهی نمی‌بینم. مشغول عبادت شو شاید از این راه به شهرت رسیده و گشایشی در کارت حاصل شود.» خارکن فقیر پند دانشور را به کار بست، کوه و دشت و کار و کسب خویش را رها کرد و به مسجدی که نزدیک شهر بود و از صورت آن جز ویرانه‌ای باقی نمانده بود آمد و بساط عبادت خود را جهت جلب نظر اهالی در آنجا پهن کرد.

کم‌کم کثرت عبادت و به خصوص نمازهای پی‌درپی، به تدریج او را در میان مردم مشهور کرد، آهسته آهسته ذکر خیرش دهان به دهان گشت و همه جا سخن او به میان آمد.

آری سخن از عبادت و پاکی و رکوع و سجود او در میان مردم آن‌چنان شهرت گرفت که آوازه او به گوش شاه رسید و شاه با کمال اشتیاق قصد دیدار او کرد.

شاه روزی که از شکار باز می‌گشت، مسیرش به کلبهٔ عابد افتاد، برای دیدن او عزم خود را جزم کرد و بالاخره همراه با ندیمان، با کبکبه شاهی قدم در مسجد خراب گذاشت.

پادشاه در ضمن زیارت خارکن فقیر و دیدن وضع عبادت او، به ارادتش افزوده شد، شاه تصور می‌کرد به خدمت یکی از اولیاء بزرگ الهی رسیده، تنها کسی که خبر داشت این همه عبادت و آه و ناله قلای و توخالی است خود خارکن بود.

در هر صورت پادشاه سر سخن را با آن جوان باز کرد و کلام را به مسئلهٔ ازدواج کشید، سپس با یک دنیا اشتیاق داستان دختر خود را مطرح کرده که ای عابد شب زنده‌دار، تو تمام سنت‌های اسلامی را رعایت کرده‌ای مگر یک سنت مهم و آن هم ازدواج است، می‌دانی که رسول اکرم ﷺ بر مسئلهٔ ازدواج چه تأکید سختی داشت. من از تو می‌خواهم به اجرای این سنت مهم برخیزی و فراهم آوردن وسیلهٔ آن هم با من، علاوه بر این من میل دارم که تو را به دامادی خود بپذیرم، زیرا در سراپرده خود دختری دارم آراسته به کمالات و از لطف الهی از زیبایی خیره‌کننده‌ای هم برخوردار است، من از تو می‌خواهم به قبول پیشنهاد من تن در دهی، تا من آن پری‌روی را با تمام مخارج لازمه در اختیار تو قرار دهم!

جوان بعد از شنیدن سخنان شاه در یک دنیا حسرت فرو رفت و در جواب شاه سکوت کرده و شاه به تصور اینکه حجب و حیاء و زهد و عفت مانع از جواب اوست چیزی نگفت، از جوان عابد خداحافظی کرد و به کاخ خود رفت، ولی تمام شب در این فکر بود که چگونه زمینهٔ ازدواج دخترش را با این مرد الهی فراهم کند.

صبح شد، شاه یکی از دانشوران را خواست و داستان عابد را با او در میان گذاشت و گفت به خاطر خدا و برای اینکه از قدم او زندگی من غرق برکت شود نزد او رو و وی را به این ازدواج و وصلت حاضر کن.

عالم آمد و پس از گفتگوی بسیار و اقامه و دلیل و برهان و خواندن آیه و خبر، جوان را راضی به ازدواج کرد.

سپس نزد شاه آمد و رضایت عابد را به سلطان خبر داد، سلطان از این مسئله آن چنان خوشحال شد که در پوست نمی‌گنجید.

مأموران شاه به مسجد آمدند و با خواهش و تمنا لباس دامادی شاه را به او پوشاندند و او را مانند نگینی در حلقه گرفتند و با کبکبه و دبدبه شاهی به قصر آوردند. در آنجا غلامان و کنیزان دست به سینه برای استقبال او صف کشیده بودند و امیران و دبیران و سپاهیان جهت احترام به داماد شاه گوش تا گوش ایستاده بودند.

وقتی قدم به بارگاه شاه گذاشت و چشمش به آن همه جلال و شکوه و عظمت افتاد، غرق در حیرت شد و ناگهان برق اندیشه درون جان تاریکش را روشن کرد، به این مسئله توجه نمود، من همان جوان فقیر و آدم بدبخت، من همان خارکن مسکین و دردمند، من همانم که مردم عادی حاضر نبودند سلام را جواب بدهند، من همان گدای دل سوخته‌ام که از تهیه قرص نان جویی و پارچه‌ای کهنه عاجز بودم، من همان پریشان عاجز و بینوای مستمند! آری جوان بر اساس آیات الهی به فکر فرو رفت، که من همان خارکنم که بر اثر عبادت میان تهی، و طاعت ریایی به این مقام رسیدم، آه بر من، حسرت و اندوه از من، اگر به عبادت حقیقی و طاعت خالص اقدام می‌کردم چه می‌شدم؟ در غوغای پر از آرایش ظاهری دربار، چشم دل خارکن باز شد، جمال دوست در آئینه دلش تجلی کرد. با قدم اراده و عزم استوار، پای از دربار بیرون گذاشت و از کنار آغوش آن پری‌وش کناره گرفت و به‌سوی نماز و عبادت واقعی و بندگی حقیقی خدا حرکت کرد. وقتی نماز ریایی و میان تهی و الفاظ بی‌معنی این گونه برای حل مشکل مدد کند، نماز واقعی و عبادات خالصانه، و طاعت بی‌ریا چه خواهد کرد؟^۱

۱. لطیف راشدی، سرود شکفتن، تهران، دفتر نشر برگزیده، ۱۳۷۶، ص ۱۵.



تکبر از عبادت

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (غافر: ۶۰).

پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم!
کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ
می‌شوند!»

پیام‌ها:

۱. خداوند، از ما خواسته که به درگاه او دعا کنیم. «قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي»؛
۲. استجاب دعا وعده الهی است. «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛
۳. اگر دعایی مستجاب نشد لابد به سود ما نبوده است، چون فرمود:
«أَسْتَجِبْ لَكُمْ» آنچه را به نفع شما باشد مستجاب می‌کنم؛
۴. دعا نکردن، نشانه تکبر است. «يَسْتَكْبِرُونَ»؛
۵. دعا، درمان تکبر است. «يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي»؛
۶. دعا، خود عبادت است. «يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي»؛
۷. مجازات خداوند عادلانه و متناسب با نوع رفتار و کردار آدمی است.
استکبار امروز، سرافکندگی فردا را به دنبال دارد. «يَسْتَكْبِرُونَ - دَاخِرِينَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. تکبر از عبادت در روایات

(الف) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام استکبار را «ترک طاعت» دانسته و فرموده است: «(استکبار یعنی) ترک پیروی از کسی که مأمور به پیروی اویند و گردن‌کشی بر کسی که باید به پیروی او برخیزند.»^۱

(ب) آن حضرت در خطبه دیگر می‌فرماید: «حَقّاً خداوند عزوجلّ پاسخ مثبت می‌دهد هر که او را بخواند و وارد آتش می‌سازد هر که او را نافرمانی کند و هر که از بندگی او تکبر ورزد.»^۲

(پ) حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه (در بخشی که اسرار عبادات را بیان می‌کنند) نماز را پاک‌کننده کبر دانسته و فرموده‌اند: «الصَّلَاةُ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبَرِ؛ (خداوند) نماز را برای دوری از کبر (مقرر فرمود).»^۳

۲. استکبار، اساس بدی

حضرت امام خامنه‌ای دامنه‌الله فرمودند: خشوع در مقابل پروردگار؛ اصلِ دعا، این است. اینکه می‌بینید از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الدَّعَاءُ مَعَ الْعِبَادَةِ؛ مغز عبادت دعاست» به‌خاطر آن است که در دعا حالتی وجود دارد که عبارت است از وابستگی مطلق به پروردگار و خشوع در مقابل او. اصل عبادت هم این است. لذاست که در ادامه آیه شریفه «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» اصل دعا

۱. محمد بن الحسن طوسی، مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، بیروت، مؤسسة فقه الشیعه،

۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۷۵۶.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، ص ۴۳۱.

۳. همان، ج ۳، ص ۵۶۸.

این است که انسان در مقابل خدای متعال، خود را از انانیت دروغین بشری بیندازد. اصل دعا، خاکساری پیش پروردگار است.

عزیزان من! هر جا که شما نگاه کردید - چه در محیط خودتان، چه در کشور خودتان و چه در سرتاسر دنیا - و بدی و فساد را از ناحیه کسی، مشخصاً دیدید، اگر دقت کنید مشاهده خواهید کرد که اساس و منشأ آن بدی و فساد، انانیت، استکبار، استعلا و غرور انسانی است.^۱

۳. دعا یعنی اظهار فقر

دعا این نیست که انسان از رفیق خود خواهش کند که چیزی به او عاریه دهد یا به او ببخشد؛ دعا این است که انسان اظهار فقر کند و به این واقعیت اعتراف کند که او هیچ ندارد و خداوند دارای همه چیز است. این همان اظهار بندگی است و هر قدر صریح‌تر و خالصانه‌تر باشد فضیلتش بیشتر است. کسی که در پیشگاه الهی از خدا درخواست می‌کند، این درخواست او به این معناست که خدایا من چیزی ندارم و تو همه چیز داری و من در نگاه توبه این حقیقت اعتراف می‌کنم. این درخواست مغز عبادت است.

خدای متعال برای اینکه این دعا از طرف بنده انجام گیرد می‌فرماید: اگر کسی از دعا خودداری کند، یا به تعبیر ساده‌تر دعا کردن را کسر شأن خویش بداند، در واقع بر خدا تکبر می‌فروشد. چنین کسی در واقع می‌گوید: «به جای اینکه بروم پیش خدا نیازم را درخواست کنم، خودم می‌روم زحمت می‌کشم و نیازم را برطرف می‌کنم.» ما هم می‌توانیم کم یا بیش خودمان را بیازماییم و ببینیم چه قدر در مقام بندگی صادق هستیم. برای مثال، اگر ما سر درد داشته

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۳/۱۱/۲۸، دسترسی در:

باشیم و داروی آن هم در کنار دست مان باشد اصلاً برای برطرف شدن سردرد مان سراغی از خدا می گیریم؟ وقتی سرمان درد می گیرد ابتدا سراغ خدا می رویم و از او شفا می خواهیم یا می گوئیم دارو هست، و دیگر چه نیازی است که به خدا بگوئیم؟! یک بنده اگر اهل دعا باشد، هر نیازی که در خود احساس کند ابتدا سراغ صاحب بی نیاز می رود، و بعد اگر از اسباب هم استفاده می کند به این خاطر است که او این اسباب را قرار داده و این اسباب را راه رساندن رحمت خویش گردانده، و دستور استفاده از آن ها را صادر کرده است.^۱

۴. معجزه رحمت خدا

گویند زنی پاک سرشت نزد حضرت موسی علیه السلام آمد و به او گفت: «ای پیامبر خدا، برای من دعا کن و از خدا بخواه که به من فرزندی صالح عطا کند تا قلبم را شاد کند.»

حضرت موسی علیه السلام دعا کرد که خدا به او فرزندی عطا کند. از طرف خداوند ندا آمد که ای موسی من آن زن را عقیم و نازا آفریدم. حضرت موسی علیه السلام به زن گفت که: «خداوند می فرماید که تو را عقیم آفریده است.» زن رفت و یک سال بعد برگشت و باز گفت: «دعا کن که خدا به من فرزند دهد.»

حضرت موسی علیه السلام دعا کرد. و خداوند فرمود که: «من او را نازا و عقیم آفریدم.» حضرت موسی علیه السلام به زن گفت که: «خداوند می فرماید که تو را عقیم آفریده ام.»

۱. پایگاه اطلاع رسانی آثار حضرت آیت الله مصباح یزدی رحمته الله علیه؛ درس های اخلاق: نخواست های دلتنگی (شرح دعای ۴۵ صحیفه سجادیه) جلسه ۹؛ دعوت های الهی؛ اسباب سعادت، ۱۳۹۴/۴/۶،

آن زن رفت و باز بعد از یک سال حضرت موسی علیه السلام همان زن را دید در حالی که فرزندی در آغوش داشت. پرسید: «نوزاد کیست؟»
جواب داد: «فرزند من است.»
پس موسی علیه السلام با تعجب از خدا پرسید: «بارالها چگونه این زن فرزند دارد در حالی که تو او را عقیم آفریدی؟»
خداوند فرمود: «ای موسی هر بار که گفتم عقیم، او مرا رحیم خواند. پس رحمتم بر تقدیر و سرنوشت پیشی گرفت.»
پاک و منزّه است پرودگار رحیم و مهربان. تنها اوست که به ندای ما گوش می‌دهد... هیچ گاه ناامید مشو. همیشه دست به دعا باش.^۱

۱. مهناز سید، کشکول نصایح (داستان کوتاه و آموزنده)، تهران، آزمون یار پویا، ۱۳۹۸، ص ۲۵.



عبادت فطری

فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (عنکبوت: ۶۵).

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند!

پیامها:

۱. ترس، غبارهای غفلت را برطرف و فطرت خداجویی را بیدار می کند.
«فَإِذَا رَكَبُوا... دَعَوْا اللَّهَ...»؛
۲. ایمان نباید موسمی و مقطعی باشد. «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ... يُشْرِكُونَ»؛
۳. زمین و زمان، مثال های قرآن را کهنه نمی کند. کشتی سواری در طول تاریخ بشر بوده است. «فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ...»؛
۴. مهم تر از اخلاص، حفظ آن است. «مُخْلِصِينَ - إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛
۵. نجات از مشکلات و حوادث، راهی است برای شکر نه شرک. «إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ».

نکته ها و حکایت ها:

۱. عبادت فطری در روایات

الف) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «ستایش خدای راست که ستایشش را

به بندگان خود الهام فرمود و شناسایی ربوبیتش را سرشت ایشان ساخت.^۱ (ب) از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَطَرَتِ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰)؛ این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است.» سؤال شد، ایشان فرمود: «آن (فطرت) توحید است و اینکه محمد رسول خدا است و علی ولی خدا و امیر مؤمنان است.»^۲

۲. نقطه نورانی قلب

همیشه یک نقطه نورانی در درون قلب انسان وجود دارد که خط ارتباطی او با جهان ماوراء طبیعت، و نزدیک‌ترین راه به سوی خدا است. تعلیمات غلط و غفلت و غرور، به خصوص به هنگام سلامت و وفور نعمت، پرده‌هایی بر آن می‌افکنند، اما طوفان‌های حوادث این پرده‌ها را می‌برد و خاکسترها را کنار می‌زند، و آن نقطه نورانی آشکار می‌شود.

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به خدا راهنمایی کن او کیست؟ زیرا وسوسه‌گران مرا حیران ساخته‌اند.»

امام فرمود: «ای بنده خدا! آیا هرگز سوار بر کشتی شده‌ای؟» عرض کرد: «آری» حضرت فرمود: «هرگز کشتی تو شکسته است در آنجا که هیچ کشتی دیگری برای نجات تو نبوده، و قدرت بر شناگری نداشته‌ای؟» عرض کرد: «آری» امام فرمود: «در آن حالت آیا قلب تو به این امر تعلق گرفت که وجودی هست که می‌تواند تو را از آن مهلکه نجات دهد؟»

عرض کرد: «آری». امام صادق علیه السلام فرمود: «او (همان) خداوندی است که

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. علی بن موسی ابن طاووس، الیقین، قم، دار الکتاب، ۱۴۱۳ق، ص ۱۸۹. «هِيَ التَّوْحِيدُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.»

قادر بر نجات است در آن جایی که هیچ نجات دهنده و فریادرسی نیست.»^۱

۳. بیدار شدن فطرت کمونیست

شهید بزرگوار حجت الاسلام حاج شیخ عبداللّه میثمی^۲؛ نماینده امام^۳ در قرارگاه خاتم الانبیاء^۴؛ می گوید:

«قبل از انقلاب در زندان ساواک شاه، برای زجر و شکنجه روحی، مرا با یک کمونیست هم سلّول کردند که به من خیلی بدی می کرد. از جمله به آب و غذای من دست می زد که نجس شود و من نخورم. وقتی عبادت می کردم مرا مسخره می کرد.

شب جمعه ای که او خواب بود دعای کمیل می خواندم، رسیدم به این فراز از دعا که:

"... فَلَيْنَ صَيِّرْنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَّائِكَ ... ؛ پس تو اگر مرا با دشمنانت به انواع عقوبت معذب گردانی و با اهل عذاب همراه کنی و از جمع دوستانت و اولیانت جداسازی..."

دلم شکست و گریه شدیدی سر دادم. وقتی به خودم آمدم متوجه شدم که او (هم سلّولم که کمونیست بود) نیز فطرتش بیدار شده و سرش را به سجده روی خاک گذاشته است. در اینجا به یاد آن زن بدکاره ای افتادم که هارون الرّشید لعنت الله علیه به خاطر اذیت و آزار حضرت امام موسی بن جعفر^۵ به سلّول آن آقا برده بود و پس از ساعتی که در سلّول را گشودند، دیدند همین طور که امام هفتم^۶ سر به سجده گذاشته و می گوید: "قُدُّوسٌ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ"،^۲ آن زن

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

۲. محمد بن علی ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب^۷، قم، علامه، ۱۳۷۹ق، ج

۴، ص ۲۹۷.

نیز سرش را به سجده گذاشته و هم ذکر و هم ناله با امام علیه السلام شده است! ^۱

۴. هدایت خداوند

علاّمه طباطبائی علیه السلام می گوید:

یکی از دوستان چنین نقل می کرد، که در ماشین نشسته و مشرف به کربلای معلّا می شدم. سفر من از ایران بود. در نزدیکی صندلی من، جوانی ریش تراشیده و فرنگی مآب نشسته بود. برای همین سخنی بین ما و او ردّ و بدل نشد. ناگهان صدای این جوان به زاری و گریه بلند شد. بسیار تعجّب کردم، پرسیدم: «سبب گریه چیست؟»

گفت: «اگر به شما نگویم به چه شخصی بگویم. من مهندس راه و ساختمان هستم. از دوران کودکی تربیت من طوری بود، که لامذهب بار آمده بودم، و مبدأ و معاد را قبول نداشتم. فقط در دل خود محبتی به مردم دیندار احساس می کردم، خواه مسلمان باشند یا مسیحی یا یهودی. شبی در محفل دوستان که بسیاری بهائی بودند، حاضر شدم و تا ساعتی چند به لهو و لعب و رقص و مانند آن ها اشتغال داشتم. پس از گذشت زمانی در خود احساس شرمندگی نمودم و از کارهای خود خیلی بدّم آمد. ناچار از اتاق خارج شده به طبقه بالا رفتم و در آنجا مدّتی گریه کردم و چنین گفتم: «ای آن که اگر خدایی هست آن خدا تویی، مرا دریاب.» پس از لحظه ای پایین آمدم، شب به پایان رسید و ما از هم جدا شدیم. فردای آن شب به اتفاق رئیس قطار و چند نفر از بزرگان برای مأموریت فتنی خود، عازم مسافرت به مقصدی بودیم. ناگهان دیدم از دور، سیّدی نورانی، نزدیک من آمده، به من سلام نمود و فرمود: «با

۱. علیرضا خاتمی، داستان هایی از علما، قم، مهدی یار، ۱۳۸۳، ص ۱۹۸.

شما کاری دارم.» وعده کردم فردا بعد از ظهر از او دیدن کنم. بر حسب اتفاق پس از رفتن او، بعضی گفتند این بزرگوار است، چرا با بی‌اعتنایی جواب سلام او را دادی؟ - چون وقتی که آن سید به من سلام کرد، گمان کردم او احتیاجی دارد و برای این منظور اینجا پیش من آمده است - از روی تصادف، رئیس قطار فرمان داد که فردا بعد از ظهر - که به‌طور کامل مطابق با همان قراری بود که با آن گذاشته بودم - باید فلان مکان بوده و دستوراتی داد که باید عمل کنی. من با خود گفتم بنابراین نمی‌توانم دیگر به دیدن این سید بروم. فردا، وقتی که زمان کار محوّل رئیس قطار نزدیک می‌شد، در خود احساس کسالت کردم و کم‌کم دچار تب شدیدی شدم به‌طوری که بستری شدم. پزشک برای من آوردند و از رفتن به مأموریت معذور گردیدم. پس از آنکه فرستاده رئیس قطار بیرون رفت، دیدم تب فرو نشست و حالم عادی شد، دانستم باید در این میان سیری باشد؛ از این روی، برخاسته به منزل آن سید رفتم؛ به مجرد اینکه نزد او نشستم، فوری یک دوره اصول اعتقادی با دلیل و برهان برآیم گفت؛ به‌طوری که من ایمان آوردم. سپس دستوراتی به من داده فرمود: «فردا نیز بیا». چند روزی همچنان نزد او رفتم. هنگامی که پیش روی او می‌نشستم، هر حادثه‌ای که برای من رخ داده بود، بدون ذره‌ای کم و بیش، حکایت می‌کرد. از افکار و نیات شخصی من که احدی جز خودم بر آن‌ها اطلاع نداشت، بیان می‌نمود. مدّتی گذشت تا اینکه شبی از روی ناچاری در مجلس دوستان شرکت کردم و مجبور شدم قماربازی کنم. فردا، هنگامی که خدمت او رسیدم فوری فرمود: «آیا حیا و شرم نکردی که این گناه کبیره را انجام دادی؟!» اشک ندامت از دیدگان من سرازیر شده گفتم: «غلط کردم، توبه کردم.» فرمود: «غسل توبه کن و دیگر چنین عملی را انجام مده.» سپس دستوراتی دیگر فرمود. خلاصه، به‌طور کلی رشته

کارم را عوض کرد و برنامه زندگی مرا تغییر داد. چون این قضیه در زنجان اتفاق افتاد و بعد خواستم به تهران حرکت کنم؛ امر فرمود که بعضی از علما را در تهران زیارت کنم و بالاخره، مأمور شدم که برای زیارت عتبات عالیات، بدان سو مسافرت کنم. این سفر، سفری است که به امر آن سید بزرگوار انجام می‌دهم. دوست ما گفت: در نزدیکی‌های عراق دوباره دیدم ناگهان صدای او به گریه بلند شد، سبب را پرسیدم، گفت: الآن وارد خاک عراق شدیم، چون حضرت اباعبدالله علیه السلام به من خیر مقدم فرمودند.»

منظور آن که اگر کسی از روی صدق و صفا، قدم در راه نهد، و از صمیم دل هدایت خود را از خدای خود طلب نماید، موفق به هدایت خواهد شد، اگرچه در امر توحید نیز شک داشته باشد.^۱

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟

ای خواجه درد نیست وگرنه طیب هست^۲

۱. رضا مختاری، سیمای فرزندگان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۹۳.

۲. شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان اشعار، تهران، راه بیکران، ۱۴۰۰، ص ۴۳.



نیاز به خدا

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر: ۱۵).
ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که
بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.

پیام‌ها:

۱. هیچ کس از خدا بی نیاز نیست. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»؛
۲. همه موجودات فقیرند، لیکن چون انسان ادعا و سرکشی می کند باید
مهار شود. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»؛
۳. نقش واسطه ها و وسایل و علل را قبول داریم، اما تمام اسباب و علل نیز
در تأثیرگذاری به او محتاجند. «هُوَ الْغَنِيُّ»؛
۴. غنی واقعی و مطلق و کامل، تنها اوست. «هُوَ الْغَنِيُّ»؛
۵. به طور معمول اغنیا، محبوب نیستند و در تیررس جسارت ها،
حسادت ها، رقابت ها و سرقت ها هستند اما خداوند، غنی حمید است. «وَاللَّهُ
هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛
۶. خداوند غنای خود را در راه رفع نیاز و نفع مخلوقات به کار می برد و برای
همین مورد ستایش است. «الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. نیاز به خدا در روایات

(الف) حضرت رسول ﷺ در دعا‌های خود از خداوند متعال درخواست می‌نمود که:

«پروردگارا! مرا همواره نیازمند به خود زنده‌دار و این‌گونه بمیران و در روز قیامت در زمره نیازمندان محشور گردان.»^۱

(ب) امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی فرشته‌ای از سوی خداوند متعال به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: اگر دوست داری، سنگریزه‌های بیابان مکه را برایت به طلا و جواهرات تبدیل کنم!»

آن گرامی سرش را بلند کرد و فرمود: «خداوندا! نه؛ بی‌نیازی از تو را در دنیا نمی‌خواهم ولی روزی سیرم و روز بعد گرسنه‌ام، هنگام سیری، حمد و ثنای تو گویم و در هنگام گرسنگی، تو را یاد می‌کنم.»^۲

۲. خدا بی‌نیاز مطلق و ما نیازمند مطلق

همه انسان‌ها بلکه همه موجودات سر تا پا نیازمند و فقیر و وابسته به آن وجود مستقل (خدا) که اگر لحظه‌ای ارتباطشان قطع شود هیچ‌چند و پوچ. همان‌گونه که او بی‌نیاز مطلق است انسان‌ها فقر مطلقند، و همان‌گونه که او قائم به ذات است مخلوقات همه قائم به او هستند، چرا که او وجودی است بی‌نهایت از هر نظر. با این حال او چه نیازی به عبادت ما ممکن است داشته باشد؟، این ما

۱. علی بن حسن طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق، ص ۱۲۸.

۲. محمد بن الحسن طوسی، الأمالی، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق، ص ۶۹۳.

هستیم که از طریق عبادت و اطاعت او راه تکامل را می‌پیمائیم و به آن مبدأ بی‌پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شویم و از انوار ذات و صفاتش بهره می‌گیریم.^۱

دعوت خدا از مردم، نشانه‌ی نیاز او به مردم نیست. همان‌گونه که اگر گفتیم مردم خانه‌های خود را رو به خورشید بسازند، این دعوت نشانه‌ی نیاز خورشید به ما نیست، بلکه نشانه‌ی نیاز ما به نور است.

یکی از راه‌های مبارزه با غرور و تکبر، دعوت انسان به درگاه خداست تا انسان به ضعف و جهل و فقر و نیاز خود پی ببرد.^۲

۳. احساس بی‌نیازی از خدا = شرک

خداوند در آیات ۳۲ تا ۴۴ سوره‌ی کهف داستان دو دوست را به شکل زیر بیان می‌فرماید: ای پیامبر: داستان آن دو مرد را، به‌عنوان ضرب‌المثل، برای آن‌ها بازگو کن که برای یکی از آن‌ها، دو باغ از انواع انگورها قرار داده بودیم، و در گرداگرد آن، درختان نخل سر به آسمان کشیده بود، و در میان این دو باغ زمین زراعت پر برکتی وجود داشت. باغ و مزرعه‌ای که همه چیزش جور بود، هم انگور و خرما داشت و هم گندم و حبوبات دیگر، مزرعه‌ای کامل و خودکفا. و میان این دو باغ نهر بزرگی از زمین بیرون فرستاده بودیم. به این ترتیب صاحب این باغ و زراعت هر گونه میوه و درآمدی در اختیار داشت. ولی از آنجا که دنیا به کام او می‌گشت و انسان کم‌ظرفیت و فاقد شخصیت هنگامی که همه چیز بر وفق مراد او بشود غرور او را می‌گیرد، و طغیان و سرکشی آغاز می‌کند، صاحب این دو باغ به دوستش رو کرد و با او چنین گفت: «من از نظر ثروت از تو برترم، و آبرو

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۸، ص ۲۲۰.

۲. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۷، ص ۴۸۶.

و شخصیت و عزتم بیشتر و نفرا تم فزون تر است. (بنا بر این هم نیروی انسانی فراوان در اختیار دارم، و هم مال و ثروت هنگفت، و هم نفوذ و موقعیت اجتماعی، تو در برابر من چه می‌گویی؟ و چه حرف حساب داری؟!)) کم کم این افکار در او اوج گرفت، و به‌جایی رسید که دنیا را جاودان و مال و ثروت و حشمتش را ابدی پنداشت و (و خود را از خدا بی‌نیاز دانسته) مغرورانه در حالی که در واقع به خودش ستم می‌کرد در باغش گام نهاد و گفت: «من باور نمی‌کنم هرگز فنا و نیستی دامن باغ مرا بگیرد.»

باز هم از این فراتر رفت، و از آنجا که جاودانی بودن این جهان با قیام رستاخیز تضاد دارد به فکر انکار قیامت افتاد و گفت: «من هرگز باور نمی‌کنم که قیامتی در کار باشد؛ این‌ها سخنانی است که گروهی برای دلخوش کردن خود به هم بافته‌اند.»

سپس اضافه کرد: «گیرم که قیامتی در کار باشد، من با این همه شخصیت و مقام اگر به سراغ پروردگارم بروم به‌طور مسلم جایگاهی بهتر از این خواهم یافت.» او در این خیالات خام غوطه‌ور بود که رفیق با ایمانش به سخن درآمد و به او گفت: «آیا کافر شدی به خدایی که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار داد.»

سپس این مرد با ایمان برای درهم شکستن کفر و غرور او گفت: «ولی من کسی هستم که الله پروردگار من است» من با این عقیده افتخار و مباهات می‌کنم. تو افتخار به این می‌کنی که باغ و زراعت و میوه و آب فراوان داری، ولی من افتخار می‌کنم که پروردگار من خدا است، خالق من، رازق من او است، توبه دنیایت مباهات می‌کنی، من به عقیده و ایمان و توحیدم! «و من هیچکس را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم.»

سپس او را مورد سرزنش قرار داده و گفت: «تو چرا هنگامی که وارد باغت شدی نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته، چرا همه این‌ها را از ناحیه خدا ندانستی و شکر نعمت او را بجا نیاوردی؟! چرا نگفتی هیچ قوت و قدرتی جز از ناحیه خدا نیست.»

سپس اضافه کرد: «اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمتر (مطلب مهمی نیست) خدا می‌تواند بهتر از باغ تو را در اختیار من بگذارد، نه تنها بهتر از آنچه تو داری به من بدهد بلکه: خداوند صاعقه‌ای از آسمان بر باغ تو بفرستد و در مدتی کوتاه این سرزمین سرسبز و خرم را به سرزمین بی‌گیاه و لغزنده‌ای تبدیل کند. یا به زمین فرمان دهد تکانی بخورد و این چشمه و نهر جوشان در اعماق آن فرو برود، آن‌چنان که هرگز قدرت جستجوی آن را نداشته باشی.»

سرانجام گفتگوی این دو نفر پایان گرفت بی‌آنکه مرد موحد توانسته باشد در اعماق جان آن ثروتمند مغرور و بی‌ایمان نفوذ کند، و با همین روحیه و طرز فکر به خانه خود بازگشت.

غافل از اینکه فرمان الهی دائر به نابودی باغ‌ها و زراعت‌های سرسبزش صادر شده است، و باید کیفر غرور و شرک خود را در همین جهان ببیند و سرنوشتش درس عبرتی برای دیگران شود.

شاید در همان لحظه که پرده‌های سیاه شب همه جا را فرا گرفته بود، عذاب الهی نازل شد، به صورت صاعقه‌ای مرگبار، و یا طوفانی کوبنده و وحشتناک، و یا زلزله‌ای ویرانگر و هول‌انگیز، هر چه بود در لحظاتی کوتاه این باغ‌های پرطراوت، و درختان سر به فلک کشیده، و زراعت به ثمر نشسته را در هم کوبید و ویران کرد: «و عذاب الهی به فرمان خدا از هر سو محصولات آن مرد را احاطه و نابود ساخت.»

صبحگاهان که صاحب باغ با یک سلسله رؤیاها به منظور سرکشی و بهره‌گیری از محصولات باغ به‌سوی آن حرکت کرد، همین که نزدیک شد با منظره وحشتناکی روبه‌رو گشت، آن‌چنان که دهانش از تعجب بازماند، و چشمانش بی‌فروغ شد و از حرکت ایستاد. نمی‌دانست این صحنه را در خواب می‌بیند یا بیداری؟! درختان همه بر خاک فرو غلطیده بودند، زراعت‌ها زیر و رو شده بودند، و کمتر اثری از حیات و زندگی در آنجا به چشم می‌خورد.

گویی در آنجا هرگز باغ خرم و زمین‌های سرسبزی وجود نداشته، و ناله‌های غم‌انگیز جغدها در ویرانه‌هایش طنین‌انداز بوده است، قلبش به طپش افتاد، رنگ از چهره‌اش پرید، آب در دهانش خشکید، و آنچه از کبر و غرور بر دل و مغز او سنگینی می‌کرد یکباره فرو ریخت! گویی از یک خواب عمیق و طولانی بیدار شده است: «او مرتب دست‌ها را به هم می‌مالید و در فکر هزینه‌های سنگینی بود که در یک عمر از هر طرف فراهم نموده و در آن خرج کرده بود، در حالی که همه بر باد رفته و بر پایه‌ها فرو ریخته بود.»

درست در این هنگام بود که از گفته‌ها و اندیشه‌های پوچ و باطل خود پشیمان گشت و می‌گفت: «ای کاش احدی را شریک پروردگارم نمی‌دانستم، و ای کاش هرگز راه شرک را نمی‌پویدم.»^۱

۴. مراتب درخواست از خدا

انگیزه درخواست رفع نیاز از درگاه خداوند، مراتب دارد؛ چون گاهی کسی که خود را محتاج خداوند می‌یابد و از او درخواست یاری دارد، برای خود نیز استقلال قائل است و معتقد است که با تکیه بر قدرت خویش می‌تواند بخشی از کارها را انجام دهد و تنها در آن بخش از خواسته‌هایی که خود را ناتوان از

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۲، ص ۴۲۷-۴۴۲.

انجام آن‌ها می‌یابد، از خداوند می‌خواهد که به او یاری رساند و آن خواسته‌ها را تأمین کند. اما کسانی که به مراتب عالی معرفت الهی دست یافته‌اند، توانایی را مختص خداوند می‌دانند و برای خود استقلالی قائل نیستند و این حقیقت را باور دارند که خداوند همهٔ امور و کارها را به‌انجام می‌رساند و او همه کاره است و از غیر او کاری بر نمی‌آید.^۱

۵. استغنائی ما از غنائی شما بیشتر است

شیخ محمدعلی حائری رحمه‌الله به رضاشاه برخورد کرد. رضاشاه گفت: «خدمت نمی‌رسیم»؛ یعنی نزد ما نمی‌آیید.

شیخ محمدعلی حائری گفت: «استغنائی ما از غنائی شما بیشتر است»؛ یعنی احساس بی‌نیازی که در ما وجود دارد، از ثروتی که نزد توست بالاتر است.^۲

۱. محمدتقی مصباح یزدی، «به سوی تو (منک و بک و لک و الیک)»، دسترسی در:

<http://www.ghadeer.org/Book/4971/326>

۲. «غنا» یعنی بی‌نیازی که برای انسان اصلاً معنا ندارد و کسی نیست که از خالق و مخلوق بی‌نیاز باشد. زندگی ما را نیازهای مختلفی مثل نیاز به لباس، نانوا، بنا، جنس مخالف و... شکل می‌دهد. اما «استغنا» یعنی انسان احساس بی‌نیازی کند که دو نوع است: عده‌ای احساس بی‌نیازی از خلق می‌کنند. یعنی خودشان را نیازمند به خلق، جلوه نمی‌دهند. که این ستوده است. عده‌ای دیگر احساس بی‌نیازی از خدای متعال دارند. برخی می‌گویند: در زندگی، نیاز به خدا نداریم؛ یعنی در وجود داشتن، «طبیعی‌گرا» هستند. این روش ماتریالیست‌هاست. برخی دیگر می‌گویند که: در ادارهٔ امور زندگی، تربیتی، مدیریت فردی، خانوادگی و اجتماعی به خدا نیاز ندارند و با عقل می‌توانند زندگی را اداره کنند. این تفکر سکولارهاست.



اطاعت بعد از شناخت

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب: ۳۶).

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد.

پیام‌ها:

۱. نشانه ایمان، تعبد در برابر خدا و رسول است. «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ...»؛
۲. هر کس در برابر قانون خدا و سنت پیامبر، قانونی بیاورد، در ایمان خود شک کند. «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ»؛
۳. دستورهای پیامبر اکرم ﷺ، همچون دستورهای خداوند واجب‌الاجراست. «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛
۴. خدا و رسول بر امور مردم ولایت کامل دارند. «قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا»؛
۵. اجتهاد در برابر نص، ممنوع است. (آنجا که حکم الهی روشن است، هیچ کس حق اظهار نظر ندارد.) «مَا كَانَ - لَهُمُ الْخِيَرَةُ»؛
۶. آزادی انسان در چهارچوب قوانین الهی است. «مَا كَانَ - لَهُمُ الْخِيَرَةُ»؛
۷. عقل باید تابع وحی و سلیقه باید تابع وظیفه باشد. «مَا كَانَ - لَهُمُ الْخِيَرَةُ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. اطاعت بعد از شناخت درروایات

(الف) امام رضا علیه السلام در پاسخ نامه محمد بن سنان نوشت:

آنچه خداوند متعال حلال کرده است به صلاح بندگان و بقای ایشان مربوط است، و آنان (برای زندگی مادی و تکامل روحی) بدان نیاز دارند، و چیزی جایگزین آن نتواند شد. و نیز دریافتیم که آنچه حرام شده است، چیزهایی است که بندگان خدا به آن‌ها نیازی ندارند، بلکه آن‌ها مایه فساد و نابودی و تباهی است.^۱

(ب) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای بندگان خدا! شما همچون بیمار و خدا مانند طبیب است، مصلحت مریض در نسخه طبیب است نه آنچه بیمار تمایل دارد، پس تسلیم امر خدا باشید تا رستگار شوید.»^۲

۲. عمل به دستور خدا، دلیل نمی‌خواهد

انسان مسلمان باید اصول دین را از راه تحقیق به دست آورد؛ یعنی برای خودش دلایلی داشته باشد تا در توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد به یقین برسد و ملاک، رسیدن به یقین است هر چند دلایلی که او آن‌ها را قبول می‌کند بسیار ساده باشد.

اگر کسی پس از تحقیق، خداوند را با همه صفاتش - که همگی بی‌نهایت است - پذیرفت (اعم از عدل، حکمت، علم، قدرت، مهربانی، و...) و قبول کرد که خداوند پیامبر و امامان را برای هدایت بشر فرستاده و به آن‌ها علمی از جانب خود داده است و کتاب قرآن کلام خداوند است که هیچ‌گونه دخل و

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، همان، ج ۲، ص ۵۹۲.

۲. حسن بن محمد دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۵۳.

تصرف و تحریفی در آن صورت نگرفته است، و پس از این جهان در جهانی دیگر باید پاسخ‌گوی اعمال خود باشد؛ دیگر برای اطاعت از دستورات خداوند - که به وسیله پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام به ما ابلاغ شده است - نیازی به ارائه دلیل نخواهد داشت.

چنین فردی تردیدی نخواهد داشت که تمام احکام و مقررات و دستورهای اسلامی دارای مصالح و فواید می‌باشد و احکام و مقررات دینی نسخه‌هایی است که پیامبران الهی و پیشوایان دین از طرف خدا برای بشر آورده‌اند تا سعادت و خوشبختی آنان را از هر جهت تأمین نمایند. در این صورت با کمال جدّیت و بدون هیچ اضطراب در عمل کردن به دستورهای دینی می‌کوشد زیرا می‌داند هر چه مقرر شده به خیر و صلاح او بوده و انبیای الهی در بیان احکام اشتباهی نکرده‌اند.

۳. حکمت و دلیل

کسی شک ندارد که بنده باید از مولا اطاعت کند و از فرمان او سرپیچی نکنند. به تعبیری دلیل انجام بایدها و نبایدها اطاعت از خداست و آنچه به جز این از دلایل احکام شمرده می‌شود اغلب حکمت‌های آن است و دلیل نیست. و یک حکم ممکن است صدها حکمت داشته باشد ولی دلیل اصلی تنها یکی است و آن اطاعت از مولا است.

به عبارت دیگر. پس از قبول اصول، در فروع باید تقلید کرد و برای انجام اعمال دانستن دلیل و فلسفه احکام ضروری نیست، ولی دانستن حکمت‌های انجام اعمال از این نظر که یقین انسان را افزایش داده و به استحکام پایه‌های ایمان کمک می‌کند، مفید است.

مثال: خوردن گوشت خوک حرام است و امروزه متوجه شده‌اند که گوشت

خوک دارای اشکالاتی است که با پختن هم از بین نمی‌رود و حکمت نخوردن گوشت خوک وجود ضررهایی است که مصرف آن برای انسان دارد ولی دلیل نخوردن آن اجرای دستور خداوند است و اگر روزی در علم توانستند این اشکالات را از بین ببرند باز هم خوردن گوشت خوک حرام است چون دستور خداوند است. و یا اگر گوشت خوک بهترین گوشت عالم و پاک و طاهر بود باز همچون دستور خداوند بر حرمت آن است، خوردنش حرام بود.

درباره مثالی که به آن اشاره شد توجه به این نکته نیز مهم است که ممکن است همان طور که هزار و چهارصد سال طول کشید تا این اشکال برای بشر روشن شود، اشکالات دیگری وجود داشته باشد که در آینده و هزار سال بعد مشخص شود. چون دستور خداوند بر اساس علم مطلق و بی‌نهایت اوست و علم ما اندک و اکتسابی است و بر اساس تجربیات و آزمایش به دست می‌آید.^۱

۴. دستورات حکیمانه

تمام آنچه در شریعت اسلام آمده، علت، مقصود، حکمت و هدفی دارد. آنچه خدا بدان امر یا از آن نهی کرده است یا حلال و حرام شمرده، همگی دارای مقاصد و غایاتی است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤالی در خصوص علت احکام فرموده‌اند: «هیچ حکمی در اسلام تشریع نشده، مگر به سبب حکمتی».^۲

البته وقتی که گفته می‌شود در احکام، مصالح و مفسد در نظر گرفته شده نباید فوری فواید و مضارّ جسمی و بهداشتی و خلاصه خواص مادی در ذهن

۱. عباس داودی، «پاسخ به تمام شبهات احکام»، فصلنامه شمیم معرفت، ش ۴۱، تابستان ۱۳۹۵، ص ۶۴.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، همان، ج ۱، ص ۸.

خطور کند، بلکه فواید جسمی، روحی، فردی، اجتماعی و هر نوع فایده دیگر که فرض شود همه در احکام الهی منظور گردیده است و بر اساس آن‌ها احکام صادر شده است.

۵. هارون مکی مطیع محض

مأمون رقی گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شده سلام کرده نشست. عرض کرد: «یا ابن رسول الله چه قدر شما رؤف و مهربان هستید. شما امام هستید، چرا دفاع از حق خود نمی کنید با اینکه بیش از صد هزار شیعه شمشیر زن دارید.»

امام علیه السلام فرمود: «بنشین خراسانی خدا جانب ترا رعایت کند.»

(سپس) به کنیزی به نام حنیفه فرمود تنور را بیفروزد.

تنور افروخته شد چنانچه یک پارچه آتش گردید و قسمت بالای آن سفید شد.

بعد امام علیه السلام رو به مرد خراسانی نموده فرمود: «برو بنشین داخل تنور.»

خراسانی شروع به التماس نموده (گفت): «یا ابن رسول الله مرا به آتش

مسوزان. از جرم من درگذر خدا از تو بگذرد.»

امام علیه السلام فرمود: «ترا بخشیدم.»

در همین موقع هارون مکی (در حالی که) یک کفش خود را به انگشت

گرفته بود وارد شد و عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله.

امام علیه السلام فرمود: «نعلین را از دست بیانداز برو داخل تنور بنشین.»

(هارون مکی بلافاصله) نعلین را انداخت و داخل تنور نشست.

امام شروع کرد با خراسانی به صحبت کردن از جریان‌های خراسان مثل

اینکه در خراسان بوده.

بعد فرمود: «خراسانی برو ببین در تنور چه خبر است.»

(خراسانی گفت): «به جانب تنور رفتم و دیدم (هارون) چهار زانو در تنور نشسته. (سپس) از تنور خارج شد و به ما سلام کرد.»
 امام علیه السلام به خراسانی فرمود: «از این‌ها در خراسان چند نفر پیدا می‌شود؟»
 خراسانی عرض کرد: «به خدا قسم یک نفر هم نیست. نه به خدا یک نفر پیدا نمی‌شود.»

امام علیه السلام فرمود: «ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد. ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر می‌دانیم.»^۱

۶. حکمت وجوب نماز^۲

هشام بن الحکم، چنین نقل می‌کند: «در باره حکمت وجوب نماز از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کردم و به محضرش عرض کردم چگونه خداوند، نماز را واجب ساخته است با اینکه این عبادت، مردم را از برآوردن نیازمندی‌های‌شان باز می‌دارد و بدن‌های‌شان را به رنج می‌اندازد؟!»

حضرت فرمود: «در آن، اسرار و عللی است. توضیح آن، این است که اگر مردم به حال خود واگذارده شده بودند و فقط کتاب خدا در دست‌شان باقی می‌ماند، حال‌شان همچون حال مردمان اوّل می‌شد؛ زیرا آن‌ها دین را اخذ کردند و مردمانی را هم به کیش و آیین خود فرا خواندند و با آن‌ها به مقاتله نیز پرداختند؛ ولی پس از رفتن از این دنیا، اسم‌شان از یادها رفت. خداوند تبارک و تعالی اراده کرده است که دین، آیین و امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فراموش نشود و بدین سبب، نماز را بر امتش واجب کرد. مردم در این نماز، هر روز، پنج‌بار با صدای

۱. محمد بن علی کراجکی، همان، ج ۲، ص ۳۳.

۲. این مطلب به‌عنوان مثال ذکر شده و آنچه حضرت می‌فرمایند گوشه‌ای از حکمت‌های نماز است و در روایات متعدد دیگر حکمت‌های گوناگونی بیان شده است.

بلند نام پیامبر را می‌برند و با انجام افعال نماز، خدا را عبادت می‌کنند. بدین ترتیب از آن حضرت غافل نمی‌شوند و وی را فراموش نمی‌کنند و در نتیجه ذکر او کهنه نمی‌شود.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، همان، ج ۲، ص ۴۹.



مراجعة به کارشناس

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نحل: ۴۳؛ انبیا: ۷).
اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید.

پیام‌ها:

۱. جهل عذر نیست، پرسیدن و دانستن وظیفه است. «فَسْئَلُوا»؛
۲. مسائل دین را باید از کارشناس دین پرسید، نه هر کس اندک آشنائی با دین دارد. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»؛
۳. اگر پرسش از اهل ذکر لازم باشد، پس پذیرش پاسخ او نیز لازم است، وگرنه سؤال لغو است. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»؛
۴. سؤال باید برای فهمیدن باشد، نه چیز دیگر. «فَسْئَلُوا... إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛
۵. تا از اهلش نپرسیم، به علم نمی‌رسیم. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...»؛
۶. اهل علم بودن کافی نیست، اهل ذکر بودن با ارزش است. (بسیارند افراد دانشمندی که از خدا غافلند) «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»؛
۷. در هر کاری اهلیت لازم است، داشتن اطلاعات سطحی، تقلیدی و گذرایی کارساز نیست. «أَهْلَ الذِّكْرِ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. لزوم مراجعه به کارشناس درروایات

رسول گرامی اسلام ﷺ فرموده‌اند: «برای هر چیز ستونی است و ستون دین نیز فقه و آگاهی است.»^۱

الف) امام رضا ﷺ فرموده‌اند: «هر کس متشابهاً قرآن را به محکمت آن ارجاع دهد، به راه راست هدایت شده است، سپس فرمودند: در اخبار ما نیز همانند قرآن محکم و متشابه وجود دارد، برای همین متشابهاً آن را به محکمت آن ارجاع دهید و فقط به دنبال متشابهاً آن نروید که گمراه می‌شوید.»^۲

ب) امیرالمؤمنین، علی ﷺ فرمود: «امر پیغمبر ﷺ هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد. گاهی رسول خدا ﷺ به دو طریق سخن می‌فرمود: سخنی عام و سخنی خاص مثل قرآن. و خدای عزّ و جلّ در کتابش فرموده: - آنچه را پیغمبر برای تان آورده اخذ کنید و از آنچه نهی تان کرده باز ایستید - کسی که مقصود خدا و رسولش را نفهمد و درک نکند (امر) بر او مشتبه شود.»^۳

۲. خدا ← پیامبر ← امام ← فقهاء

بعد از شناخت خدا باید از فرمان او اطاعت کرد تا بعد خوبی برای حضرت حق باشیم. خداوند فرمان خود را در قرآن کریم بیان فرموده است اما جزئیات فرمان را به عهده پیامبر ﷺ گذاشته و اطاعت از او را اطاعت از خود دانسته است. «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (نساء: ۸۰)؛ هر کس پیامبر را پیروی کند، بی‌شک خداوند را

۱. محمد بن زین الدین ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، قم، دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۵۹.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا ﷺ، همان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۶۴.

اطاعت کرده است.»^۱ همچنین دستور به اطاعت از اولی الامر داده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و صاحبان امر اطاعت کنید.» از طرفی پیامبر اسلام ﷺ اولی الامر را ائمه معصومین (علیهم السلام) معرفی فرموده و در احادیث بسیاری از جمله «حدیث ثقلین» اطاعت و مودت آنان را لازم شمرده است.

پس برای دانستن فرمان خدا باید به قرآن و روایات رجوع شود. اما باید علم برداشت صحیح از قرآن و روایات را داشته باشیم و به دلیل جعل روایات از سوی دنیا طلبان، روش تشخیص احادیث صحیح از جعلی را بدانیم. این امر نیاز به چندین تخصص در علوم و معارف دینی دارد. برای همین همان گونه که برای کارهای مختلف روزمره به کارشناس آن مراجعه می‌نماییم، باید برای دین هم به کارشناس آن مراجعه کنیم. این کارشناس در اصطلاح همان فقیه و مرجع است که به او رجوع نموده و نظر خدا و اهل بیت (علیهم السلام) را از او جویا می‌شویم.^۲

۳. نظر شخصی ممنوع

امام صادق (علیه السلام) در رساله مفصلی که به اصحاب‌شان مرقوم فرموده‌اند، آورده‌اند: ای گروه مورد رحمت خدا و رستگار (شیعه)، به درستی که خدای تعالی خیر و نعمت را در حق شما تمام کرده است. بدانید که از علم الهی و امر او نیست که احدی از مخلوقات در دین خدا به هوی و هوس و رأی و نظر خود و قیاس عمل کند؛ زیرا خداوند قرآنی را نازل کرده است که احکام خدا به روشنی در آن بیان شده است و برای

۱. در بیش از بیست آیه دیگر هم بر این موضوع تأکید شده است. (احزاب: ۳۳، ۶۶ و ۷۱؛ تغابن:

۱۲؛ انفال: ۱ و ۴؛ مجادله: ۱۳؛ نور: ۵۴ و ۵۵؛ ال عمران: ۳۱، ۳۲ و ۱۳۲؛ محمد: ۳۳؛ مائده:

۹۲؛ توبه: ۷۹؛ فتح: ۱۷؛ نساء: ۱۳ و ۶۹؛ حجرات: ۱۴؛ حشر: ۷).

۲. عباس داودی، «یقین به دستور خدا»، فصلنامه شمیم معرفت، ش ۴۱، تابستان ۱۳۹۵، ص ۸۰-۹۳.

قرآن و آموزش احکام آن کسانی را قرار داده که شایستگی و اهلیت فهم آن را دارند و برای آنان هم جایز نیست که در دین خدا به هوای نفس و یا به رأی و قیاس حکم کنند؛ بلکه باید به اهل ذکر - که خداوند دستور داده است از آنان سؤال کنند - مراجعه نمایند.^۱

۴. پرسش در همه حال

پیامبر اعظم ﷺ کسانی را که بر اثر ندانستن مسئله باعث مرگ فردی شده بودند نفرین کرده است.

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: «ما با گروهی در مسافرت بودیم. سر مردی به وسیله سنگ شکسته شد. او در شب محتمل شد و صبح به آن گروه گفت: «آیا من مجاز هستم که غسل نکنم؟»

گفتند: «نه، چون آب موجود است برای همین باید غسل کنی.» هنگامی که وی آب بر سر خود ریخت و غسل کرد از دنیا رفت. موقعی که از مسافرت مراجعت نمودیم و این جریان را برای پیامبر اعظم اسلام ﷺ شرح دادیم آن بزرگوار دلتنگ شد و فرمود:

او را کشتند! خدا آنان را بکشد! چرا حکم این مسئله را نپرسیدند، آیا نمی‌دانستند که دواى ندانستن پرسیدن می‌باشد؟! وظیفه آن شخصی که مُرد تیمم بود، یا اینکه پارچه‌ای بر روی زخم می‌بست و در هنگام غسل دست با رطوبت خود را روی آن می‌کشید.^۲

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۸، ص ۶.

۲. حسین بن علی ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۳۷۳، در این تفسیر این روایت را به عنوان شأن نزول آیه ۴۳ سورة نساء ذکر کرده است. این حدیث به صورت مختصرتر در: (محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۶۸) آمده است.

اقامه نماز

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (انعام: ۷۲).
و (نیز به ما فرمان داده شده به) این‌که: نماز را برپا دارید! و از او
بپرهیزید! و تنها اوست که به سویش محشور خواهید شد.

پیام‌ها:

۱. از میان همه وظایف به «نماز»، و از میان همه عقائد به «معاد» اشاره شده است و این اهمیت آن‌ها را می‌رساند؛
۲. نماز را باید با شرایط و آداب کامل بجای آورد. در کلمه «اقامه»، معنای کمال و تمام نهفته است. «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»؛
۳. اقامه نماز، تجلّی روح تقوا در انسان است. «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا»؛
۴. نماز، همراه تقوا کارساز است. «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا»؛
۵. ایمان به معاد و رستخیز، عامل پیدایش تقوا در انسان است. «وَاتَّقُوا وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. اقامه نماز در روایات

الف) پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «اگر در کنار خانه شما نه‌ری باشد و در آن روزی پنج نوبت خود را شست و شو دهید، آیا در بدن شما چیزی از آلودگی‌ها

می ماند؟ هرگز! (انسان از آلودگی پاک می شود). نماز نیز مثل نهر جاری و روانی است که هرگاه بر پا می شود گناهان را می شوید و از بین می برد.^۱

ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «حق نماز را مؤمنین شناخته اند که نه زینت های دنیا، نه نور چشمی ها از فرزند و نه مال، آنان را از عبادت پروردگارشان باز نمی دارد، زیرا که خداوند سبحان می فرماید: "مردانی هستند که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد."^۲

۲. نماز، نشان مؤمنان

در ابتدای سوره انفال (آیات ۲ و ۳) نشانه هایی برای مؤمنان ذکر و با «إِنَّمَا» شروع شده و این بدان معنا است که نشانه مؤمن فقط این ها است و کسی که دارای این نشانه ها نباشد مؤمن نیست. یکی از این نشانه ها اقامه نماز است.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ... الَّذِينَ يَقِيُمُونَ الصَّلَاةَ (انفال: ۲-۳)؛ مؤمنان فقط کسانی اند که... نماز را به پا می دارند.»

۳. معنی اقامه نماز

حضرت امام خامنه ای دامه الله فرموده اند:

قرآن کریم در توصیف قدرتمندان مؤمن و در صدر وظایف آنان اقامه نماز را نام برده است: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (حج: ۴۱) این وظیفه، در عمل شخصی، کیفیت بخشیدن به نماز است، و در تلاش اجتماعی، ترویج نماز و همگانی کردن آن.

۱. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغة، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق، خطبة ۱۹۹، ص ۳۱۷.

کیفیت یافتن نماز بدین معنی است که نماز، با حال و حضور ادا شود؛ نمازگزار به نماز با چشم «میعاد ملاقات با خدا» بنگرد و در آن، با خدای خود سخن بگوید و خود را در حضور او ببیند؛ نماز را تا می تواند در مسجد و تا می تواند به جماعت بگزارد. و ترویج نماز، هر حرکت و تلاشی است که در راه همگانی کردن آن، و تبیین اهمیت آن، و آسان کردن دسترسی به آن، بتوان صورت داد.^۱

۴. اهتمام به اقامه نماز

در قرآن گفته نشده است که نماز را بخوانید، می گوید نماز را اقامه کنید. ریشه اقامه از قیام است. اقامه نماز به معنای انجام آن، آن گونه که بایستی انجام شود است، یعنی باید:

الف) آگاهانه باشد. قرآن می گوید در حالی که مست هستید نماز نخوانید، چرا، برای این که گیج هستید و نمی دانید چه می گوید، «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (نساء: ۴۳) یعنی علم پیدا کنید. نماز را آدم باید بفهمد چه می گوید، در تفسیرها آمده است که مراد از مست، خسته و کسل بودن است.

ب) عاشقانه باشد. قرآن می گوید مؤمن کسی است که وقتی یاد خدا برده می شود، دلش بریزد. «وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ» (انفال: ۲).

پ) با شکوه باشد. مثل اینکه می گویند اقامه عزا، یعنی اگر تنهایی یک پرچم دست گرفت و گفت: حسین حسین حسین، این اقامه عزاداری نیست، هرچه دسته جات بیشتر باشد، می گویند اقامه عزاداری شد.

ت) باید نماز با خلوص باشد، اقامه نماز یعنی نماز با خلوص و گر نه اگر ریا باشد، این اقامه نماز نیست، اقامه خودش است.

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌الله در پیام به بیست و دومین اجلاس سراسری نماز، ۱۳/۶/۱۳۹۲،

دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=23764>

ث) نماز باید مؤثر باشد: قرآن می‌گوید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» (عنکبوت: ۴۵)، نماز باید انسان را از فحشاء و منکر باز دارد و برای همین حدیث داریم هرکس می‌خواهد ببیند نمازش خاصیت دارد یا بی‌خاصیت است، ببیند نمازش چقدر او را از فساد بازداشت.

ج) نماز باید دشمن شکن باشد، اقامه از قیام است، وقتی می‌گویند ملتی قیام کرد که دشمنش بترسد. اگر هر کسی در خانه‌اش زیر لحاف می‌گفت مرگ بر شاه، شاه نمی‌ترسید.

چ) نماز باید با خضوع و خشوع باشد. یعنی هم از درون توجه به خدا داشته باشد و هم از بیرون درست بایستند. یک کسی نماز می‌خواند، ضمناً با ریش‌هایش هم بازی می‌کرد، امام علیه السلام فرمود: «اگر این خضوع و خشوع داشت، بازی نمی‌کرد.»

ح) مستمر باشد، دائمی باشد. قرآن می‌فرماید که: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (معارج: ۲۳).^۱

۵. نماز کشاورز، هدایت پروفیسور

دکتر حداد عادل در سمینار نماز در مشهد گفتند: آیت‌الله مصباح یزدی رحمته الله برای بنده تعریف کردند که در سفر به فرانسه دوستان ایرانی ما در فرانسه صحبت از پرفیسوری کردند که مسلمان شده بود و خانم او هم مسلمان بود. مسلمانی بسیار خوب و عامل به دستورات و احکام اسلام، و عارف به حقایق اسلام. ملاقاتی داشتیم با این خانم و آقای پروفیسور، پرسیدم: «چطور شد که مسلمان شدید؟»

۱. مرکز تحقیقات علوم اسلامی نور، نرم افزار آثار حجت‌الاسلام محسن قرائتی، خلاصه مبحث برنامه درس‌هایی از قرآن سال ۱۳۷۶، اهتمام به اقامه نماز.

گفتند: من سال‌ها پیش در الجزایر مقیم بودم. فرانسوی‌ها در الجزایر زیاد بودند. یک روز در جاده عبور می‌کردیم و در کنار جاده مزرعه‌ای بود، دیدم کسی روبه سمتی ایستاده و حرکاتی انجام می‌دهد. من از مشاهده این حرکات کنجکاو شدم و از دیگران پرسیدم که این حرکات چیست؟ گفتند که نماز می‌خواند. گفتم ماشین را نگهدارید. کنجکاو شدم و رفتم سراغ این دهقان که مشغول نماز بود. نشستم تا اینکه نمازش تمام شد. پرسیدم که چکار می‌کنی و چه می‌گویی؟ و چه می‌خواهی و چرا این کار را می‌کنی؟ توضیح داد که در اسلام دستور است که پنج وعده نماز بخوانید... وقتی من متوجه شدم که در اسلام ارتباط با خالق به این اندازه آسان است، و به این اندازه عمیق و لطیف است، تکان خوردم و این سرآغازی شد برای تحقیق بیشتر پیرامون اسلام و این علت اصلی مسلمان شدن من بود.^۱

۶. پایبندی به اعتقادات دینی

در زمان رژیم شاه قرار بود یک گروه از مهندسين کشاورزی به یکی از کشورهای اروپایی برای کسب تجارب کشاورزی بروند. یک استاد دانشگاه را سرپرست گروه می‌کنند. هواپیما در شهری برای سوختگیری فرود می‌آید. مسافرين هواپیما از ملیت‌ها و مذاهب مختلف بودند؛ مسیحی، کلیمی و مسلمان.

هوا در حال تاریک شدن بود که استاد دانشگاه می‌رود وضو بگیرد. بعد، از داخل ساکش یک قبله نما در می‌آورد، قبله را پیدا می‌کند و می‌ایستد به نماز. گروهی که آن استاد سرپرستش بود، می‌افتند به التماس که مهندس! تو را به خدا در اینجا دست از این کارها بردار. اینجا همه تیپ آدم هست.

۱. جواد چناری، آبشار رحمت، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۴، ص ۳۲.

استاد با عصبانیت و غیظ می گوید:

این چه درخواست و حرف احمقانه‌ای است که می‌گویید! پابندی به اعتقادات دینی مگر مصلحتی است؟ خجالت نمی‌کشید این حرف را می‌زنید؟ استاد بی‌اعتنا به اطرافیان و حتی نگاه‌های متعجب خارجی‌ان، بار دیگر می‌ایستد برای نماز. با آرامش خاص نماز مغرب و عشاء را تمام می‌کند. این در حالی بود که مسافرین و مهمانداران با حالت آمیخته به ادب و احترام منتظر استاد بودند که سوار هواپیما شود.

مهمانداران به شدت مجذوب شخصیت معنوی استاد شده بودند و یکی از آن‌ها می‌گفت: «هواپیما در آسمان دچار نقص فنی شد، اما بدون آنکه دریابیم که چگونه و چطور شد که نقص بر طرف شد، اکنون حس می‌کنم که به‌خاطر وجود این مرد خدایی بود که ما از یک حادثه قطعی نجات یافتیم.»^۱

۱. ستاد اقامه نماز، نماز پیوند خلق و خالق، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۴، ص ۲۸-۲۹.



وقت نماز

إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (نساء: ۱۰۳).
همانا، نماز بر مؤمنان در وقت‌های معین واجب شده است.

پیام‌ها:

۱. نماز، از واجبات قطعی الهی در همه عصرها و برای همه نسل‌ها است.
«كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا»؛
۲. وجوب هر نماز، در وقت مخصوص خودش است. «مَوْقُوتًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. نماز اول وقت در روایات

- الف) پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بهترین کارها نزد خداوند، نماز اول وقت است.»^۱
- ب) و نیز فرمود: «هر مؤمنی محافظت بر نمازش نماید، و او را در وقتش به جا آورد، از انسان‌های غافل شمرده نمی‌شود.»^۲
- پ) و همچنین فرمود: «اول وقت نماز، برتر از پایان وقت است، همچون برتری آخرت بر دنیا.»^۳

۱. ابو القاسم پاینده، نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲، ص ۱۶۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۲۷۰.

۳. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۲، ص ۴۱.

ت) امام باقر علیه السلام فرمود: «نمازی که در اول وقت بالا برود، سپید و نورانی به سوی صاحبش باز می‌گردد و می‌گوید: "مرا حفظ کردی، خدا تو را حفظ کند". و هنگامی که در غیر وقتش و بدون حدودش بالا برود، سیاه و تاریک به سوی صاحبش باز می‌گردد و می‌گوید: "مرا تباه کردی، خدا تو را تباه کند".»^۱

ث) حضرت عبدالعظیم حسنی از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: «موسی بن عمران با خداوند سخن گفت و عرض کرد: «بار خدایا، جزای کسی که نمازش را در اول وقت می‌خواند چیست؟»

خداوند فرمود: «خواسته‌هایش را بر می‌آورم و بهشت را به او مباح می‌گردانم.»^۲

ج) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که پروردگارتان می‌فرماید: همانا این نمازهای پنجگانه واجب را، هر کس در وقتش بپا دارد و مراقب آن‌ها باشد ملاقات می‌کند مرا، در حالی که پیش من عهد و قراری است که او را در داخل بهشت سازم.»^۳

چ) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «آنان که نماز را به آخر وقت می‌اندازند و فشرده می‌خوانند، نماز منافقان را انجام می‌دهند.»^۴

۲. وقت معین نماز

«موقوت» عمل زمان‌داری است که در وقت معین انجام می‌گیرد. نمازهای پنج‌گانه که هفده رکعت‌اند، بر اوقات شبانه‌روز قسمت شده‌اند تا انسان گرفتار

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۷۹، ص ۲۰۴.

۳. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۲، ص ۱۹۲.

غفلت نشود؛ وقتی قدری به کارهای دنیا پرداخت و غفلت سر رسید، زمان نماز دیگر فرامی‌رسد تا آن را بزداید. آیاتِ بیانگر اوقات پنج‌گانه نماز در سوره «بقره»، «اسراء»، «روم» و «طه» آمده‌اند؛ لیکن تشریح و تصریح آن‌ها با روایات صورت می‌گیرد و شواهد قرآنی نیز مؤید وجوب نمازهای پنج‌گانه در صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا هستند.

نمازهای پنج‌گانه در آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» (اسراء: ۷۸)؛ نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب [نیمه شب] برپا دار؛ و همچنین قرآن فجر [نماز صبح] را» آمده است؛ از آغاز ظهر تا دل شب که همان نصف شب است، وقت نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا است و «قُرْآنَ الْفَجْرِ» عطف به جای «الصَّلَاةِ» و مفعول «أَقِمِ» است و به نماز صبح اشاره دارد.^۱

۳. تأخیر نماز، نشانه غفلت

یونس بن عمار گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا آیه «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (ماعون: ۵)؛ آنان که از نمازشان غافلند» ناظر به وسوسه شیطان است؟ فرمود: «نه، همه به این مصیبت گرفتارند. بلکه منظور این است که غافل شود و نماز اول وقت را از دست بدهد.»^۲

۴. شهید رجائی، و نماز

روزی نزدیک ظهر به منزل شهید رجائی رفتم. ظهر، صدای اذان که شنیده شد، ایشان از جا برخاستند و برای اقامه نماز آماده شدند. ایشان را صدا زدند که: «غذا آماده است و سرد می‌شود. اگر اجازه می‌فرمائید، بیاوریم.» شهید رجائی در همان حال فرمودند: «خیر، بعد از نماز.»

۱. عبدالله جوادی عاملی، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ج ۲۰، ص ۳۱۱-۳۱۴.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، همان، ج ۴، ص ۱۱۴.

نگاهی به صورت آرام و چهره متبسم شهید رجائی انداختم. با لبخند به من گفت: «عهد کرده‌ام هیچ وقت قبل از نماز ناهار نخورم. اگر هم زمانی ناهار را قبل نماز خوردم و نماز را اول وقت نخواندم، فردایش را روزه بگیرم.» ایشان همیشه می‌فرمودند: «به کار بگویید وقت نماز است، به نماز نگویید کار دارم.»^۱

۵. همه چیز را از نماز اول وقت بگیر

حضرت حجة الاسلام و المسلمین هاشمی نژاد فرمودند: یک پیرمرد مستی ماه مبارک رمضان، مسجد لاله‌زار می‌آمد. خیلی آدم موفق بود، همیشه قبل از اذان توی مسجد بود. به او گفتم حاج آقا شما خیلی موفق هستید من هر روز که مسجد می‌آیم می‌بینم شما زودتر از ما آمده‌اید جا بگیرید. گفت: نه آقا من هر چه دارم از نماز اول وقت دارم. بعد گفت: من در جوانی به مشهد رفتم. مرحوم حاج شیخ حسنعلی، باغچه‌ای در نخودک داشت، به آنجا رفتم و ایشان را پیدا کردم و به ایشان گفتم: من سه حاجت مهم دارم دلم می‌خواهد هر سه تا را خدا در جوانی به من بدهد. یک چیزی یادم بدهید.

فرمودند: چه می‌خواهی؟

گفتم: یکی دلم می‌خواهد در جوانی به حج مشرف شوم. چون حج در جوانی یک لذت دیگری دارد.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان.

گفتم: دومین حاجتم این است که دلم می‌خواهد یک همسر خوب خدا به من عنایت کند.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان.

سوم اینکه خدا یک کسب آبرومندی به من عنایت فرماید.

۱. نادر فاضلی، کوتاه و خواندنی از نماز، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۷، ص ۵۱.

فرمودند: نماز اول وقت به جماعت بخوان. این عملی را که ایشان فرمودند من شروع کردم و در فاصله سه سال هم به حج مشرف شدم، هم زن مؤمنه و صالحه خدا به من داد و هم کسب با آبرو به من عنایت کرد.^۱

۶. نماز اول وقت رمز توفیقات شهید صیاد شیرازی

امیر سرتیپ دوم مجتبی جعفری از همزمان شهید می گوید: من اگر بخوام در یک کلمه دلیل تمام افتخارات دنیایی و عقبایی ایشان را بگویم توجه ایشان به نماز اول وقت بود. شهید صیاد شیرازی نه در زمان انقلاب اسلامی بلکه قبل از انقلاب نیز نسبت به نماز اول وقت دقت نظر داشت. به عنوان مثال در سال ۱۳۵۴ به عنوان افسر توپخانه حضور داشته و قرار بوده به عنوان داور به دانش آموختگان نمره دهد. وقتی اذان ظهر می شود به آقای ابوالقاسم کیا می گویند: «اگر زیلویی اینجا بود و ما می توانستیم نماز بخوانیم بد نبود.» آقای کیا هم برای احترام به ایشان دستور می دهند که یک زیلو بیاورند. تا زمانی که سرباز زیلوی مناسب پیدا کند و بیاورد آقای کیا می گویند دیدم شهید صیاد شیرازی نماز خود را شروع کرده و در حال رکوع و سجده است.^۲

۷. اهتمام امام علی (ع) به نماز اول

هنگامی که علی (ع) در جنگ صفین سرگرم نبرد بود، در میان هر دو صف کارزار، مراقب حرکت و وضعیّت خورشید بود (تا ببیند چه وقت به وسط آسمان می رسد تا نماز ظهر را بخواند).

۱. علی میرخلف زاده، داستان هایی از مردان خدا، قم، مهدی یار، ۱۳۸۰، ص ۵۲.

۲. مجموعه اطلاع رسانی قنوت؛ مرکز تخصصی نماز، خبرگزاری تسنیم، دسترسی در:

<https://qunoot.net/App/reads.item.php?showid=2979>

ابن عباس عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، این چه کاری است که می‌کنید؟»
حضرت فرمود: «منتظر زوال هستم تا نماز بخوانیم.»
ابن عباس گفت: «آیا حالا وقت نماز است با وجود اینکه سرگرم پیکار هستیم؟»

علی علیه السلام فرمود: «جنگ ما با ایشان بر سر چیست؟ تنها به خاطر نماز است که با آن‌ها نبرد می‌کنیم.»^۱

۸. نماز در وسط مناظره

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام با دانشمند معروف عمران صابئی مناظره می‌نمودند و بحث به جای حساس خود رسیده بود، یک‌باره حضرت از جای خود برخاستند و رو به مأمون کرده و فرمودند: «موقع نماز است.»
عمران عرض کرد: «آقای من؛ پاسخ سؤالات مرا قطع نکن که قلبم نرم و آماده شده.»

امام علیه السلام فرمود: «نماز می‌خوانیم و باز می‌گردیم.»^۲

۹. تأخیر نماز موجب خشم خداوند

حسین بن علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام را وصیت فرمود و از جمله وصیت‌هایش این بود که به او فرمود: «یا علی، کسی که از امت من چهل حدیث نگهداری کند و در این کار رضای خداوندی و پادشاه عالم آخرت را خواسته باشد خداوند به روز قیامت او را با پیغمبران و راستان و شهیدان و بندگان شایسته محشور فرماید و اینان رفیقان خوبی هستند.»

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، قم، اسوه، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۴۳.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، همان، ص ۱۵۴.

علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله مرا خبر بده که این حدیث‌ها چه باشند؟»

فرمود: «اینکه به‌خدای یگانه بی‌انباز ایمان بیاوری و او را پرستی و جز او را پرستی و نماز را با وضوی کامل در وقت‌های خودش بخوانی و تأخیرش نیندازی که بدون جهت نماز را تأخیر انداختن باعث خشم خدای عز و جل است...»^۱

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۴۳.

خدا با نمازگزاران است

... وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ... (مائدة: ۱۲).
... و خداوند (به بنی اسرائیل) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را
برپا دارید...»

پیام‌ها:

۱. همراهی خداوند با ما چند شرط دارد (که یکی از آن‌ها نماز است) «إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ»؛
۲. بهشت را به «بها» دهند، نه به بهانه. اگر نماز، زکات، ایمان، امداد و انفاق بود، بهشت هم هست. «لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ... لَا دُخْلَ لَكُمْ جَنَّاتٍ» (لَا دُخْلَ لَكُمْ جَنَّاتٍ در ادامه آیه آمده است).

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. خدا با نمازگزاران در روایات

الف) امام صادق علیه السلام فرمود: «مؤمنی نیست که در نمازش با حضور قلب به خداوند توجه کند، مگر اینکه خداوند به او رو می‌کند، و بعد از محبت خداوند عزّ و جلّ در دل، قلوب مؤمنین را به سوی او متوجه می‌کند.»^۱

۱. محمد بن محمد مفید، الأمالی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۵۰.

ب) پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «وقتی که بنده مؤمن به نماز می ایستد، خداوند سبحان به او نظر می کند.»^۱

پ) امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا ملک الموت (به امر خدا) شیطان را در دم مرگ از کسی که حافظ نماز است، دور می کند و شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت رسول خدا ﷺ را در هنگام هولناک مرگ به او تلقین می کند (توفیق شهادتین پیدا می کند).»^۲

۲. هدایت و خروج از مشکلات از آثار یاری خداست

هنگامی که موسی و برادرش به نزد فرعون می رفتند تا او را دعوت کنند، ترسی در آنان بود که به خداوند عرضه داشتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند (و نپذیرد)!»^۳ در این هنگام خداوند فرمود: «قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى (طه: ۴۶)؛ نترسید! من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم!»

قرآن می فرماید: وقتی یاران موسی علیه السلام دیدند که فرعونیان آن ها را تعقیب نموده و نزدیک است که به آن ها برسند، به موسی علیه السلام گفتند: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم!»^۴ اما موسی علیه السلام فرمود: «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (شعراء: ۶۲)؛ (موسی) گفت: چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد!»

۱. محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، همان، ج ۱۵، ص ۸.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳. طه (۲۰)، آیه ۴۵.

۴. شعراء (۲۶)، آیه ۶۱.

۳. آرامش در نماز

در یکی از جنگ‌ها که پیامبر ﷺ همراه لشکر بودند، در شبی که پاسبانی لشکر اسلام بر عهدهٔ عباد بن بشر و عمار یاسر بود، نصف اول شب نصیب عباد گردید و نصف دوم نصیب عمار، پس عمار خوابید و تنها بشر بیدار بود و مشغول نماز گردید. در آن حال یکی از کفار به قصد شیخون زدن به لشکر اسلام برآمد به خیال اینکه پاسبانی نیست و همه خوابند از دور عباد را دید ایستاده و تشخیص نمی‌داد که انسان است یا حیوان یا درخت برای اینکه از طرف او نیز مطمئن شود تیری به‌سوی او انداخت تیر بر پیکر عباد نشست و او آبداً اعتنایی نکرد، تیر دیگری به او زد و او را سخت مجروح و خونین نمود باز حرکت نکرد تیر سوم را زد. در این هنگام عباد نماز را کوتاه نمود و تمام کرد و عمار را بیدار نمود. عمار دید سه تیر بر بدن عباد نشسته و او را غرق در خون کرده گفت: «چرا در تیر اول مرا بیدار نکردی.» عباد گفت: «مشغول خواندن سورهٔ کهف در نماز بودم و میل نداشتم آن را ناتمام بگذارم و اگر نمی‌ترسیدم که دشمن بر سرم برسد و صدمه‌ای به پیغمبر ﷺ برساند و کوتاهی در این نگهبانی که به من واگذار شده کرده باشم هرگز نماز را کوتاه نمی‌کردم اگر چه جانم را از دست می‌دادم.»^۱

۴. مقام نمازگزار

خداوند متعال، به دلیل عظمت نماز به رسولش دستور می‌دهد با نمازگزاران هم‌نشین باش. وقتی اشراف قریش به رسول اکرم ﷺ پیشنهاد کردند که مسلمانان پابره‌نه را از دور خود بران تا ما دور تو جمع شویم، آیهٔ ۲۸ سورهٔ کهف نازل شد.^۲

۱. شیخ عباس قمی، سفینهٔ البحار، همان، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۲، ص ۴۱۵.

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (كهف: ۲۸).

با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن ها برنگیر!^۱

۵. حل مشکل با نماز

ابن خلّکان در شرح حال شیخ الرّیس ابوعلی سینا نقل کرده است که: «هرگاه مسئله ای بر وی دشوار می شد، وضو می گرفت و به مسجد جامع می رفت و نماز می گزارد و خدای عزّ و جلّ را می خواند که آن را بر وی آسان گرداند و آن در بسته را به روی او بگشاید.»^۲

۶. ترحیح نماز بر امتحان!

آقا سید محسن جبّل عاملی از علمای بزرگ شیعه در دمشق مدرسه ای تأسیس کردند که دانش آموزان شیعه در آن مدرسه تحت نظر آن جناب تحصیل می کنند. حاج سید احمد مصطفوی که یکی از تُجار قم است، گفت من از خود سید محسن آمین شنیدم که می گفت: «یکی از تربیت یافتگان مدرسه ما برای تحصیل علم به امریکا مسافرت کرد. از آنجا نامه ای برای من نوشت به این مضمون که:

چند روز پیش شاگردان مدرسه ما را امتحان می کردند، من هم برای امتحان رفتم. مدتی نشستیم تا نوبت به من رسید، بسیار طول کشید تا اینکه وقت دیر

۱. «از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل شده که منظور از خواندن خدا در صبح و عصر نماز است»

(محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمیة، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۲۶).

۲. حسن حسن زاده آملی، رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، قم، تشیع، ۱۳۷۱، ص ۱۰۷.

شد، دیدم اگر بنشینم نمازم فوت می‌شود، از جا حرکت کردم که بروم نماز بخوانم، آن‌هایی که در آنجا بودند پرسیدند کجا می‌روی؟ چیزی نمانده که نوبت تو برسد. گفتم من یک تکلیف دینی دارم و قتش می‌گذرد. گفتند امتحان هم و قتش می‌گذرد، اگر این جلسه برگزار شد، دیگر جلسه‌ای تشکیل نخواهند داد و برای خاطر تو هرگز هیئت ممتحنه جلسه خصوصی تشکیل نمی‌دهند. گفتم هر چه بادا باد. من از تکلیف دینی خود صرف نظر نمی‌کنم. بالأخره رفتم. از قضاء هیئت ممتحنه متوجه شده بودند که من به اندازه‌ی اداء یک وظیفه دینی غیبت نموده‌ام انصاف داده، اظهار کرده بودند که چون این شخص در وظیفه خود جدی است، روا نیست که او را مُعْطَل بگذاریم. برای قدردانی از اینکه عمل به وظیفه نموده باید جلسه‌ای خصوصی برایش تشکیل دهیم. این بود که جلسه دیگری تشکیل دادند، من حاضر شدم و امتحان دادم.»^۱

۱. احمد زنجانی، اَلْکَلَامُ بِجُرِّ الْکَلَام، قم، حق بین، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۳۵.

﴿ ۱۲ ﴾

پاک کننده گناهان

أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ (هود: ۱۱۴).

در دو طرف روز و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ چرا که حسنات، سیئات
(و آثار آن‌ها را) از بین می‌برند. این تذکری است برای کسانی که اهل
تذکرند.

پیام‌ها:

۱. نماز، روشن‌ترین نمونه کار نیک است. «أَقِمِ... إِنَّ الْحَسَنَاتِ...»؛
۲. اعمال انسان در یکدیگر تأثیر دارند. «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»؛
۳. دستور به نماز، روشن‌ترین پند خداست. «ذَلِكَ ذِكْرٌ» (نماز، ذکر الهی است)؛
۴. همه افراد از تذکرات الهی، بهره‌مند نمی‌شوند. «ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. نماز پاک کننده گناهان در روایات

الف) از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «گناहانی که میان دو نماز واقع
می‌شود، مورد عفو قرار می‌گیرد.»^۱

۱. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البيت،
۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۶.

ب) حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: «اگر بعد از گناه، دو رکعت نماز خوانده و از خداوند، عافیت درخواست شود، اثر آن گناه محو می شود.»^۱

پ) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ نمازی وقتش نمی رسد مگر آنکه فرشته ای ندای عمومی در می دهد که بپاخیزید آن آتش هایی که با دست های خود، بر پشت خویش بر افروخته اید، با نماز خود خاموش بنمایید.»^۲

۲. حکایت سلمان فارسی

ابو عثمان می گوید: من و سلمان «علیه رضوان الله» در زیر درختی نشسته بودیم، سلمان شاخه درختی را که برگ هایش خشک شده بود، جنبانید و در نتیجه همه برگ ها بر زمین ریخت. آنگاه سلمان به من گفت: «ای ابو عثمان! از من نمی پرسی که چرا چنین کردم؟»

گفتم: «سبب این کار چه بود؟»

سلمان گفت: «با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زیر این درخت نشسته بودیم، آن حضرت شاخه ای را که برگ هایش خشکیده بود، تکان داد و همه برگ ها بر زمین ریخت؛ سپس به من فرمود: ای سلمان! از من نمی پرسی که چرا چنین کردم؟ عرض کردم: یا رسول الله! سبب چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن چون بر آن وجهی که دستور رسیده، وضو بگیرد و پس از آن نمازهای پنج گانه شبانه روزی را بجای آورد، گناهان او می ریزند همچون این برگ ها که از این درخت فرو ریخت.» آن گاه حضرت آیه ۱۱۴ سوره هود را تلاوت فرمود.^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۹.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الأمالی، بیروت، اعلمی، ۱۳۶۲، ص ۴۹۶.

۳. محمد محمدی ری شهری، الصلاة فی الكتاب و السنة، قم، دار الحديث، ص ۱۱۱.

۳. امیدبخش‌ترین آیه قرآن

گاهی که بر اثر غفلت از یاد خدا سر می‌زند، با نماز و عبادت، که مایهٔ انس و ارتباط با خداوند است، زدوده می‌شود و مغفرت، جای معصیت را می‌گیرد.

رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین، علی ﷺ فرمودند: «امیدبخش‌ترین آیه در قرآن، آیهٔ ۱۱۴ سورهٔ هود است.»

سپس ادامه دادند: «یا علی! سوگند به خداوندی که مرا بشیر و نذیر برای مردم مبعوث کرد، وقتی انسان برای نماز وضو می‌گیرد، گناهانش ریخته می‌شود و وقتی به قبله رو کند، پاک می‌شود. یا علی! مثال اقامه‌کنندهٔ نمازهای روزانه، مثال کسی است که هر روز پنج مرتبه در نهر آبی که جلوی منزل اوست، خود را شست و شو دهد.»^۱

۴. گناهکار اهل نماز

امام صادق ﷺ فرمود:

روز رستاخیز پیر مردی را می‌آورند و نامه اعمالش را به دستش می‌دهند، طرف پشت نامه به‌سوی مردم است، او در آن جز بدی و گناه نمی‌بیند، بر او سخت گران می‌آید. می‌گوید: «ای پروردگار من! آیا دستور می‌فرمایی که به‌سوی آتش بروم؟»

خداوند جبار فرماید: «ای پیر مرد! من شرم دارم که تو را عذاب کنم، با اینکه تو در دنیا همواره نماز می‌خواندی. بنده مرا به سوی بهشت ببرید!»^۲

تذکر: مؤمن باید همیشه بین خوف و رجا باشد. همچنان که ممکن است

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۴، ص ۱۳۰، به نقل از تفاسیر مجمع البیان و کنزالدقائق.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، همان، ج ۲، ص ۵۴۶.

برای یک نماز مقبول خداوند کسی را به بهشت ببرد،^۱ همان خدا به سهل انگاران در نماز وعده عذاب شدید داده است^۲ و از طرفی برخی گناهان باعث عدم قبولی نماز هستند.^۳ برای همین باید مراقب بود این گونه روایات باعث جرئت ما بر گناه نشود.^۴

۵. بخشش گناهان مواضع وضو و...

رسول خدا ﷺ فرمود:

هنگام وضو به محض آنکه دستت به آب خورد گفتی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گناهی که با دست انجام داده‌ای همه بخشیده می‌شود و هنگامی که صورتت را شستی، گناهی که چشم و دهانت انجام داده بخشیده می‌شود و هنگامی که دو دستت را شستی، گناهان دست چپ و راست بخشیده می‌شود و هنگامی که مسح سر و پا انجام دادی، گناهی که پای تو انجام داده بخشیده می‌شود، این اثر وضوی توست و هنگامی که برای نماز آماده شدی و رو به قبله کردی و حمد و سوره و رکوع و سجده و تشهد و سلام را کامل انجام دادی تمام گناهان گذشته تو که بین نماز قبلی تا این نماز که الان خواندی انجام شده بود بخشیده می‌شود، این اثر نماز توست.^۵

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «کافی است خداوند یک نماز از نمازهای انسان را قبول کند تا به سبب

آن انسان را عذاب نکند» (محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۲۶۶).

۲. «قَوْلُ الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (ماعون: ۴-۵).

۳. گناهانی مانند شراب‌خواری، غیبت، بی‌احترامی به پدر و مادر و... .

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس دوست دارد بداند نمازش قبول شده یا نه، ببیند که آیا نمازش او را از

گناه وزشتی باز داشته یا نه؟ پس به هر قدر که نمازش او را از گناه باز داشته، به همان اندازه نمازش قبول شده است» (فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۸، ص ۴۴۷).

۵. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۲، ص ۲۰۲.

﴿۱۳﴾

سختی نماز؟

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (بقره: ۴۵).

از صبر و نماز یاری جویند؛ (و با استقامت و مهار هوس‌های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید؛) و این کار، جز برای خاشعان، گران است.

پیام‌ها:

۱. صبر و نماز، دو اهرم نیرومند در برابر مشکلات است. «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ...»؛

۲. هر چه در آستان خدا اظهار عجز و بندگی بیشتر کنیم، امدادهای او را بیشتر دریافت کرده و بر مشکلات پیروز خواهیم شد. «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ»؛

۳. استعانت از خداوند در آیه منافاتی با استعانت از آنچه به دستور اوست، ندارد. «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ»؛

۴. سنگین بودن نماز، گاهی نشانه تکبر در برابر خداست. «لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. سختی نماز در روایات

الف) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرموده‌اند: «تنبلی آدمی در نماز نشانه سستی ایمان است.»^۱

ب) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: «خشوع چیست؟»
فرمود: «فروتنی و خاکساری در نماز و اینکه بنده با تمام قلبش به سوی خدا برود.»^۲

۲. معرفت = خشوع

«خشوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود، و آثارش در بدن ظاهر می‌گردد.^۳ در آیه ۴۶ سوره بقره هم خاشعان را چنین معرفی می‌کند: «همان‌ها که می‌دانند پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و به‌سوی او باز می‌گردند» (الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

۳. نقصان یا فقدانِ ایمان

حضرت امام خمینی رحمه الله می‌فرمایند:

چون امثال ماها با این حال از نور مشاهدات محرومیم، ناچار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان بر آییم. قال تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (مؤمنون: ۱-۲)؛ مؤمنان رستگار شدند آن‌ها که در نمازشان خشوع دارند.» (خداوند) خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده، پس، هر کس در

۱. فضل بن حسن طبرسی، نثر اللآلئ، مشهد، آستان قدس رضوی، ص ۵۶.

۲. محمد بن محمد ابن اشعث، الجعفریات، تهران، مکتبه النینوی الحدیثه، ص ۳۷.

۳. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۴، ص ۱۹۴.

نماز خاشع نباشد، به حسب فرموده ذات مقدّس حق از زمره اهل ایمان خارج است. و نمازهای ماها که مشفوع^۱ با خشوع نیست از نقصان ایمان یا فقدان آن است.^۲

۴. دلیل کسالت و خستگی در نماز

حضرت امام خامنه‌ای دامنه‌الله فرموده‌اند:

انسان وقتی به نماز توجه پیدا کند، آن چنان لذتی پیدا می‌کند که در هیچ‌یک از لذائذ مادی این لذت وجود ندارد. این در اثر توجه است. بی‌توجهی به نماز، کسالت در حال نماز، از خصوصیات منافقین است - نه اینکه حالا هرکسی در حال نماز کسالت داشت، منافق است؛ نه - خدا منافقین را در قرآن معرفی می‌کند و می‌گوید این‌ها را از این بشناس. در زمان پیغمبر منافقینی بودند که برای خاطر این و آن نماز می‌خواندند و در دل به نماز اعتقادی نداشتند... بله، وقتی کسی طرف خطاب ندارد، با خدا حرف نمی‌زند، خسته می‌شود و برایش یک کار طولانی به‌نظر می‌آید. چهار رکعت نماز که چهار دقیقه، پنج دقیقه طول می‌کشد، برای او یک زمان طولانی به‌نظر می‌آید؛ در حالی که چهار دقیقه مگر چقدر است؟ انسان اگر در این حالت با خدا طرف خطاب بشود، آن وقت خواهد دید که مثل برق گذشت؛ دریغ می‌خورد، افسوس می‌خورد و دلش می‌خواهد طولانی‌تر بشود.^۳

۱. جفت شده (همراه شده).

۲. سید روح الله موسوی خمینی، آداب الصلوة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه‌السلام، ۱۳۸۸، ص ۱۴.

۳. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌الله در دیدار با شرکت‌کنندگان در هفدهمین اجلاس سراسری نماز، ۱۳۸۷/۷/۲۹، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=4490>.

۵. فلسفه سنگینی نماز

امام سجّاد^{علیه السلام} در دعای ابوحزمه ثمالی، در ضمن مناجات‌های خود فلسفه سنگینی نماز را تحلیل می‌کند و می‌فرماید:

«خدایا! چرا هنگام نماز نشاط ندارم؟

شاید مرا از درگاه خود رانده‌ای!

شاید به خاطر یاوه‌گویی‌ها توفیقم کم شده!

شاید مرا صادق نمی‌دانی!

شاید رفیق بد در من اثر گذاشته و...»^۱

به هر حال سنگینی نماز علامت خطر است.

۶. گناه مانع خشوع

الف) خداوند به حضرت داود^{علیه السلام} وحی فرستاد و فرمود: «کم‌ترین چیزی که انجام می‌دهم نسبت به بنده‌ای که به علمش عمل نکند، این است که: او را به هفتاد عقوبت و عذاب باطنی و درونی دچار می‌کنم که کوچک‌ترینش این است که شیرینی ذکرم را از قلبش می‌برم.»^۲

ب) مردی از حضرت شعیب^{علیه السلام} پرسید: «چرا من این همه گناه می‌کنم؛ ولی خداوند مرا عقوبت نمی‌کند؟»

از سوی خداوند متعال پاسخ آمد: «تو گرفتار بدترین عقوبت‌ها هستی و نمی‌دانی.»^۳

۱. محسن قرائتی، یکصد و چهارده نکته در باره نماز، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۹۲، ص ۴۹.

۲. احمد بن محمد ابن فهد حلی، همان، ص ۷۸.

۳. شبیه این داستان از حضرت موسی^{علیه السلام} نقل شده که در بحث استدراج در همین کتاب آمده است.

مولوی این داستان را این گونه بیان می کند:

آن یکی می گفت در عهد شعیب	که خدا از من بسی دیده است، عیب
چند دید از من گناه و جرم ها	وز کرم یزدان نمی گیرد مرا
حق تعالی گفت در گوش شعیب	در جواب او فصیح از راه غیب
که بگفتی چند کردم من گناه	وز کرم نگرفت در جرمم اله
عکس می گویی و مغلوب ای سفیه	ای رها کرده ره و بگرفته تیه
چند چنندت گیرم و توبی خبر	در سلاسل مانده ای پا تا به سر
زنگ تو بر توست ای دیگ سیاه	کرد، سیمای درونت را تباه
بر دلت زنگار بر زنگارها	جمع شد تا کور شد ز اسرارها ^۱

یعنی تو بر عکس فکر می کنی. اگر خداوند، تو را عقوبت می کرد و تو قابلیت چنین مجازاتی را داشتی، آن وقت ممکن بود عقوبت تو، عذاب نباشد؛ بلکه لطف و رحمت باشد؛ زیرا احیاناً سبب بیداری تو می شد؛ اما آنچه اکنون، گرفتار آن هستی، صد در صد عقوبت است.^۲

۷. تحمل سختی و ساخته شدن

خداوند می گوید: مردم، من از شما کاری را می خواهم انجام دهید که بسیار سخت است و آن هم نماز خواندن است. هیچ واجب دیگری در قرآن نیست که خدا در موردش چنین تعابیری داشته باشد و بگوید کار سخت و سنگینی است مگر برای خاشعون. حتی روزه گرفتن که نخوردن و نوشیدن است و زمان طولانی تری دارد این تعابیر برایش نیامده است. حتی می بینیم برخی افراد هستند نمازخوان نیستند ولی در ایام ماه رمضان روزه می گیرند.

پس چرا خدا از ما می خواهد که این کار سخت را انجام دهیم؟

۱. جلال الدین محمد بلخی رومی، مثنوی معنوی، تهران، پارمیس، ۱۳۹۷، ص ۳۳۴.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۸۴.

ورزشکاری که حداقل سه روز در هفته به باشگاه می‌رود و دو ساعت تمرین می‌کند. پول هم می‌دهد و یک عالمه عرق می‌ریزد و ممکن است حتی مورد تنبیه مربی‌اش هم قرار بگیرد. اما او این سختی‌ها را تحمل می‌کند تا یک روز قهرمان شود. هیچ‌کسی در جهان نیست که بدون تحمل سختی به موفقیت برسد.

نماز عملی است که خدا در هیچ شرایطی از آن نگذشته است. یعنی در هر موقعیتی که هستید باید نماز را بخوانید. در سفر هستید. مریض هستید. آب هست، آب نیست باید هر طور شده نماز خوانده شود. پس کسی که این سختی را به طور مداوم انجام دهد تبدیل به انسان توانمندی خواهد شد. ثمره این قدرتمند شدن را قرآن گفته است که نمازگزار از فحشا و منکر دور می‌شود.

پاداش نمازگزاران

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره: ۲۷۷).

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آن‌هاست، و نه غمگین می‌شوند.

پیام‌ها:

۱. تشویق نیکوکاران به دنبال تهدید بدکاران، یک اصل تربیتی است. «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛
۲. هوشمند کسی است که در محاسبات، تنها به موجودی امروز که در دست دارد ننگرد، بلکه به آینده و ذخیره‌هایی که نزد خداوند است توجه داشته باشد. «عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛
۳. پروردگار، به مؤمنانی که اهل عمل صالح و نماز و زکاتند، نظر ویژه‌ای دارد. کلمه «رَبِّهِمْ» اشاره به لطف خاص اوست؛
۴. وعده‌های الهی، انگیزه عمل صالح است. «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛
۵. عوامل آرامش، ایمان، عمل صالح، نماز و زکات است. «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ... لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. پاداش نمازگزاران در روایات

الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چون بنده به نماز می ایستد، حجاب میان خدا و او رفع می شود و خدا رو به او می نماید و ملائکه از کتف‌های او تا آسمان صف می کشند و با نماز او نماز می کنند، و بر دعای او آمین می گویند.»^۱

ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «یک نماز واجب از بیست حج بالاتر است و یک حج بهتر است از خانه‌ای که پر از طلا باشد و همه آن در صدقه مصرف شود.»^۲

پ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس نماز واجبی را بخواند، نزد خدا، دعای مستجابی خواهد داشت.»^۳

۲. اجر دنیا و آخرت

کسانی که در پرتو ایمان، خودپرستی را ترک گفته و عواطف فطری خود را زنده کرده و علاوه بر ارتباط با پروردگار و بر پا داشتن نماز، به کمک و حمایت نیازمندان می‌شتابند پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره‌مند می‌شوند. طبیعی است دیگر عوامل اضطراب و دلهره برای این دسته به وجود نمی‌آید و از «آرامش کامل» برخوردار بوده، هیچ‌گونه اضطراب و غمی نخواهند داشت همان‌گونه که در پایان آیه آمده است.^۴

۱. ملا محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ج ۳، ص ۳۵۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۲۶۵.

۳. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام؛ صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، تحقیق محمد مهدی نجف، مشهد، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق، ص ۴۲.

۴. ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳. بیست و نه خصلت نماز

ضمرة بن حبيب گوید از نبی اکرم ﷺ راجع به نماز پرسش شد؛ حضرت فرمود: نماز از شرایع دین است و رضای پروردگار عز و جل در آن است و آن روش پیغمبران است، فرشتگان نمازگزار را دوست دارند، برای نمازگزار هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در رزق و راحت بدن است. نماز راندن شیطان است و سلاحی است بر ضد کافر و سبب اجابت دعا و قبول اعمال است و توشه‌ای است که مؤمن از دنیا برای آخرت برمی‌دارد و شفيعی است میان او و میان ملک الموت و انس در قبر است و بستر زیر پهلوی است و جواب نکیر و منکر است. نماز بنده در روز محشر تاج سر او و نور روی او و جامه تن او و پرده‌ای است میان او و دوزخ، حجتی است میان او و پروردگار جل جلاله و رهایی او است از آتش و سبب گذشتن او است از صراط و کلید بهشت و مهر حوریان و بهای بهشت است. به سبب نماز بنده به بلندترین درجات می‌رسد زیرا، نماز تسبیح و تهلیل و حمد و تکبیر و تمجید و تقدیس و گفتار و دعا است.^۱

۴. ارتباط نماز، با روزی

طبق فرمایش پیامبر اسلام ﷺ یکی از ثمرات نماز افزایش روزی است. حکایت زیر تحقق این وعده را نشان می‌دهد.

یکی از کسبه بازار مشهد نقل می‌کرد:

ما دو نفر بودیم که وضع مالی مان خیلی بد بود، یک روز تصمیم گرفتیم برای مشکل خود برویم خدمت شیخ حسنعلی اصفهانی. رفیق منزل ایشان. عده زیادی در انتظار نوبت بودند. ما هم منتظر ماندیم تا نوبت مان برسد. اما ناگهان شیخ از

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، همان، ج ۲، ص ۵۲۲.

میان جمعیت، ما را پیش خود خواند. به من گفت: «تو باید کاری را انجام دهی که آن را ترک کرده‌ای.» بعد به دوستم گفت: «تو هم کاری را که انجام می‌دهی، ترک کن.» «بروید و به وظایف خود عمل کنید تا وضع شما بهتر شود!»^۱

اعتراف می‌کنم که من نماز نمی‌خواندم و دوستم هم شرابخوار بود. به توصیه شیخ، گناهان خود را ترک و به وظایف دینی خود عمل کردیم. از آن پس من هرگز نماز ترک نشد و با توجه خاص آن را می‌خواندم. این بود که بعد از آن، وضع مالی‌ام بهتر شد.^۱

۵. نظر به وجه‌الله

در روایت صحیح رسیده است که چون بنده نماز گذاشت سپس به شکرانه سر بر زمین نهاد خدای تبارک و تعالی حجاب میان بنده و فرشتگان را بر می‌دارد، سپس می‌فرماید: «ای فرشتگان من بنده مرا بنگرید، که وظیفه‌ای را که بر او واجب کرده بودم ادا کرده و عهدی که با او بسته بودم تمام نموده سپس به شکرانه این نعمت که به او عنایت کرده‌ام، به سجده افتاده است، فرشتگانم به نظر شما او را چه پاداشی در نزد من است؟»

فرشتگان گویند: «پروردگار ما، پاداش او رحمت تو باشد.»

پس خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «پس از آن چه؟»

فرشتگان عرض کنند: «کفایت مهماتش.»

پروردگار فرماید: «سپس چه؟»

چیزی از خیر نمی‌ماند، مگر آنکه فرشتگان آن را می‌گویند، و خداوند

می‌فرماید: «سپس چه؟»

۱. علی مقدادی اصفهانی، نشان از بی‌نشان‌ها (شرح حال شیخ حسنعلی اصفهانی)، تهران،

پس فرشتگان عرض می‌کنند: «پروردگارا ما دیگر چیزی نمی‌دانیم.»
 پس خدای تعالی می‌فرماید: «به پاداش او (این است که) همان‌گونه که او
 مرا سپاس گفت، من نیز او را سپاس گویم، و روبه او کنم و وجه خود را به او
 بنمایانم.»^۱

۱. حسین انصاریان، عرفان اسلامی (شرح جامع مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه)، تهران، دارالعرفان، ج ۱۳، ص ۱۴۳.

نماز محافظ

... أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ... (عنکبوت: ۴۵).

نماز را بر پا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد.

پیام‌ها:

۱. در تبلیغ و ارشاد، حکمت و آثار دستورها دینی را بیان کنیم. «أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»؛
۲. در پیشگاه خداوند، نماز از عظمت و جایگاه خاصی برخوردار است. «أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ»؛
۳. نقش اصلاحی نماز در فرد و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است. «إِنَّ الصَّلَاةَ»؛
۴. اگر نماز انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شک کند. «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. محافظت نماز از نمازگزار در روایات

(الف) پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ فرمود: «شیطان تا موقعی که فرزند آدم نمازهای پنجگانه را در وقت خودشان بپا می‌دارد، از او ترسان و خائف است،

ولی وقتی نمازها را ضایع نمود، شیطان بر او جرئت یافته و او را در گناهان بزرگ می‌اندازد.»^۱

ب) حضرت امام زمان علیه السلام فرمود: «هیچ چیزی مانند نماز، بینی و دماغ شیطان را به خاک نمی‌مالد، پس نمازگزار و بینی شیطان را به خاک بمال.»^۲

پ) پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز شفیع نمازگزار در نزد ملک الموت و مونس در قبر و بستری نیکو در قبر و پاسخ به سؤال نکیر و منکر می‌باشد.»^۳

ت) همچنین در خطبه شعبانیه فرمود: «دوش شما بار سنگینی دارد از گناهان شما؛ سبک کنید آن‌ها را به طول سجود. بدانید که خدای تعالی به عزت خود قسم خورده که نمازخوانان و ساجدان را عذاب نکند و آن‌ها را در روز قیامت به هراس دوزخ نیندازد.»^۴

ث) و نیز فرمود: «نماز بنده بین او و آتش جهنم ساتر و حائل است.»^۵

۲. نهی نماز از بدی‌ها

حضرت امام خامنه‌ای دامت الله فرموده‌اند:

... یعنی نهی می‌کند، نه اینکه دست و پای انسان را می‌بندد؛ غرائز را از کار می‌اندازد. بعضی خیال می‌کنند معنایش این است که اگر نماز خواندی، دیگر فحشا و منکر از بین خواهد رفت؛ نه، معنایش این است که وقتی نماز می‌خوانی، آن واعظ درونی تو که با نماز جان گرفته، او مرتب به تراز بدی فحشاء و منکر می‌گوید. و گفتن و تکرار

۱. ابراهیم بن محمد بیهقی، المحاسن، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۸۲.

۲. محمد بن الحسن طوسی، کتاب الغیبة للمحجة، قم، دارالمعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ص ۲۹۶.

۳. حسین بن محمدتقی نوری، همان، ج ۳، ص ۷۷.

۴. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، همان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۷۹، ص ۲۳۲.

کردن و بر دل فروخواندن، طبعاً اثر دارد و دل را خاضع و خاشع می‌کند... نمازگزار برای صحیح بودن نمازش، مجبور است مراقبت‌هایی از خود داشته باشد. درحقیقت، ارتباط با خداوند روح قدسی به انسان می‌دهد که از ارتکاب آلودگی‌ها شرم دارد.^۱

۳. تأثیرگزاری نماز

ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچ‌گونه اثری در او نبخشد هر چند نمازش صوری باشد، هر چند آلوده گناه باشد، البته این‌گونه نماز تأثیرش کم است، این‌گونه افراد اگر همان نماز را نمی‌خواندند از این هم آلوده‌تر بودند. روشن‌تر بگوییم: نهی از فحشاء و منکر سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط دارای بعضی از این درجات است. جوانی از انصار نماز را با پیامبر ﷺ ادا می‌کرد اما با این حال آلوده گناهان زشتی بود. این ماجرا را به پیامبر عرضه داشتند. فرمود: «سرانجام نمازش روزی او را از این اعمال پاک می‌کند».^۲

۴. دست برداشتن از گناه

روایت شده که به پیامبر اکرم ﷺ خبر دادند که: «شخصی روزها نماز می‌خواند و شب‌ها دزدی می‌کند».

حضرت فرمود: «نماز او باعث ترک دزدیش می‌شود».^۳ همچنین به آن حضرت گفتند: «فلان جوان از انصار که در نماز جماعت

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای در دیدار با شرکت‌کنندگان در هفدهمین اجلاس سراسری نماز

۱۳۸۷/۸/۲۹، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=4490>

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۶، ص ۲۸۵.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

شما حاضر می‌شود کارهای ناشایستی انجام می‌دهد. حضرت فرمود: «این نماز سبب ترک عادت زشتش می‌گردد.» دیری نگذشت که آن مرد توبه کرد.^۱

۵. کمتر از چهل روز نماز و ترک گناه

مردی از زنی درخواست کام‌جویی کرد. آن زن شوهرش را از خواسته نامشروع آن مرد آگاه نمود. شوهر به همسر عقیقه‌اش گفت: «به او بگو: چهل روز پشت سر شوهرم نماز بخوان تا خواسته تو را اجابت کنم.»

آن مرد چند روزی نماز واجب خود را به شوهر آن زن اقتدا کرد و از برکت آن نماز به توبه واقعی موفق شد، سپس کسی را نزد آن زن فرستاد که: من توبه کرده‌ام. زن توبه آن مرد را به شوهرش خبر داد.^۲

شوهر این آیه را خواند: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.»

۶. توبه سر دستۀ راهزنان

یکی از علماء از کربلا و نجف برمی‌گشت که در راه برگشت در اطراف کرمانشاه و همدان گرفتار دزدان شده و هر چه او و رفقاییش داشتند، همه را سارقین غارت نمودند.

آن عالم می‌گوید: «من کتابی داشتم که سال‌ها با زحمت و مشقت زیادی آن را نوشته بودم و چون خیلی مورد علاقه‌ام بود در سفر و حضر با من همراه بود، اتفاقاً کتاب یاد شده نیز به سرقت رفت، به ناچار به یکی از سارقین گفتم من کتابی در میان اموال داشتم که شما آن را به غارت برده‌اید و اگر ممکن است آن را به من برگردانید زیرا به درد شما نمی‌خورد.»

۱. عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۶۲.

۲. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۳، ص ۹۱.

آن شخص گفت: «ما بدون اجازه رئیس نمی‌توانیم کتاب شما را پس بدهیم و اصلاً حق نداریم دست به اموال بزنیم.»

گفتم: «رئیس شما کجا است؟»

گفت: «پشت این کوه جایگاه او است.»

برای همین من به همراهی آن دزد به نزد رئیس‌شان رفتم، وقتی وارد شدیم دیدم که رئیس دزدها نماز می‌خواند. موقعی که از نماز فارغ شد آن دزد به رئیس خود گفت:

«این عالم یک کتابی بین اموال دارد و آن را می‌خواهد و ما بدون اجازه شما نخواستیم بدهیم.»

من به رئیس دزدها گفتم: «اگر شما رئیس راهزنان هستید، پس این نماز خواندن چرا؟ نماز کجا؟ دزدی کجا؟»

گفت: «درست است که من رئیس راهزنان هستم ولی چیزی که هست، انسان نباید رابطه خود را با خدا به کلی قطع کند و از خدا تماماً روی گردان شود، بلکه باید یک راه آشتی را باقی گذارد. حالا که شما عالمید به احترام شما اموال را برمی‌گردانیم.»

و دستور داد همین کار را کردند و ما هم خوشحال با اموال‌مان به راه‌مان ادامه دادیم.

پس از مدّتی که به کربلا و نجف برگشتم، روزی در حرم امام حسین علیه السلام همان مرد را دیدم که با حال خضوع و خشوع گریه و دعا می‌کرد. وقتی که مرا دید شناخت و گفت: «مرا می‌شناسی؟»

گفتم: «آری!»

گفت: «چون نماز را ترک نکردم و رابطه‌ام با خدا ادامه داشت، خدا هم

توفیق توبه داده و از دزدی دست برداشتم و هر چه از اموال مردم نزد من بود، به صاحبان‌شان برگرداندم و هر که را نمی‌شناختم از طرف آن‌ها صدقه دادم و اکنون توفیق توبه و زیارت پیدا کرده‌ام.^۱

۱. علی محمودی ارسنجانی، اهمیت نماز و عالم برزخ، قم، امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ۱۳۸۸، ص ۹۷.

مداومت بر نماز

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ (معارج: ۱۹-۲۲).

- به یقین انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است؛ هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می‌کند؛ و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد)، مگر نمازگزاران.^۱
الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (معارج: ۲۳).
آن‌ها که نمازها را پیوسته بجا می‌آورند.

پیام‌ها:

۱. راه نجات از اخلاق ناپسند، مداومت به نماز است. «خُلِقَ هَلُوعًا.. إِلَّا الْمُصَلِّينَ»؛
۲. طبع مادی انسان به سوی حرص و بخل میل دارد و یاد خدا آن را مهار می‌کند. «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا... إِلَّا الْمُصَلِّينَ»؛
۳. انسان بدون نماز مضطرب است. «جَزُوعًا... مَنُوعًا.. إِلَّا الْمُصَلِّينَ»؛
۴. آثار نماز در گرو مداومت بر آن است. «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ».

۱. برای درک بهتر مطلب این آیات آمده است، اما آیه مبنای موضوع، آیه ۲۳ سوره معارج می‌باشد.

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. مداومت بر نماز در روایات

(الف) امام باقر علیه السلام فرمود: «بندگان خداوند رضا نمی‌دادند که یک روز عبادت آنان تام و کامل به پیشگاه خدا بالا رود و روز دیگر ناتمام و ناقص. چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: "آن کسانی رستگارند که بر نماز خود پایدارند."»^۱

(ب) امام باقر علیه السلام فرمود: «دوست داشتنی‌ترین اعمال نزد خدای (عزّوجلّ) عملی است که بنده آن را ادامه دهد، اگر چه اندک باشد.»^۲

۲. با دوام‌ترین‌ها = بهترین‌ها

خداوند در آیات قبل اشاره می‌کند که انسان‌ها حریص و کم‌طاقت هستند، و در این آیه یک گروه را استثناء می‌فرماید و آن نمازگزارانند، اما این نمازگزاران هم باید دارای صفاتی باشند که اولین و مهم‌ترین آن‌ها این است که بر نماز مداومت دارند.

بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است در اوقات معین نماز را انجام می‌دهند. در اصل هر کار خیری آن‌گاه در انسان اثر مثبت می‌گذارد که تداوم داشته باشد، و برای همین در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا دَاوَمَ الْعَبْدُ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ؛ بهترین اعمال نزد خداوند، بادوام‌ترین آن‌هاست؛ اگر چه کم باشد.»^۳

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۴۴۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۷۵.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «این آیه اشاره به نافله است، و آیه (که در چند آیه بعد می آید) ناظر به نماز فریضه است.»^۱
این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر به محافظت مناسب نمازهای واجب است که دقیقاً آن‌ها را باید در وقت‌های معین انجام داد، اما تعبیر به تداوم مناسب نمازهای مستحب است، چرا که انسان می‌تواند آن‌ها را انجام دهد و گاه ترک کند.^۲

۳. محروم شدن از شفاعت اهل بیت علیهم السلام

در هنگام شهادت امام صادق علیه السلام جریان رخ داد که وقتی ابو بصیر آمد به ام‌حمیده تسلیت عرض کند، ام‌حمیده گریست، ابو بصیر هم که نابینا بود گریست بعد ام‌حمیده به ابو بصیر گفت:

«ابو بصیر نبودی و لحظه آخر امام را ندیدی، جریان عجیبی رخ داد.»

ابو بصیر عرض کرد: «چه چیزی؟»

ام‌حمیده گفت: «امام علیه السلام در یک حالی فرو رفت که تقریباً حال غشوه‌ای بود.

بعد چشم‌هایش را باز کرد و فرمود:

«تمام خویشان نزدیک مرا بگویید، بیایند بالای سر من حاضر شوند.»

ما امر امام را اطاعت نموده و همه را دعوت کردیم. وقتی همه جمع شدند،

امام در همان حالات که لحظات آخر عمرش را طی می‌کرد یک مرتبه چشمش

را باز کرد، رو کرد به جمعیت و همین یک جمله را فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ

۱. عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، همان، ج ۵، ص ۴۱۶.

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۲۵، ص ۳۰.

۳. از آنجا که طبق روایات و مستندات عقلی و نقلی عدم مداومت بر نماز و گاهی خواندن و گاهی نخواندن آن از مصادیق سبک شمردن نماز است، این روایت در اینجا نقل گردید.

مُسْتَخِفًّا بِالصَّلَاةِ؛ هرگز شفاعت ما به مردمی که نماز را سبک بشمارند، نخواهد رسید.»

این را فرمود و جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

۴. مداومت بر نماز در سختی اسارت

مرحوم حجت الاسلام علی اکبر ابوترابی رحمته الله نقل می‌کرد:

خوب به یاد دارم اولین باری که نماز در زمان اسارت برای ما جلوه خاصی پیدا کرد. بعد از هفت، هشت روز سرگردانی (پس از اسارت) بود که ما را از این طرف به آن طرف می‌کشاندند تا سرانجام به وزارت دفاع (عراق) منتقل شدیم. اولین اسیری که به اتفاق ما فرستاده شد سروان خلبان اسماعیل بیگی بود. ایشان وقتی به محیط سراسر رعب و وحشت زندان با دست شکسته هل داده شد، دیدم با همان دست شکسته که به گردنش بسته بود قبل از اینکه لباسش را بیرون آورد به نماز ایستاد و با طمأنینه و شوق به راز و نیاز با پروردگار پرداخت.

در عراق کسی جرئت نماز خواندن نداشت. بعضی وقت‌ها (ما را با سربازان خودشان که به نظر آنان مجرم بودند) در یک سلول می‌انداختند. وقتی زندانی‌های‌شان زیاد می‌شد آن‌ها را پهلوی ما قرار می‌دادند، می‌دیدیم نماز نمی‌خوانند می‌گفتیم: «چرا نماز نمی‌خوانید؟» می‌گفتند: «ما نماز قلبی می‌خوانیم، برای اینکه اگر این‌ها بفهمند ما نماز می‌خوانیم پوست ما را می‌کنند.»

یکی از (سربازان عراقی) می‌گفت: «من یک مرتبه اذان گفتم و به این بدبختی و مکافات مبتلا شدم و اگر نماز بخوانم معلوم است چه می‌شود.»

۱. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۳، ص ۲۵.

در چنین شرایطی فرزندان و برادران شما به خاطر تعهد به نماز و تعهدات مکتبی و اخلاقی، نماز خواندند، تبعیدشان کردند، سیاه‌شان کردند، چشم بعضی را در آوردند. تعدادی را آن‌قدر زدند که دو نفر از آنان چشم‌های‌شان از حدقه بیرون آمد. همان شبی که این‌ها چشم‌های‌شان را از دست دادند و زخمی و خونین بودند صبح، نماز خودشان را دسته‌جمعی خواندند.^۱

برادر آزاده دیگر حمید حکیم‌خواه درباره یکی از آزادگان می‌گوید: «وقتی نماز و سجده طولانی و همراه با آه و ناله وی تمام شد، سرباز بعثی صدام او را صدا زد و به خشم پرسید: «چرا این همه در سجده بودی؟» صبح روز بعد آن برادر هم سلولی را به جرم دعا و سجده طولانی، به بیست و پنج ضربه شلاق محکوم کردند و با کابل، پشت او را سیاه نمودند، طوری که پس از تحمل ضربات، به حالت اغما و بیهوشی دچار شد.»^۲

۵. من یاغی نیستم

روزی مرحوم آخوند کاشی مشغول وضو گرفتن بودند، که شخصی با عجله آمد وضو گرفت و به داخل اتاق رفت و به نماز ایستاد، با توجه به اینکه مرحوم کاشی خیلی با دقت وضو می‌گرفت و همه آداب و ادعیه وضو را به جا می‌آورد؛ تا وضوی ایشان تمام شود، آن شخص نماز ظهر و عصر خود را هم خوانده بود، به هنگام خروج با مرحوم کاشی رو به رو شد. ایشان پرسیدند: «چه کار می‌کردی؟»

گفت: «هیچ»

۱. ستاد اقامه نماز، نماز نشانه حکومت صالحان (مجموعه مقالات ارائه شده در سمینار نماز،

۱۳۷۰، مشهد، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۷، ص ۳۷.

۲. فریده هادیان و اکرم ارجح، نماز در اسارت، تهران، سوره مهر، ۱۳۷۲، ص ۲۳.

فرمود: «تو هیچ کار نمی کردی؟»

گفت: «نه!»

آن مرد می دانست اگر بگوید نماز می خواندم، کار بیخ پیدا می کند.

مرحوم کاشی فرمود: «مگر تو نماز نمی خواندی؟»

گفت: «نه!»

آقا فرمود: «من خودم دیدم داشتی نماز می خواندی.»

گفت: «نه آقا اشتباه دیدی.»

سؤال کردند: «پس چه کار می کردی؟»

گفت: «فقط آمده بودم به خدا بگویم من یاغی نیستم، همین.»

این جمله در مرحوم آخوند رحمه الله خیلی تأثیر گذاشت، تا مدت ها هروقت از

احوال آقا می پرسیدند، ایشان با حال خاصی می فرمود: «من یاغی نیستم.»

خدایا ما یاغی نیستیم بنده ایم... لطفا همین جمله را از ما قبول کن.^۱

۱. مرتضی آقاتهرانی، حدیث دل سپردن، قم، احمدیه، ۱۳۸۶، ص ۱۶۸.

ضایع کنندگان نماز

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ
غِيًّا (مریم: ۵۹).

پس از آنان جانشینانی آمدند که نماز را تباه کردند و به دنبال شهوات رفتند. و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید!

پیام‌ها:

۱. گاهی فرزندان و نسل آینده، زحمت‌های پدران را تباه می‌کنند. (گاهی از خوبان، نسل نااهل پیدا می‌شود) «خَلَفَ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ»؛
۲. نماز محور دین است. «فَخَلَفَ.. خَلَفَ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ»؛
۳. نماز، سدّی است میان انسان و شهوت‌ها و اگر این سدّ شکسته شود، پیروی از شهوت‌ها برای انسان آسان می‌شود. «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»؛
۴. کسی که از رابطه با خدا (نماز) جدا شد، به شهوات پیوند می‌خورد. «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»؛
۵. رونق یافتن شهوات، غی و گمراهی است. «وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ... يَلْقَوْنَ غِيًّا»؛
۶. کیفر ضایع کردن نماز، سردرگمی است. «يَلْقَوْنَ غِيًّا»؛
۷. سرنوشت ملت‌ها به دست خود آن‌هاست «أَضَاعُوا... يَلْقَوْنَ... إِلَّا مَنْ تَابَ...».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. ضایع کنندگان نماز در روایات

(الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «امت من چهار گروهند:

اول: کسانی که نماز بجا می‌آورند، اما به اول وقت اهمیت نمی‌دهند. که ویل بر آنان باد. ویل اسم دره‌ای در جهنم است. خداوند فرمودند: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (ماعون: ۴-۵)؛ ویل بر نمازگزارانی که به آن اهتمام ندارند».

دوم: گروهی که گاهی نماز می‌خوانند، و گاهی ترک می‌کنند. غیّ بر آنان باد. غیّ اسم دره‌ای از جهنم است. خداوند می‌فرماید: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (مریم: ۵۹)؛ گروهی نماز را ضایع می‌کنند و از شهوت پیروی می‌کنند، اینان به‌زودی با غیّ مواجه می‌شوند.» سوم: کسانی که اصلاً نماز نمی‌خوانند، که سقر جای آنان است. سقر اسم دره‌ای از جهنم است.

خداوند می‌فرماید: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَك مِنَ الْمُصَلِّينَ (مدثر: ۴۲-۴۳)؛ از آنان می‌پرسند: چه چیز شما را به سقر کشاند؟ می‌گویند: نماز بجا نیاوردیم.»

چهارم: گروهی که همیشه نماز بجا می‌آورند، و در نماز خاشع هستند. خداوند تعالی می‌فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (مؤمنون: ۱-۲)؛ مؤمنان رستگارند. آنان در نماز خاشع هستند.»^۱

۱. علی مشکینی اردبیلی، المواعظ العددية، قم، دارالحديث، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۲۸.

ب) امام رضا علیه السلام فرمود: «ضایع نگذارید نماز را، هر کس نماز خود را ضایع گذارد با قارون و هامان محشور شود و حق است بر خدا که او را با منافقان داخل آتش کند. پس وای بر کسی که محافظت نکند بر نماز خود و اداء سنت پیغمبر خود نکند.»^۱

۲. معنی ضایع کردن نماز

«ضایع کردن نماز، غیر از نخواندن و ترک آن است. کسی که نماز می خواند، ولی بدون رعایت شرایط آن یا با تأخیر، چنین کسی نماز را ضایع کرده و آن را سبک شمرده است.»^۲

پرسیده شد: «ضایع کردن نماز چیست؟» معصوم علیه السلام فرمودند: «آن را تا آخر وقت تأخیر انداختن.»^۳

۳. فوری ترین درس عاشورا

ولی امر مسلمین حضرت آیت الله خامنه ای دامت الله تعالی در باره این آیه فرموده اند: به نظر من این پیام عاشورا، از درس ها و پیام های دیگر عاشورا برای ما امروز فوری تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین بن علی علیه السلام، آقا زاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین... در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می نشست، سر بریده اش گردانده شد و آب از آب تکان نخورد!... دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: اول: دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است. فراموش کردن خدا و معنویت...

۱. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، همان، ص ۶۰.

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۳، ص ۱۰۳.

۳. میرزا جواد ملکی تبریزی، اسرار الصلاة، همان، ص ۱۰۴.

دوم: دنبال شهوترانی‌ها رفتن؛ دنبال هوس‌ها رفتن و در یک جمله: دنیاطلبی.^۱

۴. امام کشی نتیجه ضایع کردن نماز

در حدیثی که در بسیاری از کتب دانشمندان اهل سنت آمده، چنین می‌خوانیم: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ...» را تلاوت کرد، فرمود: بعد از شصت سال، افرادی به روی کار می‌آیند که نماز را ضایع می‌کنند و در شهوات غوطه‌ور می‌شوند و به زودی نتیجه گمراهی خود را خواهند دید، و بعد از آن‌ها گروه دیگری روی کار می‌آیند که قرآن را (با آب و تاب) می‌خوانند ولی از شانه‌های آن‌ها بالاتر نمی‌رود (چون نه از روی اخلاص است و نه برای تدبیر و اندیشه به‌خاطر عمل، بلکه از روی ریا و تظاهر است و یا قناعت کردن به الفاظ، و به همین دلیل اعمال آن‌ها به مقام قرب خدا بالا نمی‌رود).^۲

«اگر این سخن در اوایل سال اوّل هجری گفته شده باشد، سال ۶۰ همان سال شهادت امام حسین علیه السلام و سال به قدرت رسیدن یزید است.»^۳

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامت الله در دیدار با فرماندهان گردان‌های عاشورا، ۱۳۷۱/۴/۲۲، دسترسی

در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2627>.

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۳، ص ۱۰۳.

۳. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۷، ص ۲۸۸.

عاقبت بی‌نمازی

قَالُوا لَمْ نَك مِنَ الْمُصَلِّينَ (مدثر: ۴۳).

(در قیامت، اهل بهشت از دوزخیان می‌پرسند که: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ چه چیز شما را روانه جهنم کرد»؛ از پاسخ‌های شان این است که:) می‌گویند ما به نماز پایبند نبودیم.

پیام‌ها:

۱. نمازی که گاه و بیگاه خوانده شود، انسان را در زمره نمازگزاران قرار نمی‌دهد. «لَمْ نَك مِنَ الْمُصَلِّينَ» یعنی نماز ما استمرار نداشت. در سوره ماعون نیز آمده است: «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»؛
۲. این چنین نمازی انسان را مشمول شفاعت شافعان قرار نمی‌دهد. «لَمْ نَك مِنَ الْمُصَلِّينَ»... «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (مدثر: ۴۸) و این همان حدیث معروف امام صادق (ع) است که در آستانه شهادت فرمودند که بستگانم را حاضر کنید و خطاب به آنان فرمودند: «شفاعت من به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی‌رسد.»^۱

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. بی‌نمازی در روایات

(الف) پیامبر اسلام (ص) فرمود: «کسی که نماز را عمداً ترک کند. از پیمان و

۱. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۳، ص ۲۵.

تعهد خدا و رسولش بیزاری جسته است.»^۱

ب) و نیز فرمود: «کسی که نماز را به عمد ترک کند، کافر است.»^۲

پ) همچنین فرمود: «هرکس به تارک نماز با دادن لقمه‌ای غذا یا لباسی کمک کند گویا هفتاد پیامبر را کشته است که اولین آن‌ها آدم و آخرین آن‌ها محمد است.»^۳

تذکر: با نظر به دیگر روایاتی که در موضوع کمک به نوع انسان (گذشته از اعتقاد آن‌ها) آمده است، دانسته می‌شود که منظور کمکی است که به بی‌نمازی فرد کمک کند یا نشان از رضایت به بی‌نمازی او داشته باشد.

۲. استخوان آدم بی نماز

شخصی آمد به نزد پیامبر اسلام ﷺ و شکایت از فقر و نداری کرد.

حضرت فرمود: «مگر نماز نمی‌خوانی.»

عرض کرد: «من پنج وقت نماز را به شما اقتدا می‌کنم.»

حضرت فرمود: «مگر روزه نمی‌گیری.»

عرض کرد: «سه ماه روزه می‌گیرم.»

آن حضرت فرمود: «امر خدا را نهی و نهی خدا را امر می‌کنی یا به کدام معصیت گرفتاری.»

عرض کرد: «یا رسول الله حاشا و کلاً که من خلاف فرموده خدا عملی را

انجام بدهم.»

حضرت متفکرانه سر به گریبان حیرت فرو برد. ناگاه جبرئیل نازل شد و

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، همان، ج ۳، ص ۵۶۴.

۲. محمد بن زین الدین ابن ابی جمهور، همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. محمد بن محمد شعیری، جامع الأخبار، نجف، مطبعة حیدریه، ص ۷۴.

عرض کرد: «یا رسول الله حق تعالی ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید: در همسایگی این شخص باغی است و در آن باغ گنجشکی آشیانه دارد و در آشیانه او استخوان فرد بی‌نمازی می‌باشد که به شومی آن استخوان از خانه این شخص برکت برداشته شده است و او را فقر گرفته است.»

حضرت به او فرمود: «برو آن استخوان را از آنجا بردار، و دور بینداز.»
به فرموده آن حضرت عمل کرد بعد از آن توانگر شد.^۱

۳. عذاب غیر قابل درک

در آیات قبلی همین سوره به متکبرین وعده عذاب داده شده و سقر را شرح داده و آن را غیر قابل درک می‌داند:

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ لَوَاحِئُهُ لِلنَّارِ (مدثر: ۲۶-۲۹).

(اما) به‌زودی او را وارد سَقَر می‌کنم! و تو نمی‌دانی «سقر» چیست!
(آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد! پوست تن را به‌کلی دگرگون می‌کند!

امام صادق (ع) نیز فرموده است: «در جهنم دره‌ای است به نام سَقَر برای متکبرین که از شدت حرارت خود به‌خدای عزّ و جلّ شکایت کرد و درخواست کرد به او اجازه دهد نفس کشد، پس چون نفس کشید جهنم شعله‌ور شد.»^۲

۴. گناهان بزرگ نتیجه بی‌نمازی است

فخر رازی در تفسیرش در ذیل تفسیر سوره مبارکه عصر می‌گوید:^۳ زنی صیحه

۱. محمد حسن شهرابی اردستانی، انوار المجالس، قم، بنی الزهراء (ع)، ۱۳۹۰، ص ۲۵۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۲، ص ۲۷۸.

زنان، دیوانه‌وار خدمت پیغمبر اسلام ﷺ آمده و گفت: «یا رسول الله، اصحاب بروند تنها با شما کار دارم.»

اصحاب رفتند. آن زن خدمت پیغمبر ﷺ نشست و گفت: «یا رسول الله! گناه کردم، گناهم خیلی بزرگ است.»

حضرت فرمود: «رحمت خدا از آن بزرگ‌تر است.»
گناه هر چه بزرگ باشد معنا ندارد که کسی مأیوس باشد. هر چه گناه بزرگ و هر چند طولانی، مسلم است اگر توبه کند، تلاطم درونی پیدا کند، گناهش آمرزیده می‌شود. بن بست در اسلام نیست.

پیامبر ﷺ فرمودند: «گناهت چیست؟»
آن زن گفت: «یا رسول الله! زن شوهردار بودم، زنا دادم، آبستن شدم، بچه به دنیا آمد، او را در خمره سرکه خفه کردم، بعد هم سرکه‌های نجس را به مردم فروختم!»
حضرت فرمود: «زنا کردی باید سنگسار شوی؛ مرتکب قتل (کودک) شده‌ای که کیفرش، دوزخ است، سرکه آن‌چنانی را فروخته‌ای و در نتیجه، گناه بزرگی کرده‌ای.»
بعد فرمودند: «خانم! می‌خواهی به تو بگویم چرا در این چاه افتادی؟»
یعنی چرا آدم بعضی اوقات در چاهی می‌افتد که دیگر نمی‌شود از این چاه بیرون بیاید و اگر دنیا پشت به پشت یکدیگر کند و بخواهد او را نجات بدهد دیگر نمی‌شود؟

حضرت فرمودند: «خیال می‌کنم نماز نمی‌خوانی!»
چون نماز نمی‌خوانی، رابط‌ها با خدا قطع است. عنایت خدا روی سرت نیست. از این جهت در این چاه پر فلاکت افتادی!

۱. رحیم کارگر محمدیاری، داستان‌ها و حکایت‌های نماز، تهران، ستاد اقامه نماز و احیای زکات، ۱۳۸۸، ج ۱، داستان ۷۲.

۵. توازن بدتری

روزی شیطان با بنده‌ای همسفر شد. موقع نماز صبح، بنده نماز نخواند. موقع ظهر و عصر هم نماز نخواند. موقع مغرب و عشاء رسید، باز هم بنده نماز به جای نیاورد. موقع خواب شیطان به بنده گفت: «من با تو زیر یک سقف نمی‌خوابم چون پنج وقت نماز شد و تو یک نماز نخواندی می‌ترسم غضبی از آسمان بر این سقف نازل بشود که من هم با تو شامل بشوم.»

بنده گفت: «تو شیطانی و من بنده خدا چه طور غضب بر من نازل بشود؟» شیطان در جواب گفت: «من فقط یک سجده آن هم به بنده خدا نکردم از بهشت رانده شدم و تا روز قیامت لعن شدم در صورتی که تو از صبح تا حالا باید چند سجده به خالق می‌کردی و نکردی؛ وای به حال تو که از من بدتری!»^۱

شیطان که رانده گشت به جز یک خطا نکرد	خود را برای سجده آدم رضا نکرد
شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی نماز	او سجده بر آدم و این بر خدا نکرد

سهل انگاران در نماز

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (ماعون: ۵).
 (قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (ماعون: ۴)؛ پس وای بر نمازگزارانی که... در نماز
 خود سهل انگاری می کنند).

پیام‌ها:

۱. هر نمازی ارزش ندارد و هر نمازگزاری بهشتی نیست. «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ»؛
۲. سهو اگر برخاسته از تقصیر و بی اعتنائی باشد، سرزنش دارد. «عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»؛
۳. سهو در نماز قابل جبران و بخشش است ولی سهو از نماز، به معنای رها کردن آن، قابل بخشش نیست. «عَنْ صَلَاتِهِمْ» (نه «فِي صَلَاتِهِمْ»؛
۴. کسی که گاهی از نماز غافل می شود، مشمول ویل است، پس وضع تارکان دائم نماز چیست! «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ... عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»؛
۵. سهو از اصل و حقیقت نماز مهم است، نه از تعداد رکعات که گاهی عارض می شود و قابل جبران است. «عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. سهل انگاران نماز در روایات

(الف) امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند: «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»

فرمود: «منظور، ترک کردن نماز و سستی ورزیدن در آن است.»^۱

ب) امام رضا علیه السلام فرمود: «بر اوقات نمازها مراقبت کنید؛ زیرا بنده از حوادث ایمن نیست، و کسی که وقت نماز واجب بر او وارد شود و عمداً کوتاهی نماید خطاکار است و کلام خداوند که فرمود: "قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ" شاملش می شود، و مقصود کسانی است که از وقت نماز غفلت می کنند، و بدان که پس از معرفت خداوند بهترین واجبات، نمازهای پنجگانه است، و اولین نمازها نماز ظهر است، و اولین چیزی که بنده به خاطر آن مورد حساب واقع می گردد نماز است؛ پس اگر نماز او صحیح بود غیر آن هم صحیح است و اگر رد شد غیر آن هم رد می شود، و مبادا نسبت به نماز تبلی یا سستی کنی یا حق آن را کم بشماری یا حدود و احکام آن را ضایع سازی یا مثل خروس نوک به زمین بزنی یا آن را سبک بشماری و یا خود را از نماز به چیزی دنیایی مشغول کنی یا نماز را در غیر وقتش بجا آوری.»^۲

۲. ساهون کیانند؟

«آن هایی که از نمازشان غافلند اهتمامی به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باکی ندارند چه اینکه به کلی فوت شود و چه این که بعضی از اوقات فوت گردد، و چه اینکه وقت فضیلتش از دست برود و چه اینکه ارکان و شرایطش و احکام و مسائلش را ندانسته نمازی باطل بخوانند.»^۳

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، همان، ج ۴، ص ۱۱۴.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۸۰، ص ۲۰.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۳۶۸.

۳. ویل چیست؟

«ویل وادی است در دوزخ،^۱ قعر آن دورتر و آتش آن گرم‌تر و وعذاب آن سخت‌تر و ماران و کژدمان آن بیشتر (از هر جایی است) و هر روز آواز می‌دهد که بار خدایا گرمای من در نهایت است و قعر من بسیار دور است و ماران و کژدمان من کثیر است و طاقتم به سر رسیده، اهل مرا به من برسان.»^۲ «این چاه در قعر جهنم (واقع شده) و تمام آتش جهنم از آن بیرون می‌آید و از پیغمبر اکرم ﷺ نقل است که: «ویل وادی است در جهنم که به قدری گود است که وقتی که کافر را در آنجا افکنند؛ چهل سال^۳ پایین می‌رود و به قعر آن نمی‌رسد^۴ و اگر کوه‌ها را درون آن بیندازند، قبل از آنکه به قعر آن برسند از شدت گرما نابود می‌شوند.»^۵ «(و آنجا) وادی جوشانی است از چرک و خون جهنمیان.»^۶ «و ویل برای کسی است که نمازش را مراقبت و حفاظت نکند و سنت پیامبرش را به‌جا نیاورد.»^۷ «و هر که ترک کند وقت‌های نماز را، در ویل داخل شود.»^۸

۱. همان، ج ۱۴، ص ۸۱.

۲. ابوبکر عتیق بن محمد هروی نیشابوری، تفسیر سور آبادی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۲۴۳۶ و ۲۷۴۹.

۳. گفته شده چهل خریف و بعضی گفته‌اند: خریف نام یکی از فصول سال است «الویل واد فی جهنم یهوی فیه الکافر أربعین خریفا ثم یهوی فیه کذلک أبدا.»

محمدجواد نحفی، تفسیر آسان، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۸۲.

۴. سیده نصرت بیگم امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، فراموشی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۳۸۰.

۵. محمدبن مکرم ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۷۳۹۷.

۶. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۹، ص ۱۱۰.

۷. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، همان، ص ۶۰.

۸. محمد بن محمد شعیری، همان، ص ۷۳.

۴. نشان منافقین

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء: ۱۴۲).

منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند، با کسالت برمی‌خیزند؛ و در برابر مردم ریا می‌کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند!

۵. پانزده عذاب

پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ به سؤال زهرای اطهر علیها السلام در مورد عذاب کسی که نماز را کوچک شمارد فرمود:

«ای فاطمه، هر کس چه مرد باشد و چه زن، نمازش را سبک بشمارد، خداوند او را به پانزده مصیبت گرفتار می‌نماید: شش چیز در سرای دنیا، و سه چیز هنگام مرگ، و سه چیز در قبرش، و سه چیز در قیامت هنگام بیرون آمدن از قبر. الف) مصیبت‌هایی که در دار دنیا بدان مبتلا می‌گردد عبارت‌اند از:

۱. خداوند، خیر و برکت را از عمر او برمی‌دارد؛
۲. خداوند، خیر و برکت را از روزی‌اش برمی‌دارد؛
۳. خداوند عزّ و جلّ نشانه صالحان را از چهره او محو می‌فرماید؛
۴. در برابر اعمالی که انجام داده پاداش داده نمی‌شود؛
۵. دعای او به سوی آسمان بالا نمی‌رود و مستجاب نمی‌گردد؛
۶. هیچ بهره‌ای در دعای بندگان شایسته خدا نداشته و مشمول دعای آنان نخواهد بود.

ب) مصائبی که هنگام مرگ به او می‌رسد بدین ترتیب است:

۱. با حالت خواری و زبونی جان می‌دهد؛

۲. گرسنه می‌میرد؛

۳. تشنه جان می‌سپارد، به گونه‌ای که اگر آب تمام رودخانه‌های دنیا را به او بدهند، سیراب نگشته و تشنگی‌اش برطرف نخواهد شد.

پ) مصیبت‌هایی که در قبرش بدان گرفتار می‌گردد بدین قرار می‌باشد:

۱. خدا فرشته‌ای را بر او می‌گمارد تا او را در قبر نگران و پریشان نموده و از جایش برکند؛

۲. خداوند گور را بر او تنگ می‌گرداند؛

۳. قبرش تاریک می‌شود.

ت) مصائبی که در روز قیامت، هنگام بیرون آمدن از قبر، بدان مبتلا می‌شود، عبارت است از:

۱. خداوند فرشته‌ای را بر او می‌گمارد تا در حالی که مردم به او می‌نگرند، او را به رو بر زمین بکشد؛

۲. سخت از او حساب می‌کشند؛

۳. خداوند هرگز نظر رحمت به او ننموده و از بدی‌ها پاکیزه‌اش نمی‌گرداند، و برای او عذاب دردناکی خواهد بود.»^۱

۱. علی بن موسی بن طاووس حلی، فلاح السائل و نجاح المسائل، قم، بوستان کتاب، ۱۴۰۶ق، ص ۲۲.

﴿۲۰﴾

نماز جماعت

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (بقره: ۴۳).
و نماز را بپا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید (و نماز را با جماعت بگذارید)!

پیام‌ها:

۱. رابطه با خدا، از طریق نماز و کمک به خلق خدا، از طریق زکات و همراهی با دیگران، یک مثلث مقدّس است. «أَقِيمُوا، آتُوا، ارْكَعُوا»؛
۲. شاید بتوان گفت اصل فرمان نماز، با جماعت است. اساس دین بر حضور در اجتماع و دوری از انزوا و گوشه‌نشینی است. «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. نماز جماعت در روایات

الف) پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بعد از نماز ظهر آمد و عرض نمود یا محمد به درستی که خدای تعالی می‌خواند تو را سلام و هدیه برای تو فرستاده است. دو هدیه‌ای که آن را به هیچ پیغمبری قبل از تو نداده.»

فرمود که گفتم: «یا جبرئیل چیست آن دو هدیه.»

عرض کرد: «نماز پنج وقت در جماعت.»

گفتم: «یا جبرئیل برای امت من در جماعت چیست؟»
گفت: «یا محمد (و ثواب عظیم نماز جماعت از دو نفر تا نه نفر را شمرد)
چون بیشتر از ده نفر باشند، اگر جمیع دریاها و آسمان و زمین کاغذ شوند و
درختان قلم و آدمیان و جنیان با فرشتگان نویسنده، بر نوشتن ثواب یک رکعت
از آن قادر نباشند.»^۱
ب) پیامبر اعظم ﷺ در آخرین خطبه خود درباره نماز جماعت چنین
فرمودند:

کسی که بر آن باشد که در هر جا و در هر موقعیت و فرصتی، نماز
خود را به جماعت بخواند، (در روز قیامت) جزو اولین گروه
سبقت گیرندگان، با چهره‌ای روشن‌تر از ماه شب چهاردهم (بدر) به
سرعت برق از پل صراط خواهد گذشت، و به ازای هر روز و یا شبی
که توفیق شرکت در نماز جماعت را داشته است ثواب یک شهید را به
او خواهند داد.^۲

۲. بستن طناب تا در مسجد

مرد نابینایی به محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله،
چشمانم دید ندارد و چه بسا پیش آمده که اذان مسجد را می شنوم ولی کسی
پیدا نمی شود که دستم را بگیرد و برای اقامه نماز جماعت در کنار شما مرا به
مسجد بیاورد.

پیامبر ﷺ به او فرمود: «طنابی به در منزلت ببند و آن را به در مسجد وصل

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار

الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق، ص ۷۴۶.

۲. محمد بن محمد شعیری، همان، ص ۷۶.

کن و با کمک آن خود را به مسجد برسان و در نماز جماعت شرکت کن.»^۱

۳. معراج مؤمنین

در سرزمین کبریاپی شلمچه ساعتی به عملیات مانده بود و بچه‌ها وصیتنامه‌ها را نوشته بودند و خود را عطرآگین نمودند. آخرین وضو را ساختند تا پس از نماز مغرب و عشاء در یورشی دیگر بر خصم زبون افتخاری برای امت اسلام بیافرینند. اذان مغرب و عشاء فرا می‌رسد و عاشقان مهیای نماز می‌شوند. بچه‌ها به سید علی هاشمی که طلبه‌ای با صفا و با سابقه طولانی در جبهه بود و فرماندهی یکی از گروهان‌ها را به عهده داشت پیشنهاد نماز جماعت می‌دهند. او به نماز می‌ایستد و چند نفر از هم‌زمان به او اقتدا می‌کنند. به قنوت نماز می‌رسد و دعای «اللهم الرزقنا توفیق الشهادت فی سبیلک تحت رایت نبیک و اولیائک» (خدا شهادت در راهت را در زیر لوای پرچم پیامبرت و اولیانت روزی ما گردان) را می‌خواند و در همان حال دعایش مستجاب می‌گردد. گلوله کاتیوشای عراقی فرود می‌آید و آن جمع رحمانی را به معراج می‌رساند.^۲

۴. مزد نماز جماعت

برادر آزاده سرهنگ پاسدار سید حسین فرمی‌باف می‌گوید: «در دوران اسارت یک روز هنگام مغرب نماز خود را به جماعت برگزار کردیم. فرمانده اردوگاه تهدیدهای زیادی کرد ولی ما به این حرف‌ها اعتناپی نداشتیم، ساعتی از شب گذشته بود و ما در خواب بودیم که از صدای دلخراش ترانه‌های عربی که از بلندگو پخش می‌شد بیدار شدیم. دقایقی بعد ۵۰ کماندوی عراقی با کابل و

۱. محمد نبی تویسرکانی، همان، ج ۴، ص ۲۰۵.

۲. محمدرضا کلاتری سرچشمه، کتاب نماز شهدا، تهران، گرا، ۱۳۹۵، ص ۷۰.

باتوم وارد آسایشگاه شدند و همه را به باد کتک گرفتند. آن قدر زدند که خودشان هم دیگر نای زدن نداشتند. آن ها رفتند و ساعتی دیگر بازگشتند و باز همه را زدند. دفعه سوم ساعت ۸ صبح به ما حمله کردند و این بار وحشیانه تر زدند به گونه ای که همه زخمی و مجروح شدیم. سپس فرمانده اردوگاه به پشت بلندگو رفت و گفت: «هذا جزاء الصّلات؛ این مزد نماز جماعت است.»^۱

۵. چرا نماز جماعت

امام رضا علیه السلام درباره علت دستور به برگزاری نماز جماعت فرموده اند:

«برای اینکه اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خدا ظاهر و مکشوف و مشهود باشد چه آنکه در اظهار آن ها بر اهل شرق و غرب حجت حق عزوجل تمام می گردد و دیگر عذری برایشان باقی نمی ماند و دیگر آنکه منافقی که نماز را خفیف و سبک می شمارد مجبور است آنچه را که ظاهراً اقرار دارد علناً و در دید و منظر همگان اداء کرده و از آن مراقبت نماید و این موجب قدرت و شوکت اسلام می گردد. و دیگر آنکه در جماعت برخی از مردم برای بعضی دیگر و در حضور یکدیگر شهادت به اسلام می دهند و این امری است مطلوب و اضافه بر آن در سایه جماعت و حضور مردم به دور هم مساعدت بر نیکی و تقوی و منزجر شدن از بسیاری از معاصی حق عزوجل تحقق می یابد.»^۲

۶. آثار ترک نماز جماعت

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هر یک با هشتاد هزار فرشته نزد من آمدند و عرض کردند: یا محمد خداوند جبار تو را سلام داده و

۱. محمدرضا کلاتری سرچشمه، سبک زندگی، تهران، مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع

مقدس، ۱۳۹۲، ص ۲۱۰.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۸، ص ۲۸۷.

می فرماید به امت خود بگو هر که بمیرد در حالتی که دوری کند از جماعت، بوی بهشت را نشنود اگر چه عمل او بیشتر از همه اهل زمین باشد که قبول نمی کنم از وی نافله و نه فریضه را. یا محمد ترک کننده نماز جماعت نزد من ملعون است و نزد فرشتگان ملعون است و به تحقیق که لعنت کرده ام ایشان را در تورات و انجیل و زبور و قرآن، و ترک کننده جماعت صبح و شام داخل می شود در لعنت خدا. یا محمد از ترک کننده جماعت قبول نمی کنم دعایی و فرو نمی فرستم بر وی رحمتی و ایشان یهودان امت تواند و اگر بیمار شوند دیدن مکن از ایشان و اگر بمیرند حاضر مشو بر جنازه ایشان و راه نمی رود بر روی زمین دشمن تر نزد من از ترک کننده جماعت. یا محمد امر کرده ام هر صاحب نفس و روحی را که بر ترک کننده جماعت لعنت کند و ترک کننده جماعت بدتر است از شارب الخمر و از آنکه منع می کند طعام را از مردمان و از آنکه می کشد مردمان را به غیر حق و از خورنده ربا و ترک کننده جماعت را در بهشت هیچ نصیبی نیست و او بدتر است از گور شکاف و مخنث^۱ و بدتر است از بدگوی و بدتر است از گواه دهنده دروغ. یا محمد هر که بمیرد در حالی که دوری کند از جماعت داخل گردانم او را در دوزخ.»^۲

۱. مردی که لواط می دهد یا رفتارش شبیه زنان است.

۲. محمد بن محمد شعیری، همان، ص ۷۹.

فصل دوم

اخلاقی، تربیتی و اجتماعی

﴿ ۲۱ ﴾

قرآن

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (فرقان: ۳۰).
و پیامبر [در قیامت] می گوید: پروردگارا! همانا قوم من این قرآن را
متروک گذاشتند!

پیام‌ها:

۱. در قیامت یکی از شاکیان، پیامبر اکرم ﷺ است. «وَقَالَ الرَّسُولُ»؛
۲. انتقاد از کسانی است که آگاهانه قرآن را کنار می گذارند. «اتَّخَذُوا...» و
نفرمود: «كَانَ عِنْدَهُمْ مَهْجُورًا»؛
۳. جمع آوری و تدوین قرآن، در زمان شخص پیامبر اکرم ﷺ انجام شده و
برای همین مورد اشاره و خطاب قرار گرفته است. «هَذَا الْقُرْآنُ»؛
۴. مهجوریت قرآن و گلیایه پیامبر ﷺ و مسئولیت ما قطعی است. («قَالَ»
فعل ماضی نشانه حتمی بودن است)؛
۵. تلاوت ظاهری کافی نیست، بلکه مهجوریت زدایی لازم است.
«مَهْجُورًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. قرآن در روایات

(الف) رسول خدا ﷺ فرمود: «اول کسی که روز قیامت بر خدای عزیز جبار

وارد می شود من، و کتاب خدا و اهل بیت هستند، پس از آن اتم بر خدا وارد می شوند. و من آنان را مورد سؤال قرار می دهم که با کتاب خدا و اهل بیت چه کردید.»^۱

(ب) حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس در یک شب ده آیه از قرآن بخواند از غافلین نوشته نشود،^۲ و هر کس پنجاه آیه بخواند در زمره ذاکرین نوشته شود، و هر کس صد آیه بخواند در زمره قانتین نوشته شود،^۳

و هر که دویست آیه بخواند از خاشعین نوشته شود،^۴ و هر که سیصد آیه بخواند از فائزین نوشته شود،^۵ و هر که پانصد آیه بخواند از جمله مجتهدین نوشته شود، و هر که هزار آیه بخواند برای او (ثواب انفاق) یک قطار از طلا نوشته شود. و قطار پانزده هزار مثقال طلا است، که هر مثقالی بیست و چهار قیراط است. - که کوچک ترین آن ها به اندازه کوه احد و بزرگ ترین آن ها به اندازه آنچه میان زمین و آسمان است.»^۶

(پ) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر زندگی سعادتمندان، مرگ شهیدان، نجات

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۰۰.

۲. یعنی این خطر وجود دارد که اگر ده آیه را نخواند از غافلین باشد.

۳. مطیعان و فرمانبرداران - عبادتگران - کلمه قانت اسم فاعل از مصدر قنوت است و قنوت به معنای اطاعتی است که با خضوع و فروتنی همراه باشد.

۴. کسانی که خود را در برابر خدا ذلیل می دانند و برایش تواضع می کنند.

۵. موفقان، کامیابان و رستگاران - اسم فاعل از کلمه فوز به معنای رسیدن و دست یافتن به آرزو است.

۶. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۱۲.

روز حسرت (قیامت)، سایه روزِ سوزان و هدایت در روز گمراهی را می‌خواهید، قرآن را یاد بگیرید که آن سخن خدای مهربان است و سپری است در مقابل شیطان و عامل برتری در ترازوی اعمال.^۱

ت) پیامبر اسلام ﷺ فرموده‌اند: «هر کس برای کسب رضایت خدا و آگاهی در دین، قرآن بیاموزد، ثوابی مانند همه آنچه که به فرشتگان و پیامبران و رسولان داده شده، برای اوست.»^۲

۲. معنای مهجوریت

«هَجْر» و «هَجْرَان»، به معنی دور شدن انسان از دیگریست با بدن یا با زبان و یا با دل و قلب.^۳ و «مهجور»، به معنای ترک چیزی که ملزم به تعهد آن هستیم،^۴ یا دور شدن انسان از چیزی که ارتباطی بین آن شخص و آن شیء باشد.^۵ و در برخی فرهنگ‌ها به معنای متروک و دور افتاده و غریب آمده است.^۶

۳. ابعاد و مراحل مهجوریت

الف) مهجوریت قرآن در خواندن و شنیدن؛

ب) مهجوریت قرآن در فهم معانی و مفاهیم؛

۱. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۴، ص ۲۳۲.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، همان، ص ۲۹۳.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دمشق، دار القلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، قم، هجرت، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۸۷.

۵. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۵۳۶.

۶. علی اکبر قرشی بنابی، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، ذیل واژه «هجر»؛

علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، ذیل واژه «هجر»؛ محمد معین،

فرهنگ معین، تهران، زرین، ۱۳۷۸، ذیل واژه «هجر».

- (پ) مهجوریت قرآن در تدبّر و فهم معارف؛
 (ت) مهجوریت قرآن در عمل و سبک زندگی؛
 (ث) مهجوریت قرآن در تبلیغ و ترویج.

۴. از قرآن دوریم

امام خامنه‌ای رحمته‌الله فرموده‌اند: «ما از قرآن خیلی دوریم، ما با قرآن فاصله داریم؛ قرآن را پیش از این، در همه زندگی مان، در همه ذهنیات مان، عملیات مان، افکار مان، عزم مان، رفتار مان بایستی هادی و ملجأ و امام خود قرار بدهیم؛ و این امروز متأسفانه نیست؛ باید نزدیک بشویم به قرآن، شما جوان‌های عزیز، انس با قرآن را و تدبّر در قرآن را روزبه‌روز بیشتر کنید؛ تلاوت قرآن را فراموش نکنید، تدبّر در قرآن را فراموش نکنید.»^۱

۵. چشم برای قرآن خواندن!

امام خمینی رحمته‌الله قبل از فرا رسیدن وقت هر نماز به‌طور معمول قرآن تلاوت می‌کردند. بلکه در هر فرصتی که بین کارها فراغت داشتند، قرآن قرائت می‌کردند. بارها دیده می‌شد که در دقایقی قبل از آماده شدن سفره که به‌طور معمول به بطالت می‌گذرد، ایشان به تلاوت قرآن می‌پرداختند. روزانه هشت مرتبه قرآن می‌خواندند. امام رحمته‌الله ماهی یک مرتبه قرآن را تمام می‌کردند و در ماه رمضان سه دور قرآن را ختم می‌نمودند. همسر حاج احمد آقا می‌گوید: «نجف که بودیم آقا چشم‌شان ناراحت شده بود. دکتر آمد و چشم ایشان را دید و گفت: "شما چند روز قرآن نخوانید و استراحت کنید." امام یک دفعه خندیدند و گفتند: "دکتر! من چشمم را برای قرآن خواندن می‌خواهم؛ چه فایده‌ای دارد اگر

۱. بیانات امام خامنه‌ای رحمته‌الله در محفل انس با قرآن کریم، ۱۳۹۷/۰۲/۲۷، دسترسی در:

چشم داشته باشم و قرآن نخوانم؟ شما کاری کنید که من بتوانم قرآن بخوانم.»^۱

۶. چرا عمل نکردی؟

احمد بن طولون یکی از پادشاهان مصر بود. وقتی که از دنیا رفت از طرف حکومت وقت، یک قاری قرآن را با حقوق زیادی اجیر کردند تا کنار قبر سلطان قرآن بخواند. روزی خبر آوردند که قاری، ناپدید شده و معلوم نیست به کجا رفته! پس از جست و جوی زیاد او را پیدا کردند و پرسیدند: «چرا فرار کردید؟» جرئت نمی کرد جواب بدهد، فقط می گفت: «من دیگر قرآن نمی خوانم.» گفتند: «اگر حقوق شما کم است دو برابر این مبلغ را به تو می دهیم.» گفت: «اگر چند برابر هم بدهید نمی پذیرم.»

گفتند: «دست از تو بر نمی داریم تا دلیل این مسئله روشن شود.» گفت: «چند شب قبل (در مکاشفه ای) صاحب قبر - احمد بن طولون - با من دست به یقه شد و به من اعتراض کرد که: «چرا بر سر قبرم قرآن می خوانی؟» گفتم: «مرا اینجا آورده اند که برای قرآن بخوانم تا خیر و ثوابی به تو برسد.» گفت: «نه تنها ثوابی از قرائت قرآن به من نمی رسد، بلکه هر آیه ای که می خوانی آتشی بر آتش من افزوده می شود و به من می گویند: "می شنوی؟ چرا در دنیا به قرآن عمل نمی کردی؟" بنابراین مرا از خواندن قرآن برای آن پادشاه بی تقوا معاف کنید.»^۲

۱. غلامعلی رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی (ع)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی (ع)، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۶.

۲. جلال سیدابراهیمی، داستان های پراکنده از آثار شهید محراب آیت الله دستغیب، تهران، اوج،

۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۷۶.

۷. دو جمله از ناپلئون درباره قرآن

ناپلئون بناپارت پس از ورود به قاهره، به کتابخانه آن شهر وارد شد. به مترجمش گفت: «یکی از این کتاب‌ها را برایم بخوان.» مترجم دست برد بین همه کتب یکی را برداشت و گشود، دید قرآن است. چشمش به این آیه خورد:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (اسراء: ۹)؛ قرآن، مردم را به استوارترین راه هدایت می‌کند.»

آیه را، برای «ناپلئون» خواند و ترجمه کرد. «ناپلئون»، از کتابخانه بیرون آمد. شب را تا صبح به فکر این آیه بود. صبح بیدار شد و دو مرتبه به کتابخانه آمد. از مترجم خواست تا از همان کتاب دیروزی برایش بخواند.

قرآن را باز کرد، آیاتی چند از قرآن تلاوت کرد و ترجمه نمود. ناپلئون دوباره به خانه برگشت، شب را باز غرق فکر بود. روز سوم به کتابخانه برگشت، چند آیه از قرآن را مترجم برایش خواند و ترجمه کرد، از کتابخانه بیرون آمدند.

«ناپلئون» پرسید: «این کتاب مربوط به کدام ملت است؟» مترجم گفت: «مربوط به مسلمانان است، و اینان معتقدند: که این قرآن است و از آسمان به پیامبر عظیم الشان آن‌ها نازل گردیده.»

«ناپلئون» دو جمله گفت: یکی به نفع مسلمین، و یکی به ضرر مسلمانان. جمله اول این بود که گفت:

«من از این کتاب استفاده کردم، و این طور احساس نمودم که اگر مسلمین از دستورات جامع این کتاب استفاده کنند ذلت نخواهند دید.»

و جمله دیگر اینکه:

«تا زمانی که این قرآن در بین مسلمین حکومت کند، و در پرتو تعالیم عالیه این برنامه جامع، زندگی کنند، مسلمین تسلیم ما نخواهند شد، مگر ما بین آن‌ها و قرآن جدایی بیفکنیم.»^۱

۸. سوء استفاده از قرآن

در دهکده‌ای عنصر مغرور و بی‌سوادى به نام (جانعلی) بر مردم حکومت می‌کرد و خود را تافته‌ای جدا بافته می‌پنداشت. همسرش مُرد و برای او مجلس فاتحه نهاد و از همه روستاها، مردم را دعوت به شرکت در آن مجلس کرد. خودش کنار درب مجلس به احترام ایستاده و چند نفر از نوکرانش به نام‌های: «اسحاق، یعقوب، داود، سلیمان، ایوب، یوسف و موسی» پذیرایی از مردم را به عهده گرفتند. پس از آمدن مردم و گرم شدن مجلس قاری محترم ضمن قرائت قرآن با صدای رسا و با لحن حزن انگیزی به این آیه شریفه رسید:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (أنعام: ۸۴).

و اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشیدیم، [و] هر یک را هدایت کردیم، و [نیز] نوح را پیش از این هدایت نمودیم، و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم؛] و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

با تلاوت این آیه «جانعلی» دید: شگفتا! قاری نام نوکران و رعیت‌های او را ردیف نمود اما هر چه گوش‌ها را تیز کرد تا نام او را نیز بیاورد، نیاورد. با

۱. علیرضا مستشاری، همای سعادت، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۷۰.

ناراحتی قاری قرآن را احضار کرد و پرخاش کنان گفت: «شما نام تمام نوکرهای مرا در حضور انبوه مردم دهکده و منطقه به عظمت بردی، اما نام من را نبردی در صورتی که من بزرگ و ارباب و کدخدا هستم و اینان نوکران من. به علاوه همسر من از دنیا رفته و مجلس مال من است چرا چنین کردی؟»

قاری دریافت که جانعلی رئیس بی سواد و ابلهی است و به همین جهت عذرخواهی کرد و گفت: «دلیل این کار این بود که نامبردگان به من وعده دادند که اگر در این مجلس از آنان یادی کنم سوغات بسیاری از کشک، پنیر و ماست همراه من بفرستند و من بدین جهت نام آنان را به عظمت یاد کردم.»

رئیس بی سواد گفت: «من ارباب و رئیس دهکده هستم. شما دو برابر از من بگیر و نام مرا به عظمت یاد کن نه نام نوکران مرا.»

قاری گفت: «چشم.»

رئیس گفت: «امروز دیگر دیر شده روز سوم هنگامی که همه مردم آمدند، به وعده‌ات وفا کن، من نیز به وعده خویش وفا خواهم کرد.»

سومین روز درگذشت همسر کدخدا رسید و مجلسی با جمعیتی بسیار، تشکیل شد. قاری با اشاره رئیس، شروع به تلاوت قرآن نمود و پس از خواندن این آیه شریفه که: «وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا» (فتح: ۱۳)؛ و هر کس به خداوند و پیامبر او ایمان نیاورد [بداند] که ما برای کافران آتشی فروزان آماده ساخته‌ایم.»

و پس از آماده ساختن مجلس به خواندن آیه دروغین و ساختگی خود پرداخت و گفت: «فاعلوا ان جانعلیا کان کلها کبیراً؛ یعنی بدانید جانعلی سگ بزرگی است.»

قاری این را بارها با لحن گرم و گیرا خواند و کدخدا نیز دست به سیل خود

کشیده و باد می‌کرد که نام من با عظمت و بزرگی در قرآن آمده است. روحانی دانشمندی آن روز در آنجا حضور داشت از شنیدن آیه دروغین و تلاوت ساختگی قاری و فخر فروشی کدخدا به خنده افتاد و تبسم کرده و رو به قاری با اشاره گفت: «این آیه کجا و چه زمانی نازل شده است و در کدام سوره قرآن است؟»

قاری با همان لحن تلاوت افزود: «یا ایها المتبسم لا تتبسم انه وعدنی ماستا و کشکا و پنیرا نصف لی و نصف لک واللّه خیر الرازقین؛ یعنی: ای کسی که می‌خندی! خواهش می‌کنم نخند، چرا که کدخدا به اینجانب وعده ماست و کشک و پنیر فراوانی داده است تا نام او را ببرم، اگر چیزی نگویی نیمی از سوغات مال من و نیمی مال تو، راستی که خداوند بهترین روزی رسانان است.»^۱

۱. محمد شریف رازی، کرامات الصالحین، قم، حاذق، ۱۳۸۵، ص ۳۳۴.

محبت خدا

قَالَ اللَّهُ خَيْرَ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (یوسف: ۶۴).
خداوند بهترین حافظ، و مهربان‌ترین مهربانان است.

پیام‌ها:

۱. خداوند بندگان را بسیار دوست دارد به همین دلیل مهربان‌ترین نسبت به بندگان است. «هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛
۲. بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکل کنیم. «قَالَ اللَّهُ خَيْرَ حَافِظًا»؛
۳. با توجه به رحمت بی‌نظیر الهی و با توکل به خداوند، به استقبال حوادث زندگی برویم. «قَالَ اللَّهُ خَيْرَ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛
۴. سرچشمه حفاظت، رحمت است. «قَالَ اللَّهُ خَيْرَ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. محبت خدا در روایات

الف) خداوند متعال در یکی از کتاب‌هایش چنین نازل کرده است:
عَبْدِي أَنَا وَحَقِّي لَكَ مُحِبٌّ فَبَحَقِّي عَلَيْكَ كُنْ لِي مُحِبًّا.
بنده‌ام! به حق خودم سوگند که من تو را دوست دارم. پس به حق خودم بر تو، سوگندت می‌دهم که مرا دوست بدار.^۱

۱. حسن بن محمد دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، همان، ج ۱، ص ۱۷۱.

ب) خداوند در حدیث قدسی دیگری فرمود: «ای داوود! اگر آنان که از من رویگردان شده‌اند، می‌دانستند که چگونه در انتظارشان هستم و چه مهری نسبت به آنان دارم و چه قدر مشتاقم که معصیت‌شان را ترک کنند، از اشتیاق من می‌مردند و در راه محبت‌م، بند از بندشان جدا می‌شد».^۱

۲. معنای «انداد»

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

مراد از «دون الله» و «انداد» در این آیه، بت‌ها نیستند، بلکه مراد پیشوایان ستمکار و گمراهند که مردم آنان را همچون خداوند دوست دارند. از جهت ادبی نیز کلمه «هم» در «یحْبُونَهُم»، برای انسان به کار می‌رود، نه اشیاء.^۲

۳. توجه به خداوند

ابراهیم بن محمد همدانی می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم که: «به چه علت خداوند فرعون را غرق کرد و آن را هلاک نمود با اینکه فرعون به خداوند ایمان آورد؟»

حضرت فرمود: «فرعون وقتی ایمان آورد که دیگر فایده‌ای نداشت و کار از کار گذشته بود، و بعلاوه فرعون بعد از آنکه دید غرق می‌شود متوسل به حضرت موسی علیه السلام شد و آن جناب به فریاد او نرسید.

و وقتی که حضرت موسی علیه السلام به مقام مناجات رفت به او خطاب شد که: ای موسی! به فریاد فرعون نرسیدی به جهت آنکه تو او را نیافریده بودی، و به عزّت

۱. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، المحجة البيضاء، قم، مؤسسة النشر الاسلامی،

۱۷۴۱ق، ج ۸، ص ۶۲.

۲. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۱، ص ۲۵۲.

خودم سوگند اگر به من پناه آورده بود به فریاد او می‌رسیدم.»^۱

۴. خداوند دیه اوست

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «هر کس مرا بخواند اجابت کنم، و هر کس از من چیزی بخواهد به او عطا کنم، و هر کس که در راه من احسان کند، تشکر کنم، و آنکه مرا معصیت کند، پرده‌پوشی کنم، و هر کس به جانب من بیاید او را ثابت قدم بدارم، و هر کس مرا بشناسد او را برای کارهای پسندیده برگزینم، و هر که مرا دوست بدارد او را به (بلا) مبتلی کنم و هر آن‌که را من دوستش داشته باشم او را می‌کشم (توفیق شهادت در راه خود به او نصیب کنم)، و هر که را من بکشم دیه او را به عهده می‌گیرم، و دیه هر کس که (دیه‌اش) به عهده من باشد، (وصال) خود را دیه او قرار می‌دهم.»^۲

۵. من و بنده‌ام

رسول خدا ﷺ از پروردگارش خواست تا روز قیامت امتش را در حضور جمع فرشتگان، پیامبران و امت‌های دیگر بازجویی نکند تا عیب‌های‌شان نزد آنان ظاهر نگردد. و تقاضا نمود که آن‌ها را طوری بازجویی و محاسبه کن که فقط من و تو آگاه شویم.

خداوند فرمود: «ای حبیبم! من به بندگان خود، از تورث‌ترم، پس هرگاه تو نخواهی که عیوب آن‌ها در نزد دیگران ظاهر شود، من حتی دوست ندارم که پیش تو نیز عیب‌های آنان فاش شود، بلکه تنها خودم آن‌ها را بازجویی می‌کنم

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا، همان، ج ۲، ص ۷۷.

۲. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۱۸، ص ۴۱۹؛ «إِنْ سَأَلْنِي أَعْطَيْتُهُ وَمَنْ أَعْطَانِي شَكَرْتُهُ وَمَنْ عَصَانِي سَتَرْتُهُ وَمَنْ قَصَدَنِي أَبْقَيْتُهُ وَمَنْ عَرَفَنِي خَيْرْتُهُ وَمَنْ أَحْبَبَنِي ابْتَلَيْتُهُ وَمَنْ أَحْبَبْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِيْنِهِ وَمَنْ عَلَى دِيْنِهِ فَأَنَا دِيْنُهُ.»

به طوری که غیر من کسی بر گناهان آنها آگاهی نیابد.^۱»

۶. فزونی محبت خدا از مهر مادر

روزی شخصی از بیابان به سوی مدینه می آمد، در راه دید پرنده ای به سراغ بچه های خود در لانه رفت، آن شخص کنار لانه پرنده رفت و جوجه ها را گرفت و به عنوان هدیه نزد پیامبر ﷺ آورد.

چون به حضور پیامبر رسید، جوجه ها را نزد پیامبر گذاشت، در این هنگام جمعی از اصحاب حاضر بودند، ناگاه مادر جوجه ها بی آنکه از مردم وحشت کند آمد و خود را روی جوجه های خود انداخت. معلوم شد مادر جوجه ها به دنبال آن شخص به هوای جوجه هایش بوده، محبت و علاقه به فرزندانش به قدری بود، که بدون ترس خود را روی جوجه هایش انداخت.

پیامبر ﷺ به حاضران فرمود: «این محبت مادر را نسبت به جوجه هایش درک کردید، ولی بدانید خداوند هزاران برابر این محبت، نسبت به بندگانش محبت و علاقه دارد.»^۲

۱. ملا محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، بیروت، همان، ج ۲، ص ۲۸۱؛ «یا حبیبی انا اراءُفُ بعبادی منک فاذا کرهت کشف عیوبهم عند غیرک، فانا اکره کشفها عندک ایضا. فَأَحْسِبُهُمْ وَخُدِی، بِحَيْثُ لَا يَطَّلِعُ عَلَى عَثَرَاتِهِمْ غَيْرِی.»

۲. سید علی اکبر صداقت، چهارصد موضوع دوهزار داستان، قم، تهذیب، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۳۷۰.

دوستی اهل بیت علیهم السلام

... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...^۱ (شوری: ۲۳).
 (ای پیامبر) بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).

پیام‌ها:

۱. مودت قریبی مصداق روشن ایمان و عمل صالح است. «يَبْشُرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ... إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛
۲. مودت بدون معرفت امکان ندارد. (پس مزد رسالت قبل از هر چیز شناخت اهل بیت پیامبر علیهم السلام است سپس مودت آنان) «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛
۳. مودت بدون اطاعت، ریا و تملق است. (پس مودت قریبی یعنی اطاعت از آنان) «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛
۴. قریبی معصومند. زیرا مودت گناهکار نمی‌تواند مزد رسالت قرار گیرد. «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛

۱. آیه به صورت کامل به این شرح است: «ذَلِكَ الَّذِي يَبْشُرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ؛ این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد! بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.»

۵. مودّت فی القربی، راهی برای کسب خوبی هاست. «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً»؛

۶. مودّت قربی سبب دریافت پاداش بیشتر است. «نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»؛

۷. دوستی اهل بیت پیامبر ﷺ، زمینه دریافت مغفرت است. «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى... إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. مودت اهل بیت ﷺ در روایات

(الف) هنگامی که این آیه نازل شد، اصحاب عرض کردند: «ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودّت آن‌ها بر ما واجب است، کیانند؟» فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزند آن دو» این سخن را سه بار تکرار فرمود.^۱

(ب) امام رضا ﷺ فرمود: «محبّت ما اهل بیت، کفاره گناهان است و حسنات را چند برابر می‌کند.»^۲

(پ) رسول اعظم ﷺ فرمود: «دوستی با من و اهل بیتم در هفت جایگاه که ترس از آن عظیم است سودمند خواهد بود؛ هنگام مردن، در قبر، هنگام

۱. قاضی نور الله مرعشی، احقاق الحق و إزهاق الباطل، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۲؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴، ج ۸، ص ۵۸۴۳؛ عبیدالله بن عبدالله حسان، شواهد التنزيل لقواعد التفضیل؛ تهران، وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۱۹۴؛ علی بن عیسیٰ اربلی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، تصحيح سيدهاشم رسولی محلاتی، بيروت، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۱۰۶؛ حسن بن یوسف بن مطهر حلی، نهج الحق و كشف الصدق، بيروت، دار الكتاب اللبناني، ۱۹۸۲ م، ص ۱۷۵؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، متشابه القرآن و مختلفه، قم، بیدار، ۱۳۶۹ ق، ج ۲، ص ۶۰.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، همان، ج ۶۸، ص ۱۰۰.

برانگیخته شدن، هنگام تحویل گرفتن نامه اعمال، هنگام حسابرسی اعمال، هنگام سنجش اعمال و هنگام گذشتن از پل صراط.^۱

۲. ویژگی‌های اجر رسالت

در بسیاری از آیات قرآن مجید می‌خوانیم: پیامبران می‌گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی‌خواهیم، و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعراء: ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰).

و در مورد شخص پیامبر اسلام ﷺ نیز تعبیرات مختلفی دیده می‌شود: در یک جا می‌گوید:

الف) «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ (سبأ: ۴۷)؛ بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است.»

ب) و در جای دیگر می‌خوانیم: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (فرقان: ۵۷)؛ بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچ‌گونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.»

پ) و بالاخره در مورد دیگری می‌گوید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (ص: ۸۶)؛ من از شما پاداشی نمی‌طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی‌کنم.»

هر گاه این آیات سه‌گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه‌گیری از آن آسان است:

۱. ابراهیم بن محمد بیهقی، همان، ج ۱، ص ۱۵۲.

۱. در یک جا به کلی نفی اجر و مزد می‌کند؛
۲. در جای دیگر می‌گوید: من تنها پاداش از کسی می‌خواهم که راهی به سوی خدا می‌جوید؛
۳. و در مورد سوم می‌گوید پاداشی را که از شما خواسته‌ام برای خود شما است؛
۴. و بالاخره در آیه مورد بحث می‌افزاید: مودت در قریبی پاداش رسالت من است، یعنی:

من پاداشی از شما خواسته‌ام که این ویژگی‌ها را دارد:

- مطلقاً چیزی نیست که نفعش عائد من شود؛

- صد در صد به سود خود شما است؛

- و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می‌سازد.^۱

به این ترتیب آیا جز مسئله ادامه خط مکتب پیامبر ﷺ به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده‌اند امر دیگری می‌تواند باشد؟
منتها چون مسئله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.^۲

۳. مرگ با محبت اهل بیت ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود شهید است؛»

-
۱. در آیات فوق هم اشاره به همین موضوع شده است:
«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (انعام: ۹۰)؛ بگو من در برابر این رسالت از شما اجری درخواست نمی‌کنم، این رسالت (و یا قرآن) جز تذکر برای عالمیان نیست.»
«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (یوسف: ۱۰۴)؛ و تو (هرگز) از آن‌ها پاداشی نمی‌طلبی؛ آن نیست مگر تذکری برای جهانیان!»
 ۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۲۰، ص ۴۰۸.

توجه کنید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، آمرزیده است؛
 توجه کنید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، با توبه از دنیا رفته است؛
 توجه کنید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، با ایمان کامل از دنیا رفته است؛
 توجه کنید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، ملک الموت و بعد از او
 نکیر و منکر به وی بشارت بهشت می دهند؛
 توجه کنید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد چنان با جلال او را به بهشت
 می برند مانند عروسی که به خانه شوهر می رود؛
 توجه کنید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، درب هایی از قبرش به
 بهشت گشوده می شود؛
 توجه کنید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، خداوند قبر او را جایگاه
 زیارت فرشتگان رحمت قرار می دهد؛
 توجه کنید: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد بر راه و روش پیامبر و
 جماعت مؤمنین مرده، متوجه باشید هر کس با کینه آل محمد بمیرد روز قیامت
 که می آید بر پیشانی او نوشته است: مأیوس از رحمت خداست؛
 توجه کنید: هر کس بر بغض آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته؛
 توجه کنید: هر کس بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام
 نخواهد کرد.^۱

۴. اقسام محبین اهل بیت علیهم السلام

مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد، آن حضرت از وی پرسید: «از چه کسانی هستی؟» وی گفت: «از دوست داران و پیروان شما.» امام علیه السلام به او فرمود: «خداوند تا دوستی بنده ای را نپذیرد وی را دوست نخواهد داشت، و دوستیش را

۱. علی بن عیسی اربلی، همان، ج ۱، ص ۱۰۷.

نپذیرد تا بهشت را بر او واجب گردانند.» سپس فرمود: «تو از کدام [دسته از] دوستان ما می‌باشی؟» آن مرد سکوت کرد، در این بین یک تن از اصحاب بنام سدیر به امام علیه السلام عرض کرد: «ای زاده پیامبر مگر دوستان شما چند دسته و گروهند؟!» فرمود: «سه دسته و گروهند:

۱. گروهی از ایشان ما را آشکارا دوست دارند ولی در باطن میلی به ما

ندارند؛

۲. و گروهی در باطن ما را دوست دارند و در ظاهر به ما میلی ندارند؛

۳. و گروهی در ظاهر و باطن به ما عشق می‌ورزند.

و اینان عالی‌ترین گروه مردمند، از آبی شیرین و گوارا نوشیده‌اند و تأویل قرآن را دانسته، و سخن جداکننده حق از باطل را دریافته‌اند، و سبب سبب‌ها را می‌دانند، و اینانند عالی‌ترین گروه مردمند، فقر و نیازمندی و انواع بلا سریع‌تر از تاختن اسب بر سرشان روان است، بدیشان سختی و رنج و آسیب رسیده و چنان پریشان و گرفتار شده‌اند که دسته‌ای از ایشان زخمی و گروهی کشته شدند، و در شهرهای دور افتاده پراکنده شدند، به برکت ایشان است که خداوند بیمار را شفا می‌بخشد، و فقیر را توانگر می‌کند، و به حرمت آنان است که شما یاری می‌شوید، و باران بر سرتان می‌بارد، و روزی داده می‌شوید، آنانند که هر چند تعدادشان کم و اندک است ولی در پیشگاه خداوند دارای قدر و منزلتی عظیم و بزرگ می‌باشند.

و گروه اول که پائین‌ترین گروه مردمند، آشکارا ما را دوست می‌دارند (و در

نهان ما را دوست ندارند)، و رفتارشان به مانند پادشاهان است، اینان زبان‌شان با ما (یعنی: در حدّ شعار) و شمشیرهای‌شان بر علیه ما است.

و گروه دوم که طبقه میانی مردمند، در باطن ما را دوست دارند و در ظاهر

به ما میلی ندارند، و به جانم سوگند آن‌هایی که در نهان ما را دوست می‌دارند روزها را روزه می‌دارند و شب‌ها را به نماز می‌گذرانند، اثر شب‌زنده‌داری و ترک دنیا در چهره آن‌ها هست، آن‌ها اهل مسالمت و فرمان برداری هستند.»^۱

۵. طاعت علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «طاعت علی علیه السلام ذلت و خواری است، و معصیت و نافرمانی او سبب کفر به خداست.»
عرض شد: «ای رسول خدا چگونه طاعت علی ذلت و نافرمانیش کفر به خدا است؟»

فرمود: «هر آینه علی علیه السلام شما را به حق وامی‌دارد، پس اگر او را فرمان برید (در دنیا و در نظر مردمان) خوار باشید، و اگر نافرمانیش کنید به خدای عزّ و جلّ کافر شوید.»^۲

۶. ناسازگاری گناه با دوستی

جابر بن یزید جعفی گفت: «هجده سال به خدمتکاری امام و مولایم حضرت باقر علیه السلام اشتغال داشتم؛ وقتی خواستم از خدمت آن جناب خارج شوم وداع کرده، گفتم: مرا بهره‌ای برسان.» مولایم فرمود: «جابر پس از هجده سال» (باز هم برایت چیزی بگویم). گفتم: «آری شما دریای خشک ناشدنی و ژرف و بی‌پایان هستید.»

فرمود: «جابر سلام مرا به شیعیانم برسان. به آن‌ها بگو بین ما و خدا

۱. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳، ص ۳۲۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۸۸؛ محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، همان، ج ۱۱، ص ۱۲۳.

خویشاوندی نیست و نمی‌توان مقرب درگاه او شد مگر به اطاعت. جابر هر که مطیع خدا باشد و دوستدار ما ولی ما است و هر که معصیت خدا را کند دوستی ما به او نفعی نمی‌بخشد.»^۱

۷. خدشه‌دار کردن محبت اهل بیت علیهم‌السلام

حضرت امام خامنه‌ای دامنه‌ای فرموده‌اند: «از اول تاریخ تشیع تا امروز، یک عنصر اصلی و اساسی در تشیع و جریان تشیع، همین جریان عاطفی است؛ البته عاطفه متکی به منطق، عاطفه متکی به حقیقت، نه عاطفه پوچ. لذا شما در قرآن هم ملاحظه می‌کنید که اجر رسالت، محبت و مودت در قریبی است؛ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». این خیلی نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت. خدشه‌دار کردن این محبت به هر شکلی و به هر صورتی، خیانت به جریان عظیم محبت اهل بیت و پیروی اهل بیت است. این محبت را باید حفظ کنید.»^۲

۸. نمونه‌ای از بهشتیان

حکیم بن عتبه می‌گوید: روزی در محضر امام باقر علیه‌السلام بودم، خانه حضرت پراز جمعیت بود، ناگاه دیدم پیرمردی که تکیه بر عصا داشت، وارد شد و بر دم در ایستاد و گفت: «السلام علیک یا بن رسول الله ورحمت الله وبرکاته.» و ساکت شد. امام فرمود: «و علیک السلام ورحمت الله وبرکاته.» سپس پیرمرد روبه

۱. محمد بن الحسن طوسی، الأمالی، ص ۲۹۶؛ عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم طبری آملی، بشارة المصطفی لشعبة المرتضی، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ق، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای در دیدار با مداحان اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۳۸۹/۳/۱۳، دسترسی در:

حضار مجلس نموده سلام کرد، و همه حاضران جواب سلام او را دادند. آنگاه رو به جانب حضرت باقر^{علیه السلام} نمود و عرض کرد: «یابن رسول الله! مرا در کنار خود جای ده، به خدا سوگند! شما را دوست دارم، دوستان شما را نیز دوست دارم، این محبت نسبت به شما و دوستان شما، به خاطر طمع در مال دنیا نیست. و سوگند به خدا! دشمنان شما را دشمن می‌دارم و از آن‌ها بیزارم، این دشمنی و بیزاری که نسبت به آن‌ها دارم، به خاطر کینه و عداوت شخصی نیست که بین من و آن‌ها باشد (بلکه حق را چنین یافته‌ام). به خدا سوگند: من حلال شما را حلال می‌دانم و حرام شما را نیز حرام می‌دانم، و انتظار فرج شما خاندان را می‌کشم. یابن رسول الله! فدایت شوم! با این خصوصیات امید نجات برای من هست؟» امام باقر^{علیه السلام} فرمود: «نزد من بیا، نزد من بیا.» پیر مرد جلو رفت تا اینکه حضرت او را در کنار خود نشاند. آنگاه فرمود: «پیرمرد! شخصی خدمت پدرم علی بن حسین رسید، همین سؤالی که تو کردی از پدرم نمود، پدرم به او فرمود: هرگاه از دنیا رفتی، خدمت پیامبر^{صلی الله علیه و آله}، علی، حسن، حسین و علی بن الحسین وارد می‌شوی، قلبت آرام، دلت شاد، و چشمانت روشن می‌گردد، و با فرشتگان اعمال به خوبی و خوشی روبه‌رو خواهی شد، وقتی که جانت به اینجا برسد (در این وقت با دست اشاره به گلوی خود نمود). و اگر زنده بمانی، چیزهایی را خواهی دید که باعث روشنی چشمت است، و با ما در مقام بلند بهشتی خواهی بود.»

پیرمرد پس از شنیدن سخنان امام^{علیه السلام}، چنان غرق در شادی شد که خواست بار دیگر همین فرمایش حضرت را بشنود برای همین عرض کرد: «یابن رسول الله! چه فرمودید؟» حضرت باقر^{علیه السلام} سخنان خود را تکرار کرد. پیرمرد در حالی که سرمست سخنان امام شده بود، با شوق تمام عرض کرد: «الله اکبر! به

راستی، اگر من بمیرم محضر پیامبر ﷺ، علی، حسن، حسین و علی بن الحسین ﷺ می‌رسم، چشمم روشن، قلبم خنک و دلم شاد می‌شود و کرام‌الکاتبین را با شادی و خوشی ملاقات می‌کنم، وقتی جانم به گلویم برسد و اگر زنده بمانم خدا چشمم را روشن می‌نماید، و با شما در درجه بلند بهشت خواهم بود؟! پیر مرد سخنان آن حضرت را با عشق و علاقه مرتب تکرار می‌کرد و با صدای بلند همچون ابر بهار گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت، آن قدر گریست تا بی حال شد و به زمین افتاد. ناله‌های جان سوز پیر مرد که از قلب پر محبت او شعله می‌کشید چنان اهل مجلس را تحت تأثیر قرار داد که همه با صدای بلند گریستند.

امام باقر ﷺ رو به پیر مرد نموده و با دست مبارکش قطره‌های اشک را از چشمان او می‌گرفت و پاک می‌کرد. پیر مرد به حال آمد، سر بلند نمود، و عرض کرد: «یا بن رسول الله! فدایت شوم! دست مبارکت را به من بده.» حضرت دست مبارکش را به سوی او دراز کرد.

پیر مرد دست امام را گرفت بوسید و به صورت و چشمانش گذاشت، و سینه و شکم خود را گشود و دست امام را بر سینه و شکم خود نهاد، سپس از جای حرکت کرد، خدا حافظی نمود و رفت.

امام باقر ﷺ همچنان که پیر مرد می‌رفت با چشمان مبارکش او را بدرقه می‌کرد و به او نگاه می‌نمود، سپس رو به جمعیت کرد و فرمود: «هرکس می‌خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص نگاه کند.»^۱

۱. محمود ناصری، داستان‌های بحار الأنوار، تهران، امید، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۳۷.

وَيَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (زم: ۶۱).
و خداوند کسانی را که تقوا پیشه کردند با رستگاری رهایی
می بخشد؛ هیچ بدی به آنان نمی رسد و هرگز غمگین نخواهند شد.

پیام‌ها:

۱. تقوا وسیله نجات و رستگاری است. «وَيَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ»؛
۲. هیچ گونه بدی بیرونی به متّقین نزدیک نمی شود. «لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ»؛
۳. متّقین هیچ گونه اندوه درونی ندارند. «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. تقوا در روایات

- الف) رسول اعظم ﷺ فرمود: «تمام و کمال تقوا این است که آنچه را
نمی دانی بیاموزی و به آنچه می دانی عمل کنی.»^۱
- ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «نهایت خشنودی خداوند از بندگان
خواسته او از آفریدگانش تقواست، پس تقوا از خداوندی بکنید که اگر پنهان
کنید می داند و اگر آشکار سازید می نویسد.»^۲

۱. مسعود بن عیسی ورام بن ابی فراس، مجموعة ورام: آداب و اخلاق در اسلام، ترجمه
محمد رضا عطایی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات
اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۲۶۹.

پ) همچنین فرمود: «اگر آسمان‌ها و زمین راه را بر بنده‌ای ببندند و او تقوای الهی پیشه کند، خداوند حتماً راه گشایشی برای او فراهم خواهد کرد و از جایی که گمان ندارد روزی اش خواهد داد.»^۱

۲. تقوا، معنای حقیقی خوف از خدا

امام خامنه‌ای داماد می‌فرماید: «مراد از خوف، خوف از خدا و عذاب او و کردار بد انسان است، نه ترس از مردم و قدرت‌های پوشالی. حذر، به معنای احتیاط است، لکن نه به این معنا که انسان دست از فعالیت بکشد؛ بلکه باید در میادین مختلف وارد شده، اما همواره احتیاط و پرهیز را رعایت کند که معنای تقوا همین است.»^۲

«معنای تقوا این است که، انسان هر آنچه را خدای متعال بر او تکلیف کرده است، انجام دهد؛ واجبات را بجا بیارد و محرمات را ترک کند. این اولین مرتبه تقوا است! محرمات الهی را باید شناخت و دور و بر آن نچرخید.»^۳

۳. خدا را پست‌ترین بیننده‌ها قرار مده

اسحاق بن عمار گفت: «وقتی ثروتم زیاد شد غلامی را مأمور کردم بر در خانه بنشیند و مستمندان شیعه را که مراجعه می‌کردند برگرداند، در همان سال به مکه مشرف شدم، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیده سلام عرض کردم جوابم را از روی گرفتگی خاطر و سنگینی داد، گفتم: «فدایت شوم چه باعث شده که از من گرفته هستید؟ چه چیز لطف شما را نسبت به من تغییر داده؟»
فرمود: «همان چیز که باعث تغییر عقیده تو در باره مؤمنین شده.»

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۲۲، ص ۴۱۱.

۲. احسان طریق الاسلامی، مکارم ولایت (رهنمودهای اخلاقی تربیتی رهبر معظم انقلاب)، قم، مؤسسه فرهنگی هنری طریق معرفت ثقلین، ۱۳۹۶، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۱۲۴.

عرض کردم: «به خدا سوگند! حق آن‌ها و حقیقت اعتقادشان را می‌دانم ولی از این می‌ترسم که مشهور به انفاق شوم و بر من هجوم آورند.»
در جوابم فرمود: «مگر نمی‌دانی هرگاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کرده مصافحه نمایند، میان دو انگشت آنان صد رحمت از خدا روی می‌آورد که نود و نه رحمت متعلق به آن کسی است که برادر دینی خود را بیشتر دوست دارد، اگر از فرط علاقه یکدیگر را ببوسند به آن‌ها از آسمان خطاب می‌شود که گناهان شما آمرزیده شد، وقتی با هم به راز دل می‌نشینند، ملائکه موکل بر آن‌ها و کاتبان گرام به یکدیگر می‌گویند؛ از این دو مؤمن دور شویم شاید با هم سخنی دارند که خداوند نمی‌خواهد ما از راز دل آن‌ها اطلاع پیدا کنیم.»

سخن حضرت به اینجا که رسید عرض کردم: «ممکن است دو ملک کاتب که سخن آن‌ها را می‌شنوند، دور شوند در نتیجه گفتارشان را نشنوند و ننویسند، با اینکه خداوند می‌فرماید: «تلفظ نمی‌کند، به سختی مگر اینکه دو ملک رقیب و عتید برای ضبط آن آماده‌اند.»

از شنیدن سخن من حضرت صادق (ع)، لحظه‌ای سر به زیر انداخت، آن‌گاه سر برداشته، قطرات اشک از دیده فرو می‌ریخت فرمود: «اسحاق! اگر ملائکه نویسنده نشنوند و ننویسند، خداوند، عالم و دانا به اسرار و پنهانی‌هاست او می‌شنود و می‌داند. اسحاق! از خدا چنان بترس مثل اینکه او را می‌بینی اگر شک کنی که آیا او تو را می‌بیند کافر خواهی شد، در صورتی که یقین داشته باشی خدا تو را می‌بیند باز مرتکب گناه شوی، پس او را پست‌تر از همه ناظرین قرار داده‌ای (که خجالت نمی‌کشی) خداوند خیلی بزرگ‌تر و بالاتر از تصور توست.» (یعنی ای اسحاق بن عمار، خدا ترس در درون و دل باش و در خلوت و جلوت او را شاهد اعمال خویش بدان).^۱

۱. قاضی نورالله مرعشی شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴. عابدی که دستش را سوزاند

از حضرت امام محمد باقر^(ع) منقول است که: «زن زنا کاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود. روزی آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور، این را ببیند فریفته خواهد شد. آن زن چون این سخن را شنید گفت: «والله به خانه نروم تا او را مفتون خود کنم.» پس در همان شب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت: «ای عابد! مرا امشب پناه ده که در منزل تو شب را به روز آورم.»

عابد ابا نمود. آن زن گفت: «بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته‌ام و اگر در نگشایی ایشان به من می‌رسند و به من فضیحت می‌رسانند.»

عابد حسن و جمال او را مشاهده کرد، از شوق بی اختیار شد و دست به او رسانید و در حال، متذکر شد و دست از او برداشت و دیگری در بار داشت که آتش در زیر آن می‌سوخت، رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت. زن گفت: «که چه کار می‌کنی؟»

عابد گفت: «دست خود را می‌سوزانم به جزای آن خطایی که از من صادر شد.» پس زن بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را می‌سوزاند. چون پیامند دستش تمام سوخته بود.^۱

۵. سفارشی ارزنده!

گویند: یکی از عارفان از مرشدش تقاضا کرد تا وی را اندرزی دهد و سفارش جامعی برای او بیان فرماید. مرشد گفت: «سفارش جامعی بهتر از بیان حضرت پروردگار نیست که در قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا

۱. شیخ عباس قمی، منازل الاخره، اصفهان، مرکز فرهنگی شهید مدرس، ۱۳۸۷، ص ۱۶۰.

الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ (نساء: ۱۳۱)؛ و ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آن‌ها داده شده بود سفارش کردیم (همچنین) به شما (نیز) سفارش می‌کنیم از (نافرمانی) خدا بپرهیزید (و تقوای الهی را رعایت کنید...) بدیهی است که خدای متعال از همه کس بهتر و بیشتر به صلاح بنده‌اش خبردار است و بخشش و مهربانی او از هر بخشنده و مهربانی زیاده‌تر است و به‌طوری که می‌دانیم هیچ خوی پسندیده‌ای بهتر و جامع‌تر و ذی‌مقدارتر و نافذتر در عبودیت از تقوا نیست زیرا هرگاه بهتر از آن وجود داشت، سزاوارتر آن بود که در مقام توصیه، آن را نام ببرد و از آنجا که بدان اکتفا نموده، هویداست که سفارشی بهتر و ارزنده‌تر از آن وجود ندارد.^۱

۶. آثار تقوا بر اساس آیات قرآن

(الف) یاری خدا (نحل: ۱۲۸)؛

(ب) دوستی خدا (آل عمران: ۷۶)؛

(پ) هدایت (بقره: ۲)؛

(ت) تشخیص حق از باطل (انفال: ۲۹)؛

(ث) خروج از مشکلات (طلاق: ۲)؛

(ج) نزول برکات (اعراف: ۹۶)؛

(چ) راحتی دنیا و آخرت (لیل: ۵-۷)؛

(ح) رستگاری (بقره: ۱۸۹)؛

(خ) عاقبت به خیری (طه: ۱۳۲)؛

(د) دریافت رحمت الهی (حجرات: ۱۰)؛

۱. حسین محمدی، همان، حکایت ۱۴۵، ص ۲۲۲.

ذ) نجات از وسوسه شیطان (اعراف: ۲۰۱)؛

ر) قبولی عمل (مائده: ۲۷)؛

ز) بخشش گناهان (انفال: ۲۹)؛

س) کسب علم (بقره: ۲۸۲).

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (غافر: ۱۴).
 (تنها) خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند
 کافران ناخشنود باشند!

پیام‌ها:

۱. هیچ گونه نظریه و قانون و سلیقه و تمایل و عادات و رسوم و رفتار نیاکان و دیگران و هیچ گونه تهدید و تبلیغ و تطمیع، نباید در آیین توحیدی شما اثر کند. «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛
۲. تنها خداوند، شایسته دعا و نیایش است. «فَادْعُوا اللَّهَ»؛
۳. اخلاص، شرط قبول شدن دعا است. «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ»؛
۴. دعا و اظهار نیاز خالصانه شما، سبب رشد شماست، نه بزرگی خدا. «الْعَلَى الْكَبِيرِ هُوَ الَّذِي يَرِيكُمْ... فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ» (غافر: ۱۲-۱۴)؛
۵. به فکر راضی کردن کفار و دگرانیشان نباشیم. «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».^۱

۱. «در قرآن سه بار جمله «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» و دوبار جمله «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و «وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» به چشم می خورد و این نشان آن است که ما در راه خود نباید به فکر جلب رضایت کافران و مشرکان و مجرمان باشیم و به خاطر بد آمدن آن‌ها، از انجام وظیفه خود دست بکشیم» (محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۸، ص ۲۲۸).

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. اخلاص در روایات

(الف) پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «کسی که چهل روز اعمال خود را خالصانه و برای خدا انجام دهد چشمه‌های حکمت (و کلام حق) از دلش برزبانش جاری می‌گردد.»^۱

(ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «عبادت ناب و خالصانه آن است که شخص، امیدی به جز خدای خود نداشته باشد و جز از گناه خود از احدی نهراسد.»^۲

(پ) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «از ریاکاری پرهیز، هر کس که عملش برای غیر خدا باشد خدا نیز او را به همان غیر که برایش عمل کرده واگذار خواهد نمود.»^۳

۳. مخلص کیست؟

امام خامنه‌ای دامنه‌الله تعالی می‌فرمایند: «انسان مخلص، یعنی کسی که همه کارهایش برای خداست! یک کلمه حرفش، یک حرکتش، حتی خوردن و نوشیدنش و استراحت کردنش، جز برای خدا و بدون نیت قربت نیست.»^۴

۳. سه نفر در غار

پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «سه نفر از بنی اسرائیل با یکدیگر هم سفر شده و به مقصدی روان گشتند. در بین راه بارانی ظاهر شد و باریدن آغاز نمود، خود را پنهانده به غاری نمودند.

۱. محمد بن محمد شعبری، همان، ص ۹۴.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۱۹۹، ح ۳۹۴۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۹۳.

۴. احسان طریق الاسلامی، همان، ص ۱۶۸.

ناگهان سنگی درب غار را گرفت و روز را بر آنان چون شب، ظلمانی ساخت. راهی جز آنکه به سوی خدا روند نداشتند. یکی از آنان گفت خوب است کردار خالص و پاک خود را وسیله قرار دهیم، باشد که نجات یابیم، و هر سه نفر این طرح را قبول کردند.

یکی از آنان گفت: «پروردگارا تو خود می دانی که من دختر عمویی داشتم که در کمال زیبایی بود، شیفته و شیدای او بودم، تا آنکه در موضعی تنها او را یافتم، به او در آویختم و خواستم کام دل بگیرم که آن دختر عمو سخن آغاز کرد و گفت: "ای پسر عمو از خدا بترس و پرده عفت مرا مدر". من به این سخن پای بر هوای نفس گذاردم و از آن کار دست کشیدم، خدایا اگر این کار از روی اخلاص نموده‌ام و جز رضای تو منظوری نداشتم، این جمع را از غم و هلاکت نجات ده» ناگاه دیدند آن سنگ مقداری دور شد و فضای غار کمی روشن گردید.

دومی گفت: «خدایا تو می دانی که من پدر و مادری سالخورده داشتم، که از پیری قامت‌شان خمیده بود، و در همه حال به خدمت آنان مشغول بودم. شبی نزدشان آمدم که خوراک نزد آنان بگذارم و برگردم، دیدم آنان در خوابند، آن شب تا صبح خوراک بر دست گرفته نزد آنان بودم و آنان را از خواب بیدار نکردم که آزرده شوند. پروردگارا اگر این کار را محض رضای تو انجام دادم، در بسته را به روی ما بگشا و ما را رهایی ده»؛ در این هنگام مقداری دیگر سنگ به کنار رفت.

سومی عرض کرد: «ای دانای هر نهان و آشکارا، تو خود می دانی که من کارگری داشتم؛ چون مدت‌ش تمام شد مزد وی را دادم، و او راضی نشد و بیش از آن اندازه طلب مزد می کرد، و از نزدم برفت. من آن وجه را گوسفندی خریداری

کرم و جداگانه محافظت می نمودم که در اندک زمان بسیار شد. بعد از مدتی آن مرد آمد و مزد خود را طلب نمود. من اشاره به گوسفندان کردم. آن گمان کرد که او را مسخره می کنم؛ بعد همه گوسفندان را گرفت و رفت. پروردگارا اگر این کار را برای رضای تو انجام داده ام و از روی اخلاص بوده، ما را از این گرفتاری نجات بده.» در این وقت تمام سنگ به کناری رفت و هر سه با دلی مملو از شادی از غار خارج شدند و به سفر خویش ادامه دادند.^۱

۴. داستان سلیمان و مور

سلیمان پیامبر علیه السلام موری را دید که به ماده خود می گفت: «برای چه از من دوری جسته ای و در مقابل خواسته های من تسلیم نمی شوی و حال اینکه اگر بخواهم تمام بارگاه و قبه سلیمان را با نیشم گرفته و به دریا اندازم.»

حضرت سلیمان علیه السلام از سخن مور تبسم کرده و آن ها را پیش خود خواند و پرسید: «چگونه می توانی بارگاه سلیمان را به دریا اندازی؟»

مور پاسخ داد: «نمی توانم ای رسول الله، ولی مرد گاهی خود را در مقابل زوجه اش بزرگ و توانا نشان می دهد و به خاطر تعظیم و تزیین خود به گزاف سخنانی می گوید، از این ها گذشته عاشق در مقابل عشق مغلوب است و درگفتار و رفتار او را ملامت نمی توان کرد.»

حضرت سلیمان علیه السلام به مور ماده فرمود: «چرا اطاعت شوهر خود را نمی کنی و خویش را تسلیم او نمی نمایی، در صورتی که او تو را دوست می دارد.» مور گفت: «ای رسول الله! شوهرم در محبت من صادق و راستگو نیست زیرا به جز من به دیگری هم علاقه و محبت پیدا می کند.»

۱. علی فصیحی، نمونه معارف اسلام، مشهد، محقق، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۳؛ سیدعلی اکبر صداقت، همان، ج ۱، ص ۵۸.

این سخن در سلیمان علیه السلام تأثیر عمیقی کرد و شروع به گریه نمود پس از آن مدت چهل روز از مردم کناره گرفت و پیوسته از پروردگار جهان مسئلت می نمود که محبت و علاقه او را خالص کرده و علاقه های دیگر را از قلب او خارج نماید.^۱

۵. عمل را خالص کن!

آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله وقتی به مرجعیت مطلقه رسیده بودند، میلیون ها تومان پول به ایشان می رسید و ایشان همه را خرج اسلام و مسلمین می نمودند. ایشان عمری را در خدمت به اسلام و فراگیری علوم اهل بیت علیهم السلام خالصانه کوشیده با این همه پاکی و اخلاص و عمل صالح در روزهای آخر که در بستر افتاده بودند، گروهی از ارادتمندان به عیادت ایشان شتافتند. آیت الله بروجردی که بسیار اندوهگین می نمود، سر بلند کرد و گفت: «خلاصه عمر ما گذشت، ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عمل با ارزشی انجام دهیم.» یکی از حاضران گفت: «آقا شما دیگر چرا؟ بحمدالله این همه آثار نیک از خود بر جای نهاده اید؛ شاگردان پرهیزگار تربیت کرده اید؟ مسجدها و کتابخانه ها ساخته اید. ما باید چنین سخن بر زبان برانیم.» فقیه پارسای شیعه فرمود: «أَخْلَصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»^۲ عمل را خالص کن که حسابرس، بیناست.^۳

۱. سید کاظم ارفع، اخلاق در قرآن، حالات خوب نفس، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۸.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، تهران، دهقان، ۱۳۸۰، ص ۱۶۲.

۳. محمد رحمتی شهرضا، گنجینه معارف، تهران، صبح پیروزی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۵۲.

۶. سنجش درجه اخلاص

سردار سرلشگر صفوی درباره شهید حسین خرازی گفت:

«شهید حسین خرازی قبل از عملیات «فاو» برای غواص ها صحبت می کرد. به غواص هایی که می خواستند از رودخانه عبور کنند، می گفت: «عزیزان غواص وقتی دارید عبور می کنید، اگر خواستید درجه اخلاص خودتان را بسنجید، اگر تیر خوردید یا ترکش خوردید آخ نباید بگویید. چون اگر بگویید، دشمن روبه رو می فهمد و همه شما را به رگبار می بندد. ولی به شما بگویم که در طلایه سال ۱۳۶۲ که دست من قطع شد، من درد را احساس نکردم. پای منبرها شنیدید که یاران امام حسین علیه السلام، شمشیر، نیزه و تیر که به آن ها خورد، درد را احساس نمی کردند. والله در طلایه درد را احساس نکردم» و یک مرتبه گفت: «الهی استغفرالله من نمی خواستم این حرف ها را برایتان بزنم.»^۱

۱. خبرگزاری بسیج، دسترسی در: <https://basijnews.ir/fa/news/9227805>، ۷ فروردین ۱۳۹۹.

﴿۲۶﴾

توکل

... وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (طلاق: ۳).

... و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است!

پیام‌ها:

۱. در اراده و خواست تمام افراد و حکومت‌ها، احتمال شکست و ناکارآمدی و بن بست وجود دارد. تنها امری که شکست در آن راه ندارد، خواست و اراده خداوند است. «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ»؛
۲. دلیل توکل ما، قدرت بی‌نهایت الهی است. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ... إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ»؛
۳. معنای توکل ما و قدرت خداوند آن نیست که انسان به همه خواسته‌های خود می‌رسد، زیرا تمام امور هستی قانونمند است و حساب و کتاب دارد. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. توکل در روایات

الف) رسول اکرم ﷺ گروهی را که کشت و کار نمی‌کردند، دیدند و فرمودند: «شما چه کاره‌اید؟»

عرض کردند: «ما توکل کنندگانیم.»

فرمودند: «نه، شما سر بارید.»^۱

ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «هر که بر خدا توکل کند، دشواری‌ها

برایش آسان شده و اسباب برایش فراهم گردد.»^۲

۲. امید به خدا

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی کرد: «هر بنده‌ای از بندگانم فقط به من متمسک شود و من نیت او را صادق بیابم، اگر آسمان و زمین و تمام آنچه در آن‌هاست با او در افتند برایش راه گریز قرار می‌دهم. و هر بنده‌ای از بندگانم به کسی جز من متمسک شود و این معنی را در نیت او بیابم، اسباب آسمانی را از دست او قطع و زمین را زیر پایش سوراخ می‌کنم، و برایم مهم نیست که در کجا هلاک شود.»

و در روایتی دیگر نیز آن حضرت می‌فرماید: «در کتابی خواندم که خدای تعالی می‌فرماید: «قسم به عزت و مجد و جلال، قسم به رفعتم بر عرش، هر کس به کسی جز من امیدوار باشد امیدش را به یأس مبدل و در بین مردم خوارش می‌کنم، و از مقام قربم طرد و از درجه و صلح دورش می‌سازم، در شتاند به غیر من امید می‌بندد؟ در حالی که شتاند در دست من است؟ به غیر من امیدوار است و در خیالش در دیگری را می‌کوبد در حالی که کلید تمام درهای بسته در دست من است و در خانه‌ام به روی کسانی که مرا بخوانند باز است؟ چه کسی در مهمی به من امید بست که امیدش را قطع کردم؟ من آرزوی بندگانم را نزد خود محفوظ داشتم و آن‌ها به حفظ من راضی نشدند، آسمان‌هایم را از کسانی که از

۱. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۱۹۷، ح ۳۸۸۸.

تنزیه من خسته نمی‌شوند پر کردم و به آن‌ها دستور دادم که در به روی بندگانم نبندند و بندگان به قول من اعتماد نکردند، آیا نمی‌داند که هر کس به مصیبتی دچار شود کسی نمی‌تواند خلاصش کند؟ آیا می‌پندارد من که قبل از درخواست عطا می‌کنم ولی با درخواست، جواب سائل را نمی‌دهم؟ آیا من بخیلیم که بنده‌ام مرا بخیل می‌داند؟ آیا جود و کرم از من نیست؟ آیا عفو و رحمت در دست من نیست؟ اگر تمام اهل آسمان‌ها و زمین آرزومند باشند و به هر کدام به قدر آرزوی همه عطا کنم ذره‌ای از ملکم کاسته نمی‌شود چگونه کم شود از ملکی که قیم آن منم؟ پس وای به حال کسانی که از رحمت من ناامیدند، وای به حال کسانی که مراعات مرا نکردند و مرتکب معصیت من شدند.»^۱

۳. ثمرات توکل

حضرت امام خامنه‌ای (علیه السلام) می‌فرمایند: «معنای توکل به خدا، اعتماد به خداست! عدم سوء ظن به خداست، نه به معنای اینکه هیچ اقدامی و عملی انجام ندهد، اینکه مسلماً در معیارهای شرع مقدس نامطلوب و غلط است. انسان باید وظایفش را انجام دهد، لکن برای ترتب نتیجه بر این عمل، باید به خدای متعال توکل کند؛ زیرا ترتب نتیجه بر عمل تضمین شده نیست.

ممکن است موانعی پیش بیاید؛ چه موانع درونی مانند ضعف اراده و... و چه موانع بیرونی. برای اینکه ترتب نتیجه بر عمل را مطمئن شویم، باید بدانیم اراده الهی غایب است؛ پس ملاک قوت و شرط قوت، توکل بر خداست. وقتی انسان بر خدا توکل کرد، همه نیروهای خود را به صحنه می‌آورد.^۲

۱. میرزا جواد ملکی تبریزی، رساله لقاءالله، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۳.

۲. احسان طریق الاسلامی، همان، ص ۱۷۳.

۴. توکل حضرت ابراهیم

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در منجنيق گذاشتند، عمویش آذر آمد و سیلی محکمی به صورت او زد و گفت: «از مذهب توحیدیت بازگرد.» (ابراهیم علیه السلام اعتنایی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره‌گر این صحنه باشند. همه موجودات از خدا تقاضای نجات ابراهیم علیه السلام را کردند. از جمله زمین گفت: «پروردگارا! بر پشت من بنده موحدی جز او نیست و اکنون در کام آتش فرو می‌رود.» خطاب آمد: «اگر او مرا بخواند؛ مشکلمش را حل می‌کنم.» جبرئیل در منجنيق به سراغ او آمد و گفت: «ای ابراهیم! به من حاجتی داری تا انجام دهم؟»

ابراهیم علیه السلام گفت: «به تو نه؛ اما به خداوند عالم آری!» و هنگامی که ابراهیم علیه السلام به میان آتش پرتاب شد، خداوند به آتش وحی فرستاد: «یا نَارُ کونی بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَی اِبْرَاهِیْمَ (انبیاء: ۶۹)؛ ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش.» در این هنگام آتش خاموش و به محیطی آرام بخش مبدل گشت و جبرئیل در کنار ابراهیم علیه السلام قرار گرفت و با او به گفتگو نشست. نمرود از فراز جایگاه با خود چنین گفت: «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ اِبْرَاهِیْمَ؛ اگر کسی می‌خواهد معبودی برای خود برگزیند، همانند معبود ابراهیم را انتخاب کند.»^۱

۵. هم توکل هم معالجه

موسی بن عمران علیه السلام بیمار شد. بنی اسرائیل به عیادتش آمدند. بیماری او را تشخیص داده گفتند: «اگر به وسیله فلان گیاه خود را معالجه کنی بهبودی خواهی یافت.»

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۷۳.

موسی علیه السلام گفت: «دارو استعمال نخواهم کرد تا خداوند بدون دوا مرا شفا عنایت کند.»

مدتی مریض بود. به او وحی شد که: «به عزت و جلالم سوگند شفایت نمی‌دهم مگر اینکه مداوا کنی خود را به وسیله همان دارویی که بنی اسرائیل گفتند.»

موسی علیه السلام آن‌ها را خواست و گفت: «همان دارو را بیاورید تا استفاده کنم.» طولی نکشید بهبودی یافت. موسی علیه السلام از اینکه ابتدا چنین گفته بود در دل بیمناک بود. خطاب رسید: «موسی خیال‌داری با توکل خود حکمت و اسرار خلقت مرا از بین ببری؟ به جز من چه کسی در ریشه گیاه‌ها این فوائد با ارزش را قرار داده.»^۱

۶. بی‌عاران نامتوکل

روزی امیرالمؤمنین، علی علیه السلام عبورش به گروهی از مسلمان‌ها افتاد که گوشه‌ای از مسجد را اشغال کرده و به عبادت مشغول بودند.

حضرت نزدیک ایشان رفت و فرمود: «شما چه کسانی هستید؟ و چه می‌کنید؟»

در پاسخ به حضرت، اظهار داشتند: «ما بر خداوند توکل کرده‌ایم و عبادت او می‌کنیم.»

حضرت فرمود: «خیر، چنین نیست؛ بلکه شما بی‌عار و مُفت‌خور می‌باشید، چنانچه راست می‌گویید و توکل بر خداوند متعال دارید، بگویید که در چه مرحله‌ای از توکل قرار دارید؟»

۱. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، همان، ج ۷، ص ۴۳۲.

گفتند: «اگر چیزی به ما برسد، می‌خوریم و قناعت می‌کنیم و چنان‌چه چیزی به ما نرسد، صبر و تحمّل می‌نماییم.»

امام علی علیه السلام خطاب به ایشان کرد و با صراحت فرمود: «سگ‌های محلّه ما نیز چنین روشی را دارند.»

آنان گفتند: «پس ما چه کنیم، شما بفرمایید که چه رفتاری داشته باشیم؟»

حضرت فرمود: «بایستی آنچه را که ما ی اهل بیت عصمت و طهارت انجام می‌دهیم؛ شما مسلمان‌ها نیز چنان کنید.»

گفتند: «شما چه کارهایی را انجام می‌دهید، تا ما تبعیت نماییم؟»

امام علیه السلام فرمود: «ما ضمن سعی و تلاش و کار و عبادت، آنچه به ما برسد بذل و بخشش (انفاق و ایثار) می‌کنیم. و اگر چیزی نیافتیم، خداوند مَنَّان را، در هر حال شکر و سپاس می‌گوییم.»^۱

۱. حسین بن محمدتقی نوری، همان، ج ۱۱، ص ۲۲.

خدا نزدیک است

...نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق: ۱۶).
ما به او (انسان) از رگ قلبش نزدیک‌تریم.

پیام‌ها:

۱. علم و احاطه خداوند به بشر، در طول حیات اوست. «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛
۲. علم خدا دقیق، گسترده و بی‌واسطه است. «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛
۳. خداوند نسبت به افعال، گفتار، اندیشه‌ها، نیات و حتی وسوسه‌هایی که از قلب ما می‌گذرد آگاه است. «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. حضور خدا در روایات

الف) مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام فرموده‌اند: «از خداوندی بپرهیزید که همواره در پیشگاه او حاضرید و زمام اختیار شما به دست او و حرکات و سکنات شما در قبضه او است، اگر (اعمال و نیات خود را) پنهان کنید می‌داند و اگر آشکار سازید می‌نویسد.»^۱

۱. نهج البلاغة، همان، ص ۲۶۶.

ب) امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود: «ای اسحاق! طوری از خدا بترس که گویا او را می بینی، هر چند تو او را نمی بینی ولی او تو را می بیند. و اگر معتقد باشی که او تو را نمی بیند بی شک، به او کفر ورزیده ای و اگر بدانی که او تو را می بیند و آن گاه در حضور او معصیت کنی بی تردید او را از پست ترین بینندگان قرار داده ای.»^۱

پ) امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی می فرماید: «ای پروردگار من، کردار زشتم را در پرده دار و از گناهانم به بزرگواری ذات درگذر که اگر بر گناهانم کسی غیر از تو آگاه می شد، البته آن گناه نمی کردم و اگر از تعجیل می ترسیدم هم از خطا اجتناب می نمودم، نه از این رو که تو از دیگران در نظرم بی قدر و اهمیت تری، بلکه بدین سبب که تو بهترین ستاران و پرده پوشان و نیکوترین حکم فرمایان و بزرگوارترین بزرگواران عالمی.»^۲

۲. عنایت استاد به شاگرد

ابوالقاسم، جنید بن محمد بن جنید، ملقب به سید الطائفه،^۳ مریدی داشت که او را از همه عزیزتر می شمرد و گرامی اش می داشت. دیگران نسبت به آن شاگرد حسادت کردند و روزی از جنید پرسیدند: «چرا به این نوجوان بیش از دیگران عنایت دارید؟» جنید دستور داد چند مرغ آوردند. به هر کدام یک مرغ و یک کارد داد و گفت: «بروید هر یک مرغ خود را در جایی که کسی نبیند، ذبح کرده و بیاورید.» در موعد مقرر همه شاگردان مرغ ذبح شده را آوردند. اما نوجوان

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۸.

۲. محمد بن الحسن طوسی، مصباح المتعبد، همان، ج ۲، ص ۵۸۴.

۳. عمده منابع، او را شافعی مذهب دانسته اند، اما ابن ابی یعلی، او را حنبلی پنداشته و رادمهر از امکان شیعه بودن وی سخن گفته است.

مرغ را زنده آورد. جنید گفت: «چرا آن را ذبح نکردی؟» گفت: «شما فرمودید جایی ذبح کنیم که کسی نبیند ولی من هر جا رفتم دیدم خداوند مرا می بیند.» شیخ رو به اصحاب کرد و گفت: «دیدید که فهم او با فهم دیگران چقدر تفاوت دارد؟» بدین ترتیب آنان علت توجه استاد را به او دانستند و همه استغفار کردند و مقام آن مرید را بزرگ داشتند.^۱

۳. این آیه را فراموش نکن

علامه طباطبائی رحمته الله نقل کردند که: «بعد از آنکه تحصیلاتم در نجف تمام شد، نزد استاد (مرحوم قاضی) رفتم و عرض کردم، به ایران مراجعت می کنم و شاید هم برنگردم. نصیحتی بفرمایید که آن نصیحت همیشگی من باشد. استاد فرمودند: این آیه یادت نرود، قرآن می فرماید: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (علق: ۱۴)؛ آیا انسان نمی داند که خداوند همه چیز را می بیند.»^۲

۴. آهنگر نسوز

میرداماد در کتاب «فضائل السادات» به نقل از شهید ثانی علیه الرحمه و ایشان نیز از کتاب «مدحش بن جوزی» نقل کرده است که:

یکی از صالحین وارد مصر شد و در آنجا آهنگری را دید که با دست خود آهن سرخ کرده را از کوره بیرون می آورد و حرارت آهن به او صدمه نمی رساند. با خود گفت این مرد البته از اوتاد است. پیش او آمده سلام کرد و گفت: «ای بنده خدا، به حق آن کسی که این کرامت را به تو داده، دعایی در حق من کن.»

۱. محمد محمدی اشتهاردی، داستان دوستان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۷؛ محمد بن

ابراهیم عطار و محمد تفنگدار، گزیده تذکرة الاولیاء، تهران، مهر اندیش، ۱۳۹۳، ص ۲۹۸.

۲. مرکز تحقیقات علوم اسلامی نور، نرم افزار آثار استاد حجت الاسلام محسن قرائتی، «برنامه

درس هایی از قرآن سال ۱۳۶۹، ذکریاد خدا»، ص ۲.

آهنگر با شنیدن این کلمات شروع به اشک ریختن کرد و گفت: «ای مرد! گمان تو در مورد من اشتباه است، من خود را از صالحین نمی دانم.»

آن مرد گفت: «این عمل تو از کسی جز بندگان خالص صالح خدا ممکن نیست. حتماً به دلیلی ممکن شده، بر من منت گذار و آن سبب را بگو.»

گفت: «روزی در همین دکان مشغول کار بودم، زنی صاحب جمال که مانندش را ندیده بودم بر من وارد شد و از فقر و پریشانی خود شکایت نمود. من شیفته جمالش شده بودم.»

به آن زن گفتم: «اگر مراد مرا می دهی حوائج تو را برآورده خواهم کرد.»

گفت: «ای مرد از خدا بترس، من اهل این عمل نیستم.» من هم گفتم: «پس از مغازه من بیرون برو و حاجت خود را نزد دیگری ببر.» آن زن با حال پریشانی رفت. بعد از چندی برگشت و گفت: «ضرورت مرا به اینجا کشانید که تو را اجابت کنم.» فوراً آن زن را برداشته به خانه رفتم و درب خانه را قفل کردم. زن گفت: «چرا درب خانه را قفل کردی؟»

گفتم: «ترسیدم مردم از حالم باخبر شوند.» گفت: «چرا از خدا نمی ترسی؟» گفتم: «خدا غفور و رحیم است.» چون نزدیکش رفتم دیدم چون گیاه تازه رسته که از باد تند مضطرب می شود در ترس و اضطراب افتاد و سیلاب اشک از چشمش جاری شد. گفتم: «تو را چه می شود؟»

گفت: «از خدای خود خائف و ترسناکم که حاضر و ناظر بر ماست، ای مرد، اگر دست از من برداری ضمانت می کنم که خداوند آتش دنیا و آخرت را بر تو حرام کند.»

کلام آن زن در من اثر کرد، دست از مقصود خود کشیدم و آنچه داشتم به او دادم و گفتم: «ای زن به سلامت برو که تو را از ترس خدا رها کردم.» آن زن

خوشحال و مسرور به خانه‌اش برگشت. آن شب بانوی محترمی که تاجی از یاقوت بر سر داشت را در خواب دیدم، به من فرمود: «خدا تو را جزای خیر دهد.»

گفتم: «شما کیستید؟» فرمود: «مادر آن زنی که نزد تو آمد و او را از ترس خدا ترک کردی، خدا تو را به آتش دنیا و آخرت نسوزاند.» گفتم: «آن زن از نسل که بود؟» گفت: «از نسل رسول خدا ﷺ.» پس شکر خدا را به جا آوردم و از آن روز آتش به من اثر نمی‌کند و امیدوارم که در آخرت هم مرا نسوزاند.^۱

۵. حیا از «بت»

از روایتی استفاده می‌شود که (وقتی زلیخا از حضرت یوسف علیه السلام تقاضای کامجویی کرد) در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز محسوب می‌شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گویی احساس کرد با چشمانش خیره خیره به او نگاه می‌کند و حرکات خیانت آمیزش را با خشم می‌نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره طوفانی در دل یوسف پدید آورد، تکانی خورد و گفت: «تو که از یک بت بی‌عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می‌داند و از همه خفایا و خلوتگاه‌ها با خبر است، شرم و حیا نکنم؟»

این احساس، توان و نیروی تازه‌ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جان‌ش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند.^۲

۱. سید عبدالحسین دستغیب، گناهان کبیره، تهران، دارالکتاب، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۶۴.

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۹، ص ۳۷۳.

۶. شرمساری !!!

نقل می‌کنند بیدار دلی بعد از گناهی توبه کرده بود، و پیوسته می‌گریست. گفتند: «چرا این قدر گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی خداوند متعال غفور است؟» گفت: «آری، ممکن است او عفو کند، ولی این خجالت و شرمساری که او مرا دیده چگونه از خود دور سازم؟!»^۱

گیرم که تو از سِرِ گنه درگذری زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم؟!

۱. فتح‌الله بن شکرالله کاشانی، همان، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

آخرت گرایی

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (انبیاء: ۱).
حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی
گردانند!

پیام‌ها:

۱. حسابرسی مردم قطعی است. «اقْتَرَبَ» (به کار رفتن فعل ماضی به جای مضارع، نشانه قطعی بودن است)؛
۲. قیامت و زمان حسابرسی را دور نپنداریم. «اقْتَرَبَ»؛
۳. حساب، برای همه انسان‌هاست. «لِلنَّاسِ»؛
۴. نظم و حساب، لازمه یک زندگی کامل است. «حِسَابُهُمْ» (انسان، پدیده‌ای تصادفی نیست، بلکه موجودی هدفدار و بر مبنای حساب و محاسبه است)؛
۵. این حساب است که به سراغ انسان‌ها می‌آید، هر چند آنان از حساب، غافل باشند و یا از آن بگریزند. «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» و نفرمود: «اقترَب الناس الی حسابهم».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. مرگ و آخرت در روایات

(الف) امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «دنیا آخرین مرز دید کور دل است، که هیچ چیزی را در ورای آن نمی‌بیند. و بینا دیده‌اش را از دنیا نفوذ می‌دهد، و می‌داند که از پی آن خانه آخرت است.»^۱

(ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «امروز در دنیا کاری کن که به وسیله آن امید رستگاری در آخرت داری.»^۲

(پ) ابی بصیر می‌گوید: من به امام صادق علیه السلام از وسواس شکایت کردم: حضرت فرمود: «ای ابا محمد: به یاد بیاور لحظه‌ای را که بند بند استخوان‌هایت در قبر از هم جدا می‌شود و دوستان‌ت تو را بعد از دفن در آن خفره تنها می‌گذارند و کرم‌ها از سوراخ‌های بینی‌ات خارج می‌شوند و کرم‌ها گوشت تنت را می‌خورند پس به درستی که آسوده خاطر می‌شوی از آن افکار و آنچه در پی آن می‌آید.»

ابو بصیر گوید: «به خدا قسم یاد نکردم این مسائل را جز آنکه آسوده خاطر شدم از نگرانی‌های دنیا.»^۳

۲. آثار یاد مرگ

برای یاد مرگ اثرات بسیار زیادی ذکر شده است که مرور آن‌ها فقط یک مقاله مستقل لازم دارد. به همین دلیل در اینجا تنها به چهارده مورد آن بر اساس روایات اشاره می‌نماییم. کسی که به صورت مستمر یاد مرگ کند:

۱. نهج البلاغة، همان، خطبة ۱۳۳، ص ۱۹۱.

۲. حسن بن علی بن شعبه حرانی، همان، ص ۳۰۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۲۵۵.

- شهید از دنیا می‌رود؛
- خدا او را دوست دارد؛
- زاهد می‌شود؛
- (علاقه) به لذت‌ها در او از بین می‌رود؛
- بین او و شهوت حائل می‌شود؛
- در سایه خدا در بهشت قرار می‌گیرد؛
- قبرش غرفه‌ای از بهشت می‌گردد؛
- قلبش اصلاح می‌شود؛
- از دنیا به کفاف راضی می‌شود؛
- رغبتش به دنیا کم می‌گردد؛
- از فریب‌های دنیا نجات می‌یابد؛
- و یاد مرگ:
- از صفات شیعه است؛
- با فضیلت‌ترین زهد است؛
- برترین عبادت و تفکر است.

۳. گفتگوی سلمان با مردگان

سلمان فارسی، آن یار برگزیده و ممتاز رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام، گفتگویی با یکی از مردگان دارد، که ترسیمی روشن از حوادث هنگام مرگ و عالم برزخ است. آن را در اینجا برای روشن شدن بیشتر جزئیات حوادث مرگ و بعد از مرگ می‌آوریم:

سلمان ساعات آخر عمر را می‌پیمود و در مدائن بود، بیمار و بستری گردید، اسبغ بن نباته یکی از یاران خاص امام علی علیه السلام می‌گوید:

همواره به عیادت سلمان می‌رفتم، وقتی که بیماریش سخت شد و یقین به مرگ یافت، به من فرمود: «ای اصبع، رسول خدا ﷺ به من خبر داده که هرگاه اجلم فرا رسید، مردگان با من صحبت می‌کنند، اگر ممکن است تابوتی فراهم کن و مرا در میان آن بگذار و چهار نفر را خبر کن تا گوشهٔ تابوت مرا بلند کنند و مرا به قبرستان ببرند.» اصبع می‌گوید:

به دستور سلمان عمل کردیم، تابوت را برداشته و به قبرستان بردیم، و در آنجا بر زمین نهادیم، از ما خواست که او را رو به روی قبله بنشانیم، وقتی که رو به قبله‌اش کردیم، با صدای بلند، خطاب به مردگان گفت:

«سلام بر شما ای همشینیان با خاک محنت، سلام بر شما ای چشم پوشیدگان از دنیا.» هیچ‌کس پاسخ سلمان را نداد. بار دوم صدا زد:

«سلام بر شما ای کسانی که زمین پوشش شما شده، و با اعمال خود در دنیا ملاقات کرده‌اید، سلام بر شما ای منتظران نفخه نخستین قیامت، شما را به خدای بزرگ و پیامبر گرامی سوگند می‌دهم که یکی از شما جواب مرا بدهد و با من سخن بگوید، من سلمان فارسی آزاد شده به دست رسول خدا ﷺ، هستم، پیامبر ﷺ، به من وعده داده که هرگاه مرگم فرا رسید، مرده‌ای با من سخن می‌گوید.»

وقتی سلمان به اینجا رسید و ساکت شد، ناگاه مرده‌ای در قبر خود به زبان آمد و گفت:

«سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای صاحب خانه فانی، و سرگرم شدگان به امور دنیا، ما سخن تو را شنیدیم و به پاسخت شتافتیم، از هر چه می‌خواهی بپرس که خدا تو را رحمت کند.»

آن‌گاه بین سلمان و آن مرده، چنین گفتگو شد:

سلمان: «آیا تو اهل بهشت هستی، یا اهل جهنم؟»

مرده: «ای سلمان! من از کسانی هستم که خدا به فضل و کرمش بر من منت نهاد و مرا از اهل بهشت نمود.»

سلمان: «ای بنده خدا اکنون، چگونگی مرگ را برای من تعریف کن، که آنرا چگونه یافتی و هنگام آن چه دیدی و با تو چه شد؟»

مرده: «آرام بگیر ای سلمان! سوگند به خدا اگر مرا با قیچی بریده بریده می‌کردند و با اره، جدا جدا می‌نمودند، از سكرات مرگ بر من آسان‌تر بود، بدان که من در دنیا از کسانی بودم که خداوند توفیق انجام کارهای نیک را به من داده بود، واجبات الهی را بجا می‌آوردم، و قرآن را تلاوت می‌کردم و در نیکی به پدر و مادرم اقدام جدی داشتم، و از کارهای حرام دوری می‌نمودم، و ستم نمی‌کردم و در طلب روزی حلال کوشا بودم، به خاطر آنکه از حساب الهی، ترس داشتم، در بهترین زندگی و غرق در نعمت‌ها بودم که ناگهان بیمار شدم، چند روزی نگذشت که لحظات آخر عمرم فرا رسید، شخص بد منظری را دیدیم، در برابر صورتم ایستاده، تا به چشمانم اشاره کرد نابینا شدم، و به گوشم اشاره کرد کر شدم، به زبانم اشاره کرد لال شدم، در این حال صدای بستگانم به گریه بلند شد، از آن شخص پرسیدم: «کیستی؟ که این گونه بر من مسلط می‌باشی؟»

گفت: «عزرائیل هستم، آمدم تا تو را به سرای آخرت کوچ دهم، که مدت زندگی تو به پایان رسید.»

در همین هنگام دو نفر خوش قیافه آمدند و یکی در طرف راست، و دیگری در طرف چپم قرار گرفتند، بر من سلام کردند و گفتند: «ما نامه اعمال تو را آوردیم، بگیر و بخوان، ما دو فرشته‌ای هستیم که در دنیا اعمال تو را می‌نوشتیم، آن‌ها دو فرشته رقیب و عتید بودند.»^۱

۱. قرآن می‌فرماید: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (ق: ۱۸)؛ انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است!»

نامه نیکی‌ها را از فرشته رقیب گرفتم و خواندم، شادمان شدم، ولی با دیدن، نامه گناهان که از فرشته عتید به من رسید گریان و غمگین شدم. آن دو فرشته به من گفتند: «به تو مژده باد، نگران مباش که به تو نیکی می‌رسد.»

در این هنگام، عزرائیل روحم را به طور کلی قبض کرد، صدای گریه بستگانم بلند شد، عزرائیل به بستگانم می‌گفت: «چرا گریه می‌کنید، سوگند به خدا ما به او ظلم نکردیم تا گله کنید، و به او تعدی نکردیم تا ناله و گریه کنید، ما و شما بنده یک خدا هستیم، اگر خدا به شما درباره ما فرمان می‌داد، اطاعت می‌کردید، چنانچه ما امر او را اطاعت نمودیم، روح این (تازه گذشته) را قبض نکردیم، مگر پس از آنکه عمرش سپری شد، و اجلس فرا رسید، ناراحت نباشید که او به‌سوی خدای بزرگوار کوچ می‌کند، که هر طور بخواهد درباره‌اش حکم نماید که خداوند بر همه چیز توانا است، پس اگر صبر کنید از طرف خدا پاداش می‌برید، و اگر بیتابی کنید، گناه کرده‌اید من بسیار به سراغ شما می‌آیم، پسران، دختران، و پدران و مادران را از شما می‌گیرم.»

سپس عزرائیل از آنان منصرف شد و روح مرا همراهش برد، در این هنگام فرشته‌ای نزد او آمد و روح مرا از او گرفت و در میان پارچه‌ای از حریر نهاد و به‌سوی آسمان بالا برد و در پیشگاه عدل الهی قرار داد، خداوند مطالبی در مورد اعمال کوچک و بزرگ، نماز، روزه، حج، قرائت قرآن، زکات، صدقات، ساعت شب و روز، اطاعت پدر و مادر، آدم‌کشی، خوردن مال یتیم و حرام و امثال این امور پرسید. سپس آن فرشته روح مرا به اذن خدا به‌سوی زمین رد کرد، در این هنگام غسل دهنده آمد و لباس‌هایم را از تنم خارج ساخت، و به غسل دادن بدنم مشغول شد، روحم با او فریاد می‌زد:

«ای بنده خدا با این بدن ضعیف مدارا کن، سوگند به خدا از رگی خارج نشدم مگر اینکه پاره شد، از عضوی بیرون نرفتم مگر اینکه خرد شد.»
 سوگند به خدا، اگر غسل دهنده فریاد مرا می شنید، هرگز مرده‌ای را غسل نمی داد.

سپس او آب را بر بدنم جاری ساخت و مرا سه غسل داد، و در سه پارچه کفن کرد و حنوط نمود و این آخرین توشه‌ام بود که به‌سوی آخرت رفتم، بعد از غسل انگشترم را از دست راستم بیرون آورد و به پسر بزرگم داد و به او تسلیت گفت، پس از کفن کردن مرا تلقین نمود و سپس خویشانم را صدا زد: «بیایید و با وی وداع کنید»، آن‌ها برای وداع آمدند، پس از وداع، جنازه را در میان تابوت نهاد و برداشتند، روحم در این هنگام بین چهره و کفنم بود، تا اینکه مرا برای نماز بر زمین نهادند و نماز خواندند و سپس مرا به کنار قبرم آوردند و در داخل قبر سرازیر نمودند، در این وقت، وحشت عظیمی مرا فرا گرفت.
 ای سلمان! گویی از آسمان به زمین افتادم، سپس خشت لحد را چیدند و قبر را با خاک پوشاندند، در این هنگام روحم به زبان و قلب و گوشم مراجعه کرد (پیوندش با این سه عضو برقرار شد) آن‌گاه بستگانم مراجعت کردند.
 در این هنگام پشیمانی مرا فرا گرفت و گفتم: ای کاش من نیز با آن‌ها مراجعت می کردم.

شخصی از جانب قبر در جوابم گفت:

كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (مؤمنون: ۱۰۰).

نه چنین است، این فقط گفتاری است که او به زبان می گوید و در پشت سر آن‌ها برزخی است تا هنگامی که در روز قیامت برانگیخته می شوند.

از آن جواب دهنده پرسیدم: «کیستی؟»

گفت: «فرشته مُنَبِّه (بیدارگر) هستم.»^۱

خداوند مرا به همهٔ انسان‌ها مامور کرده، بعد از مرگ، اعمال آن‌ها را به آن‌ها خبر دهم، سپس همین فرشته مرا نشانید و گفت بنویس.

گفتم: «کاغذ ندارم.»

گوشه کفتم را گرفت و گفت: «این کاغذ، بنویس؟»

گفتم: «قلم ندارم.»

گفت: «انگشت سبابه تو قلم تو است.»

گفتم: «مُرْکَب ندارم.»

گفت: «آب دهانت مرکب است.»

سپس او می‌گفت و من می‌نوشتم، همهٔ اعمال از کوچک و بزرگ را گفت و من نوشتم، آن‌گاه نامه مرا گرفت و مهر کرد و پیچید و به گردنم افکند.

به فرشته منبه گفتم: «چرا با من چنین می‌کنی؟»

گفت: «آیا نشنیده‌ای که خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَكُلِّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (اسراء: ۱۳-۱۴).

اعمال هر انسانی را به گردنش قرار دادیم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بینید (این همان نامه اعمال او است، به او می‌گوییم) کتاب را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی.

سپس فرشته منبه رفت، فرشته منکر آمد... گفت: «ای بنده خدا به من بگو: پروردگارت کیست؟ دینت چیست و پیامبرت کدام است؟»

۱. مطابق برخی از روایات این فرشته رومان نام دارد.

من به لطف خدا در پاسخ گفتم: «خدا، پروردگار من است، محمد ﷺ پیامبر من است، اسلام دین من است، قرآن کتاب من است، کعبه قبله من است، علی علیه السلام امام من است، مؤمنان برادران من هستند و به یکتایی خدا و رسالت محمد ﷺ گواهی می‌دهم، این است سخن و اعتقاد من، و بر این اساس با خدایم در معاد، ملاقات می‌کنم.»

در این هنگام فرشته منکر به من گفت: «ای بنده خدا سلامت و نجات بر تو بشارت باد، تو از (عذاب و بازجویی) رهایی یافتی سپس از نزد من رفت.»
فرشته نکیر با هیئتی... نزد من آمد و گفت: «اعمال خود را بیاور.»
اعتقادات و اعمال خود را شرح دادم...

مرا به نعمت‌های الهی بشارت داد و مرا در قبرم خوابانید و گفت: «مانند خواب ناز عروس بخواب.» از ناحیه سر، دری از بهشت را به رویم گشود، و از ناحیه پا دری از دوزخ را به سویم باز کرد، قبرم وسعت عجیبی پیدا کرد، و از جانب بهشت، نسیم بهشتی در قبرم می‌وزید، سپس در دوزخ را که از ناحیه پا بود بست... این است سرگذشت من! آنگاه آن مرد، شهادتین را به زبان جاری کرده... و سخنش قطع شد.» سلمان به اصبع بن نباته و همراهان گفت: «مرا پایین بیاورید و تکیه دهید.» آن‌ها چنین کردند. سلمان دعایی خواند و سپس ماجرای وفات سلمان پیش آمد.^۱

۴. فرصتِ حیات

امام خامنه‌ای دامنه‌الله‌عنه فرموده‌اند: پیغمبر ﷺ به عیادت یکی از مسلمان‌ها که مریض بود رفتند و او به آن حضرت گفت: «آقا! دلم می‌خواهد زودتر مرگم فرا برسد.»
(لایب دردی، داشته).

۱. محمد محمدی اشتهاردی، عالم برزخ در چند قدمی ما، قم، نبوی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۹ به نقل و اقتباس و تلخیص از محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۲۲، ص ۳۴۷-۳۸۰.

[پیغمبر ﷺ فرمود: [آرزوی مرگ نکنید، دعا برای مرگ خودتان نکنید؛ اگر شما آدم خوبی هستید، وقتی [شما] ان شاء الله چند سال دیگر و جوان‌های‌تان ان شاء الله شصت هفتاد سال دیگر زنده ماندید، طبعاً بر احسان خودتان خواهید افزود، کفه حسنات خودتان را سنگین خواهید کرد. اگر این زندگی طولانی زحماتی دارد، مشکلاتی دارد، خطراتی دارد، این حسن را هم دارد که اگر انسان اهل احسان باشد، اهل تقوا باشد، کفه حسنات خودش را روزبه‌روز افزایش می‌دهد. آمدیم و شما گناهکاری و محسن نیستی؛ اجل تو را عقب می‌اندازند تا تو عذرخواهی کنی... پس بنابراین، فرصت حیات فرصت خوبی است؛ مرگ را آرزو نکنید!]

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای در شرح حدیثی از پیامبر اعظم ﷺ در ابتدای درس خارج فقه درباره فرصت زندگی، ۱۳۹۸/۹/۲۴، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=44414>.

تسلیم و رضا

وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (لقمان: ۲۲).

کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه‌گاه مطمئنی تکیه کرده است)؛ و عاقبت همه کارها به‌سوی خداست.

پیام‌ها:

۱. تسلیم خدا شدن، یک امر اختیاری است و اکراه و اجباری وجود ندارد.
«مَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ»؛
۲. تسلیم خدا بودن، باید با عمل همراه باشد. «يَسْلَمْ... وَهُوَ مُحْسِنٌ»؛
۳. نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است.
«يَسْلَمْ وَجْهَهُ... وَهُوَ مُحْسِنٌ»؛
۴. معنویات را با تمثیل و تشبیه به محسوسات و مادیات بیان کنیم. (عمل خالصانه، به ریسمانی محکم تشبیه شده است). «عُرْوَةُ الْوُثْقَى»؛
۵. با توجه به معاد و تفکر درباره آینده، راه خود را انتخاب کنیم. «وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. تسلیم و رضا در روایات

الف) رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید که خداوند فرموده است: «برخی از بندگان مؤمن مرا جز فقر و تنگدستی اصلاح نمی‌کند و اگر او را توانگر سازم، ثروتمندی او را فاسد می‌کند. برخی از بندگانم را هم جز تندرستی اصلاح نمی‌کند و اگر بیمارش کنم، این بیماری او را فاسد و تباه می‌کند... پس به نظر نیک و خیرخواهی من اطمینان کنید؛ چرا که من امور بندگانم را طبق آنچه به صلاح و مصلحت آنان است، تدبیر می‌کنم.»^۱

ب) امام رضا علیه السلام فرمود: «ایمان چهار پایه دارد: توکل بر خدا، رضا به قضای خدا، تسلیم در برابر فرمان او، و واگذار کردن کارها به او، بنده صالح (مؤمن آل فرعون) گفت: «کارم را به خدا واگذارم... و خدا او را از عواقب نیرنگ‌های آنان نگه داشت.»^{۲ و ۳}

۲. آزادی و رشد در تسلیم خدا بودن

تسلیم غیر خدا بودن، بردگی و اسارت است، ولی تسلیم خدا بودن، آزادی و رشد است. چنان‌که قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (جن: ۱۴)؛ پس هر کس تسلیم خدا گردد راه رشد را پیش گرفته است.»

۳. پاداش تضمین شده

«مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ (بقره: ۱۱۲)؛ نیکوکاری که خالصانه، تسلیم خدا باشد، پاداشی تضمین شده دارد.»

۱. محمد بن حسن حر عاملی، الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، همان، ص ۳۱۷.

۲. حسن بن علی بن شعبه حرانی، همان، ص ۴۴۵.

۳. غافر (۴۰)، آیات ۴۴-۴۵.

۴. تسلیم را از کبوتران بیاموزید

در زمان یکی از پیامبران، مادری، جوانی داشت که او را بسیار دوست می‌داشت و به قضای الهی آن جوان، مُرد و آن مادر داغ‌دار شد و بسیار ناراحتی می‌کرد، تا جایی که اقوام او نزد پیامبر وقت رفتند و از او چاره خواستند.

او نزد آن مادر آمد و آثار گریه و غم و بی‌تابی را در او مشاهده کرد. بعد به اطراف نگریست و لانه کبوتری نظر او را جلب نمود و فرمود:

«ای مادر این لانه کبوتر است؟»

گفت: «آری.»

فرمود: «این کبوتران جوجه می‌گذارند؟»

گفت: «آری.»

فرمود: «همه جوجه‌ها به پرواز در می‌آیند؟»

گفت: «نه، زیرا بعضی از جوجه‌های آن‌ها را ما می‌گیریم و از گوشت آن‌ها

استفاده می‌کنیم.»

فرمود: «با این همه این کبوتران ترک لانه خود نمی‌کنند؟»

گفت: «نه، و به جایی دیگر نمی‌روند.»

فرمود: «ای زن بترس از اینکه تو در نزد پروردگارت از این کبوتران پست‌تر

باشی، زیرا این کبوتران از خانه شما با آنکه فرزندان آن‌ها را در پیش‌روی آن‌ها

می‌کشید و می‌خورید هجرت نمی‌کنند، لکن تو با از دست دادن یک فرزند از

نزد خدا قهر کرده‌ای و به او پشت نمودی و این همه بی‌تابی می‌کنی و سخنان

ناشایست به زبان جاری می‌کنی. آن مادر چون این سخنان را شنید اشک از

دیده برگرفت و دیگر بی‌تابی ننمود (و راضی به رضای الهی شد).^۱

۱. علی فصیحی، همان، ج ۲، ص ۷۶۱؛ سید علی اکبر صداقت، همان، ج ۱، ص ۴۸۵.

۵. رضایت به شهادت

مادر شهید حجت الاسلام عبدالله میثمی می گوید:

من به شهادت او راضی نبودم زیرا از چهار فرزندم یکی شهید شده بود. می گفتم: «خدایا در راه تو کار بکند ولی شهادت را نمی توانم تحمل کنم. زنده باشند برای اسلام.»

وقتی شنیدم مجروح شده اند، هرچه گفتند بگو به رضای خدا راضی ام، نمی توانستم بگویم زیرا ارزنده ترین چیز در زندگی من همین اولاد من است و من خیلی به او علاقه دارم، نمی توانم از او دل بکنم.

شب خوابیدم و در خواب سوره قیامت، جلوی چشمانم آمد و در وقت بیداری گفتم: «خدا رضایم به رضای توست و بعد هم شهید شدند.»

من در اهواز سر جنازه اش رفتم و مانند کربلا که حضرت زینب علیها السلام شهادت برادرش را گفت: «خدایا رضایم به رضای توست.» من هم گفتم: «این مایه افتخار ما بوده است و رضایت به رضای خداوند دادم. از بچگی اش تاکنون مایه افتخار بوده و بعد از این هم مایه افتخار ماست.» جنازه اش را بوسیدم. در زیر چادر با او درد دل کردم، بعد گفتم: «می خواهم کف پایش را ببوسم.» پایش را بوسیده و کف پایش را به چشمانم گذاشتم و گفتم: «سلام مرا به حضرت سیدالشهداء علیه السلام و چهارده معصوم علیهم السلام برسان. سلام مرا به آقا رحمت و شهدا برسان. اگر رفتی چرا ما را نبردی؟»

خیلی سخت بود ولی خداوند این سختی ها را برای ما گذاشته و پل صراط را برای مان آسان خواهد کرد. خدا روحش را شاد کند.^۱

۱. سیدعلی بنی لوحی، عبدالله، اصفهان، راه بهشت، ۱۳۹۱، ص ۴۰.

... لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يِيَّاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
(یوسف: ۸۷).

از رحمت خدا مأیوس نشوید؛ که تنها گروه کافران، از رحمت خدا
مأیوس می‌شوند.

پیام‌ها

۱. رسیدن به لطف الهی، با تنبلی سازگار نیست. «اَذْهَبُوا، وَلَا تَيَاسُوا»؛
۲. اولیای خدا، هم خود مأیوس نمی‌شوند هم دیگران را از یأس باز
می‌دارند. «لَا تَيَاسُوا»؛
۳. یأس، نشانه کفر است. «لَا يِيَّاسُ... إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» زیرا مأیوس شده،
در درون خود می‌گوید: قدرت خدا تمام شده است.

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. امید به رحمت الهی از منظر روایات

الف) راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «در وصیت لقمان چه چیزی بود.» فرمودند: «شگفتی‌هایی در آن بیان شده بود و عجیب‌تر چیزی بود که به پسر خود گفته بود: از خداوند آن‌گونه بترس که اگر طاعت انس و جن را برای او آورده باشی هر آینه تو را عذاب کند و به خداوند متعال آن‌گونه امیدوار

باش که اگر گناهان انس و جن را انجام داده باشی، هر آینه تو را بیا مرزد.»^۱
(ب) امام سجاده علیه السلام می فرماید: «يَا مَنْ لَا يُجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ؛ ای کسی که امید امیدوران از او فراتر نمی رود.»^۲
(پ) امام علی علیه السلام فرمود: «در انتظار گشایش باشید و از رحمت خدا نومید نشوید.»^۳

۲. امید، لازمه زندگی

حضرت مسیح علیه السلام در جایی نشسته بود و پیرمردی را مشاهده کرد که با کمک بیل به شکافتن زمین مشغول است (و تلاش گرم و مستمری برای کار کشاورزی دارد) حضرت مسیح علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت: «خداوندا امید و آرزو را از او برگیر!» ناگهان پیرمرد بیل را به کناری انداخت و روی زمین دراز کشید و خوابید، کمی بعد حضرت مسیح علیه السلام عرضه داشت: «بارالها! امید و آرزو را به او بازگردان!» ناگهان مشاهده کرد که پیرمرد برخاست و دوباره مشغول فعالیت و کار شد! حضرت مسیح علیه السلام از او سؤال کرد که من دو حال مختلف از تو دیدم، یک بار بیل را به کنار افکندی و روی زمین خوابیدی، اما در مرحله دوم ناگهان برخاستی و مشغول کار شدی؟!

پیرمرد در جواب گفت: «در مرتبه اول فکر کردم من پیر و ناتوانم و آفتاب لب بامم، امروز بمیرم یا فردا خدا می داند، چرا این همه به خود زحمت دهم و این همه تلاش کنم؟ بیل را به کنار انداختم و بر زمین خوابیدم! ولی چیزی نگذشت که این فکر به خاطرم خطور کرد از کجا معلوم که من سال های زیادی

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۷.

۲. علی بن الحسین علیه السلام، الصحيفة السجادية، قم، الهادی، ۱۳۷۶، دعای ۳۱، ص ۱۳۸.

۳. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، همان، ج ۲، ص ۶۱۶.

زنده نمانم؟ افرادی مثل من بودند و سال‌ها عمر کردند، انسان تا زنده است زندگی آبرومند می‌خواهد و باید برای خود و خانواده‌اش تلاش کند، برخاستم و بیل را گرفتم و مشغول کار شدم.»^۱

۳. از این ستون به آن ستون فرج است

در باره ریشه ضرب‌المثل «از این ستون به آن ستون فرج است»؛ گفته‌اند که: حاکمی دستور داد بی‌گناهی را به ستونی ببندند و چوب بزنند. مرد بدبخت هر چه گفت من بی‌تقصیرم، حاکم نپذیرفت. وقتی مأمور حاکم آمد تا حکم را اجرا کند. آن مرد با عجز و ناله از وی درخواست کرد که او را از ستونی که بسته‌اند باز کند و به ستون دیگری ببندد. مأمور حاکم گفت: «ای بدبخت، اجرای این تقاضا برای تو چه فایده‌ای دارد؟»

محکوم گفت: «شاید در فاصله زمانی که تو مرا از این ستون باز کنی و به ستون دیگری ببندی، خداوند فرجی عنایت فرماید.» مرد بدبخت از بس التماس کرد، حاکم دلش به حال او سوخت و دستور داد که وی را به ستون دیگری ببندند، دست بر قضا در همان لحظه خبر آوردند که پادشاه مملکت از آن شهر می‌گذرد. وقتی پادشاه به جلوی میدان رسید و ازدحام جمعیت را دید پرسید: «چه خبر است؟»

گفتند: «می‌خواهند مردی را مجازات کنند که خود را بی‌گناه می‌داند.» پادشاه پیش رفت و از محکوم برخی سؤالات کرد. وقتی بر ماجرا آگاهی کامل یافت. دانست که آن مرد بی‌گناه است. برای همین دستور داد فوراً آن بیچاره را آزاد کنند.^۲

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، همان، ج ۱۴، ص ۳۲۹ (با کمی توضیح).

۲. مهدی پرتوی‌آملی و ابوالقاسم انجوی شیرازی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تهران، سنایی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۶۱۶.

۴. امیدواری شرط پیروزی

«ابو جعرا» از دانشمندان و علمای بزرگ اسلام است که در ثبات و استقامت زبانزد است. وی می‌گوید: «من درس استقامت را از یک حشره به نام جعرا» (حشره‌ای شبیه سوسک) فرا گرفتم. در مسجد جامع دمشق، کنار ستونی نشسته بودم. دیدم که این حشره، قصد دارد از روی سنگ صاف بالا برود و بالای ستون کنار چراغی بنشیند. من از سر شب تا نزدیکی‌های صبح، در کنار ستون نشسته بودم و تلاش آن جانور را زیر نظر داشتم، دیدم هفتصد بار تا میانه ستون بالا رفت و هر بار لغزید و سقوط کرد. در حالی که از تصمیم و اراده آهنین این حشره، بسیار تعجب کرده بودم برخاستم. وضو ساختم و نماز خواندم. بعد نگاهی به آن حشره کردم و دیدم بر اثر استقامت به آرزوی خود دست یافته و بالای ستون، کنار آن چراغ نشسته است. آری! اگر انسان‌ها، در راه رسیدن به اهداف، با شکست‌هایی مواجه می‌شوند، باید امید خود را از دست ندهند تا به پیروزی دست یابند.»^۱

۵. گناه ناامیدی

عبدالله بن بزاز نیشابوری می‌گوید: من روز اول ماه رمضان قبل از ظهر وارد وطنم شدم و چون قبل از ظهر رسیدم روزه‌ام را افطار نکردم، هنوز لباس‌هایم را باز نکرده بودم که فرستاده «حمید بن قحطبه» والی شهر آمد و گفت: «تورا طلبیده است.» من به همراه او نزد حمید رفتم. با کمال تعجب دیدم که در روز ماه رمضان سفره را پهن کرده و انواع غذاها در آن قرار دارد، همین‌که بر او وارد شدیم، او به من تعارف کرد که با او غذا بخورم. گفتم: «من روزه‌ام، مگر تو

۱. جعفر سبحانی، رمز پیروزی مردان بزرگ، قم، نسل جوان، ۱۳۸۰، ص ۳۶.

مرضی داری که تو را از روزه داشتن در ماه رمضان باز داشته است؟» وی گفت: «نه من هیچ بیماری ندارم و علت اینکه می‌بینی روزه نیستم به خاطر این است که روزه گرفتن کسی چون من برایش سودی ندارد.» گفتم: «چرا؟» گفت: «چون من گناهی را مرتکب شده‌ام که روزه‌خواری در برابر آن چیزی نیست، آیا دوست داری یکی از گناهانم را بگویم تا مرا تصدیق کنی؟» گفتم: «بگو!.» وی گفت: «روزی درست مانند امروز که من به دنبال فرستاده‌ام، هارون الرشید به دنبال من فرستاد و من نیز دعوتش را اجابت کردم. هارون به من گفت: حمید! تو چه قدر به ما علاقه داری؟ در راه ما تا چه اندازه حضری فداکاری کنی؟ گفتم: حاضرم از جانم در راه تو بگذرم، هارون مرا مرخص کرد، هنوز به خانه نرسیده بودم که دوباره مرا نزد خود فرا خواند و باز همان سؤال را تکرار کرد، من در پاسخ گفتم: حاضرم در راه تو از جان و مال خود و خانواده‌ام بگذرم.

وی مرا مرخص کرد و دوباره هنوز به خانه نرسیده بودم که مرا طلبید و سؤال خود را تکرار کرد، من این بار گفتم: حاضرم در راه شما از جان خود و خانواده و از مال و دینم بگذرم!

هارون به محض شنیدن این جواب، غلامش را صدا زد و به من گفت: همراه این غلام می‌روی، دستور او دستور من است و هر چه گفت عمل کن! من همراه غلام حرکت کردم، وارد سیاه چالی شدیم که در آن سه اتاق بود، در اتاقی را باز کرد که بیست نفر داخل آن بودند، غلام به من دستور داد تمام آن‌ها را گردن بزنم و بدن‌هایشان را در داخل چاهی که در آنجا بود بیاندازم. در اتاق دوم را هم باز کرد و من آنان را که دیدم، نیز گردن زدم. در اتاق سوم را باز کرد، بیست نفر دیگر را بیرون آورد که من نوزده نفرشان را گردن زدم، آخرین نفر آن‌ها

پیرمردی بود که ناگهان رو به من کرد و گفت: تو فردای قیامت چگونه پاسخ رسول خدا ﷺ را می‌دهی که فرزندان او را سر می‌بری؟ و من تازه فهمیدم که تمام آن‌ها از سادات و اولاد رسول خدا ﷺ بودند.»

حمید بن قحطبه پس از بازگو کردن این ماجرا گفت: «عبدالله! حال تو بگو روزه خواری در برابر این گناه چیزی است؟»

عبدالله بن بزاز می‌گوید: «من نتوانستم او را مجاب کنم، از پیش او خارج شدم و مستقیم نزد امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا ﷺ رفتم و ماجرای حمید بن قحطبه را بازگو کردم، حضرت فرمود: «وای بر حمید بن قحطبه! این گناه ناامیدی او از رحمت حضرت حق، از گناه کشتن آن شصت سید، بیشتر است.»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا ﷺ، همان، ج ۱، ص ۱۰۸، حدیث ۱، این ماجرا به گونه‌های دیگری نیز نقل شده است.

... أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ... (بقره: ۸۵).

آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب‌ها گرفتار می شوند.

پیام‌ها:

۱. علامت ایمان، عمل است و اگر کسی به دستورات دین عمل نکند، گویا ایمان ندارد. «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» قرآن، به جای انتقاد از اینکه چرا بعضی دستورات را عمل می کنید و بعضی را رها می کنید، فرموده است: «چرا به بعضی ایمان می آورید و به بعضی کفر می ورزید»؛
۲. نشانه ایمان واقعی، عمل به دستوراتی است که برخلاف سلیقه‌های شخصی انسان باشد وگرنه انجام دستورات مطابق میل انسان، نشانی از میزان ایمان واقعی ندارد. «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»؛
۳. کفر به بعضی از آیات، در واقع کفر به تمام احکام است. و به همین

جهت جزای کسانی که به قسمتی از آیات عمل نکنند، خواری دنیا و عذاب قیامت خواهد بود. «خِزَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... يَرْدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. دین دلبخواهی در روایات

الف) امام صادق علیه السلام درباره نشانه‌های آخرالزمان فرموده‌اند: «و می‌بینی که حدود الهی تعطیل شده و در مورد حدود به هوای نفس رفتار می‌شود.»^۱

ب) در صلوات شعبانیه که از اما سجاد علیه السلام نقل شده است، در باره اهل بیت علیهم السلام می‌خوانیم: «پیش افتاده از آن‌ها از دین خارج است و عقب مانده از آنان نابود است و همراه آنان ملحق به حق است.»^۲

پ) امام صادق علیه السلام فرموده است که کفر در قرآن بر پنج وجه ذکر شده است و وجه چهارم آن را با استناد به آیه ۸۵ سورة بقره «ترک آنچه خدای عزّ و جلّ بدان دستور داده است» ذکر نموده‌اند.^۳

۲. روش نفع‌طلبان

حضرت امام خامنه‌ای دامت‌السلام در بحث «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» فرموده‌اند:

«نفع‌طلبان به مسئولیت‌های ایمانی به چشم یک تعهد لازم‌الاجرا نگاه نمی‌کنند. بلکه تا آنجا به این تعهدات پایبندند که با منافع شخصی و تجاوزکارانه آنان سازگار باشد و در غیر این صورت، با بی‌اعتنایی و لاقیدی، آن را به کناری

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۸، ص ۴۰.

۲. محمد بن الحسن طوسی، مصباح‌المتنهجد و سلاح‌المتعبد، همان، ج ۲، ص ۸۲۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۹۰.

می‌نهند. فرهنگ قرآن به صراحت، این‌گونه افراد را - که شاید مایه‌ای از ایمان قلبی برای روزهای پریشانی نیز در گوشه دل ذخیره کرده‌اند! - بی‌ایمان و نامؤمن اعلام می‌کند و نویدهای خدا به مؤمنان را مخصوص آن کسانی می‌داند که در همه حال و به هر صورت پایبند و متعهد در برابر تکلیف‌های دین می‌باشند.

... یکی از سه چیز است: یا در دل آنان بیماری است؟ بیماری نفاق؟ بیماری هوا و هوس؟ بیماری جهل و غرور؟ این بیماری در دل آن‌هاست که نمی‌پذیرند حکم را؟ یا بالاتر از این است؟ «أَمْ أَتَابُوا» (نور: ۵۰) یا اصلاً در دین شک کردند این‌ها؟ اگر شک در دین نداری، اگر مردد نیستی، در ریب نیستی نسبت به دین، چرا آنجایی که به سودت نیست و برایت زحمت دارد، آنجا حاضری زیرش بزنی، اصلاً دین را منکر بشوی، یعنی آن حکم را منکر بشوی؟

یا از این هم بالاتر است: شاید می‌ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند؛ که این از آن شک کردن بالاتر است، این عین کفر است.... آن کسی که چنین ترسی داشته باشد، بترسد که خدا یا پیامبر به او ظلم بکند، این آدم پیدا است که خدا و پیامبر را اصلاً نمی‌شناسد و قبول ندارد. این‌ها خودشان ظالمند. خدا به کسی ظلم نمی‌کند، این‌ها هستند که به خود و به حقیقت ستم می‌کنند.

اما مؤمنین چه جورند؟ ببینید فرهنگ قرآنی این است. مؤمنین در اصطلاح قرآن کسانی هستند که پس از آنکه به‌سوی خدا و رسول دعوت شدند می‌گویند «شنیدیم و فرمان بردیم»^۱ که عرض کردیم شنیدیم یعنی فهمیدیم نه اینکه به گوش شنیدیم. یعنی پس از آنکه آگاهانه ایمان آوردیم، آن وقت اطاعت هم ورزیدیم.

آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره‌برد، در مقابل همه احکام خدا باید احساس تعهد کند و در همه‌جا

۱. «قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (بقره: ۲۸۵).

احساس تعهد کند.... قرآن در مقام توبیخ بنی اسرائیل می‌فرماید: ^۱ «به بعضی از دین ایمان دارید، به آنجاهای بی‌دردسر راحتش مؤمنید و متعهد، به بعضی دیگر از دین بی‌ایمانید؟» ^۲

۳. تقسیم کنندگان

خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد به افراد بی‌ایمان بگو: من به شما اعلام خطر می‌کنم که خدا فرموده عذابی بر شما فرو می‌فرستم «آن‌گونه که بر تقسیم کنندگان فرستادم» «کَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ» (حجر: ۹۰) «همان تقسیم کنندگانی که آیات الهی را تجزیه کردند» «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر: ۹۱). ^۳

آنچه به سودشان بود گرفتند و آنچه به زیان‌شان بود کنار گذاشتند!

مؤمنان راستین همه دستورات الهی را درست می‌پذیرند حتی آنجا که به ظاهر به سود آن‌ها نیست و می‌گویند: «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا (آل عمران: ۷)؛ همه از ناحیه خدا است.» اما آن‌ها که دل‌های بیماری دارند تنها آن قسمتی را می‌پذیرند که به سود آن‌هاست و بقیه را پشت سر می‌افکنند، آن‌ها آیات قرآن و حتی گاهی یک آیه را تجزیه می‌کنند، بخشی را که در مسیر تمایل خود می‌بینند قبول کرده، و بخش دیگر را کنار می‌گذارند. ^۴

۱. بقره (۲)، آیه ۸۵.

۲. سید علی حسینی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری ایمان جهادی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۱-۱۲۷.

۳. و سئل عن قوله تعالى: «كَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر: ۹۰-۹۱) ما عضین؟ فقال ﷺ: «أَمَنُوا بَعْضُ وَكَفَرُوا بَعْضُ» (سید هاشم بن سلیمان بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴، ص ۹).

۴. این مطلب از تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۳۲ به بعد انتخاب شده است.

۴. دشمنی با جبرئیل

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به مدینه آمد روزی ابن صوری (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود فدک نزد پیامبر اسلام ﷺ آمدند و سؤالات گوناگونی از حضرتش کردند، و نشانه‌هایی را که گواه نبوت و رسالت او بود جستجو نمودند.^۱

از جمله گفتند: «ای محمد خواب تو چگونه است؟ زیرا به ما اطلاعاتی در باره خواب پیامبر موعود داده شده است.» حضرت فرمود: «چشم من به خواب می‌رود اما قلبم بیدار است.» گفتند: «راست گفتی ای محمد!» و پس از سؤالات متعدد دیگر، ابن صوری گفت: «یک سؤال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد.» «نام آن فرشته‌ای که بر تو نازل می‌شود چیست؟» حضرت فرمود: «جبرئیل است.» ابن صوری گفت: «او دشمن ما است، دستورهای مشکل در باره جهاد و جنگ می‌آورد، اما میکائیل همیشه دستورهای ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می‌آوردیم.»^۲

برای این موضوع آیه زیر نازل گردید: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (بقره: ۹۸)؛ کسی که دشمن خدا و ملائکه و رسولان او و جبرئیل و میکائیل است باید بداند که خدا هم دشمن کافران است.»

۱. مشروح این سؤالات در این کتاب‌ها آمده است: احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۸؛ حسن بن علی ﷺ (امام یازدهم)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ﷺ، قم، مدرسة الامام المهدي ﷺ، ۱۴۰۹ق.
 ۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱، ص ۳۶۱.

۵. عمل زشت یهود

طایفه «بنی قریظه» و «بنی نضیر» که هر دو از طوایف یهود بودند و با هم قرابت نزدیک داشتند به خاطر منافع دنیا با یکدیگر به مخالفت برخاستند، «بنی نضیر» به طایفه «خزرج» که از مشرکان مدینه بود پیوستند و «بنی قریظه» به طایفه «اوس» و در جنگ‌هایی که میان آن دو قبیله روی می‌داد هر یک از این‌ها طایفه هم پیمان خود را کمک می‌کرد، و از طایفه دیگر می‌کشت، اما هنگامی که آتش جنگ فرو می‌نشست، همه یهود جمع می‌شدند و دست به دست هم می‌دادند تا از طریق پرداختن فدیّه، اسیران خود را آزاد کنند، و در این عمل استناد به حکم و قانون تورات می‌کردند (در حالی که اولاً اوس و خزرج هر دو مشرک بودند و کمک به آن‌ها جایز نبود و ثانیاً همان قانونی که دستور فدا را داده بود، دستور خودداری از قتل را نیز صادر کرده بود).^۱

یعنی یهود به بعضی از دستورات دین عمل می‌کردند و به بعضی که دوست نداشتند عمل نمی‌کردند. در این رابطه آیه ۸۵ سوره بقره آنان را توبیخ نموده است.

۶. درخواست آزادی ربا و زنا

تمیم بن جراشه ثقفی می‌گوید: «من و گروهی از ثقیف بر پیغمبر ﷺ وارد شدیم و اسلام اختیار کردیم. از او خواستیم قراردادی با ما امضا کند و شروط ما را بپذیرد. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «هر چه می‌خواهید بنویسید، بیاورید ببینم.» ما می‌خواستیم شرط کنیم که ربا و زنا را به ما اجازه دهد. چون خودمان نمی‌توانستیم بنویسیم، به علی بن ابی طالب مراجعه کردیم. علی ﷺ چون دید ما چنین شرطی داریم، از نوشتن امتناع کرد. از خالد بن سعید بن العاص تقاضا کردیم. علی ﷺ به او گفت: «می‌دانی از تو می‌خواهند که چه بنویسی؟»

۱. همان، ص ۳۳۱.

او گفت: «من چه کار دارم؟ هر چه آن‌ها گفتند من می‌نویسم، بعد که نزد پیغمبر بردند خودش می‌داند چه کند.»

خالد آن را نوشت و نزد پیغمبر ﷺ بردیم. پیغمبر به یک نفر دستور داد آن را بخواند. همین که به «ربا» رسید، فرمود: «دست مرا روی کلمه ربا بگذار.» او دست پیغمبر ﷺ را روی آن کلمه گذاشت و پیغمبر با دست خود آن را محو کرد و این آیه قرآن را خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» (بقره: ۲۷۸). شنیدن این آیه به روح ما ایمان و اطمینان بخشید. قبول کردیم ربا نخوریم. آن شخص که نامه را می‌خواند ادامه داد، به موضوع «زنا» رسید. باز پیغمبر ﷺ دست خویش را روی آن کلمه گذاشت و خواند: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (اسراء: ۳۲).^۱

۱. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول ﷺ، قم، دار الحديث، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۷۲.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يْعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (حج: ۱۱).

بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبی شان بسیار ضعیف است)؛ همین که (دنیا به آن ها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آن ها برسد، دگرگون می شوند (و به کفر رو می آورند)؛ (به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده اند، و هم آخرت را؛ و این همان خسران و زیان آشکار است!

پیام ها:

۱. ایمان بعضی ها موسمی و سطحی است و حوادث تلخ و شیرین آن را تغییر می دهد. «وَمِنَ النَّاسِ...»؛
۲. حساب عقیده و عملی که بر اساس منطق است، از حساب فراز و نشیب های مادی جداست. (دین را برای نان نخواهیم) «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ...»؛
۳. انسان در معرض هجوم حوادث تلخ و شیرین است. «أَصَابَتْهُ...»؛
۴. فقر و ناملایمات وسایل آزمایند. «أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ»؛

۵. ارتداد و بازگشت از راه خداوند، قهر شدید الهی و عذاب دوزخ را به دنبال دارد. «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. سطحی نبودن دین در روایات

الف) امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا فرمود: «به درستی که مردم بندگان دنیا هستند و دین لعبای است که به دور زبان می‌گردانند و دور دین می‌گردند تا زمانی که معیشت‌شان بگردد (برقرار باشد) پس هنگامی که با بلا آزموده شوند، دینداران کمیاب گردند.»^۱

ب) زراره از امام باقر علیه السلام درباره (آیه ۱۱ سوره حج) پرسید و حضرت فرمود: «آنان گروهی بودند که خدا را عبادت کرده، و عبادت هر معبود غیر خدا را کنار گذاشتند ولی در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آورده بود، شک کردند؛ پس به زبان اسلام آوردند و شهادت دادند که خدایی جز الله نیست و حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و به قرآن اقرار کردند، در حالی که درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آورده بود شکاک بودند، با اینکه درباره خدا شک نداشتند؛ و خداوند فرمود: «و از مردم، کسی هست که خدا را می‌پرستد بر حرفی» یعنی بر شک در محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آورده «پس اگر به او برسد خوشی‌ای» یعنی عافیت در جان و مال و فرزند «بدان دلگرم شود» و راضی گردد «و اگر به او برسد فتنه‌ای» یعنی بلایی در بدن و مالش، آن را به فال بد می‌زند و از اینکه در موضع اقرار به پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته، ناراحت می‌شود، پس به سوی بازایستادن [از اذعان به نبوت پیامبر] و شک

۱. حسن بن علی بن شعبه حرانی، همان، ص ۲۴۵.

برمی‌گردد و دشمنی با خدا و رسولش و انکار نسبت به رسول و آنچه را او آورده در پیش می‌گیرد.^۱

۲. پرتگاه کفر!

تعبیر به «عَلَى حَرْفٍ» ممکن است اشاره به این باشد که ایمان آن‌ها بیشتر بر زبان‌شان است، و در قلب‌شان جز نور ضعیف بسیار کمرنگی از ایمان نتابیده است.

و ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند بلکه در کنار و لبه‌ی آنند، زیرا یکی از معانی «حرف» لبه کوه و کناره اشیاء است و می‌دانیم کسانی که در لبه‌ی چیزی قرار گرفته‌اند مستقر و پا بر جا نیستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می‌شوند، چنین است حال افراد ضعیف‌الایمان که با کوچک‌ترین چیزی ایمان‌شان بر باد فنا می‌رود.

«انقلب» در اینجا به معنی بازگشت کردن است و ممکن است اشاره به این باشد که او به کلی به ایمان پشت می‌کند، حتی صورت خود را به عقب نیز بر نمی‌گرداند؛ گویی همیشه از ایمان بیگانه بوده است.

گویی آن‌ها دین و ایمان را به‌عنوان یک وسیله نیل به مادیات پذیرفته‌اند که اگر این هدف تأمین شد دین را حق می‌دانند و گر نه بی‌اساس!

در حقیقت این گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادی خود می‌نگرند و معیار و محک حقانیت آن را روی آوردن دنیا می‌پندارند، این گروه ایمانی آلوده به شرک و بت‌پرستی دارند منتها بت آن‌ها همسر و فرزند و مال و ثروت آن‌ها است و بدیهی است که چنین ایمان و اعتقادی سست‌تر از تار عنکبوت است!

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۱۳.

قابل توجه اینکه قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص تعبیر به خیر می‌کند، و در مورد پشت کردن دنیا تعبیر به «فتنه» (وسیله آزمایش) نه «شر»؛ اشاره به اینکه این حوادث ناگوار شر و بدی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای آزمایش.^۱

۳. دمدمی مزاج‌ها

«ابن عباس» و جمعی دیگر از مفسران در شأن نزول آیه ۱۱ سوره حج چنین نقل کرده‌اند که: گاهی گروهی از بادیه‌نشینان خدمت پیامبر ﷺ می‌آمدند، اگر حال جسمانی آن‌ها خوب می‌شد، اسب آن‌ها بچه خوبی می‌آورد، زن آن‌ها پسر می‌زائید و اموال و چهار پایان آنان فزونی می‌گرفت خشنود می‌شدند و به اسلام و پیامبر ﷺ عقیده پیدا می‌کردند؛ اما اگر بیمار می‌شدند، همسرشان دختر می‌آورد و اموال‌شان رو به نقصان می‌گذاشت؛ و سوسه‌های شیطانی قلب‌شان را فرا می‌گرفت و به آن‌ها می‌گفت تمام این بدبختی‌ها به خاطر این آئینی است که پذیرفته‌اید و آن‌ها هم روی گردان می‌شدند!^۲

۴. استحکام اصول

بعضی اصول و مبانی را که پیروی می‌کنند هیچ قدرتی نمی‌تواند از آن‌ها بگیرد؛ زور محال است، طمع محال است، شرایط اجتماعی محال است، اوضاع اقتصادی محال است، وضع طبقاتی محال است؛ اصولی محکم مثل اصول ریاضی که به اختیار فرد نیست که بخواهد تغییر بدهد، دلبخواهی نیست، به عاطفه مربوط نیست. این چنین اصول محکمی دارند. اینکه در باب ایمان گفته‌اند: «كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» (مؤمن)

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۴، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۴.

مانند کوه است که هیچ تئدبادی قدرت ندارد او را از جا حرکت بدهد.^۱ (به همین معنی است). اما یک عده از مردم در زندگی اصول‌شان محکم نیست، یک نفر را محرومیت از جا تکان می‌دهد، دیگری را رفاه از جا تکان می‌دهد. مولای متقیان علی علیه السلام در تعریف زهد می‌فرماید: «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ»^۲ زهد در دو جمله قرآن بیان شده (یعنی زهد، این خشکه مقدس بازی‌ها نیست، زهد به روح انسان مربوط است) آنجا که در سوره حدید می‌فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ» (حدید: ۲۳)؛ اینکه برسید به این مرحله که اگر دنیایی که دارید از شما گرفته شد غمزده نشوید، و اگر چیزی ندارید، دنیا یک مرتبه به شما رو بیاورد، شادی زده نشوید.^۳

۵. دین شمر

در روز عاشورا بعد از اینکه امام حسین علیه السلام دشمنان را مخاطب قرار می‌دهد، شمر ملعون می‌گوید: «هُوَ يَغْبُذُ اللَّهَ عَلَىٰ حَزَفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا تَقُولُ؛ من خدا را با شک و تردید عبادت کرده باشم، اگر بدانم که تو چه می‌گویی.»

۱. بعد از شهادت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام مردی پیدا شد و درب خانه حضرت ایستاد و مطالبی را بیان کرد و سپس ناپدید شد، از جمله مطالب او این بود که خطاب به حضرت گفت: «كُنْتُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» این عبارت در برخی نقل‌ها به صورت «كُنْتُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» آمده است (محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۵۵).
 ۲. الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ؛ تمام زهد بین دو کلمه از قرآن است: خداوند سبوحان فرمود: «تا بر آنچه از دست‌تان رفته تأسف مخورید، و بر آنچه به شما رسیده شاد نگردید». پس آنکه بر گذشته اندوه نخورد، و بر آینده شاد نگردد هر دو جانب زهد را یافته. (نهج البلاغة، همان، حکمت ۴۳۹، ص ۵۵۳).

۳. مرتضی مطهری، همان، ج ۱۶، ص ۷۰.

حبيب ابن مظاهر در پاسخ او گفت: «به خدا من چنان می بینم که تو با هفتاد شک و تردید خدا را عبادت می کنی و من گواهم اینکه می گویی نمی دانم چه می گوید؛ حق همین است زیرا قلب تو سیاه و مهر شده است.»^۱

۱. محمد بن محمد مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۸.

امتحان الهی

وَلْتَبْلُوْكُمْ بَشٰىءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَ الْاَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ (بقره: ۱۵۵).

قطعا همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان!

پیام‌ها

۱. آزمایش و امتحان یک برنامه و سنت حتمی الهی است. «وَلْتَبْلُوْكُمْ»؛
۲. ناگواری‌ها، سبب مقاومت و رشد است. بسیاری از صفات انسان از قبیل صبر، رضا، تسلیم، قناعت، زهد، تقوا، حلم و ایشار، در سایه برخورد با تنگدستی‌ها است. «وَبَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ»؛
۳. مورد بشارت، در آیه بیان نشده است به‌خاطر همین شامل انواع بشارت‌های الهی می‌باشد. «بَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. امتحان و ابتلاء در روایات

الف) امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «همانا اجر و پاداش بزرگ با امتحان و آزمایش بزرگ همراه است. خداوند قومی را دوست ندارد، مگر آنکه او را مورد آزمایش قرار می‌دهد.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۵۲.

ب) امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «شدیدترین مردم از جهت امتحان و آزمایش الهی انبیاء هستند. سپس کسانی که به انبیاء نزدیک می‌باشند و بعد از ایشان هر که در رتبه بالاتر است.»^۱

پ) امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «همانا مؤمن به منزله کفه ترازو است که هرگاه به ایمانش افزوده شود، بلایش نیز زیاد گردد.»^۲

۲. ثروت، عامل امتحان الهی

خداوند یک بیابان گوسفند به ابراهیم داد. یک روزی همین‌طور که در صحرا می‌رفت و گوسفندهایش را می‌چرانید، یک وقت دید در این صحرا و دشت، یک صدای دلربایی بلند است. یک نفری می‌گوید: «صَبُوحٌ قَدَّوسٌ، رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الرَّوحِ» یک وقت صدا زد: «آی کسی که اسم محبوب من را می‌بری. اگر یک دفعه دیگر بگویی من ثلث این گوسفندانم را به تو می‌دهم.»

دوباره صدا بلند شد: «صَبُوحٌ قَدَّوسٌ، رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الرَّوحِ.» ابراهیم علیه السلام گفت: «ای کسی که اسم محبوب مرا بردی یک مرتبه دیگر بگو، دو ثلث گوسفندانم را به تو می‌دهم من عاشق این ذکرم و لذت می‌برم که یکی بگوید: خدا! صدا بلند شد: «صَبُوحٌ قَدَّوسٌ، رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الرَّوحِ.» ابراهیم علیه السلام دوباره گفت: «اگر یک دفعه دیگر بگویی خدا! من تمام گوسفندانم را به تو می‌دهم.

او دوباره همان عبارت را تکرار کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام صدا زد: «ای صاحب صدا بیا گوسفندان را ببر!..»

۱. همان.

۲. همان.

یک وقت دید یک جوان خوش سیما و خوش لباس، آمد و گفت: «ابراهیم! من بودم.»

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: «این گوسفندها برای تو، خداحافظ!..»

یک چند قدمی که ابراهیم رفت یک وقت جوان صدا زد: «ابراهیم بیا!..» حضرت آمد.

جوان گفت: «کجا می روی؟! بیا گوسفندانت را ببر!»

ابراهیم علیه السلام گفت: «من گوسفندان را به تو بخشیدم.»

جوان خوش سیما گفت: «من گوسفند می خواهم چه کنم؟! من جبرئیل هستم. برای امتحان تو آمده بودم!»^۱

۳. وای بر ثعلبه

یکی از انصار به نام «ثعلبة بن حاطب» مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد. او اصرار داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد!

پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «مقدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی اداء حقش را نداشته باشی، آیا بهتر نیست که تو به پیامبر خدا تأسی جویی و به زندگی ساده‌ای بسازی، سوگند به خدایی که جانم به دست او است، اگر می‌خواستم که کوه‌ها برای من زر و سیم شود می‌شد.» ولی ثعلبه دست‌بردار نبود، و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند یاد می‌کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را می‌پردازم.»

۱. محمد رحمتی شهرضا، همان، ج ۱، ص ۱۱۳.

پیامبر ﷺ برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت که گوسفندی خرید و به زودی زاد ولد کرد، آن چنان که نگاهداری آن‌ها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادی‌های اطراف مدینه روی آورد و آن چنان مشغول و سر گرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی‌کرد.

پس از مدتی پیامبر ﷺ مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوا رسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: «این حکم برادر "جزیه" است یعنی ما مسلمان شده‌ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می‌ماند؟!»

در حالی که او نه مفهوم «جزیه» را فهمیده بود، و نه مفهوم زکات را، و یا فهمیده بود اما دنیاپرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق به او نمی‌داد، به هر حال هنگامی که پیامبر ﷺ سخن او را شنید فرمود: «وای بر ثعلبه ای وای بر ثعلبه» و در این هنگام آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره توبه نازل شد:

«از آن‌ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی کند قطعاً صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود. اما هنگامی که از فضل خود به آن‌ها بخشید بخل ورزیدند، و سرپیچی کردند، و روی گردان شدند.

این عمل (روح) نفاق را در دل‌های‌شان تا روزی که خدا را ملاقات کنند بر قرار ساخت، این به‌خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ گفتند.

آیا نمی‌دانستند که خداوند اسرار و سخنان درِ گوشی آن‌ها را می‌داند، و خداوند از همه غیوب (و پنهانی‌ها) آگاه است.»

اگر به اطراف خود نگاه کنیم (و حتی شاید اگر به خودمان بنگریم!) نمونه‌ای از اعمال «ثعلبة بن حاطب» و طرز تفکر او را، در چهره‌های مختلف، می‌یابیم، چه بسیارند کسانی که در شرایط عادی یا به هنگامی که تنگدستند، در صف مؤمنان داغ و قرص و محکم قرار دارند، در همه جلسات مذهبی حاضرند، پای هر پرچم اصلاحی سینه می‌زنند، با هر منادی حق و عدالت هم صدا هستند، و برای کارهای نیک گریبان چاک می‌کنند، و در برابر هر فساد فریاد می‌کشند.

ولی به هنگامی که به اصطلاح، دری به تخته می‌خورد، به نوایی می‌رسند پست و مقامی پیدا می‌کنند، و سری در میان سرها در می‌آورند، یک مرتبه تغییر چهره و بالاتر از آن تغییر ماهیت می‌دهند، آن شور و عشق سوزان نسبت به خدا و دین در آن‌ها فروکش می‌کند.^۱

۴. امتحان، پیسی، کچل و کور

از پیامبر اعظم ﷺ نقل شده است که:

در میان بنی اسرائیل سه بیمار زندگی می‌کردند، که یکی بیماری برص (پسی) داشت (که لکه‌های سفید این بیماری در بدنش نمایان بود) دیگری بیماری کچلی داشت و سومی نابینا بود. خداوند خواست آن‌ها را آزمایش کند، فرشته‌ای به صورت انسان به سوی آن‌ها فرستاد. فرشته نخست نزد آنکه بیماری برص داشت رفت، پس از احوال‌پرسی، از او پرسید: «تو چه چیز را دوست داری؟»

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۸، ص ۴۷.

او عرض کرد: «رنگ نیک و پوست نیک را دوست دارم و می‌خواهم از این بیماری پسی که مردم از من دوری می‌کنند نجات یابم.»

آن فرشته دستی بر بدن او کشید و او سلامتی خود را به‌دست آورد، و بیماریش برطرف شد و رنگ و پوستش نیک شد.

سپس آن فرشته گفت: «چه مالی را دوست داری؟»

او گفت: «شتر را دوست دارم.»

آن فرشته یک شتر زاینده در اختیار او گذاشت و به او گفت: «خداوند از ناحیه این شتر زندگی تو را پر برکت سازد.»

پس از این آن فرشته به‌صورت انسان، نزد کچل رفت و گفت: «تو چه چیز را دوست داری؟»

او در پاسخ گفت: «من موی زیبا و نیک را دوست دارم و می‌خواهم این بیماری کچلی که مردم را از من دور کرده، از من زدوده گردد.»

فرشته دستی بر سر او کشید و او سلامتی خود را به دست آورد و دارای موی زیبا و نیک شد.

سپس فرشته به او گفت: «تو چه مالی را دوست داری؟»

او در پاسخ گفت: «گاو را دوست دارم.»

فرشته گاوی حامله را در اختیار او قرار داد و گفت: «خداوند از ناحیه این گاو به زندگی تو برکت دهد.»

سپس آن فرشته به صورت انسان نزد کور رفت، و پس از احوال‌پرسی، به او گفت: «تو چه چیز را دوست داری؟»

او گفت: «دو چشم بینا.»

فرشته دستی به صورت او کشید و او بینا شد، و سپس به او گفت: «چه مالی را دوست داری؟!»

کور بینا شده گفت: «گوسفند را.»

فرشته گوسفندی را در اختیار او قرار داد و گفت: «خداوند به وسیله این گوسفند زندگی تو را پر برکت سازد.»

از این ماجرا سال‌ها گذشت اولی دارای شترهای بسیاری گردید و دومی دارای گاوهای بسیاری گردید و سومی گوسفندهای زیادی پیدا کرد.

ولی دو نفر اول به جای اینکه شکر خدا را کنند و به خاطر سلامتی خود، و آن همه نعمت خداداد، به دیگران نیز کمک کنند، آن‌چنان مغرور شدند که بیماری قبل را فراموش کردند و ناسپاسی نمودند.

شخص مسافری که اتفاقاً به بیماری پسی دچار بود، و در سفر در مانده و تهیدست گشته بود، نزد شتردار که قبلاً مبتلا به بیماری پسی شده بود رفت، و گفت: «از این همه شتری که داری یکی را به من بده تا بر آن سوار شوم و خودم را به وطنم برسانم، تو را به آن کسی که رنگ و پوست زیبا به تو داده تقاضایم را برآورده کن.»

او با کمال بی‌اعتنایی گفت: «مخارج و حقوق کارگرانم زیاد است و نمی‌توانم کمکت کنم.»

مسافر در مانده گفت: «آیا تو همان نبودی که بیماری برص داشتی و خداوند به تو سلامتی داد و فقیر بودی، خدا تو را غنی و سرمایه‌دار کرد؟»

او در پاسخ گفت: «نه این‌طور نیست که تو فکر می‌کنی، من این اموال را از پدرانم ارث برده‌ام.»

مسافر گفت: «اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را به وضعیت گذشته‌ات برگرداند.»

سپس آن مسافر در مانده نزد آن کچل که سلامتی خود را به دست آورده بود رفت، و تقاضای کمک کرد و از او خواست تا از آن همه گاو، یک گاو به او بدهد، او نیز جواب منفی داد، و گفت: «من این گاوها را از پدران خود به ارث برده‌ام.» مسافر در مانده گفت: «اگر دروغ می‌گویی خدا بیماری قبل تو را به تو برگرداند.»

مسافر در مانده نزد کور بینا شده رفت، و ماجرای در مانده‌گی خود را توضیح داد و تقاضای کمک کرد و گفت: «تو را به آن خدایی که بینایی به تو داد، گوسفندی به من بده تا در این سفر غذای من باشد.» کور بینا شده گفت: «من نابینا بودم. خداوند، بینایی‌ام را به من بازگردانید و فقیر بودم خداوند مرا غنی ساخت. هر چه قدر می‌خواهی، بردار. سوگند به خدا که امروز، هر چه به‌خاطر رضای خدا برداری، از تو دریغ نخواهم کرد.» آن فرد که همان فرشته قبلی بود به کور بینا شده گفت: «گوسفندها مال خودت باشد، من نیازی به آن‌ها ندارم، برای امتحان و آزمایش نزد تو آمده‌ام، تو از امتحان الهی قبول شده‌ای، و خداوند از تو خوشنود و دورفیق تو دو بیمار پیس و کچل از امتحان مردود شدند و مشمول خشم الهی گشتند.» آن دو نفر اول، به بیماری و وضعیت قبل خود گرفتار شدند و این فرد سوم، رو سفید و سرافراز گردید.^۱

۵. موشی در کوزه

شاگردی گمان قوی داشت که استادش اسم اعظم می‌داند و اصرار می‌کرد که استاد او را تعلیم دهد. روزی استاد برای آزمایش، کوزه‌ای سر بسته به او داد تا

۱. محمد بن محمد عینائی، المواعظ العددیه، قم، طلیعة النور، ۱۳۸۴، ص ۱۵۷.

برای فلان شخص هدیه ببرد و او امانت‌داری کند. شاگرد در وسط راه خواست ببیند که درون کوزه چیست، چون سرکوزه را باز کرد دید موشی زنده بیرون پرید. شاگرد با کمال غضب نزد استاد رفت و لب به اعتراض گشود. استاد تبسمی نمود و گفت: «می‌خواستم با این آزمون و امتحان به تو بفهمانم کسی که این قدر امانت‌دار نیست که موشی را حفظ کند، چه طور می‌تواند اسم اعظم خدا را حفظ کند.»^۱

۱. ابوالحسن اصفهانی، وسیله النجاه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (اعراف: ۱۸۲).
و آن‌ها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی‌دانند،
گرفتار مجازات‌شان خواهیم کرد.^۱

پیام‌ها:

۱. تکذیب آیات روشن الهی، به سقوط تدریجی و هلاکت مخفی می‌انجامد. «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (چوب خدا، صدا ندارد)؛
۲. مهلت دادن به مردم، از سنت‌های خداست، تا هر کس در راهی که برگزیده، به نتیجه برسد و درها به روی همه باز باشد، هم فرصت طغیان داشته باشند، هم مجال توبه و جبران. «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ»؛
۳. در اغلب موارد سقوط انسان، پله پله و آرام آرام است. «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ».

۱. این آیات هم به همین موضوع مرتبط است: (هود: ۱۵-۱۶؛ قلم: ۴۴؛ اعراف: ۹۴-۹۵ و ۱۴۶؛ لقمان: ۲۳-۲۴؛ انعام: ۴۴؛ طه: ۱۳۱؛ زخرف: ۳۳).

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. استدراج در روایات

(الف) از امام صادق علیه السلام معنای استدراج را پرسیدند؟ فرمود: «آن این است که بنده‌ای گناه کند پس به او مهلت داده شود و برایش در هنگام گناه نعمتی تجدید گردد، پس او را از آمرزش خواهی از گناهان باز دارد، پس او غافلگیر شده از راهی که نداند.»^۱

(ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا چون خداوند خوبی بنده‌ای را خواهد و آن بنده گناهی مرتکب شود خدا دنبالش او را کیفری دهد و استغفار را به یاد او اندازد، و چون برای بنده‌ای بدی خواهد و او گناهی کند خدا دنبالش نعمتی به او دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و به آن حال ادامه دهد، و این است گفتار خدای عز و جل «به تدریج از جایی که نمی‌دانند، گرفتار مجازات‌شان خواهیم کرد.» (اعراف: ۱۸۲).»^۲

(پ) امام صادق علیه السلام فرمود: «بر مؤمن چهل شب نگذرد، جز آنکه پیش آمدی برایش شود که غمگینش سازد تا موجب تذکرش گردد.»^۳

(ت) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «گاهی خدا می‌خواهد بنده را به درجه‌ای رساند که با عمل هرگز به آن نمی‌رسد تا جسم او به بلایی مبتلا نشود، پس خدا او را مبتلا می‌گرداند تا به آن مرتبه برسد.»^۴

(ث) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه دیدید خدای متعال آنچه بنده دوست دارد

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۵۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۵۴.

۴. ملا احمد نراقی، معراج السعاده، تهران، هجرت، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۲۵.

به او می‌دهد و حال آنکه آن بنده به گناه و معصیت خود ادامه می‌دهد پس بدانید این استدراج است برای آن بنده. خدا می‌فرماید: به زودی آن‌ها را به عذاب می‌افکنیم از جایی که فهم آن نکنند.^۱

۲. نام خدا

از اسامی خداوند است که: «یا مُسْتَدْرِجُ الْعَاصِينَ»^۲

۳. ای کاش بلا...

رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه خدای تعالی به بنده‌ای اراده خیر داشته باشد و بخواهد او را صاف و پاک گرداند بلا را بر او فرو می‌ریزد، فرو ریختنی بسیار. پس چون آن بنده خدا را بخواند ملائکه عرض نمایند که: «صدای آشنایی می‌شنویم.» و چون یا ربّ گوید خداوند عزیز فرماید: «لیک و سعد یک؛ ای بنده من هیچ چیز از من نمی‌خواهی مگر اینکه یا آن را به تو می‌دهم یا از برای تو در نزد خود بهتر از آن ذخیره می‌سازم.» پس چون روز قیامت شود اهل عبادت را بیاورند و اعمال ایشان را به میزان بسنجند.

بعد از آن، اهل بلا را آورند و از برای ایشان میزان نصب نمایند و نامه اعمال ایشان را بکشایند بلکه ایشان را ثواب و مزد ریزند همچنان که در دنیا برایشان بلا ریخته می‌شد.

پس اهل نعمت و عافیت از دنیا آرزو کنند که: کاش در دنیا بدن‌های ایشان

۱. ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، المصباح للکفعمی (جنة الأمان الواقیة)، قم، دار الرضی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۵۹؛ ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، المقام الأسنی فی تفسیر الأسماء الحسنی، قم، مؤسسه قائم آل محمد ﷺ، ۱۴۱۲ق، ص ۹۸.
 ۲. مسعود بن عیسی ورام بن ابی فراس، همان، ج ۲، ص ۲۳۲.

را با قیچی پاره پاره می کردند تا ثواب ایشان مثل ثواب اهل بلا می بود.»^۱

۴. جزاء و کفاره مؤمن

مروی است که: «یکی از پیغمبران به پروردگار شکایت کرد که: خداوند! بنده مؤمن، طاعت تو را می کند و از معصیت تو اجتناب می کند، دنیا را بر او تنگ می کنی و او را در معرض بلاها در می آوری. و بنده کافری تو را اطاعت نمی کند و بر معاصی تو جرئت می نماید بلا را از او دفع می کنی و دنیا را بر او وسیع می گردانی.»

وحی الهی رسید که: «بلا از من است و بندگان از من. و همه به تسبیح و حمد من مشغول اند. و بنده مؤمن، گاهی گناہانی دارد پس دنیا را از او می گیرم و بلا را بر او می گمارم تا کفاره گناہان او شود، تا چون روزی به ملاقات من نائل گردد هیچ گناہی نداشته باشد. و جزای حسنات او را به وی دهم. و گاه است کافری حسنات چند دارد پس روزی او را وسیع می گردانم و بلا را از او دفع می کنم که در دنیا به جزای اعمال حسنه خود برسد و در روز قیامت جزای اعمال سیئه را به او دهند.»^۲

۵. بالاترین بلا^۳

الف) حضرت موسی علیه السلام برای مناجات با خدا می رفت، یک بی ادبی به او گفت: «از طرف من به خدا بگو: چقدر گناه کنم و تو کیفر نکنی؟!»
حضرت موسی علیه السلام رفت، مناجات کرد و قصد بازگشت داشت که از سوی خدای متعال خطاب شد: «چرا پیام بنده ام را نمی رسانی؟»
عرض کرد: «خدایا تو می دانی او چه گفت.»

۱. ملا احمد نراقی، معراج السعاده، همان، ج ۲، ص ۸۲۵.

۲. همان، ص ۸۲۶.

۳. در موضوع «سختی نماز؟» در همین کتاب دو روایت شبیه این روایات نقل شده است.

خداوند فرمود: «به او بگو: بالاترین بلا را بر تو نازل کرده‌ام و تو نمی‌فهمی! بلا و کیفر تو این است که از مناجات با من لذت نمی‌بری و تو توجه به این مصیبت نداری.»^۱

ب) از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است که: خدای تعالی می‌فرماید: «هر بنده که خواهش نفس خود را بر طاعت من اختیار نمود، کمتر چیزی که به او می‌کنم او را از لذت مناجات خود محروم می‌سازم.»^۲

۶. با شکر استدراج نیست

عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «من از خدای عزّ و جلّ مال خواستم به من روزی کرد و باز از او فرزند خواستم، به من روزی کرد، و از او خواستم به من منزل دهد، روزی کرد، می‌ترسم از اینکه این استدراج باشد»، امام فرمود: «اما به خدا که با حمد کردن، این وضع (استدراج) در میان نیست.»^۳

۷. دعا برای رفع استدراج

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَسْتَدْرِجْنِي يَا مَلَايِكَةَ لِي اسْتَدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَشْرُكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي؛ بار خدایا، چنان مباد که مرا مهلت دهی تا به تدریج سزاوار کیفر شوم، چونان کسی که نعمت از من باز گرفت و چنان پنداشت که هر خیر و نیکی که هست از جانب اوست، تا آنجا که تو را هم در نعمتی که نصیب من شده بود شریک نساخت.»^۴

۱. رحمت‌الله عرب‌نوکنندی، کلید سعادت، تهران، عصر رسانه، ۱۳۸۲، ص ۱۳۳.

۲. ملا احمد نراقی، معراج السعّادة، همان، ج ۲، ص ۶۷۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۹۷.

۴. علی بن الحسین علیه السلام (امام چهارم)، الصحیفة السجّادیة، همان، ص ۲۲۴ (وکان من دعائه علیه السلام فی یوم عرفة).

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (انسان: ۸)
و (ابرار و نیکان) غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند،
به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند!^۱

پیام‌ها:

۱. کمال واقعی زمانی است که نیکی در انسان نهادینه شود. (تمام کمالات با فعل مضارع که نشانه استمرار فعل است، آمده است.) «يُطْعَمُونَ، يَخَافُونَ، يَطْعَمُونَ و...»؛
۲. اطعام و انفاق زمانی ارزش بیشتر دارد که شیء انفاق شده، مورد نیاز و علاقه انسان باشد. «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» صاحب تفسیر المیزان می‌فرماید: «مَحَبَّتِ اهل بیت (علیهم‌السلام) به خداوند در آیه «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» مطرح شده و منظور از «عَلَى حُبِّهِ»، علاقه به غذا است (به‌خاطر شدت احتیاج به آن) که در این صورت، علاوه بر اخلاص، ایثار آنان نیز ثابت می‌شود»؛^۲
۳. گروهی طعام را دوست دارند و گروهی اطعام را. «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ».

۱. آیات ۹ سورة حشر (آیه ایثار) و ۲۰۷ سورة بقره (آیه ليله المبيت) هم به موضوع ایثار مربوط می‌گردد.

۲. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۱۰، ص ۳۲۷.

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. ایتارد روایات

(الف) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «جود و بخشش با احتیاج، برترین عبادت و بزرگ‌ترین سیادت و بزرگی است.»^۱

(ب) همچنین فرمود: «دیگران را بر خود مقدم داشتن، بهترین نیکویی، و بلندترین پایه‌های ایمان است.»^۲

۲. معنی ایثار

«اَثَرِيُؤْتِي» از باب افعال، به معنی برگزیدن و اختیار کردن است.^۳

ایثار در قرآن در مفاهیم مختلفی به کار رفته است اما آنچه اینجا مد نظر است همان مفهوم مشهور یعنی مقدم داشتن دیگران با وجود نیاز خود است.

۳. آیا میانه‌روی در انفاق با ایثار تضاد دارد؟!

دستور به رعایت اعتدال در جایی است که بخشش فراوان سبب نابسامانی‌های فوق‌العاده‌ای در زندگی خود انسان گردد، و به اصطلاح «ملوم و محسور» شود. و یا ایثار سبب ناراحتی و فشار بر فرزندان او گردد و نظام خانوادگی را به خطر افکند، و در صورتی که هیچ‌یک از این‌ها تحقق نیابد به طور مسلم ایثار بهترین راه است. از این گذشته رعایت اعتدال یک حکم عام است و ایثار یک حکم خاص که مربوط به موارد معینی است و این دو حکم با هم تضادی ندارند.^۴

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۳۹۵، ح ۹۱۶۱.

۲. همان، ح ۹۱۶۲.

۳. علی اکبر قرشی بنابی، همان، ج ۱، ص ۲۳.

۴. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۲، ص ۹۸.

ضمن اینکه شاید موضوع به مقام انفاق و ایثار مربوط باشد، یعنی در مقام انفاق رعایت اعتدال لازم است ولی در مقام ایثار که حدی بسیار بالاتر است، بحث اعتدال جایی ندارد. به خصوص وقتی ایثار مربوط به حفظ اسلام یا موضوعات بسیار مهم باشد.

۴. شهات اوج ایثار و گذشت

مقام معظم رهبری رحمته الله علیه فرموده اند:

«قدرت بر گذشت یک چیز عظیمی است که همه کس این قدرت را ندارند و بعضی هم کمی از آن را دارند. این کسانی که قدرت در آن‌ها به حدی می‌رسد که جان خودشان را حاضرند در راه خدا قربانی کنند، یعنی شهداء، این‌ها پرواز می‌کنند.»^۱

«شهید در قبال خدا، گذشت و ایثار کرده است. ایثار، یعنی ندیدن و به حساب نیاوردن خود. این، اولین موضع‌گیری شهید است. اگر او خود را به حساب می‌آورد و در معرض نابودی و خطر قرار نمی‌داد، به این مقام نمی‌رسید. این جوانانی که در جبهه‌های جنگ، در گرمای خوزستان، در زیر آفتاب شصت و پنج درجه حرارت و یا در سرمای کردستان، بر روی کوه‌های پر از برف، رفتند و جان را فدا کردند، همه‌شان خانه داشتند، زندگی داشتند، پدر و مادر مهربان داشتند، بعضی همسر عزیز و نازنین داشتند، بعضی فرزندان و جگرگوشگان داشتند، آسایش داشتند، آرزو داشتند؛ اما همه را گذاشتند و رفتند.»^۲

۱. بیانات امام خامنه‌ای رحمته الله علیه در جلسه نهم تفسیر سورة بقره، ۱۳۷۰/۸/۱، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=17172>

۲. بیانات امام خامنه‌ای رحمته الله علیه در دیدار جمعی از خانواده‌های شهداء، ۱۳۷۶/۲/۱۷، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2838>

۵. ایثار اهل بیت علیهم السلام

ابن عباس می‌گوید حسن و حسین علیهم السلام بیمار شدند پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادت‌شان آمدند، و به علی علیه السلام گفتند: «ای ابو الحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی.»

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و فضه که خادمه آن‌ها بود نذر کردند که اگر آن‌ها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهم السلام نیز گفتند ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی علیه السلام سه من جو قرض نمود، و فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرد، و نان پخت، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت: «سلام بر شما ای خاندان محمد! مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند»، آن‌ها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب نوشیدند.

روز دوم را هم چنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند).

در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد باز سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. هنگامی که پیامبر آن‌ها را مشاهده کرد دید از شدت گرسنگی می‌لرزند! فرمود: «این حالی را که در شما می‌بینم برای من بسیار گران است»، سپس برخاست و با آن‌ها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی

شکم او به پشت چسبیده، و چشم‌هایش به گودی نشسته، پیامبر ﷺ ناراحت شد.

در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: «ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید»، سپس سوره «انسان» را بر او خواند (بعضی گفته‌اند که از آیه «ان الْاِنْسَانَ» (انسان: ۵) تا آیه «كَانَ سَعِيْكُمْ مَّشْكُورًا» (انسان: ۲۲) که در مجموع هیجده آیه است در این موقع نازل گشت.^۱

۶. اِثَار، حتی در دعا

امام حسن مجتبیٰ ﷺ می‌فرماید: «شب‌ی مادرم حضرت فاطمه ﷺ را در محراب مشاهده نمودم که ایستاده بود و تا صبح به عبادت مشغول بود. می‌شنیدم که مؤمنین و مؤمنات را دعا نموده و نام آن‌ها را برده و برای آن‌ها دعا می‌نمود و برای خود دعا نمی‌فرمود. گفتم: «مادرم! برای چه برای خود همان‌گونه که برای دیگران دعا نمودی، دعا نکردی؟» حضرت فرمودند: «ای پسر! اول همسایه سپس خانه!»^۲

۷. سر گوسفند...

شخصی سر گوسفندی را به‌عنوان هدیه به یکی از اصحاب پیامبر ﷺ داد. با توجه به کمبود مواد غذایی، این هدیه، هدیهٔ گران‌بها و ممتازی بود. او آن سر را پذیرفت، ولی با خود گفت: «فلان مسلمان، از من نیازمندتر است»، از این رو آن سر را برای او فرستاد. آن مسلمان هم هدیه را پذیرفت، ولی با خود گفت:

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۲۵، ص ۳۴۳.

۲. همان، ص ۱۶۲؛ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب ﷺ، همان، ج ۲، ص ۲۹۴.

«فلانی محتاج تر است»، از این رو، آن سر را برای او فرستاد. نفر سوم نیز آن سر را پذیرفت ولی برای نفر چهارم فرستاد و به همین ترتیب تا به نفر هفتم رسید. نفر هفتم که از جریان دست به دست گشتن سر گوسفند اطلاع نداشت و نمی دانست آغاز این ایثار از کجا شروع شده، آن سر را برای نفر اول به عنوان هدیه فرستاد. به این ترتیب، سر گوسفند به هفت خانه رفت.^۱

۸. درخواستی نکرد!!!

برادر «سعید تجویدی» از کادرهای قدیمی سپاه و جنگ می گفت:

«پس از عملیات خیر که در جزایر مجنون تردد می کردیم، به دلیل فاصله زیاد آبی با عقبه خشکی نیروهای خودی و مشکل انتقال خودرو به داخل جزیره، وسیله نقلیه خیلی کم بود. بعد از چندبار رفت و آمد، رزمنده‌ای را دیدیم که سر خود را روی زانو گذاشته و گویی به خواب رفته است. به سمت او رفته، متوجه شدیم مجروح شده، ولی چون انتقال سوخت و آب و مهمات و غذا و... به بچه‌ها را در خط از انتقال خودش مهم‌تر می دانسته، هیچ درخواستی نکرده و در همان حالت از شدت خونریزی به فیض شهادت رسیده است.»^۲

۹. سوختگی استخوان!

در منطقه ۱۱۲ فکه، نرسیده به میدان مین، متوجه سفیدی روی زمین شدم. هر چیزی می توانست باشد. نزدیک تر که رفتم، از تعجب خشکم زد. پیکر شهیدی بود که اول میدان مین، روی زمین دراز کشیده بود. احتمال دادم شهیدی است

۱. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، همان، ج ۶، ص ۸۰.

۲. مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، رسم خوبان ۵: ایثار و فداکاری، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، ۱۳۹۴، ص ۸۴.

که تیر یا ترکش خورده و آنجا افتاده. بالای سرش که رسیدم، متوجه یک ردیف مین منور شدم. دنبال آن را که گرفتم، دیدم جایی که او دراز کشیده، درست محل انفجار یکی از مین‌های منور است. مین منور شعله زیادی دارد، به حدی که کلاه آهنی را ذوب می‌کند. خوب که دقت کردم، دیدم آثار سوختگی بر روی استخوان‌های آن شهید پیداست. او نوجوانی تخریب‌چی بود که شب عملیات، در حال باز کردن راه و ایجاد معبر بوده است که گردان از آنجا رد شود، اما مین منور جلوش منفجر شده و او برای اینکه عملیات و محور نیروها لو نرود، بلافاصله خودش را بر روی مین منور سوزان انداخته تا شعله‌های آن، منطقه را روشن نکند و نیروها به عملیات خود ادامه دهند.^۱

۱۰. از روی من رد شوید!

هیچ وقت یادم نمی‌رود، در یک محوری تخریب‌چی ما شهید شده بود. سیم‌چین هم نداشتیم. عزیز طلبه‌ای که بدنش مجروح بود، با شکم خوابید روی سیم خاردارها و گفت: «من که رفتنی هستم، می‌خواهم این‌طوری خدمت بیشتری به اسلام بکنم.»

چون تیربار دشمن مرتب داشت بچه‌ها را می‌زد، این طلبه شهید گفت: «پای‌تان را روی من بگذارید و رد شوید.»

بعد من پرسیدم: «حالا چرا دمر خوابیدی؟»

گفت: «این بچه‌ها که رد می‌شوند، نمی‌خواهم با دیدن چشمان من یک وقت احساس خجالت کنند.»^۲

۱. همان، ص ۸۲.

۲. همان، ص ۵۵.

﴿۳۶﴾

انفاق

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْهُ سَنَابِلٌ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يضاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره: ۲۶۱).

مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.

پیام‌ها:

۱. انفاق، تنها پاداش اخروی ندارد، بلکه سبب رشد و تکامل وجودی خود انسان می گردد. «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ»؛
۲. ستایش قرآن از کسانی است که انفاق سیره همیشگی آنان باشد. «يُنْفِقُونَ»؛
۳. انفاق، زمانی ارزشمند است که در راه خدا باشد. در اسلام اقتصاد از اخلاق جدا نیست. «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛
۴. تشویق و وعده پاداش، قوی ترین عامل حرکت است. پاداش هفتصد برابر. «وَاللَّهُ يضاعِفُ»؛
۵. لطف خداوند، محدودیت ندارد. «وَاللَّهُ يضاعِفُ... وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. انفاق در روایات

(الف) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر مؤمنی که گرفتاری مؤمنی را بر طرف کند، خداوند هفتاد گرفتاری از دنیا و آخرت از وی دور می‌سازد.»^۱

(ب) امام کاظم علیه السلام فرمود: «خداوند در زمین بندگان دارد که برای بر آوردن نیازهای مردم می‌کوشند؛ اینان ایمنی یافتگان روز قیامت‌اند.»^۲

(پ) اسحاق بن عمار می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که خانه کعبه را یک بار طواف کند خدا برای او شش هزار حسنه منظور می‌دارد و شش هزار گناه وی را عفو می‌کند و شش هزار درجه وی را ترفیع می‌دهد و آن‌گاه که در قسمت ملترم کنار کعبه قرار گیرد هفت باب از ابواب جنت به رویش گشوده شود.»

به امام گفتم: «فدایت شوم! این همه پاداش مربوط به طواف است؟»

امام پاسخ داد: «به تو خبر می‌دهم از چیزی که از حیث پاداش از این برتر باشد و آن بر آورده ساختن حوائج مسلمانان است که برتر از طواف و طواف و... و امام تا ده بار کلمه طواف را تکرار کرد.»^۳

(ت) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «اگر تنگدست شدید با صدقه دادن با خدا معامله کنید.»^۴

۱. حسین بن سعید کوفی اهوازی، المؤمن، قم، مؤسسة الامام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۴ق، ص ۴۶.

۲. محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، همان، ج ۹، ص ۱۱۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹۴.

۴. نهج البلاغة، همان، ص ۵۱۳.

۲. داستان انار

شنیدم علی آن ولی خدا یکی روز گفتا به دخت رسول علی را بود در درون آتشی الا ای خلائق همه سائلت بگفتا که ای نفس ختم رسل که با شوهرت خواهش دل مگو ولی چون تو گویی، نگفتن خطاست اگر با شدت یا علی دسترس علی شاد و خندان به هر سو شتافت یکی گفتش ای حجت کردگار چو شیر خدا این خبر را شنید به تعجیل رو سوی منزل نهاد در آنجا فقری گرفتار دید گرفتار آن پیر بیمار شد «امیر عدو بند خیبر گشا» که ای پیر مسکین محزون زار به خود گفت مولا که همت کنم یکی را به سائل دهم از کرم شگفتا چه جودی به ویرانه کرد؟ به آن پیر اعمای بیمار داد که آیا حبیبی شود از کرم دگر نیمه را بهر او دانه کرد به لب داشت در راه این زمزمه ز خجلت گل انداخته صورتش

که جان و جهان باد او را فدا که ای خواننده پروردگارت بتول که عمری نکردی از او خواهشی بگو با علی چیست میل دلت؟ وصیت نموده مرا عقل کل مبادا میسر نگردد بر او که حکم تو حکم رسول خداست مرا هست میل اناری و بس ولی در مدینه اناری نیافت ندارد کسی غیر شمعون انار به زحمت ز شمعون اناری خرید که چشمش به ویرانه ای اوفتاد یکی پیر اعمای بیمار دید به ویرانه رفت و پرستار شد به ویرانه شد هم سخن با گدا چه باشد تو را میل، گفتا انار اناری که دارم دو قسمت کنم دگر نیمه را بهر زهرا برم به دست خود آن نیمه را دانه کرد دگر باره آن پیر لب برگشاد عنایت کنی نیمه دیگرم؟ به دست تهی رو سوی خانه کرد که یارب بگویم چه با فاطمه عرق ریخته بر رخ از غیرتش

کجا رو کند؟ رو به منزل نهاد
 بناگه یکی خانه را کوفت در
 به ناگاه چشمش به سلمان فتاد
 ز سوی رسول خدا نه انار
 علی جان همه جان عالم فدات
 الا جود از جود تو سرفراز
 بگفتا که ای پیر روشن ضمیر
 چرا بر من آورده ای نه انار
 انار دگر هست در دست من
 نظیر تو جز مصطفی نیست کس
 زهی عزت و مجد و قدر و جلال
 بر این خاندان تا قیامت سلام
 خدا هر چه دارد به قربان‌شان^۱

به دریای غم بر خدا دل نهاد
 ز اندوه و غم برد در جیب، سر
 چو مولا در خانه را برگشاد
 که آورده بر شیر پروردگار
 بگفت ای ملائک به بذل تو مات
 خدا اجز بذل تو را داد باز
 علی آن به خلق دو عالم امیر
 یکی را دهد ده جزا کردگار
 به لبخند گفتا که یا بوالحسن
 مرا امتحان بود مقصود و بس
 زهی بذل و احسان و فضل و کمال
 ز هستی و دادار هستی مدام
 خلائق همه محو ایمان‌شان

۳. ده برابر

آقای مجتهدی تهرانی نقل کرده است که آیت الله میرزا علی مشکینی دامتله فرمودند: «در ایامی که تحصیل می‌کردم یک روز پنج ریال بیشتر پول نداشتم و در خیابان راه می‌رفتم که یکی از طلاب به من رسید و گفت: «پنج ریال داری به من قرض بدهی؟» فکر کردم که اگر این پول را به او بدهم خودم بی پول می‌مانم ولی با خود گفتم که کار این بنده خدا را راه می‌اندازم؛ خداوند کریم است. پول را به او دادم. چند قدمی که رفتم یکی از همشهری‌های من از اهالی مشکین شهر به من رسید با هم مصافحه کردیم. موقع خدا حافظی پولی در دست من گذاشت

۱. شعر از غلامرضا سازگار (نخل میثم) - این شعر متن روایتی است که نشانی آن در زیر آمده است.
 (قاضی نور الله مرعشی شوشتری، احقاق الحق و ایزه‌اق الباطل، همان، ج ۱۸، ص ۴۶).

و رفت چون نگاه کردم دیدم پنج تومان (پنجاه ریال) است. بار دیگر یکی از طلاب به من رسید و از من پنج تومان (پنجاه ریال) قرض خواست. این دفعه نیز با خود گفتم خدا کریم است اکنون که این آقا معطل است کار او را راه می‌اندازم پول را به او دادم. چون مقداری جلوتر رفتم یکی دیگر از همشهری‌های خود را دیدم. پس از مصافحه و احوال‌پرسی موقع خدا حافظی پولی در دست من گذاشت و رفت. چند قدم جلوتر رفتم نگاه کردم دیدم پنجاه تومان (پانصد ریال) است. ناگاه به یاد آیه شریفه افتادم که: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (انعام: ۱۶۰)؛ هر کس عملی نیک انجام دهد ده برابر به او پاداش می‌دهیم.» دیدم بار اول پنج ریال داشتم چون به یک نیازمندی قرض دادم خدای کریم پنجاه ریال رساند و چون پنجاه ریال را قرض دادم خداوند کریم در عوض پنجاه تومان (پانصد ریال) یعنی درست ده برابر رسانید. ایشان فرمودند: «هر چه منتظر شدم و دعا کردم که کسی پیدا شود و این پنجاه تومان (پانصد ریال) را قرض بگیرد بلکه پانصد تومان (پنج هزار ریال) شود دعایم مستجاب نشد!»^۱

۴. ابن فهد حلی

ملا صالح برغانی برادر شهید ثالث (ملا محمد برغانی) گفت: «شبى پدرم را در خواب دیدم که پیغمبر خدا ﷺ در جایی نشسته و علما در خدمت آن جناب نشسته‌اند و بر همه مقدم‌تر، ابن فهد حلی، نزد پیامبر ﷺ نشسته است. تعجب کردم با اینکه علمای مشهور و مراجع بزرگ‌تر از او وجود داشتند، حال چه‌طور در رتبه از او پایین‌تر می‌باشند؟ پس از رسول خدا ﷺ، از علت تقدّم او سؤال کردم! پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی فقرا به نزد علما مراجعه می‌کردند،

۱. سید نعمت‌الله حسینی، مردان علم در میدان عمل، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۱۷۱۰.

از مالی که سهم فقرا نزدشان بود، می‌دادند، و اگر از مال فقرا نزدشان نبود، جواب می‌کردند، اما ابن فهد کسی بود که هرگز فقرا را از انفاق محروم نمی‌کرد، اگر از مال فقرا نزدش نبود، از مال شخصی خودش به آن‌ها انفاق می‌کرد، برای همین، این رتبه و مقام او از دیگر علما برتر است.^۱

۵. صدقه دادن تا پایان عمر

مردی که اموال فراوانی داشت، مزرعه و نخلستان و باغ... آدم صالحی هم بود و تمام حقوق خدا و بندگان خدا را ادا کرده بود و حق کسی هم بر ذمه‌اش نبود، بیمار شد، پیامبر اکرم ﷺ به عیادت او رفت و کنار بسترش نشست. او گفت: «یا رسول الله! من تمام حقوقی را که از خدا و بندگان خدا بر ذمه‌ام بود، ادا کرده‌ام و به هیچ‌کس هم بدهکاری ندارم. تنها انبار خرمایی دارم که از من باقی می‌ماند. حال از حضرت عالی تقاضا می‌کنم پس از مرگ من در آن انبار را باز کنید و آنچه خرما هست در میان مستمندان تقسیم کنید.»

رسول خدا ﷺ هم قبول وصیت کرد و پس از مرگ او، در انبار را باز کرد و آنچه خرما بود، در میان مستمندان تقسیم کرد و پس از خالی شدن انبار، خم شد و از میان خاک‌ها یک دانه خرما برداشت و دست خودش را بلند کرد که همه ببینند. بعد فرمود: «ای مردم! اینکه در دست من است چیست؟»

گفتند: «یک دانه خرما است.» حضرت فرمود: «بدانید! اگر این مرد در زمان حیات خودش این دانه خرما را انفاق کرده بود ثوابش از انفاق این انبار خرما که من به وصایت از او انجام دادم بیشتر بود.»^۲

۱. محمد بن سلیمان تنکابنی، محمدرضا برزگر و عفت کرباسی (خالقی)، قصص العلماء، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶، ص ۱۹.

۲. سید محمد ضیاءآبادی، بنای زندگی صفای بندگی، تهران، مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام، ۱۳۹۹، ص ۱۰۷.

۶. کاهوهای خراب

یکی از علمای نجف می‌گوید: «در نجف اشرف دیدم که عالم ربانی آیت‌الله سید علی قاضی طباطبایی رحمه‌الله از دگانی کاهو می‌خرد، ولی برخلاف سایر مشتری‌ها که کاهوی مرغوب را جدا می‌کنند، او کاهوهای نامرغوب را جدا کرد و پولش را داد و رفت. از او علت این کار را پرسیدم. فرمود: «فروشنده این کاهو آدم فقیری است. من می‌خواهم به او کمکی کنم و در ضمن نمی‌خواهم به طور مجانی باشد تا هم شخصیت و حیثیت او محفوظ باشد و هم او به پول مجانی گرفتن عادت نکند. پس این کاهوها را که کسی نمی‌خرد، از او خریداری می‌کنم.»^۱

۷. سبقت در کمک رسانی

زن جوانی در جاده رانندگی می‌کرد برف کنار جاده نشسته بود و هوا سرد بود ناگهان لاستیک ماشین پنچر شد و زن ناچار شد از ماشین پیاده شود تا از رانندگان دیگر کمک بگیرد. حدود چهل و پنج دقیقه‌ای می‌شد که در آن سوز و سرما ایستاده بود. زن کنار جاده منتظر کمک ایستاده بود، ماشین‌ها یکی پس از دیگری رد می‌شدند انگار با آن پالتوی گرمی اصلاً توی برف‌ها دیده نمی‌شد به ماشینش نگاه کرد که رویش حسابی برف نشسته بود. شالش را محکم‌تر دور صورتش پیچید و کلاه پشمی‌اش را تا روی گوش‌هایش کشید. بالاخره یک ماشین قدیمی کنار جاده ایستاد و مرد جوانی از آن پیاده شد. زن کمی ترسید اما بر خودش مسلط شد. مرد جوان جلو آمد و به او سلام کرد و مشککش را پرسید. زن توضیح داد که ماشینش پنچر شده و کسی هم به او کمک نمی‌کند. مرد جوان از او خواست بیش از این در سرمای آزار دهنده نماند و تا او پنچرگیری می‌کند زن در ماشین بماند. او واقعاً از خداوند متشکر بود که مرد جوان را برای کمکش فرستاده است. در ماشین نشسته

1. <https://www.mashregnews.ir/news/168505>.

بود که مرد جوان تق تق به شیشه زد و اشاره کرد که لاستیک درست شده است زن پولی چند برابر پول پنچرگیری در مغازه را برداشت و از ماشین پیاده شد و بعد از اینکه از وی تشکر کرد پول را به طرفش گرفت. مرد جوان با ادب پول را پس زد و گفت که این کار را فقط برای رضای خاطر خداوند انجام داده است و به او گفت در عوض سعی کنید آخرین کسی نباشید که کمک می‌کند. از هم خداحافظی کردند و زن که به شدت گرسنه بود به طرف اولین رستوران به راه افتاد از فهرست غذای رستوران یکی را انتخاب کرده بود که زن جوانی که ماه‌های آخر بارداری خود را می‌گذراند با لباس گارسونی به طرفش آمد و با مهربانی از او پرسید چه میل دارد؟ زن غذایی ۸۰ دلاری سفارش داد و پس از آنکه غذا را تمام کرد یک اسکناس صد دلاری به زن جوان داد زن جوان رفت تا بیست دلار باقی مانده را برگرداند اما وقتی بازگشت خبری از آن زن نبود در عوض روی یک دستمال کاغذی روی میز یادداشتی دیده می‌شد، زن جوان یادداشت را برداشت در یادداشت نوشته شده بود که آن بیست دلار به علاوه چهارصد دلار زیر دستمال کاغذی برای وی گذاشته شده است تا برای زایمان دچار مشکل نشود. یادداشت برای آن زن بود و در آخر نوشته شده بود سعی کن آخرین نفری نباشی که کمک می‌کند. شب که شوهر زن جوان به خانه بازگشت بسیار محزون بود و گفت که به خاطر پول بیمارستان نگران است چون نزدیک زمان زایمان است و آن‌ها آهی در بساط ندارند. زن جوان ماجرای آن روز را برایش تعریف کرد. درباره زنی با پالتوی کرم روشن که مبلغ کافی برای او گذاشته بود و نامه را هم به او نشان داد. قطره اشکی از گوشه چشم مرد جوان فرو ریخت و برای همسرش تعریف کرد که آن روز صبح در جاده به همین زن برای رضای خداوند کمک کرده است.^۱

۱. مهناز سید، همان، ص ۴۳.

﴿۳۷﴾

رزق و روزی

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
(اسراء: ۳۰).

به یقین، پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد، گشاده یا تنگ می‌دارد؛ او نسبت به بندگانش، آگاه و بیناست.

پیام‌ها:

۱. کمی و زیادی رزق به دست خداست. «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»؛
۲. وسعت یا تنگی رزق، از شئون ربوبیت خدا و برای رشد و تربیت انسان‌هاست. «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ... وَيَقْدِرُ»؛
۳. خواست خداوند بر اساس بصیرت و آگاهی اوست. «لِمَنْ يَشَاءُ... خَبِيرًا بَصِيرًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. رزق و روزی در روایات

الف) امام حسین علیه السلام فرمود: «نه خودداری از حرام و ناپسند، مانع روزی می‌شود و نه حرص، روزی بیشتر می‌آورد، که روزی تقسیم شده و اجل حتمی است و حرص به سوی گناه می‌کشد.»^۱

۱. حسن بن محمد دیلمی، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق، ص ۴۲۸.

ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «در تورات نوشته است: هر که به روزی اندک خدا راضی شود، خدا (هم) عمل اندک او را بپذیرد، و هر که به حلال اندک خشنود باشد هزینه‌اش سبک شود و کسبش پاکیزه گردد و از مرز بدکاری بیرون رود.»^۱

۲. رزق به قدر کفاف

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با همراهان در بیابان به شتربانی گذشتند، مقداری شیر شتر از او تقاضا کردند. در پاسخ گفت: «آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده‌ایم برای شامگاه آنان است.» پیامبر دعا کردند و فرمودند: «خدایا مال و فرزندان این مرد را زیاد کن!»

از آنجا گذشتند و در راه با ساربان دیگری برخوردند، از او درخواست شیر کردند، ساربان شتران را دوشید، و همه را در میان ظرف‌های پیامبر صلی الله علیه و آله ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نمود و عرض کرد: «فعلاً همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه دهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست خویش را بلند کرده و فرمودند: «خداوندا به اندازه کفایت رزق به این ساربان عنایت کن.»

همراهان عرض کردند: «یا رسول الله! آنکه درخواست شما را رد کرد برایش دعایی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم، ولی برای کسی که حاجت شما را برآورد از خداوند چیزی - رزق کفاف - خواستید که ما دوست نداریم!»

آن حضرت فرمود: «مقدار کمی که کافی باشد در زندگی بهتر از ثروت زیاد است که انسان را به خود مشغول کند.» بعد این دعا را کردند: «خدایا به محمد و آل محمد به مقدار کفایت رزق لطف فرما.»^۲

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. سید نعمت الله جزایری، انوار نعمانیه، بیروت، دار القاری، ۱۴۲۹ق، ص ۳۴۲.

۳. کلید رزق

یکی از پسران امام صادق علیه السلام نامش محمد بود. گاهی از مخارج زندگیش چیزی زیاد می‌آورد، امام فرمود: «چقدر از مخارج زندگیت زیاد آمده؟»

عرض کرد: «چهل دینار.»

فرمود: «آن را در راه خدا صدقه بده.»

عرض کرد: «غیر از این پولی ندارم، اگر صدقه بدهم چیزی برایم نمی‌ماند.»

فرمود: «برو آن را صدقه بده، خداوند عوضش را می‌دهد، آیا نمی‌دانی که

هر چیزی کلیدی دارد و کلید رزق صدقه است!»

محمد نصیحت پدر را پذیرفت و آن چهل دینار اضافی را صدقه داد. از این

جریان ده روز بیشتر نگذشت که چهار هزار دینار برای امام آوردند، امام به

محمد فرمود: «پسر جانم! ما برای خدا، چهل دینار دادیم، خداوند به جای آن،

چهار هزار دینار (صد برابر) به ما عنایت فرمود.»^۱

۴. توکل و کوشش

عمر بن مسلم یکی از کسانی بود که با امام صادق علیه السلام دوست بود و رفت و آمد داشت. پس از مدتی حضرت او را ندید، از علی بن عبدالعزیز جویای احوال دوستش شد.

او گفت: «فدایت شوم! او دست از کسب و کار کشیده و روی به زهد و

عبادت آورده است.»

فرمود: «وای بر او! مگر نمی‌داند کسی که دست از کار بکشد، دعایش

مستجاب نخواهد شد. در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه: «هر کس متقی و

خدا ترس شود خدا راه بیرون شدن (از گناهان و بلاء) را بر او می‌گشاید و از

جایی که گمان ندارد به او روزی عطاء کند»^۱؛ نازل شد گروهی از مسلمانان، محل کسب و تجارت خود را رها نموده و به گوشه نشینی و عبادت پرداخته و می گفتند: «خداوند خود روزی رسان است و نمی گذارد افراد دیندار درمانده شوند، دیگر چه نیازی به زحمت تحصیل معاش و کسب و کار داریم.» چون این خبر به پیامبر ﷺ رسید، آن ها را فرا خواند و از روی اعتراض فرمود: «چرا کار و کسب را ترک کرده اید؟!»

آن ها گفتند: «خداوند متکلف روزی ما شده است.» پیامبر ﷺ فرمود: «چنین نیست که پنداشته اید، هر کس توان کار و کوشش داشته باشد و انجام وظیفه نکند خداوند دعایش را مستجاب نفرماید، شماها باید دنبال کار بروید.»

سپس فرمود: «من دشمن دارم آن کس را که کار را ترک کند و دهان به روی آسمان بگشاید و بگوید: خداوند، مرا روزی ده، و کوشش را رها کند.»^۲

۵. تبدیل رزق حلال به حرام

روزی امیر مؤمنان علیه السلام با چند نفر از یارانش کنار مسجدی برای خواندن نماز توقف نمودند، به مردی که در آنجا ایستاده بود فرمود: «اسب مرا نگاهدار، تا ما نماز بخوانیم.» هنگامی که آن حضرت وارد مسجد شد مرد افسار اسب را باز کرد و آن را به سرقت برد و فروخت!

امام پس از اتمام نماز از مسجد بیرون آمدند در حالی که دودرهم در دست داشتند تا به عنوان مزد به آن مرد بدهند، ولی مشاهده کردند اسب رهاست و افسارش به سرقت رفته!

۱. «...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...» (طلاق: ۲-۳).

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۳، ص ۱۹۲.

حضرت دو درهم را به یکی از خادمان‌شان دادند تا برای مرکب افساری بخرد، خادم وارد بازار شد و با همان افسار به سرقت رفته مواجه گشت که دزد آن فروخته بود، دو درهم را به مغازه‌دار داد و افسار را گرفت و نزد حضرت آورد، وقتی نگاه امام به افسار اسبش افتاد فرمود: «قطعاً انسان با بی‌صبری و افتادن در جاده شتاب روزی حلال را بر خود حرام می‌کند و با این کار بر آنچه برایش از جانب حق مقرر شده نمی‌افزاید.»^۱

۶. هر آن کس که دندان دهد نان دهد

امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که آن حضرت فرمود: «هنگامی که در شب معراج، به کنار درخت سدرۃ المنتهی، رسیدم و شاخه برگ آن درخت رو به رویم قرار گرفت، دیدم بعضی از میوه‌های شاخه‌های آن درخت، به طرف زمین، آویزان است، از بعضی شیر می‌چکد، از بعضی دیگر عسل و روغن و چیزی شبیه نان سفید بیرون می‌آمد و از بعضی چیزی مانند شیرۃ شیرین درخت خرما می‌ریخت و همه این ارزاق به‌سوی زمین سرازیر بود. پیش خود گفتم: این خوراک‌ها و نوشیدنی‌هایی که از این درخت بیرون می‌آید، در کجا قرار می‌گیرد؟ جبرئیل در آنجا نبود که از او بپرسم. زیرا جبرئیل نتوانست تا آنجا با من بیاید. خداوند در اعماق دلم ندا نمود: «ای محمد! این درخت با آن همه ارزاق را در این مکان ارجمند رویاندم تا به دختران و پسران مؤمنان غذا برسانم، پس به پدران دختران بگو: سینه‌های خود را به‌خاطر فقر دختران‌تان، تنگ نکنید. زیرا من، همان‌گونه که آن‌ها را آفریدم، روزی آن‌ها را خواهم داد.»^۲

۱. عبد الحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، قم، مکتبة آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، همان، ج ۲، ص ۴.

شکر و کفر نعمت

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ
(إبراهیم: ۷).

و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!»

پیام‌ها:

۱. سنّت خداوند بر آن است که شکر را وسیلهٔ ازدیاد نعمت قرار داده و این سنّت را قاطعانه اعلام کرده است. «تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ»؛

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند.

۲. خدا برای تربیت ما، شکر را لازم کرد نه آنکه خود محتاج شکر باشد.

«رَبُّكُمْ»؛

۳. با شکر، نه تنها نعمت‌های خداوند بر ما زیاد می‌شود، بلکه خود ما نیز

رشد پیدا می‌کنیم، زیاد می‌شویم و بالا می‌رویم. «لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛

۴. کیفر کفران نعمت، تنها گرفتن نعمت نیست، بلکه حتّی گاهی نعمت

سلب نمی‌شود، ولی به صورت نعمت و استدراج در می‌آید تا شخص، کم‌کم

سقوط کند. «لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. شکر و کفر نعمت در روایات

(الف) امام حسن مجتبیٰ علیه السلام فرمود: «نعمت‌های خداوند یک آزمون است اگر شکر و حق آن ادا شود برای انسان نعمت و اگر ناسپاسی کرد (همان نعمت) برایش نعمت و عذاب خواهد بود.»^۱

(ب) امام محمدباقر علیه السلام فرمود: «روزی کم را از طرف خدا برای خود بسیار شمار تا بتوانی از عهده شکر آن برآیی.»^۲

(پ) امام صادق علیه السلام فرمود: «خوشا بر کسی که نعمت خدا را به واسطه کفران و ناسپاسی دگرگون نسازد.»^۳

۲. معنای شکر نعمت

امام خامنه‌ای دامنه الله تعالی می‌فرمایند: «معنای شکر نعمت این است که، شما آن نعمتی را که خدا داده، اول بشناسید؛ آن را در جای شایسته خود - که خدا بر حسب حکمت خود معین کرده - مصرف نمایید.»^۴

۳. نتیجه ناشکری

امام خامنه‌ای دامنه الله تعالی می‌فرمایند: «شکر، چند پایه اصلی دارد: اول، شناختن نعمت و توجه پیدا کردن به آن است. آفت اول ما این است که به نعمت توجه

۱. علی بن یوسف بن مطهر حلی (برادر علامه حلی)، العدد القویة لدفع المخاوف اليومية، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۷.

۲. علی احمدی میانجی، مکاتیب الأئمة علیهم السلام، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۲۷۰.

۳. محمد بن الحسن طوسی، الأمالی، همان، ص ۲۱.

۴. بیانات امام خامنه‌ای دامنه الله تعالی در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه، ۱۳۷۰/۶/۲۷، دسترسی در:

نمی‌کنیم؛ نعمت سلامت را جز بعد از مریض شدن و ناقص‌العضو شدن نمی‌فهمیم؛ نعمت جوانی را جز بعد از پیر شدن، درست تشخیص نمی‌دهیم؛ اشکال کار این است. نعمت امنیت را جز بعد از دچار شدن به ناامنی نمی‌فهمیم. مردم کوفه، وقتی نعمت امیرالمؤمنین (ع) را فهمیدند، که حجاج بالای سرشان آمد؛ مردم مدینه نعمت وجود امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) را آن روز فهمیدند، که مسلم‌بن عقبه بالای سرشان آمد، قتل‌عام‌شان کرد، زن‌هاشان را بی‌ناموس کرد، بعد هم گفت همه‌تان باید اقرار کنید که برده یزید هستید. مردم یکی یکی آمدند و جلوی اقرار کردند و هر کس اقرار نکرد، گردنش را زد. آن مردم، آن وقت فهمیدند که حکومت امیرالمؤمنین (ع) و حکومت امن و امان و حکومت احترام و تکریم به مردم در دوران قبل، چقدر ارزش داشته است.^۱

۴. خوشه انگور

مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ گوید: در منی خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم و انگور تناول می‌کردیم. سائلی آمد و درخواست کمک کرد. امام صادق (ع) فرمود: «این خوشه انگور را به او بدهید.»

مرد سائل گفت: «نیازی به خوشه انگور ندارم، اگر درهمی باشد می‌پذیرم.»

امام صادق (ع) فرمود: «خداوند خودش وسعت و فراخی نعمت بدهد.» آن مرد سائل رفت، اما بعد از لختی بازگشت و گفت: «همان خوشه انگور را بدهید.»

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی،

۱۳۸۵/۳/۲۹، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3344>

امام صادق علیه السلام چیزی به او نداد و گفت: «خداوند وسعت و نعمت ارزانی دارد.»

دیری نگذشت که سائلی دیگر آمد و امام صادق علیه السلام سه حبه انگور برداشت و در دست او گذاشت.

مرد سائل سه حبه را گرفت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ خدا را سپاس که به من روزی داد.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «قدری صبر کن.» و بعد هر دو دست خود را پر از انگور نمود و به سائل داد.

سائل انگور را گرفت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

امام صادق علیه السلام به او فرمود: «باز هم صبر کن.» و بعد به غلام خود گفت: «آیا چیزی در کیسه داری؟» غلام پول‌های کیسه را بیرون آورد و ما تخمین زدیم که در حدود بیست درهم باشد.

امام صادق علیه السلام پول‌ها را گرفت و به سائل داد. سائل پول‌ها را گرفت و گفت: «الحمد لله. خدایا این نعمت از تو است از تو که شریک و هم‌تا نداری.»

باز امام صادق علیه السلام فرمود: «لختی تأمل کن.» و بعد پیراهن خود را از تن خود بیرون آورد و به سائل داد و گفت: «این پیراهن را بپوش.»

سائل پیراهن را گرفت و پوشید و گفت: «خدا را شکر که بر تن عریان من لباس پوشید»، و گویا گفت: «ای ابو عبد الله! خداوند به تو جزای نیک دهد.» و غیر از این دعایی نکرد، و رفت.

بعدها ما با خود فکر کردیم که اگر برای امام صادق علیه السلام دعا نمی‌کرد، آن حضرت همواره به خاطر سپاس خدا، بر عطای خود می‌افزود.^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۵۹۹.

۵. شکر نجات از گناه

زنی آلوده به گناه و فساد اخلاق با چند نفر از جوانان بنی اسرائیل تبانی کردند تا جوان پاکی را به دام اندازند. زن آلوده درحالی که آرایش کرده بود در خانه‌ای قرارگرفت، جوانان هرزه هم کمین کردند جوان عفیف را به داخل خانه انداخته و در را بستند.

جوان پاکدامن فوراً به زن گفت: «به من اجازه بده که رفع حاجت کنم.» سپس داخل مستراح شد و سر و روی خود را با نجاست آلوده کرد و در برابر زن قرار گرفت، زن که چشمش به چهره کثیف جوان افتاد او را از خانه بیرون راند. جوان به خانه خود آمد و پس از شست و شو به سجده شکر رفت و گفت: «پروردگارا تو را سپاس می‌گذارم که به من توفیق ترک گناه عنایت فرمودی و ترا شکر می‌کنم که ظاهرم به نجاسات و کثافات دنیا آلوده شد ولی باطنم به گناه آلوده نگردید.»^۱

۱. سید کاظم ارفع، اخلاق در قرآن: صفات دوستان خدا، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۰.

وَأَنْكَحُوا الْأَيَّامَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (نور: ۳۲).

مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است.

پیام‌ها:

۱. خانواده و جامعه، مسئول ازدواج افراد بی‌همسر است. «وَأَنْكَحُوا»؛
۲. ازدواج در اسلام، امری مقدس و مورد تأکید است. «وَأَنْكَحُوا»؛
۳. داشتن صلاحیت، شرط ازدواج است. «وَالصَّالِحِينَ» (یعنی باید طرفین صلاحیت اداره زندگی مشترک را داشته باشند)؛
۴. فقر، نباید مانع اقدام در امر ازدواج شود. «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ...»؛
۵. در صورت فقر، به ازدواج اقدام کنید و بر خدا توکل نمایید. «يُغْنِيهِمُ اللَّهُ»؛
۶. فقر، برای عروس و داماد عیب نیست. «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ...»؛
۷. خداوند، تأمین زندگی عروس و داماد را وعده داده است و ازدواج، وسیله وسعت و برکت زندگی است. «يُغْنِيهِمُ اللَّهُ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. ازدواج در روایات

(الف) پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «ای گروه جوانان هر یک از شما که قدرت ازدواج دارد حتماً اقدام نماید، زیرا این کار بهترین وسیله است، برای حفاظت چشم از نگاه‌های آلوده و خیانت‌آمیز و حفاظت عورت از بی‌عفتی و گناه.»^۱

(ب) پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «هر کس در اوایل جوانی ازدواج کند، شیطان فریاد زند: "فریاد از او، دو سوم دینش را از دستبرد من نگاه داشت." پس باید بنده خدا در نگهداری یک سوم دیگرش تقوی پیشه کند.»^۲

(پ) امام باقر ﷺ می‌فرمایند: «دو رکعت نماز انسان متأهل افضل است از اینکه انسان مجرد شب را به عبادت و روز را به روزه بگذراند.»^۳

(ت) امام صادق ﷺ می‌فرمایند: «دو رکعت نماز که انسان متأهل بخواند، با فضیلت‌تر است از هفتاد رکعت نماز که انسان مجرد بخواند.»^۴

۲. آرامش و پوشش عیوب

(الف) خداوند کریم می‌فرماید: «از جنس خودتان جفتی برای شما آفریدیم تا در کنار یکدیگر آرامش یابید. «لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» (روم: ۲۱).

(ب) و نیز می‌فرماید: «زن و مرد لباس یکدیگرند»^۵ که یک معنی آن این است که عیوب یکدیگر را می‌پوشانند.

۱. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۰۰.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱.

۳. عبد الله بن جعفر حمیری، قرب الإسناد، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ، ۱۴۱۳ق، ص ۲۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۳۲۸.

۵. بقره (۲)، آیه ۱۸۷.

۳. ازدواج = با جهاد

عابدی همسر خوبی داشت و در راه او فدا کاری می کرد تا اینکه همسرش از دنیا رفت. هر چه از او خواستند دوباره ازدواج نماید، می گفت: «تهایی برایم بهتر است.» مدتی که گذشت روزی به دوستانش گفت: «برایم همسری اختیار کنید تا ازدواج کنم.» علت تغییر عقیده اش را پرسیدند. او گفت: «یک هفته از فوت همسرم گذشته بود که در عالم رؤیا دیدم، گویا درهای آسمان گشوده شده و افرادی از آن درها پایین آمده، در هوا چرخ می زنند و هر کدام که از کنار من عبور می کنند، به نفر بعدی می گویند: "این شخص شومی است" و نفر بعدی حرف او را تصدیق می کند. من به خاطر هیبتی که داشتند، جرئت نمی کردم علت آن را از ایشان سؤال کنم. تا اینکه آخرین نفری که از کنار من عبور می کرد، غلامی بود. از او پرسیدم: "علت شومی چیست که می گویند؟" گفت: "منظور تو هستی!" گفتم: "چرا؟!" گفت: "ما تا به حال عمل تو را با اعمال مجاهدین فی سبیل الله در یک ردیف قرار می دادیم؛ مدتی است که به ما دستور داده شده عمل تو را در ردیف متخلفین (عقب ماندگان از جهاد) قرار دهیم. علت این دستور را هم نمی دانم." من متوجه شدم که این مدت، بدون همسر شدم و ثواب اعمالم کم شده است. بنابراین تصمیم گرفتم ازدواج کنم.»^۱

۴. ازدواج نکردن را، فضیلتی نیست

بانویی به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: «من را و زهد و وارستگی را برای خود برگزیده ام و مُتَبَتِّلَه هستم.»
امام علیه السلام فرمود: «منظور تو از این سخن چیست؟»

۱. محمد مهربان، شنیدنی های تاریخ، تهران، یاران، ۱۳۸۹، ص ۳۸؛ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، همان، ج ۳، ص ۷۱.

او گفت: «ازدواج نمی‌کنم.»

امام فرمود: «چرا ازدواج نمی‌کنی؟»

او جواب داد: «می‌خواهم با ترک ازدواج (چشم پوشی از لذت‌های مادی و

شهوانی) دارای فضل و کمال گردم.»

امام علیه السلام فرمود: «برو از این روش دست بردار! اگر ازدواج نکردن برای انسان،

فضل و کمال بود، حضرت زهرا علیها السلام سزاوارتر از تو بود که به خاطر آن فضل و

کمال، ازدواج نکند. با توجه به اینکه هیچ کسی از حضرت زهرا علیها السلام برای

تحصیل فضل و کمال، پیشی نگرفته است.»^۱

۵. ازدواج با دختر «کر، کور، شل و لال»

محمد پدر مقدس اردبیلی روزی در جوانی مشغول آبیاری مزرعه خود بود. آبی

که به آنجا می‌آمد سیبی با خود آورد، او آن را خورد ولی ساعتی بعد، از این کار

پشیمان شد، زیرا خود را مالک سیب نمی‌دانست، مجرای آب را به طرف

سربالا پیش گرفت و سرانجام به باغی رسید که شاخه‌های بعضی از درختان آن

به بیرون آمده بود و سیب از آن‌ها به زمین افتاده بود.

نزد باغبان رفت و حلالیت خواست. او گفت که: «این باغ مال من و برادرم

است، من سهم خود را حلال کردم ولی برادرم در نجف ساکن است و من

اختیاری از جانب وی ندارم.» محمد به نجف عزیمت کرد تا ضمن زیارت از

صاحب نصف سیب حلالیت بخواهد. در نجف نزد وی رفت ولی او حلال

کردن را مشروط بر آن کرد که محمد با دختر وی وصلت کند و در تعریف

دخترش گفت که: «وی کر و کور و شل و لال است.»

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۱۴، ص ۱۱۷.

محمّد که با تحمل سختی‌ها به نجف رسیده بود برگشتن را بدون اخذ نتیجه معقول نیافت و تن به قضا داد، عقد جاری شد و شب زفاف که محمّد منتظر یک موجود کر و کور و شل و لال بود، دختر خوش جمال و صحیح و سالمی را در حجله دید و وقتی از بیماری‌ها و نقایصی که پدرش، در حق وی گفته بود، پرسید: دختر مطالب پدر را چنین تعبیر کرد که: «مراد وی از کوری نشنیدن حرف‌های نادرست، منظور از کوری ندیدن نامحرمان، مقصود از شل بودن نرفتن به جاهای ناباب و مفهوم معنوی لال بودن اجتناب از غیبت و سخن‌های حرام است.»^۱

۶. ازدواج پسر مقام معظم رهبری علیه السلام

آقای دکتر حداد عادل تعریف کردند: وقتی خواستگاری انجام شد و خانم‌ها با هم صحبت کردند و دختر و پسر هم نشستند و با هم حرف زدند و توافق‌های کلی حاصل شد، نوبت این شد که من خدمت آقا برسم و درباره مراسم و مهریه و این جور چیزها صحبت کنیم. شبی خدمت ایشان رسیدم. ایشان صحبت را شروع کردند و اظهار لطف و محبت کردند و گفتند: «آقای حداد! به شما صریح بگویم که من در دنیا هیچ چیز ندارم، بچه‌های من هم هیچ چیز ندارند! اگر مایلید این ازدواج سربگیرد. این حرف اول و آخر من است. البته این را هم بگویم که خدا هم هیچ وقت مرا در زندگی مستأصل نگذاشته و در نمانده‌ام و زندگی من در هر حال گذشته است. همه زندگی من، غیر از کتاب‌هایم، در یک وانت بزرگ جا می‌شود!» در باب مهریه گفتند: «اگر می‌خواهید من عقد کنم، بیشتر از ۱۴ سکه عقد نمی‌کنم چون می‌خواهم میزان مهریه در جامعه بالا نرود. اگر نمی‌خواهید من عقد کنم، هر چه شما و داماد توافق کردید، یک کسی بیاید و عقد کند.»

۱. عبدالکریم پاک‌نیا، خاطرات ماندگار از خوبان روزگار، قم، فرهنگ اهل البيت علیهم السلام، ۱۳۸۹، ص ۲۰.

گفتم: «آقا! این چه حرفی است که شما می‌زنید؟ من اولاً معتقد به این هستم که باید تلاش کنیم مهریه در جامعه بالا نرود. بعد هم همه آرزو می‌کنند عقدشان را شما بخوانید، آن وقت عقد پسر و عروس‌تان را کسی دیگر بخواند!»

در باب مراسم هم فرمودند: «اگر بخواهید مجلسی بگیرید، من که نمی‌توانم در تالارهای بیرون بیایم، ناچاریم در همین منزل و دفتر خودمان مجلس را برگزار کنیم. ظرفیت اینجا هم محدود است و باید با توجه به این محدودیت جا، مهمان دعوت کنید.» در نتیجه مراسم خیلی ساده برگزار شد.

می‌دانید که در خرید برای داماد هم رسم و رسومی هست و خانواده عروس دوست دارند آن رسم‌ها را به جا بیاورند، به‌عنوان مثال رسم است که خانواده عروس برای داماد ساعت و کفش می‌خرند. آقا مجتبی حاضر نبود با خانم‌ها به خیابان و از این مغازه به آن مغازه برود. بالاخره به ایشان گفتم، بیایید من و شما با هم برویم و خرید کنیم. در تقاطع کریمخان و خیابان آبان، ساعت فروشی بزرگی بود و انواع و اقسام ساعت‌ها را داشتند.

صاحب مغازه هم از سن و سال ایشان فهمید که قاعدتاً باید داماد باشد. عکس من را هم در تلویزیون و روزنامه‌ها دیده بود. سلام و علیک کردند و ساعت‌ها را آوردند. آقای داماد رو کرد به فروشنده و گفت: «آقا! ارزان‌ترین ساعتی را که دارید بیاورید من ببینم.»

آن آقا خیلی تعجب کرد که این چه جور مشتری است؟ بالاخره یک ساعت بسیار معمولی آورد و آقا مجتبی با اصرار من با خرید آن موافقت کرد. بعد هم با ایشان به مغازه کفش فروشی رفتیم و یک کفش بسیار ساده و معمولی خریدیم و این شد کل خرید ما برای داماد!

از جمله نکاتی که مربوط به عروسی می‌شد این بود که می‌خواستند برای داماد انگشتر بخرند. به‌طور معمول خانواده عروس برای داماد انگشتر گران‌قیمت می‌خرند. متدینین پلاتین و برلیان می‌خرند که حرام نباشد. ایشان به ما و به خانمش گفت که من طلبه هستم و دو تا انگشتر نقره هم دارم که به دستم هست. انگشتر اضافی برای چیست؟ از این طرف اصرار بود که شما می‌خواهید داماد بشوید و خانواده عروس باید برای شما انگشتر بخرد. و از آن طرف انکار، این بحث به نتیجه نرسید و موضوع به گوش آقا رسید. آقا به من زنگ زد و فرمودند: «آقای حداد! من در میان لوازم خودم یک انگشتر نقره با نگین عقیق دارم که کسی آن را به من هدیه داده است. این را به عروس خانم هبه می‌کنم و ایشان به داماد بدهد.» ما دیدیم این پیشنهاد، مشکل را حل می‌کند. این هم شد انگشتر دامادی! عقد و عروسی برگزار شد و بعد به منزل‌شان رفتیم و ایشان عروس و داماد را دست در دست دادند و دعا کردند و آن‌دو زندگی‌شان را در آپارتمان ساده‌ای شروع کردند. خانه‌ای که الان در آن زندگی می‌کنند، حول و حوش ۷۰ متر است. داماد بنده یک وقت که می‌خواهد ما را دعوت کند، باید حواس‌مان باشد که بیشتر از ده دوازده نفر نشویم، چون برای پذیرایی مشکل جا پیدا می‌کند.^۱

۷. ازدواج جویبر و ذلفاء

امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی از اهل یمامه به نام جویبر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد. او مرد متدین و خوبی بود؛ اما کوتاه قد، مستمند، برهنه و از زشت رویان سودانی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله از سهم خود، یک صاع خرما برای او معین ساخت. دو ردای بلند نیز به او داد.

۱. خبرگزاری تسنیم، «نگاهی به سلوک و ساده‌زیستی مقام معظم رهبری»، دسترسی در:

روزی چشم حضرت به جویر افتاد و دلش به حال او سوخت. فرمود: «ای جویر شاید مناسب باشد همسری بگزینی تا هم زمینه ساز عفت تو باشد و هم تو را در دنیا و آخرت یاری رساند.»

جویر عرض کرد: «ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد، چه کسی به من اعتنا می کند، به خدا سوگند! نه حسب دارم و نه نسب، و نه مال و زیبایی، کدام دختر با این حال به من تمایل نشان می دهد؟»

پیامبر ﷺ فرمود: «ای جویر! خداوند به برکت اسلام هر کسی را که در جاهلیت عزیز بود، خوار کرد و هرکسی را که خوار بود، عزیز نمود. خداوند به برکت اسلام، تفاخر به حسب و نسب جاهلی را از بین برد. از این رو امروز سفید و سیاه، قریشی عرب و عجم همگی فرزندان آدم شمرده می شوند. خداوند آدم را از خاک آفرید و محبوب ترین مردم در روز قیامت نزد خداوند، مطیع ترین آنان در برابر فرامین الهی و پرهیزگارترین آنان خواهند بود. ای جویر! امروز در میان مسلمانان کسی را نمی شناسم که بر تو برتری داشته باشد؛ مگر کسی که از تو پرهیزگارتر و مطیع تر باشد. نزد زیاد بن لبید که از اشراف بنی بیاضه است، برو و بگو: من فرستاده رسول خدا نزد تو هستم. او می خواهد دختری ذلفاء را به تزویج جویر درآوری.»

وقتی جویر نزد زیاد بن لبید رسید و گفت: «رسول خدا از تو خواسته است دختری ذلفاء را به تزویج جویر درآوری.»

زیاد گفت: «ما دختران خود را جز به همگنان خود از انصار نمی دهیم... همین جا بمان تا من باز گردم.»

آن گاه نزد رسول خدا ﷺ رفت و گفت: «پدر و مادرم فدای شما باد!... ما دختران خود را جز به همگنان از انصار نمی دهیم.»

حضرت فرمود: «ای زیاد جویر مؤمن است و مؤمن هم کفو مؤمن و مسلمان هم کفو مسلمان است. ای زیاد! دخترت را به او بده و از او روی برنگردان.»

«زیاد به خانه بازگشت و آنچه را از پیامبر ﷺ شنیده بود، با دخترش در میان گذاشت. دخترگفت: «اگر از فرمان پیامبر ﷺ سرپیچی کنی، کافر می شوی، پس مرا به عقد او درآور.»

زیاد دخترش را بر اساس سنت خدا و رسول به عقد جویر درآورد و مهر او را برعهده گرفت و برایش خانه، فرش و اثاث خانه فراهم ساخت.»

جویر شب هنگام وارد خانه شد و چون چشمش به ذلفاء، خانه و اثاث و بوی خوش افتاد، به گوشه ای خزید و تا طلوع فجر به تلاوت قرآن، رکوع و سجود پرداخت و چون بانگ اذان شنید، از خانه خارج شد. و تا سه روز چنین کرد.

زیاد وقتی مطلع شد نزد پیامبر ﷺ رفت و ماجرا را باز گفت.

حضرت جویر را خواست و پرسید: «مشکل تو چیست؟»

جویر گفت: «ای رسول خدا! وارد خانه وسیعی شدم، فرش، اثاث خانه، همسر زیبا روی معطر را دیدم و به یاد اوضاع و احوال گذشته ام افتادم. دوست داشتم به پاس این لطف الهی، از خداوند به خاطر نعمت هایی که به من ارزانی داشته است، تشکر کنم از این جهت تصمیم گرفتم سه روز، روزه بگیرم و عبادت کنم.»

جویر سرانجام در یکی از غزوه ها به شهادت رسید.^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۳۳۹.

۸. جوان دیندار

مردی بود در مرو که او را نوح بن مریم می‌گفتند و قاضی و رئیس مرو بود و ثروتی بسیار داشت. او دختری با کمال و جمال داشت که بسیاری از بزرگان وی را خواستگاری کردند و پدر، در کار دختر سخت متحیر بود و نمی‌دانست او را به که دهد. می‌گفت اگر دختر را به یکی دهم، دیگران آزرده می‌شوند و فرو مانده بود.

قاضی، باغی بسیار آباد و پر میوه داشت. روزی به خدمتکار جوان خویش به نام مبارک که بسیار پارسا و دیندار بود، گفت: «امسال به تاکستان (باغ انگور) برو و از آنجا نگهداری کن.» خدمتکار برفت و دو ماه در آن باغ به کار پرداخت.

روزی قاضی به باغ آمد و گفت: «ای مبارک! خوشه‌ای انگور بیاور.» جوان، انگوری بیاورد، ترش بود. قاضی گفت: «برو خوشه‌ای دیگر بیاور.» آورد، باز هم ترش بود. قاضی گفت: «نمی‌دانم باغ به این بزرگی، چرا انگور ترش پیش من می‌آوری و انگور شیرین نمی‌آوری؟!» مبارک گفت: «من نمی‌دانم کدام انگور شیرین است و کدام ترش!» قاضی گفت: «سبحان الله! تو امروز دو ماه است که انگور می‌خوری و هنوز نمی‌دانی شیرین کدام است؟» گفت: «ای قاضی! به نعمت تو سوگند که من هنوز از این انگور نخورده‌ام و مزه‌اش را ندانم که ترش است یا شیرین!» پرسید: «چرا نخوردی؟» گفت: «تو به من گفتی که انگور نگاه‌دار، نگفتی که انگور بخور و من چگونه می‌توانستم خیانت کنم!» قاضی بسیار شگفت زده شد و گفت: «خدا تو را بدین امانت نگه دارد.» قاضی چون دانست که این جوان، بسیار عاقل و دیندار است، گفت: «ای مبارک! مرا در تور غبت افتاد، آنچه می‌گویم، باید انجام بدهی!» گفت: «اطاعت می‌کنم.»

قاضی گفت: «ای جوان! مرا دختری است زیبا، که بسیاری از بزرگان او را خواستگاری کرده‌اند، نمی‌دانم به که دهم، تو چه صلاح می‌دانی؟» مبارک گفت: «کافران در جاهلیت، در پی نسب بودند و یهودیان و مسیحیان، روی زیبا و در زمان پیامبر ما، دین می‌جستند و امروز، مردم ثروت طلب می‌کنند، تو هر کدام را خواهی اختیار کن!»

قاضی گفت: «من دین را انتخاب می‌کنم و دخترم را به تو خواهم داد.» مبارک گفت: «ای قاضی! آخر من یک خدمتکارم، دخترت را چگونه به من می‌دهی و او کی مرا می‌خواهد؟!»

قاضی گفت: «برخیز با من به منزل بیا، تا چاره کنم.» چون به خانه آمدند، قاضی به مادر دختر گفت: «ای زن! این خدمتکار، جوانی بسیار پارسا و شایسته است، مرا رغبت افتاد که دخترم را به او بدهم، تو چه می‌گویی؟» زن گفت: «هر چه تو بگویی، اما بگذار بروم و داستان را برای دختر بگویم، ببینم نظر او چیست.» مادر بیامد و پیغام پدر به او رسانید.

دختر گفت: «چون این جوان دیندار و امین است، می‌پذیرم و آنچه شما فرمایید، من همان کنم و از حکم خدا و شما بیرون نیایم و نافرمانی نکنم!.» قاضی، دخترش را به مبارک داد با ثروتی بسیار. پس از چندی، خدای تعالی به آنان پسری داد که نامش را عبدالله بن مبارک گذاشتند و تا جهان هست، حدیث او کنند به زهد و علم و پارسایی!^۱

۱. محمد غزالی، نصیحة الملوك، تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۱۵، ص ۲۶۳، با اندکی تغییر.



وفای به عهد

... أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (اسراء: ۳۴).

به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می‌شود!

پیام‌ها:

۱. به پیمان‌ها - هر چه و با هر که باشد - وفادار باشیم. «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»؛
۲. توجّه به مسئولیت، انسان را از گناه باز می‌دارد. «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. وفای به عهد در روایات

- الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید به آنچه وعده کرده است، عمل کند.^۱
- ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «وعده دادن مؤمن به برادرش نذری است که کفاره ندارد. پس هر کدام این وعده را انجام ندهد، مخالفت با خدا را شروع کرده است و به خشم او دچار شده است. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گویید که آنرا انجام نمی‌دهید؛ نزد خداوند سخت ناخوشایند است که سخنی بگویید و به آن عمل نکنید.»^۲

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۶۴.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۱۲، ص ۱۶۵.

پ) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «به خدا یقین ندارد کسی که عهد و پیمان خود را فرو گذارد.»^۱

۲. وفای به عهد، جوانمردی، نیکوکاری

دو نفر مردی را کشان کشان نزد خلیفه دوم می بردند. جوان بود و عرق آلود، با قدی بلند و چهره‌ای چون همه اعراب بدوی، آفتاب سوخته و سیاه چرده. از نوع چفیه و عقال و پیراهن بلندش می توانست فهمید که از اهل مدینه نیست. آن دو تن که بازوان او را می کشیدند نیز جوان بودند و سخت آشفته و همچون او، عرق آلود. با تندى و خشم چیزهایی می گفتند که نشانه بی‌تابی و ناراحتی بسیارشان بود. اما جوان اسیر، آرام بود و کم و بیش پا به پای آنان می آمد و انبوه جمعیت کنجکاو، از پس و پشت آنان می آمدند. در پیشگاه خلیفه، آن دو نفر دست از او باز داشتند و با حرارت و خشم در حضور خلیفه گفتند: «ما دو تن برادریم، امروز پدرمان در باغ اطراف مدینه مشغول کار خود بود که این ناجوانمرد، او را کشت. اکنون به دادخواهی آمده‌ایم تا طبق دستور اسلام و قرآن قصاص شود.»

خلیفه گفت: «ای جوان! تو در دفاع از خویش چه داری که بگویی؟»
جوان گفت: «ای خلیفه! این دو برادر راست می گویند، اما شرح واقعه چنین است که من ساربانى از اعراب بیابانم. با شترانم از کنار باغ اینان می گذشتم، درختانی چند، سر از دیوار به فراسوی باغ بیرون آورده بودند. شتری از من با دیدن برگ‌های سبز آن درختان، به آن سوشتافت و تا من بجنبم، شتران دیگر نیز به همان طرف رمیدند و از آن شاخه‌ها خوردند. پدر این دو جوان، با سنگی

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۵۳.

درشت به نخستین شتر زد. شتر افتاد و دیگر برنخاست! من آن شتر را بسیار دوست می‌داشتم. سرخ موی و چابک و جوان بود و با من الفتی تمام داشت. چون شترم را غرقه در خون دیدم، خشمگین شدم و همان سنگ را برداشتم و به‌سوی پدر این دو جوان افکندم. سنگ، راست بر بناگوش او فرود آمد و مرد افتاد و دیگر برنخاست. اینک، برای قصاص آماده‌ام. اما برادری نابالغ دارم که مالی بسیار از پدرم به ارث برده است و نزد من است. من آن مال را در جایی پنهان کرده‌ام که هیچ‌کس را بدان دسترسی نیست. ای خلیفه! چنانچه مرا اکنون به‌قصاص بگشی، آن مال از بین خواهد رفت و مسئول آن تو خواهی بود. ولی اگر کسی سه روز مرا ضمانت کند، در پیشگاه خداوند عهد می‌کنم که بروم و این کار را به انجام برسانم و نزد شما باز گردم.»

آنگاه جوان در چهره حاضران نگریست. همه، چشم‌ها را از نگاه او دزدیدند. چه کسی حاضر می‌شد که ضامن یک قاتل شود؟ به‌ویژه که هیچ‌کس او را در آن جمع نمی‌شناخت! جوان به یک یک نظر دوخت و در سیمای هیچ کدام از حاضران نشان همراهی نیافت.

ناگهان در میان جمع، چشمش به چهره‌ای افتاد که اگر چه او نیز هیچ نمی‌گفت، ولی سیمایی نجیب و انسانی داشت. در آن نوری بود که پنداشت می‌تواند به زندگی سیاه او بتابد. پس خود پا پیش نهاد و به خلیفه گفت: «من این مرد را به ضمانت انتخاب می‌کنم.» همه حاضران با تعجب گفتند: «ابوذر را؟»

گفت: «نامش را نمی‌دانم، اما اکنون که می‌گویید، آری، ابوذر را!!»

سپس رو به ابوذر کرد و گفت: «آیا تو حاضری ضامن من شوی؟»

ابوذر، بی‌هیچ تردید یا تغییر حالتی در چهره گفت: «آری!»

برادران پدر کشته گفتند: «ما نیز به ضمانت ابوذر تن می‌دهیم.»

جوان چون تیر که از کمان بجهد، از میان جمع به بیرون جست. غروب روز سوم بود. آفتاب با اضطراب و رنگ پریده، می‌رفت که سر به بالش کوهسار گذارد. دو جوان پدر مرده، بی‌تاب و نگران، پا به پا می‌کردند و به راه می‌نگریستند. خلیفه و یاران او نیز نگران بودند. یکی از برادران طاقت نیاورد و به خشم خروشید که: «ای اباذر! این جوانک، چون مرغ از قفس پرید و ما طبق قانون اسلام، تو را به جای او قصاص خواهیم کرد!»

یکی از حاضران گفت: «آری، جوانک دیگر نخواهد آمد، اما شما گذشت کنید و دیه پدر را بستانید، ابوذر حیف است که کشته گردد.»

آن دو جوان با هم گفتند: «خیر! ما تا قصاص نکنیم، آرام نخواهیم گرفت، ابوذر چرا ضمانت کرد و قاتل پدر ما را رها ساخت؟ اینک خود او باید قصاص شود.»

ابوذر با نهایت آرامش پاسخ داد: «من تا غروب کامل آفتاب صبر خواهم کرد. اگر او نیامد، در اختیار شما هستم تا هر چه قانون خداوند و رضای اوست، انجام دهید.»

غروب نزدیک شده بود و ابوذر تن به مرگ سپرده بود. برخی همدلان حاضر در مجلس، آرام آرام برای او می‌گریستند که ناگهان جوان قاتل عرق ریزان و خاک آلود، با چشمانی که از خستگی به سرخی می‌زد، از در وارد شد و بر همه درود فرستاد و در میان شگفتی همگان، با صدایی بریده بریده، اما فصیح و محکم و شیوا گفت: «رفتم و کار آن برادر را به یکی از دایی‌های وی سپردم و خیالم آسوده شد و نیز برخی از کارهای دیگرم را انجام دادم و دیگر درنگ نکردم و به سوی اینجا تاختم، تا نگویند که وفای به عهد از میان برخاسته است!»

ابوذر گفت: «من نیز این جوان را نمی‌شناختم، اما چون بر من انگشت نهاد و به

من امید بست، ضمانت او را پذیرفتم تا نگویید که جوانمردی از میان رفته است!»
 دو برادر پدر مرده نیز، که چنین وفای به عهد و چنان جوانمردی را دیدند،
 بی اختیار خشمشان فرو نشست و عقده کینه در سینه‌شان از هم گسست و
 چین‌های تنگدلی از پیشانی‌شان برخاست و گره ابروان‌شان به مهر از هم باز شد
 و یک صدا گفتند: «ما نیز در برابر آن فتوت و این وفای به عهد، از خون پدر و
 حتی از قبول خون‌بهای او نیز در می‌گذریم تا نپندارند که نیکی و نیکوکاری
 معدوم شده است.»^۱

۳. انواع عهد

رسول خدا ﷺ فرمود: فردای روز قیامت نزدیک‌ترین شما به من کسانی
 هستند که راست‌گو باشند و اداء امانت کنند و به عهد خود وفا نمایند، و خلق
 نیکو داشته باشند و خود را به مردم نزدیک نمایند.^۲
 حضرت امام خامنه‌ای (علیه السلام) در توضیح بخش «أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ» این حدیث
 فرموده‌اند:

«[در مورد] پیمان‌های فردی و اجتماعی، وفای به این عهدها بکنید؛ که
 البته مهم‌ترینش پیمان‌های اجتماعی است؛ این قراردادهای اجتماعی، این
 حقوق شهروندی [است]. خب این چیزهایی که حالا امروز فرنگی‌ها یاد
 گرفته‌اند می‌گویند "حقوق شهروندی"، ماها هم از این‌ها می‌خواهیم یاد
 بگیریم! حرف‌هایی که در روایات ما و در قرآن ما هست، حالا ما داریم از
 غربی‌ها این‌ها را [یاد می‌گیریم]! خب اینجا دارد می‌گوید «أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ»؛

۱. سیدعلی موسوی گرمارودی، پرتو انسان‌ها، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸، ص ۴۳.

۲. محمد بن الحسن طوسی، الأمالی، همان، ص ۲۲۹.

«عهد» یعنی قرارداد، آن چیزی که بین شما و بین دیگران قرارداد بسته [شده]. شما وقتی در یک محیط با هم زندگی می‌کنید، یک قراردادی با هم بسته‌اید دیگر؛ مثل این است که در یک آپارتمانی ده خانواده زندگی می‌کنند؛ این‌ها ولو هیچ کاغذی هم امضا نکرده‌اند، [اما] یک معاهداتی در مقابل هم دارند؛ این چیز قهری است دیگر؛ [به عنوان مثال] تو سر و صدا نکن که در خانه او بچه‌اش از خواب بیدار نشود، او هم سر و صدا نکند که بچه تو از خواب بیدار نشود؛ این قرارداد روشنی است دیگر؛ حقوق شهروندی یعنی این‌ها.^۱

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مد ظله) در شرح حدیثی درباره ویژگی‌های نزدیک‌ترین افراد به پیامبر (ص) در روز قیامت در ابتدای درس خارج فقه، ۱۳۹۷/۹/۳، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/news-.content?id=40987>

امانت‌داری

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا (نساء: ۵۸).

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید!

پیام‌ها:

۱. هر امانتی صاحبی دارد و هرکس لیاقت و استعداد کار و مقامی را دارد. «أَهْلِهَا»؛

۲. در ادای امانت، ایمان شرط نیست. نسبت به همه مردم باید امین بود. «أَهْلِهَا، النَّاسِ»؛

۳. اگر مردم هم، خیانت در امانت را نفهمند، خدا بینا و شنواست. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. امانت‌داری در روایات

الف) سلیمان بن خالد گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «همانا مؤمن کسی است که مسلمین او را امین بر اموال و جان خویش قرار داده‌اند.»^۱

ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «آن که امانت دار نیست، ایمان ندارد.»^۲

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۳۴، باب المؤمن وعلاماته و صفاته.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۵۱.

پ) هر کس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش بازنگرداند، سپس مرگش فرا رسد به دین من نمرده است و در حالی خدا را ملاقات می‌کند که خدا بر او خشم گرفته است.^۱»

۲. نتیجه امانت‌داری

در مکه معظمه جوان فقیری بود و همسری شایسته داشت. روزی از خانه بیرون رفت و به حرم مشرف شد، در حالی که غذای آن روز را نداشت. هنگام بازگشت از خانه خدا، در بین راه کیسه‌ای یافت و چون آن را گشود، دید هزار دینار زر سرخ در آن است.

خیلی خوشحال شد، نزد همسرش آمد و داستان را تعریف کرد. زنش به او گفت: «این لقمه حرام است، باید آن را ببری در همان محلی که بافتی و اعلام کنی، شاید صاحبش پیدا شود.»

جوان از خانه بیرون آمد، وقتی به آن محل رسید که کیسه زر را یافته بود، دید مردی صدا می‌زند: «چه کسی کیسه‌ای پول پیدا کرده که هزار دینار زر سرخ در آن بوده است؟»

جوان پیش رفت و گفت: «من آن را پیدا کرده‌ام، این کیسه‌ی توست، طلاهایت را بگیر!»

آن مرد کیسه را گرفت و شمرد، دید درست است، دوباره کیسه را به او بازگرداند و گفت: «مال خودت باشد، با من به منزل بیا، با تو کار دیگری هم دارم.»

سپس آن جوان را به خانه خود برد و نه کیسه‌ی دیگر که در هر کدام یک هزار دینار زر سرخ بود، به او تحویل داد و گفت: «همه این پول‌ها از آن توست!» جوان شگفت زده شد و گفت: «مرا مسخره می‌کنی؟»

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، همان، ج ۴، ص ۱۵.

مرد گفت: «من اهل استهزاء نیستم و به خدا سوگند که تو را مسخره نمی‌کنم. قضیه این است که در موقع تشرف به مکه، مردی از اهل عراق این زرها را به من داد و گفت: این‌ها را با خود به مکه می‌بری و یک کیسه آن را در معبری می‌اندازی. پس از آن ندا کن چه کسی آن را یافته است، اگر کسی آمد و اظهار داشت من برداشته‌ام، نه کیسه دیگر را نیز به او بده. زیرا چنین کسی امین است. شخص امین، هم خودش از این مال می‌خورد و هم به دیگران می‌دهد و صدقه ما هم، به تبع صدقه او، مورد قبول خدا واقع خواهد شد!»

جوان، آن ده هزار اشرفی را برداشت و به خانه خود رفت و به خاطر داشتن صفت امانت، از ثروتمندان روزگار شد.^۱

۳. امانت‌داری مرحوم شیخ انصاری

نقل می‌کنند که در زمان شیخ انصاری، شخصی در خواب شیطان را دید که تعداد زیادی افسار همراه خودش دارد ولی این افسارها مختلف است؛ بعضی از افسارها خیلی شل است، طناب بسیار ضعیفی را به صورت افسار درآورده است، بعضی از آن‌ها چرمی است و بعضی به صورت زنجیر، زنجیرهای مختلفی که بعضی از آن‌ها خیلی کلفت است. در میان این‌ها یک زنجیر خیلی کلفت و قوی بود که خیلی جالب بود.

از شیطان پرسید: «این‌ها چیست؟»

شیطان گفت: «این‌ها افسارهایی است که به سر بنی آدم می‌زنم و آن‌ها را به طرف گناه می‌کشانم.»

گفت: «آن زنجیر کلفت برای چیست؟»

شیطان گفت: «این برای یک آدم خیلی گردن کلفتی است.»

۱. <https://ido.ir/pages/?id=96711>.

گفت: «چه کسی؟»

شیطان گفت: «شیخ انصاری؛ اتفاقاً دیشب زدم به سرش و چند قدم آوردم، ولی زد و آن را پاره کرد.» بعد آن شخص گفت: «حالا افسار ماها کجاست؟» شیطان گفت: «شما که افسار نمی خواهید، شما دنبال من هستید! این افسار مال آنهایی است که دنبال من نمی آیند.»

آن شخص صبح آمد خواب را برای شیخ انصاری نقل کرد. مثل اینکه شبی بوده که شیخ خیلی اضطراب پیدا می کند و از پولی که بابت سهم امام بوده و فردا بایستی تقسیم می کرده است، به عنوان قرض چیزی بر می دارد. می آید تادم در، ولی پشیمان می شود و برمی گردد می گذارد سر جایش. شیطان که گفته بود زنجیر را زدم به سرش و او را چند قدم آوردم ولی پاره کرد و رفت، قضیه این بوده است.^۱

۴. نهی پیامبر ﷺ از دستبرد به امانت

در ماجرای فتح خیبر، غذای سپاه اسلام تمام شد به طوری که ناچار شده بودند از گوشت چارپایانی که مکروه است (مانند گوشت قاطر و اسب و...) استفاده کنند، در این شرایط، چوپانی که در بیابان، گوسفندهای یهودیان خیبر را می چرانید به حضور پیامبر ﷺ آمد و مسلمان شد، و عرض کرد: «تکلیف من در مورد این گوسفندها که در نزد من است چیست؟»

با توجه به اینکه مسلمانان نیز از پیامبر ﷺ خواستند که آن گوسفندها را مصادره کنند و تصرف نموده و از گوشت آنها بهره مند شوند. پیامبر ﷺ جواب منفی داد و فرمود: «این گوسفندها در دست این چوپان، امانت است، او باید این امانت ها را به صاحبانش برساند، و ما نمی توانیم به آنها دستبرد بزنیم.»
تعبیر پیامبر ﷺ به چوپان چنین بود: «در آیین ما خیانت به امانت یکی از

۱. مرتضی مطهری، همان، ج ۴، ص ۲۷۶.

بزرگ‌ترین جرم‌ها است، بر تو لازم است که همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبان‌شان برسانی.»

او به دستور پیامبر ﷺ گوسفندها را به صاحبان‌شان سپرد، و سپس به سپاه اسلام پیوست و با دشمنان جنگید و به شهادت رسید.^۱

۵. انواع امانت

رسول خدا ﷺ فرمود: «فردای روز قیامت نزدیک‌ترین شما به من کسانی هستند که راست‌گو باشند و اداء امانت کنند و به عهد خود وفا نمایند، و خلق نیکو داشته باشند و خود را به مردم نزدیک نمایند.»^۲

حضرت امام خامنه‌ای (رحمه الله) در توضیح بخش «أَدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ» این حدیث فرموده‌اند: «امانت فقط این نیست که حالا یک پولی شما دست بنده بسپرد، بنده آن را به شما برگردانم؛ این یکی از انواع امانت است. همه آن چیزهایی که مردم به ما می‌سپرنند، امانت‌های مردم است؛ مقام را به ما می‌سپرنند، امتیث را به ما می‌سپرنند، دین‌شان را به ما می‌سپرنند، حفظ نوامیس‌شان را به ما می‌سپرنند؛ همه این چیزها امانت‌های مردم دست ما است. ما حکومتیم دیگر؛ هر کسی هر جا هست؛ یکی مثل بنده در یک جایگاهی قرار دارد، یکی در جایگاه دیگری قرار دارد، یکی قاضی است، یکی مسئول تعلیم و تربیت است، یکی امام جماعت است؛ همه این‌ها امانت‌هایی است که دست ما سپرده است؛ اداء امانت. هر کدام بهتر اداء امانت کردید، آنجا جای‌تان به حضرت نزدیک‌تر است و امتیث‌تان بیشتر است.»^۳

۱. عبدالملک بن هشام، السيرة النبوية، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۷۵ق، ج ۳، ص ۳۴۵.

۲. محمد بن الحسن طوسی، الأمالی، همان، ص ۲۲۹.

۳. بیانات امام خامنه‌ای (رحمه الله) در شرح حدیثی درباره ویژگی‌های نزدیک‌ترین افراد به پیامبر ﷺ در روز قیامت در ابتدای درس خارج فقه، ۱۳۹۷/۹/۳، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/news-.content?id=40987>

محبت و مهر ورزی

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... (فتح: ٢٩).
محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار
سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.

پیام‌ها:

۱. یکی از ابزار و شیوه‌های تربیت، معرفی الگوهاست. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»؛
۲. ایمان به رسول خدا، «آمنوا به» گام اول است، مهم‌ترین گام، همراهی
با رسول است. «وَالَّذِينَ مَعَهُ»؛
۳. مسلمانان باید در برابر دشمن؛ خشونت، قاطعیت، صلابت و شدت
داشته و در برابر دیگر مؤمنان؛ رأفت، مودت، رحمت و عطوفت، مهر و
احساسات داشته باشند. «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛
۴. بی‌تفاوتی ممنوع، مسلمان باید مظهر حب و بغض باشد. «أَشِدَّاءُ عَلَى
الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛
۵. ملاک مهر و قهر، ایمان و کفر است، نه قوم و قبیله و مال و ثروت.
«أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. محبت و مهر ورزی در روایات

- (الف) رسول اعظم ﷺ فرمود: مؤمنان در مهربانی و دوستی یکدیگر چون اعضای یک پیکرند که وقتی عضوی به درد آید اعضای دیگر آرام نگیرند.^۱
- (ب) امام علی علیه السلام در توصیف رسول خدا ﷺ فرمود: «از همه کس به مردم مهربان‌تر و از همه کس به مردم دلسوزتر بود.»^۲
- (پ) پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «بزرگ‌ترین پاداش و محبوب‌ترین شخص در نزد خداوند از میان دو نفر که با هم رفیق هستند برای کسی است که مهربان‌ترین به دیگری است.»^۳
- (ت) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «با مهربانی به دیگران است که رحمت فرود می‌آید.»^۴
- (ث) امام باقر علیه السلام فرمود: «دو مؤمن هرگاه با یکدیگر دیدار کنند و با هم دست دهند، بی‌تردید خداوند عزّ و جلّ به آن دو توجه کند، و گناهان آن دو بریزد بسان ریزش برگ از درخت.»^۵

۲. عاطفه جوشان؛ خصوصیت جامعه اسلامی

- امام خامنه‌ای دامنه‌ای فرموده‌اند:
- «پیامبر اکرم ﷺ نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۵۸، ص ۱۵۰.
۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، همان، ج ۲، ص ۵۹۹.
۳. ابراهیم بن محمد بیهقی، همان، ج ۲، ص ۳۵۸.
۴. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۴۶.
۵. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۸۰، باب المصافحه.

من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتیم: ... چهارم، عشق و عاطفه جوشان. این هم از خصوصیات اصلی جامعه اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ «يَحِبُّهُمْ وَيَحْبُونَهُ» (مائده: ۵۴)، «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره: ۲۲۲)، «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱). محبت، عشق، محبت به همسر، محبت به فرزند، که مستحب است فرزند را ببوسی؛ مستحب است که به فرزند محبت کنی؛ مستحب است که به همسر عشق بورزی و محبت کنی؛ مستحب است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛ محبت به پیامبر ﷺ، محبت به اهل بیت ؛ «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری: ۲۳).^۱

۳. جواب محبت

انس بن مالک می‌گوید: کنیزی دسته گلی به امام حسن  هدیه داد، امام  او را در راه خدا آزاد کرد.

به آن حضرت عرض کردم: «به خاطر یک دسته گل او را آزاد کردی؟» حضرت فرمود: «خدای متعال ما را چنین تربیت کرده است، آنجا که می‌فرماید: (وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها) (نساء: ۸۶)؛ هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید؛ بنابراین، از تحیت بهتر همان آزاد کردن بود.»^۲

۴. هدایت اعرابی با مهربانی

عربی بیابانی و وحشی وارد مدینه شد و یکسره به مسجد آمد، تا مگر از رسول

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مد ظله) در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=2886>

۲. علی بن عیسی اربلی، همان، ج ۲، ص ۳۱.

خدا ﷺ سیم و زری بگیرد. هنگامی وارد مسجد شد که آن حضرت در میان انبوه اصحاب و یاران خود بود. حاجت خویش را اظهار کرد و عطایی خواست. رسول اکرم ﷺ چیزی به او عطا کرد، ولی او قانع نشد و آن را کم شمرد؛ به علاوه سخن درشت و ناهمواری بر زبان آورد و نسبت به رسول خدا ﷺ جسارت کرد. اصحاب و یاران سخت خشمگین شدند، و چیزی نمانده بود که آزاری به او برسانند، ولی آن حضرت مانع شد. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او کمک کرد؛ اعرابی اظهار رضایت کرد و کلمه‌ای تشکرآمیز به زبان آورد. در این وقت رسول اکرم ﷺ به او فرمود: «تو سخن درشت و ناهمواری بر زبان راندی که موجب خشم اصحاب و یاران من شد. من می‌ترسم از طرف آن‌ها به تو گزندی برسد، ولی اکنون در حضور من این جمله تشکرآمیز را گفתי، آیا ممکن است همین جمله را در حضور جمعیت بگویی تا خشم و ناراحتی آنان نسبت به تو از بین برود؟»

اعرابی گفت: «مانعی ندارد.»

اعرابی به مسجد آمد، در حالی که همه جمع بودند، رسول خدا ﷺ رو به جمعیت کرد و فرمود: «این مرد اظهار می‌دارد که از ما راضی شده، آیا چنین است؟»

اعرابی گفت: «چنین است.» و همان جمله تشکرآمیز که در خلوت گفته بود را تکرار کرد. اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ خندیدند. در این هنگام آن حضرت رو به جمعیت کرد و فرمود: «مَثَلُ مَنْ وَ اَيْنَ كَوْنِهِ اِفْرَاد، مَثَلُ هَمَانِ مَرْدِيْ اَسْتِ كِه شَتْرَش رَمِيْدَه بُوْد وَ فَرَار مِي كَرْد، مَرْدَم بَه خِيَال اِيْنَكِه بَه صَاحِب شَتْر كَمَك بَدَهْنْد فَرِيَاد كَرْدَنْد، وَ بَه دَنْبَال شَتْر دَوِيْدَنْد؛ اَن شَتْر بِيَشْتَر رَم كَرْد وَ فَرَارِي تَر شُد. صَاحِب شَتْر مَرْدَم رَا بَانْگ زْد وَ كَفْت: خَوَاش مِي كَنْم كَسِي بَه

شتر من کاری نداشته باشد، من خودم بهتر می دانم که از چه راه شتر خویش را رام کنم. همین که مردم را از تعقیب بازداشت، رفت و یک مشت علف برداشت و آرام آرام جلوی شتر آمد، بعد با کمال سهولت، مهار شتر خویش را در دست گرفت و روان شد. اگر دیروز من شما را آزاد گذاشته بودم، به طور حتم این اعرابی به دست شما کشته شده بود - و در چه حال بدی کشته شده بود، در حال کفر و بت پرستی - ولی من مانع دخالت شما شدم، و خودم با نرمی و ملایمت او را آرام (و هدایت) کردم.^۱

۵. مهربانی امام حسین علیه السلام به مرد شامی

شخصی از اهل شام، به قصد حج یا مقصد دیگر به مدینه آمد. چشمش به مردی افتاد که در کناری نشسته بود؛ توجهش جلب شد و سؤال کرد: «این مرد کیست؟» گفته شد: «حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است.» سوابق تبلیغاتی عجیبی که در روحش رسوخ کرده بود، موجب شد که دیگ خشمش به جوش آید و آنچه می تواند دشنام، نثار امام حسین علیه السلام بنماید. همین که هر چه خواست گفت و عقده دل خود را گشود، امام حسین علیه السلام بدون آنکه خشم بگیرد و اظهار ناراحتی کند، نگاهی پر از مهر و عطوفت به او کرد، و پس از آنکه چند آیه از قرآن - مبنی بر حسن خلق و عفو و اغماض - قرائت کرد به او فرمود: «ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم.» آنگاه از او پرسید: «آیا از اهل شامی؟» جواب داد: «آری.» امام علیه السلام فرمود: «من با این خلق و خوی، سابقه دارم و سرچشمه آن را می دانم.» پس از آن فرمود: «تو در شهر ما غریبی، اگر احتیاجی داری حاضریم به تو کمک دهیم، حاضریم در خانه خود از تو پذیرایی کنیم، حاضریم تو را بپوشانیم، حاضریم به تو پول بدهیم.»

۱. مرتضی مطهری، همان، ج ۱۸، ص ۲۰۹.

مرد شامی که منتظر بود امام با عکس العمل شدیدی با او برخورد کند، و هرگز گمان نمی‌کرد با یک چنین گذشت و اغماضی روبه‌رو شود، چنان منقلب شد که گفت: «آرزو داشتم در آن وقت زمین شکافته می‌شد و من به زمین فرو می‌رفتم، و این چنین نشناخته و نسنجیده گستاخی نمی‌کردم. تا آن ساعت برای من، در روی زمین کسی از حسین بن علی علیه السلام و پدرش مبعوض‌تر نبود، و از آن ساعت، کسی نزد من از او و پدرش محبوب‌تر نیست.»^۱

۶. داروی معجزه آسا

لقمان حکیم گفت: «من سیصد سال با داروهای مختلف، مردم را مداوا کردم و در این مدت طولانی به این نتیجه رسیدم که هیچ دارویی بهتر از "محبت" نیست.» کسی از او پرسید: «و اگر این دارو هم اثر نکرد چه؟»

لقمان حکیم لبخندی زد و گفت: «مقدار دارو را افزایش بده.»

«جواب سلام را با سلام، جواب تشکر را با تواضع، جواب کینه را با گذشت، جواب بی‌مهری را با محبت، جواب دروغ را با راستی، جواب دشمنی را با دوستی، جواب خشم را با صبوری، جواب سردی را با گرمی، جواب نامردی را با مردانگی، جواب پشتکار را با تشویق، جواب بی‌ادبی را با سکوت، جواب نگاه مهربان را با لبخند، جواب لبخند را با خنده، جواب دل‌مرده را با امید، جواب منتظر را با نوید و جواب گناه را با بخشش بده. و هیچ وقت هیچ چیز و هیچ کس را بی‌جواب نگذار، مطمئن باش هر جوابی بدهی یک روزی، یک جوری، یک جایی به تو باز گردد.»^۲

۱. همان، ص ۲۱۱.

۲. مهناز سید، همان، ص ۱۸.

عفو و گذشت

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران: ۱۳۴).

همان‌ها (متقین کسانی هستند) که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از خطای مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

پیام‌ها:

۱. متقین محکوم غرایز نیستند، آنان حاکم و مالک خویشانند. «الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»؛
۲. تقوا، از سعه صدر (و عفو) جدا نیست. «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛
۳. متقی، منزوی نیست، بلکه با مال و اخلاق خوب خود، با مردم معاشرت می‌کند. «يَنْفِقُونَ، الْكَاطِمِينَ، الْعَافِينَ»؛
۴. در عفو خطاکار، ایمان او شرط نیست. «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛
۵. کسی که می‌خواهد محبوب خدا شود باید از مال بگذرد و خشم و غضب را فرو برد. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛
۶. انفاق به محرومان و گذشت از خطای مردم، از مصادیق احسان و نیکوکاری است. «يَنْفِقُونَ، الْكَاطِمِينَ، الْعَافِينَ، الْمُحْسِنِينَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. چیستی و اثر غضب در روایات

(الف) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «غضب آتشی مشتعل است، کسی که خشم خود را فرو نماند، آن آتش را خاموش کرده است و آن کس که غضب را به حال خودش آزاد گذارد، خود اولین کسی است که در شعله‌های آن خواهد سوخت.»^۱

(ب) نیز فرمود: «از خشم برحذر باش؛ زیرا از لشکریان بزرگ شیطان است.»^۲

(پ) امام صادق علیه السلام فرمود: «خشم و غضب کلید تمام بدی‌ها است.»^۳
(ت) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «غضب ایمان را فاسد می‌کند همان‌گونه که صبر (داروی بسیار تلخی که در تلخی ضرب‌المثل است) عسل را خراب می‌کند.»^۴

(ث) امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا مرد خشمگین می‌شود و در هنگام غضب کار انسان به جایی می‌رسد که به هیچ چیز راضی نمی‌شود تا اینکه خود را به جهنم افکند.»^۵

۲. آثار فرو خوردن خشم

(الف) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «سخت‌ترین دشمن انسان غضب و

۱. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۱۲، ص ۱۱.

۲. نهج البلاغة، همان، نامه ۶۹، ص ۴۶۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۳.

۴. همان، ص ۳۰۲.

۵. همان، ص ۳۰۵.

هوای نفس او است، هر کس بتواند این دو را مهار کند، درجه او بلند می‌شود، و به آخرین مرحله کمال می‌رسد.»^۱

ب) امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «هر که غضب خود را نگه دارد، خداوند عیب او را بپوشاند.»^۲

پ) و نیز فرمود: «کسی که خشم خویش را - با آنکه قدرت اعمال آن را دارد - فرونشاند خداوند روز قیامت قلب او را پر از امن و ایمان می‌سازد.»^۳

ت) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که خشم خود را از مردم باز گیرد، خدای تبارک و تعالی در روز قیامت خشم خود را از او باز می‌گیرد.»^۴

۳. بخشش امام سجاده علیه السلام

روزی یکی از خدمتکاران امام سجاده علیه السلام در موقع شستشوی سر و صورت آن حضرت، ظرف آب از دستش افتاد و سر امام علیه السلام را زخمی کرد. او دریافت که امام ناراحت شده است.

بلافاصله گفت: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»، امام فرمود: «من خشم خود را فرو بردم.»

او دوباره گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»، امام فرمود: «تو را عفو کردم.»

او گفت: «وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» امام فرمود: «تو در راه خدا آزاد هستی.»^۵

۴. فتح مکه

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وقتی مکه را فتح نمود عفو عمومی اعلان کرد، مگر چند نفر را

۱. محمد محمدی‌ری شهری، میزان الحکمه، قم، دارالحديث، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۱۸۴۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۱۲، ص ۱۷۷.

۴. حسن بن فضل طبرسی، همان، ص ۳۵۰.

۵. تفاسیر مجمع البیان و روح البیان ذیل این آیه.

که مهدورالدم دانست؛ از جمله «عبدالله بن زبیری» که پیامبر ﷺ را هجو می کرد، و «وحشی» که عمویش حمزه رضی الله عنه را در جنگ اُحُد به شهادت رساند^۱ و «عکرمه بن ابی جهل» و «صفوان بن امیه» و «هبار بن الاسود» که همه را بعد از حضور نزد پیامبر ﷺ عفو فرمود.

اما «هبار بن الاسود» کسی بود که وقتی «ابوالعباس بن ربیع» داماد پیامبر ﷺ همسرش زینب دختر پیامبر ﷺ را که حامله بود به مدینه فرستاد، هبار در میان راه، او را ترساند و بچه اش را سقط نمود؛ و پیامبر ﷺ خونس را مباح اعلام کرده بود. او در فتح مکه به نزد پیامبر ﷺ آمد و از بدی عملش نسبت به دختر پیامبر ﷺ که بچه ای را سقط کرده بود ابراز پشیمانی کرده و عذرخواهی نمود، و گفت: «یا رسول الله! ما اهل شرک بودیم، خداوند به وسیله شما ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات داد، پس، از جهلم و آنچه از جانب من به شما خبر رسیده، درگذر و مرا عفو کن!»

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تو را عفو کردم، خداوند به تو احسان کرد که به اسلام هدایت نموده، با قبول اسلام، گذشته ها کنار گذاشته می شود.»^۲

۵. کفاره غضب

در احوالات بزرگ مرجع عارف حضرت آیت الله بروجردی رحمته الله آمده است که ایشان با خود عهد کرده بود که اگر با کسی تندی کرد یا با زبان، کسی را از خود رنجانید، یک سال بدون فاصله روزه بگیرد. روزی در کلاس درس یکی از شاگردان ایشان سؤالی مطرح می کند و ایشان جواب می دهد؛ اما او پس از

۱. چون، وحشی جریان کشتن حمزه عموی پیامبر ﷺ را نقل کرد، آن حضرت بسیار گریستند، او

را عفو کردند و فرمودند: «جلوی چشم ظاهر نشو.»

۲. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، همان، ج ۱، ص ۴۱۲.

جواب آیت الله بروجردی رحمته الله علیه به طرح اشکال می‌پردازد و سؤال بی‌موردی را مطرح می‌کند. مرحوم بروجردی پاسخ می‌گوید ولی طلبه باز به طرح اشکال می‌پردازد و سؤال بی‌مورد دیگری را مطرح می‌کند. مرحوم بروجردی ناراحت می‌شود و با لحن آغشته به تندی می‌گوید: «وقت کلاس و سایر طلاب را نگیرید.» فردای آن روز مرحوم بروجردی رحمته الله علیه مقابل تمامی شاگردان از او معذرت‌خواهی می‌کند و مدت یک سال بدون فاصله روزه می‌گیرند و این گونه به شرط و شروط با خود عمل می‌کنند.^۱

۶. خشم‌نگیر! نصیحت ماندگار

مردی از اعراب به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان نصیحتی خواست، آن حضرت در جواب او یک جمله کوتاه فرمود و آن اینکه: «خشم‌نگیر!» آن مرد به همین قناعت کرد و به قبیله خود برگشت. تصادفاً وقتی رسید که در اثر حادثه‌ای بین قبیله او و یک قبیله دیگر نزاع رخ داده بود و دو طرف صف‌آرایی کرده و آماده حمله به یکدیگر بودند. آن مرد، روی خود و عادت قدیم و تعصب قومی تهییج شد و برای حمایت از قبیله خود، سلاح به تن کرد و در صف قوم خود ایستاد. در همین حال، گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله به یادش آمد که نباید خشم و غضب را در خود راه بدهد، خشم خود را فرو خورد و به اندیشه فرو رفت.

تکانی خورد و منطقش بیدار شد، با خود فکر کرد چرا بی‌جهت باید دو دسته از افراد بشر به روی یکدیگر شمشیر بکشند، خود را به صف دشمن نزدیک کرد و حاضر شد آنچه آن‌ها به عنوان دیه و غرامتی می‌خواهند، از مال خود بدهد. قبیله مقابل نیز که چنین فتوت و مردانگی را از او دیدند از دعاوی

۱. علی اصغر ظهیری، بر کرانه عصمت، قم، پیام حجت، ۱۳۸۵، ص ۵۸۶.

خود چشم پوشیدند. غائله ختم شد و آتشی که از غلیان احساسات افروخته شده بود، با آب عقل و منطق خاموش گشت.^۱

۷. عفو یوسف ﷺ

بعد از آنکه برادران با حيله، یوسف ﷺ را به بیرون شهر بردند و او را زدند و درون چاه انداختند؛ و پدر را در غم یوسف به حزن و گریه دائمی وادار کردند. سال‌ها گذشت تا فهمیدند برادرشان پادشاه مصر شد و بالاخره با پدر و برادران نزدش رسیدند.

یوسف ﷺ نخستین جمله‌ای را که گفت این بود: «خدای من! به من احسان کرد که مرا از زندان بیرون آورد.»

اینکه از گرفتاری چاه و به دنبالش بردگی خود، نامی به زبان نیاورد، به حسب ظاهر از روی جوانمردی بود که نخواست برادران را خجالت زده کند و آزارهایی را که از آن‌ها دیده بود اظهار کند و آن خاطرات تلخ را تجدید نماید. بعد فرمود: «این شیطان بود که برادرانم را وادار کرد تا آن اعمال نابجا را نسبت به من انجام دهند و مرا به چاه افکنند و پدر را به فراق من مبتلا کنند؛ اما خدای سبحان این احسان را فرمود: که همان رفتار نابجای آن‌ها را مقدمه عزت و بزرگی ما خاندان قرار داد!»

این هم از بزرگواری یوسف ﷺ بود که رفتار ظالمانه برادران را نسبت به خود به شیطان منسوب داشت و او را مقصر اصلی دانست تا برادران شرم‌منده نشوند و راه عذری برای کارهای خویشان داشته باشند.

فرمود: «(امروز بر شما ملامتی نیست) و از جانب من آسوده خاطر باشید که شما را عفو کردم و گذشته‌ها را نادیده می‌گیرم و از طرف خدای تعالی نیز

۱. مرتضی مطهری، همان، ج ۲۳، ص ۷۸۰؛ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۴.

می‌توانم این نوید را به شما بدهم و از وی بخواهم که (خدا نیز از گناه شما درگذرد زیرا او مهربان‌ترین مهربانان است).»
 درسی که حضرت یوسف علیه السلام نسبت به بدی‌های برادران به همگان داد، احسان نیک در مقابل بدی کردار آنان بود.^۱

۱. سید هاشم رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۹، ص ۳۴۷.



دوست، رفیق

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (فرقان: ۲۸).
ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب
نکرده بودم!

پیام‌ها: ۱

۱. دوستی‌های نامشروع امروز، فردای خطرناکی دارد. «یا لیتنی» دوست
در سرنوشت انسان مؤثر است؛
۲. دو دوستی در یک دل جا نمی‌گیرد. (دوستی پیامبر ﷺ و دوستی انسان
گمراه) «اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ... لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»؛
۳. دوستان منحرف، عوامل شیطانند. «فُلَانًا خَلِيلًا - وَكَانَ الشَّيْطَانُ»؛
۴. نشانه دوست بد آن است که انسان را غافل کند. «أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ»؛
۵. گاهی عواطف دوستی، بر استدلال غلبه می‌کند. «أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ
إِذْ جَاءَنِي».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. دوست‌یابی در روایات

الف) پیامبر اعظم ﷺ می‌فرمایند: «انسان بر دین دوستش خواهد بود،

۱. پیام‌های این آیه با آیات قبل و بعد مربوط است. برای همین آن آیات در پیام‌ها آمده‌اند.

بنابراین هر یک از شما دقت کند که با چه کسی دوست می‌شود.^۱»
 ب) پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «دوست بسیار گیرید زیرا خدای شما با حیا و بخشنده است و شرم دارد که روز رستاخیز بنده خود را میان برادرانش عذاب کند.»^۲

پ) امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دوست گرفتن عاجز باشد و ناتوان‌ترین از او کسی است که دوستی را که به دست آورده، تباه سازد و از دست بدهد.»^۳

۲. یا ویلتی

در عصر پیامبر گرامی اسلام ﷺ در میان مشرکان، دو نفر با هم دوست بودند، نام این دو نفر، عقبه و ابی بود. عقبه آدمی سخی و بلند نظر بود. هر زمان از مسافرت بر می‌گشت، سفره مفصلی ترتیب می‌داد و دوستان و بستگان را به مهمانی دعوت می‌کرد و در عین آنکه در صف مشرکان بود، دوست می‌داشت که پیامبر ﷺ را نیز مهمان خود کند.

در مراجعت از یکی از مسافرت‌ها، سفره گسترده‌ای ترتیب داد و جمعی، از جمله پیامبر ﷺ را دعوت کرد.

دعوت شدگان به خانه او آمدند و کنار سفره غذا نشستند. پیامبر اسلام ﷺ نیز وارد شد و کنار سفره نشست ولی غذا نخورد و به عقبه فرمود: «من از غذای تو نمی‌خورم مگر اینکه به یکتایی خداوند و رسالت من گواهی دهی.»
 عقبه، به یکتایی خدا و رسالت پیامبر ﷺ گواهی داد و به این ترتیب قبول

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، همان، ج ۷۴، ص ۱۹۲.

۲. ابوالقاسم پاینده، همان، ص ۲۳۸.

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، همان، ج ۷۴، ص ۲۷۸.

اسلام کرد. این خبر به گوش دوست عقبه یعنی اُبی رسید. او نزد عقبه آمد و به وی اعتراض شدید کرد و گفت: «تو از جاده حق منحرف شده‌ای.»
عقبه گفت: «من منحرف نشده‌ام، ولی مردی بر من وارد شد و حاضر نبود از غذایم بخورد، جز اینکه به یکتایی خدا و رسالت او گواهی بدهم. من از این شرم داشتم که او سر سفره من بنشیند ولی غذا نخورده برخیزد.»
ابی گفت: «من از تو خشنود نمی‌شوم مگر اینکه در برابر محمد بایستی و به او توهین کنی و...»

عقبه فریب دوست ناباب خود را خورد و از اسلام خارج شد و مرتد گردید و در جنگ بدر در صف کافران شرکت نمود و در همان جنگ به هلاکت رسید. دوست ناباب او اُبی نیز در سال بعد در جنگ احد در صف کافران بود و به دست رزم آوران اسلام کشته شد.

آیات ۲۷، ۲۸ و ۲۹ سوره مبارکه فرقان در مورد این جریان نازل گردید و وضع بد عقبه را در روز قیامت که بر اثر همنشینی با دوست بد، آن چنان منحرف گردید، منعکس نمود و هشدار داد که افراد منحرف را به دوستی نگیرند.^۱

۳. با گنهکار دوستی مکن

فردی به نام جعفری می‌گوید: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: «چرا باید ببینم که نزد عبدالرحمن بن یعقوب هستی؟»

عرض کردم: «او دایی من است.»

حضرت فرمود: «او درباره خدا، درشت‌گویی می‌کند و خدا را به صورت

اجسام و صفات آن توصیف می‌نماید، در حالی که به وصف در نیاید. پس یا با او بنشین و ما را رها کن یا با ما بنشین و او را واگذار!»

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۵، ص ۶۸.

عرض کردم: «او هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید، برای من چه زیانی دارد، وقتی آنچه را او می‌گوید، من نگویم؟»

حضرت فرمودند: «آیا نمی‌ترسی بر او عذابی فرود آید و هر دوی شما را فرا گیرد؟ آیا از آن کس آگاهی نداری که خود از یاران حضرت موسی علیه السلام و پدرش از یاران فرعون بود و زمانی که لشکر فرعون به موسی علیه السلام رسید، او از حضرت جدا شد تا پدرش را پند دهد و او را به موسی علیه السلام برساند. پدرش به راه خود می‌رفت در حالی که او با پدرش درباره مذهبش ستیزه می‌کرد تا اینکه هر دو به کنار دریا رسیدند و با هم غرق شدند. خبر به حضرت موسی علیه السلام رسید، حضرت فرمود: او در رحمت خدا است، ولی آن‌گاه که عذاب فرود آید، برای کسی که نزدیک گنهکار است، دفاعی نباشد.»^۱

۴. دوستی علی علیه السلام و دوستی معاویه

نجاشی از شعرای پیرو اهل بیت علیهم السلام و از شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان قبل از ظهر برای نماز خواندن پشت سر علی علیه السلام به سوی مسجد می‌رفت، از کنار خانه یکی از دوستانش که شخصی نااهل بود رد می‌شد دید دوستش جلوی در نشسته است، سلام کرد و بعد از احوالپرسی پرسید: «کجا می‌روی؟»

نجاشی گفت: «جهت ادای نماز جماعت به مسجد می‌روم.»

دوستش گفت: «حالا که ظهر نشده؟»

نجاشی گفت: «می‌خواهم در مسجد قدری قرآن بخوانم تا حضرت علی علیه السلام

بیاید و نماز را به جماعت با او بخوانم.»

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۷۴.

رفیق گفت: «فعلاً به منزل ما بیا تا قدری با هم صحبت کنیم، و با اصرار او را به منزل برد.»

در منزل، نجاشی را وسوسه کرد و شراب ناب و کباب بره آورد و گفت: «بیا بخوریم.»

نجاشی امتناع کرد، ولی دوستش او را وسوسه کرد و گفت: «خدا ارحم الراحمین است و گناهان را می بخشد بیا امروز را خوش باشیم و...»
بالاخره خوردند و نوشیدند و مست شدند و داد و فریاد آن‌ها بلند شد.
در مسجد به امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر دادند که شاعر علاقه مند شما که جایش در صف اول جماعت بود شراب خورده است.

حضرت فرود: «صاحب خانه و نجاشی را با هم بیاورید.»
نجاشی از حکم دستگیری خود مطلع شد و گریخت، اما صاحب خانه را گرفته و حد بر او جاری کردند.

بعضی از بزرگان طایفه نجاشی نزد حضرت وساطت کردند تا از جرم او بگذرد، ولی حضرت فرمود: «می گوئید حد خدا را جاری نکنم؟»
آن‌ها حضرت علی (علیه السلام) را تهدید کردند که اگر او را حد بزنی طایفه ما با شما دشمن می شوند.

حضرت فرمود: «اگر تمام جهان بر ضد من متحد شوند من حکم شرعی را انجام می دهم.»

بالاخره نجاشی را دستگیر کرده و حد بر او جاری کردند. و در همان شب نجاشی به طرف شام فرار کرد و به معاویه پیوست.

معاویه جلسه خیر مقدم برای او تشکیل داد و او را خیلی احترام کرد و اشراف و سفرا را دعوت کرد و به همه شام داد، و بعد از شام به نجاشی گفت:

«من این مجلس را برای تو برپا کرده‌ام و علی هم تو را شلاق زده و از او فرار کرده‌ای، حال برخیز و مقداری از من تعریف و از علی بدگویی کن.»
 نجاشی درخواست و گفت: «مردم، من از دست علی حد خورده و از او فرار کرده و اینجا آمده‌ام، و معنای این کار آن است که من نتوانستم زیر پرچم عدل علی باشم، زیر پرچم ظلم معاویه آمدم.»^۱

۵. نداشتن دوست مهربان!

جابر بن عبدالله از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «بعضی از بهشتیان در حالی که دوست‌شان در جهنم است، می‌گویند: چه بر سر دوست ما آمد؟ خداوند برای اینکه قلب این مؤمن را شاد کند فرمان می‌دهد دوستش را از دوزخ خارج کنند و به بهشت بفرستند. اینجا است که باقی ماندگان در دوزخ می‌گویند: وای بر ما که نه شفاعت کننده‌ای داریم، نه دوست مهربانی. «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» (شعرا: ۱۰۰-۱۰۱)».^۲

۶. پرواز با هم

محبت و دوستی حاج مهدی زارع فرمانده گردان امام حسین ﷺ با معاونش سید محمد کدخدایی مثال زدنی بود.

وقتی عملیات کربلای چهار شروع می‌شود مأموریت ایذایی مهمی در منطقه آب گرفتگی شلمچه به گردان واگذار می‌گردد. با شروع عملیات بچه‌های گردان با موفقیت از منطقه آب گرفتگی عبور کرده و پس از درگیری شدید با دشمن، خط اول را به تصرف خود در می‌آوردند. پس از پاکسازی

۱. ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی، الغارات، تصحیح جلال‌الدین محدث، تهران،

انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۵۳۵.

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۵، ص ۲۷۷.

خط، چون عملیات برای فریب دشمن بود نیروها باید به عقب برمی گشتند. وقتی نیروهای گردان خود را آماده برگشتن می کنند تازه غیبت حاج مهدی احساس می شود. سید محمد وقتی از جست و جوی حاجی ناامید می شود به ناچار فرماندهی را به عهده می گیرد و بچه ها را به عقب برمی گرداند. بعد از ناپدید شدن حاج مهدی، روحیه سید محمد به کلی تغییر می کند. دیگر کسی خنده بر لب او نمی بیند. حال و روز سید محمد بچه ها را نگران کرده بود. به او می گویند: «سید چرا این قدر خودت را اذیت می کنی؟ اگر فکر حاجی هستی، او هم راضی به این نیست که خودت را عذاب بدهی.» سید محمد نگاه پر معنی و عمیقی به بچه ها می اندازد و می گوید: «شما نمی دانید ما با هم قول و قرار گذاشته بودیم که همه جا با هم باشیم.» بغض امانش نمی دهد و مثل بچه ها زار زار گریه می کند. مدتی بعد از وقتی که سید خبر در پیش بودن عملیات کربلای پنج را می شنود از خوشحالی سر از پا نمی شناسد. دوباره گل خنده بر لبش می شکفت. سید محمد که حالا فرماندهی گردان امام حسین علیه السلام را به عهده دارد، خیلی زود نیروهایش را آماده عملیات می کند.

با توجه به آشنایی و همچنین موقعیت بچه های گردان در عملیات کربلای چهار، باز همان محور به آن ها واگذار می شود. عملیات آغاز می گردد. بچه ها به فرماندهی سید محمد با شهامت و رشادت به خط عراقی ها می زنند و آن را به تصرف در می آورند. مرحله اول عملیات با موفقیت کامل به پایان می رسد. با روشن شدن هوا، طبق برنامه، گردان تازه نفسی وارد منطقه می شود و خط را از گردان امام حسین علیه السلام تحویل می گیرد تا آن ها برای بازسازی و استراحت به عقب برگردند. اما زمان آمارگیری و بازگشت هیچ اثری از سید محمد نیست. این بار معما دو تا می شود. اول حاج مهدی و حالا سید محمد نیست. بچه های تعاون

گردان فوری جست و جوی او را شروع می‌کنند. ساعتی بعد در کمال تعجب و حیرت پیکر سید محمد را در حالی که در کنار پیکر مطهر حاج مهدی زارع افتاده است پیدا می‌کنند. پیکر پاک دو فرمانده شهید پس از انتقال به شیراز با شکوه تمام تشییع و در قطعه شهدا در کنار هم به خاک سپرده می‌شود تا برای ابد در کنار یکدیگر آرام بگیرند.^۱

۱. پایگاه تبیان، «دوستی به سبک شهدا»، دسترسی در: <https://article.tebyan.net/142215>، ۱۰ آبان ۱۳۸۹.

صبر و شکیبایی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره: ۱۵۳).
ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است.

پیام‌ها:

۱. ایمان اگر همراه با عمل و توکل و صبر و عبادت باشد، کاربرد بیشتری خواهد داشت. «الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ...»؛
۲. نماز اهرم است، بار نیست. «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»؛
۳. صبر و نماز، وسیله جلب حمایت‌های الهی هستند. «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛
۴. اگرچه خداوند با هرکس و در هر جایی حضور دارد؛ «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید: ۴) و لکن همراهی خدا با صابران، معنای خاصی دارد و آن لطف، محبت و یاری رسانی خداوند به صابران است. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛
۵. نصرت و امداد الهی، با صابران است. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ».^۱

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۳، ص ۳۳۱.

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. صبر در روایات

(الف) رسول اکرم ﷺ فرمود: صبر سه نوع است: «صبر در هنگام مصیبت، صبر بر طاعت و صبر بر ترک گناه. پس هر که بر مصیبت صبر کند تا آن را با تسلی خوبی رد کند، خدا برایش ۳۰۰ درجه نويسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان آسمان و زمین باشد و هر که بر طاعت صبر کند خدا برایش ۶۰۰ درجه نويسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان قعر زمین تا عرش باشد و هر که از گناه صبر کند، خدا برایش ۹۰۰ درجه نويسد که میان هر دو درجه به اندازه فاصله میان قعر زمین تا پایان عرش باشد.»^۱

(ب) امام علی علیه السلام فرمود: «صبر آن است که انسان گرفتاری و مصیبتی را که به او می‌رسد تحمل کند و خشم خود را فرو خورد.»^۲

۲. صبر و استقامت

امام خامنه‌ای دامنه‌الله می‌فرماید: «هر جا تقوا پیشه کردیم، صبر نمودیم و ایستادگی نشان دادیم، خدای متعال اجر ما را ضایع نکرد، اما هر جا وادادگی نشان دادیم، ضربه خوردیم و آنجا اختلال به وجود آمد. اکنون نیز همین‌طور است!» خدای متعال به پیغمبرش فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ (هود: ۱۱۲)؛ پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن!» استقامت، یعنی در همین خط مستقیم پایداری کردن و پافشاری کردن و زاویه‌ای ایجاد نکردن.»^۳

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۹۱.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۸۱، ح ۶۲۳۱.

۳. احسان طریق الاسلامی، همان، ص ۳۶۳.

۳. گشایش بعد از صبر

بانوی بینوایی، یگانه پسرش به سفر رفته بود، و سفر او طولانی شد. او سخت نگران شده بود و به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «پسرم به مسافرت رفته و سفرش بسیار طول کشیده و هنوز برنگشته و بسیار نگرانم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای خانم صبر کن، در پرتو آن خود را نگهدار.»
آن بانو رفت و پس از چند روز انتظار باز پسرش نیامد، کاسه صبرش لبریز گردید و به محضر امام علیه السلام آمد و گفت: «پسرم نیامده، سفرش طول کشید، چه کنم؟»
امام علیه السلام فرمود: «مگر نگفتم صبر و مقاومت کن.»
گفت: «سوگند به خدا صبرم به درجه آخر رسیده و دیگر تاب و توان صبر را ندارم!»

حضرت فرمود: «اکنون به خانه‌ات برو که پسرت آمده است.»
او سراسیمه به سوی خانه‌اش رفته و دید پسرش از مسافرت برگشته است، بسیار خوشحال شد و با خود گفت: «بر امام علیه السلام وحی نازل می‌شود، او از کجا فهمید که پسرم آمده؟! بروم این موضوع را از خودش پرسم.»
نزد امام علیه السلام آمد و عرض کرد: «آری همان‌گونه که خبر دادید پسرم از سفر آمده آیا بر شما وحی نازل می‌شود که چنین خبر پنهان را دادید؟»
فرمود: «من این خبر را از یکی از فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست آوردم که فرمود: «هنگامی که صبر انسان به پایان رسید، گشایش کار او فرا می‌رسد.»
از اینکه صبر تو به پایان رسیده بود، دریافتیم که گشایش مشکل تو فراهم شده است. از این رو به تو گفتم: «برو که پسرت آمده است، و خبر من مطابق با واقع گردید.»^۱

۱. محمد محمدی اشتهاردی، حکایت‌های شنیدنی، قم، علامه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۴۷.

۴. صبر زن بادیه نشین

شخصی گفت با رفیقم به طرف بیابان رفتیم، پس از مدتی مسیر راه را گم کردیم بالاخره سمت راست بیابان خیمه‌ای توجه ما را جلب کرد. به طرف آن خیمه رهسپار شدیم. زنی آنجا بود، به او سلام کردیم جواب داد، پرسید: «شما کیستید؟» گفتیم: «راه را گم کردیم گذارمان به خیمه شما افتاد، آمدیم شاید راهنمایی پیدا کنیم»، گفت: «صبر کنید تا وسایل پذیرایی برای شما آماده کنم»، پلاسی آورد و گفت: «بفرمایید تا پسر من بیاید برای شما خوراک تهیه کنم»، آمدن پسرش به تأخیر افتاد، مرتب دامن خیمه را بالا می‌زد، انتظار او را داشت، ناگاه از دور شترسواری پیدا شد.

زن گفت: «خداوند به خیر کند این شتر از پسر من است ولی سواره او نیست»، شترسوار نزدیک شد سلام کرده، زن را به فوت فرزندش تسلیت داد و گفت: «راست می‌گویی، آری شترش رم کرد و او را در چاه انداخت»، گفت: «اینک پیاده شو ایشان مهمان منند، کمک کن این گوسفند را بگش تا غذایی برای ایشان تهیه کنم»، خوراکی آماده کرد برایمان آورد، از صبر و نیروی روح این زن در شگفت شدیم، پس از صرف غذا پیش آمده گفت: «آیا از قرآن آیاتی می‌دانید؟» گفتم: «آری!» تقاضا کرد قرائت کنم، این آیه را خواندم «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَعْتَدُ» (آیه ۱۵۵-۱۵۶) تا آخر آیه گفت: «تورا به خدا این آیه از قرآن همین طور است؟! جواب دادم: «آری!» حرکت کرد چند رکعت نماز خواند و دست نیاز دراز کرده گفت: «پروردگارا آنچه دستور دادی انجام دادم، اینک تو نیز به آنچه وعده دادی وفا کن.»

در آخر گفت: «اگر بنا بود کسی جاودان برای دیگری بماند (من در این موقع با خود خیال کردم خواهد گفت پسر من برایم می‌ماند چون به او احتیاج داشتم

ولی شنیدم که گفت بنا بود کسی بماند) هر آینه حضرت محمد ﷺ برای اُمّتش می ماند.»^۱

۵. نتیجه صبر

هنگامی که طاهر یکی از فرزندان پیامبر اسلام ﷺ از دنیا رفت، رسول خدا ﷺ مادر او، خدیجه را از گریه کردن منع کرد. خدیجه عرض کرد: «آری! ای رسول خدا! ولی شیرم جاری شد و به یاد کودکم افتادم و گریه کردم.» پیامبر ﷺ فرمودند: «ای خدیجه! آیا خشنود نمی شوی، اگر طاهر را در بهشت ببینی که در انتظار تو باشد و وقتی تو را بنگرد، دستت را بگیرد و تو را وارد بهشت نماید که بهترین جایگاه بوده دارای گواراترین غذاهاست.» خدیجه عرض کرد: «آیا به راستی چنین خواهد شد؟» رسول اکرم ﷺ فرمود: «خداوند ارجمندتر و عزیزتر از آن است که میوه دل بنده ای را بگیرد و آن بنده هم صبر کند و حمد و سپاس خدا گوید، در عین حال خداوند آن بنده را عذاب کند.»^۲

۱. سید کاظم ارفع، اخلاق در قرآن: صفات دوستان خدا، همان، ص ۷۶.

۲. علی بن حسن طبرسی، همان، ص ۶۲.

احترام به پدر و مادر

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِنَّمَا يُبَلِّغُنَّ عَنْكَ
الْكِبَرَ ۖ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا
كَرِيمًا (اسراء: ۲۳).

و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی
کنید! هر گاه یکی از آن دو، یا هر دوی آن‌ها، نزد تو به سن پیری
رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار
لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو!

پیام‌ها:

۱. خدمتگزاری و احسان به پدر و مادر، از اوصاف موحد واقعی است. «أَلَّا
تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»؛
۲. احسان به والدین در کنار توحید و اطاعت از خداوند آمده است تا نشان
دهد این کار، هم واجب عقلی و وظیفه انسانی است، هم واجب شرعی.
«قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»؛
۳. نیکی به پدر و مادر را بی واسطه و به دست خود انجام دهیم. «بِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا»؛
۴. احسان، بالاتر از انفاق است و شامل محبت، ادب، آموزش، مشورت،
اطاعت، تشکر، مراقبت و امثال این‌ها می‌شود. «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»؛

۵. احسان به والدین، حدّ و مرز ندارد. «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (نه مثل فقیر، که تا سیر شود، و جهاد که تا رفع فتنه باشد و روزه که تا افطار باشد)؛
۶. هرچه نیاز جسمی و روحی والدین بیشتر باشد، احسان به آنان ضروری تر است. «يُبْلِغَنَّ عَنْدَكَ الْكَبِيرَ»؛
۷. پدر و مادر سالمند را به آسایشگاه نبریم، بلکه نزد خود نگهداریم. «عِنْدَكَ»؛

۸. وقتی قرآن از رنجاندن سائل بیگانه‌ای نهی می‌کند، «أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَوْهُ» تکلیف پدر و مادر روشن است. «وَلَا تَنْهَوْهُمَا»؛
۹. هم احسان لازم است، هم سخن زیبا و خوب. «إِحْسَانًا... قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (بعد از احسان، گفتار کریمانه مهم‌ترین شیوه برخورد با والدین است)؛
۱۰. در احسان به والدین و قول کریمانه، شرط مقابله نیامده است. یعنی اگر آنان هم با تو کریمانه برخورد نکردند، تو کریمانه سخن بگو. «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. احترام به والدین روایات

- الف) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر خداوند چیزی را (در آزدن پدر و مادر) کمتر از اف می‌دانست از آن نهی می‌کرد، و آن کمترین مراتب آزدن است، و از جمله آزدن است که کسی به پدر و مادر خود خیره نگاه کند.»^۱
- ب) یعقوب بن شعیب گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: «چون روز قیامت شود، پرده از پرده‌های بهشت را کنار زنند، پس هر جاننداری بوی آن را از

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۴۹، باب العقوق.

مسافت پانصد سال راه بشنود، جز یک دسته. عرض کردم: آن‌ها کیانند؟ فرمود: عاق والدین خود.^۱

پ) روزی مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: من تمام گناهان را انجام داده‌ام، آیا راه توبه برای من هست؟» حضرت فرمود: «آیا پدر و مادرت زنده‌اند؟» گفت: «تنها پدرم زنده است.» فرمود: «برو به پدر خود نیکی کن.» وقتی که آن مرد رفت، حضرت به اطرافیانش فرمود: «ای کاش مادرش زنده بود.»^۲

ت) رسول خدا ﷺ فرمود: «انسان سه پدر دارد، پدری که او را به دنیا آورد، پدری که او را همسر داد (پدر زن) و پدری که به او علم آموخت.»^۳

ث) پیامبر اعظم ﷺ به امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «آگاه باش که من و تو، دو پدران این امت هستیم.»^۴

۲. اویس قرنی و مادر

اویس قرنی شتربانی می‌کرد و از اجرت آن مخارج مادر خود را می‌داد، یک روز از مادر اجازه خواست که برای دیدار و ملاقات با رسول الله ﷺ به مدینه رود، مادرش گفت: «اجازه می‌دهم به شرط آنکه بیش از نصف روز در مدینه توقف نکنی.»

اویس حرکت کرد و وقتی به خانه پیامبر ﷺ رسید اتفاقاً آن گرامی تشریف

۱. محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، همان، ج ۱۰، ص ۳۷۱.

۲. حسین بن سعید کوفی اهوازی، الزهد، تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی، قم، المطبعة العلمیه، ۱۴۰۲ق، ص ۳۵.

۳. علی مشکینی اردبیلی، همان، ص ۲۴۷.

۴. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الأمالی، همان، ص ۳۳۲.

نداشتند، ناچار او پس بعد از مدتی توقف، آن حضرت را ندیده مراجعت کرد. وقتی رسول خدا ﷺ به خانه آمدند، پرسیدند: «این نورکیست که در این خانه تابیده؟»

گفتند: «شتربانی که او پس نام داشت به اینجا آمد و بازگشت.» حضرت فرمود: «آری او پس در خانه ما این نور را هدیه گذاشت و رفت» و درباره اش فرمود: «نسیم بهشت از جانب یمن و قرن می وزد، چه بسیار مشتاقم به دیدارت ای او پس قرنی.»^۱

۳. خدمت به پدر و مادر

زکریا می گوید مسیحی بودم و در مسیحیت متعصب؛ مسلمان شدم، و خوشحال بودم، به مکه رفتم، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. فرمود: «اگر پریشی داری، بپرس.»

عرض کردم: «خانواده ام مسیحی هستند، تنها مسلمان آن خانواده منم، مادرم کور شده، من به ناچار با آنان زندگی می کنم، زیرا پدر و مادرم جز من کسی را ندارند، دوست دارند با آنها هم غذا شوم و از ظرف آنان آب بخورم.» فرمودند: «پدر و مادرت گوشت خوک می خورند.»

گفتم: «نه»، فرمود: «با خوک تماسی دارند؟» گفتم: «نه.» فرمود: «از آن خانه بیرون نرو. از پدر و مادرت جدا شو، به مادرت خدمت کن، کارهایش را انجام بده، او را به حمام و دستشویی ببر، لباس هایش را عوض کن، لقمه به دهانش بگذار!»

۱. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام، تهران، دلیل، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۴۲.

وقتی به کوفه برگشتم تمام دستورات حضرت را نسبت به مادر عمل کردم، به من گفت: «حقیقت را به من بگو آیا مسلمان شده‌ای؟»

گفتم: «آری و این همه خدمت و محبت به دستور امام زمانم فرزند رسول الله حضرت صادق علیه السلام است.»

مادرم گفت: «او خود پیامبر است.»

گفتم: «نه او امام ششم و زاده رسول حق است.»

گفت: «نه، این کارهایی که در حق من انجام می‌دهی دستور انبیاء خداست، در هر صورت من کورم، در عین کوری می‌فهمم که دین تو از دین من بهتر است، من را هم به دین خودت راهنمایی کن.»

مادرم را به عرصه‌گاه مسلمانی آوردم. نماز ظهرش را با من خواند، وقت مغرب به من گفت باز نماز بخوان تا با تو بخوانم، زیرا من از برنامه ظهر لذت بردم، نماز مغرب را با من خواند و پس از نماز از دنیا رفت، یادم آمد که حضرت فرمود: «اگر مادرت از دنیا برود خودت دفنش کن.»

شیعیان را اول صبح خبر کردم، گفتند: «به کشیش بگو.»

گفتم: «مسلمان شده بود.»

به من کمک کردند تا کارهایش انجام گرفت.^۱

۴. نیکی مقام معظم رهبری علیه السلام به والدین

زمانی پدر مقام معظم رهبری علیه السلام ناراحتی شدید چشمی داشتند و آن موقع، ایشان ساکن قم بودند. پدرشان را برای معالجه به دکتر برده و آخرش نتیجه این شده بود که باید یک نفر همیشه از او مراقبت کند و برای مطالعه و کارهای روزمره پدرشان، باید یک نفر به او کمک نماید.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۶۰، باب البر بالوالدین.

ایشان می‌فرمودند:

«اگر پدرم را رها می‌کردم و به قم می‌آمدم، ایشان مجبور بود گوشه‌ای در خانه بنشیند و قادر به مطالعه و معاشرت و هیچ کاری نبود و این برای من خیلی سخت بود. ایشان با من هم یک اُنس به خصوصی داشت؛ با برادرهای دیگر این قدر اُنس نداشت. با من دکتر می‌رفت و برایش آسان نبود که با دیگران به دکتر برود. بنده وقتی نزد ایشان بودم برایشان کتاب می‌خواندم و با هم بحث علمی می‌کردیم و از این رو با من مأنوس بود. برادرهای دیگر این فرصت را نداشتند و یا نمی‌شد. به هر حال من احساس کردم که اگر ایشان را در مشهد تنها رها کنم و خودم برگردم و به قم بروم ایشان به یک موجود معطل و از کار افتاده تبدیل می‌شود و این مسئله برای ایشان بسیار سخت بود. برای من هم خیلی ناگوار بود. از طرف دیگر اگر می‌خواستم ایشان را همراهی کنم و از قم دست بردارم، این هم برای من غیرقابل تحمل بود، زیرا که با قم اُنس گرفته بودم و تصمیم گرفته بودم تا آخر عمر در قم بمانم و از قم خارج نشوم. اساتیدی که من از آن زمان داشتم، به خصوص بعضی از آن‌ها، اصرار داشتند که من از قم نروم. می‌گفتند اگر تو در قم بمانی ممکن است که برای آینده مفید باشی. خود من هم خیلی دلبسته بودم که در قم بمانم. بر سر یک دوراهی گیر کرده بودم... روزهای سختی را من در حال تردید گذراندم.

آنچه بر میل معظم‌له غلبه داشت، مشایعت پدر تا مشهد و بازگشت به قم بود. برای مشورت به سراغ یکی از دوستان روحانی که در چهارراه حسن‌آباد تهران منزل داشت رفتند. مقام رهبری (عجله‌الله‌تعالی‌فی‌رحله‌ه) او را به معرفت و دل‌آگاهی می‌شناخت. موضوع را مطرح فرموده و آنچه در قلبشان گره خورده بود را بازگفتند. پاسخی شنیدند که ایشان را به فکر برد؛ تا جایی که تصمیم‌گیری را برایشان آسان کرد. آن روحانی اهل دل گفته بود: «از قم دست بکش و به مشهد برو؛ می‌دانم که دنیا و آخرت در قم است و نمی‌توانی آن‌ها را رها کنی اما خدا

می‌تواند دنیا و آخرت تو را از قم به مشهد منتقل کند.» گره‌ای که داشت کور می‌شد، باز شد؛ معظم له حس کردند از این رو به آن روشده‌اند؛ راحت و آسوده. چهره‌اشان دیگر آن گرفتگی را نداشت.

نزدیکانشان خیلی زود متوجه دگرگونی ایشان شدند. وقتی به پدر و مادرشان خبر دادند که تصمیم گرفته‌اند به مشهد بیایند و ماندگار شوند، آن‌ها باورشان نشد. رهبر معظم انقلاب علیه السلام بعدها فرمودند: «اگر بنده در زندگی توفیقی داشتم، اعتقادم این است که ناشی از همان بّری (نیکی) است که به پدر، بلکه به پدر و مادرم انجام داده‌ام.»^۱

۵. بوسیدن پای پدر

حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته الله فرمودند: «زمانی که در نجف بودیم، روزی، هنگام ظهر، مادرم به من گفت: برو پدرت را صدا بزن؛ تا برای صرف نهار بیاید. من به طبقه بالا رفتم و دیدم که پدرم، در حال مطالعه خوابیده است. نمی‌دانستم چه کنم؟ از طرفی باید امر مادر را اطاعت می‌کردم و از طرفی، می‌ترسیدم با بیدار کردن پدر، باعث رنجش خاطر او گردم. خم شدم و لب‌هایم را کف پای پدر گذاشتم و چندین بوسه زدم، تا اینکه در اثر قلقلک پا، پدرم از خواب بیدار شد و دید من هستم. وقتی این ادب و احترام را از من دید، گفت: شهاب‌الدین تو هستی؟ عرض کردم: بلی آقا. دو دستش را به‌سوی آسمان بلند کرد و گفت: "پسرم، خداوند عزت را بالا ببرد و تو را از خادمین اهل بیت علیهم السلام قرار دهد" و من هر چه دارم از برکت همان دعای پدرم است که در حق من نمود و به مرحله اجابت رسید.»^۲

۱. هدایت‌الله بهبودی، شرح اسم (زندگی‌نامه آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱، ص ۱۹۴.

۲. رضا باقی‌زاده گیلانی، رمز موفقیت بزرگان، قم، گاه سحر، ۱۳۷۹، ص ۱۱۶.

راستگویی؛ دروغ

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (مائده: ۱۱۹).

خداوند می‌فرماید: «امروز، روزی است که راستی راستگویان، به آن‌ها سود می‌بخشد؛ برای آن‌ها باغ‌هایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می‌گذرد، و تا ابد، جاودانه در آن می‌مانند؛ هم خداوند از آن‌ها خشنود است، و هم آن‌ها از خدا خشنودند؛ این، رستگاری بزرگ است!»

پیام‌ها:

۱. مؤمنان، اگر به خاطر صداقت‌شان، مشکلاتی را در دنیا تحمل کنند، این راستی و صداقت در آخرت برای آنان کارساز است. «يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»؛
۲. تنها صادقان نفع می‌برند، نه مدعیان، شعاردهندگان و ریاکاران. «يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ...»؛
۳. بهشت در کنار رضایت خداوند، فوز بزرگ و رستگاری است. «جَنَّاتٌ... رَضِيَ اللَّهُ... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. راستگویی و پرهیز از دروغ در روایات

- (الف) علی علیه السلام: غنیمت شمر راستی را در هر جایی تا اینکه غنیمت و نفع بری و کناره کن از بدی و دروغ تا اینکه به سلامت باشی.^۱
- (ب) امام رضا علیه السلام فرمود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: «ممکن است مؤمن ترسو باشد؟» فرمود: «بلی!» گفتند: «ممکن است بخیل باشد؟» فرمودند: «بلی!» گفته شد: «ممکن است کذاب باشد؟» فرمودند: «نه!»^۲
- (پ) امام سجاد علیه السلام فرمود: «از دروغ پروا کنید. از کوچک و بزرگ آن و در هر جدی و شوخی‌ای؛ زیرا شخص وقتی در موضوع کوچکی دروغ می‌گوید به دروغ گفتن در موضوع بزرگ گستاخ می‌شود.»^۳
- (ث) پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن هرگاه بدون عذر دروغی بگوید هفتاد هزار ملک او را لعنت می‌کنند و بوی بدی از قلبش بیرون می‌آید که تا به عرش می‌رسد و خداوند به سبب این دروغ، گناه هفتاد زنا، که کمترین آن زنای با مادر است را برای او می‌نویسد.»^۴
- (ج) امام باقر علیه السلام فرمودند: «همانا خداوند عزوجل برای بدی، قفل‌هایی نهاده که کلید آن قفل‌ها شراب است. ولی دروغ بدتر از شراب است.»^۵

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۱۷.

۲. ابراهیم بن محمد بیهقی، همان، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۳۸.

۴. محمد بن محمد شعیری، همان، ص ۱۴۸.

۵. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۱۲، ص ۲۴۴.

چ) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «نشانه ایمان این است که راستی را در جایی که به زیان توست بر دروغی که به سود توست مقدم بداری.»^۱

۲. رهاورد صداقت امام و ملت

امام خامنه‌ای دامنه‌ای می‌فرماید:

مردم راه خدا را پیدا می‌کنند. این برای کسی که بتواند مردم را به راه خدا بکشاند، چه قدر اجر و ثواب دارد! این متوقف به عمل و صدق در گفتار است. در تأثیر خارجی کارها نیز همین طور است. اگر انسان صادق باشد، حرف، کار و راه او، در عالم واقع و خارج برکت می‌یابد. صدق یک ملت و یک امت، می‌تواند آن‌ها را در میدان‌های گوناگون پیروز کند. امام بزرگوار ما در راه خود صادق بودند که توانستند ایمان مردم را جلب کنند و مردم نیز صادق بودند که توانستند نهضت را به اینجا برسانند، و الا اگر آن صدق، صفا و ایمان نمی‌بود، این نهضت محکوم به شکست می‌شد.^۲

۳. نافع‌ترین کارها

مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «مرا به نافع‌ترین کارها راهنمایی کنید.» آن حضرت فرمود: «راستگویی را پیشه کن و از دروغ بپرهیز. هر گناه دیگری که می‌خواهی انجام بده.»

آن مرد از این سخن متعجب شد و فرمایش آن بزرگوار را پذیرفت و مرخص گردید. با خود گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از غیر دروغ‌گویی (منع) ولی از زنا، شراب‌خواری، قمارکردن و دزدی نهی نکرده است پس اکنون به خانه فلان زن زیبا می‌روم و با او زنا می‌کنم.»

۱. نهج البلاغه، همان، ص ۵۵۶.

۲. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای در دیدار جمعی از روحانیون، ۲۷/ ۱۰/ ۱۳۷۴، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=2781>

همین که به طرف خانه او رفت فکر کرد: «اگر این عمل را انجام دهد و کسی از او پرسد از کجا می‌آیی؟ نمی‌تواند دروغ بگوید؛ و اگر راست بگوید به کیفر و بدبختی مبتلا می‌شود»؛ بنابراین منصرف شد.

باز فکر کرد گناه دیگری انجام دهد، همین اندیشه را نمود، در نتیجه به‌خاطر راست‌گویی و دروغ نگفتن از همه گناهان دوری جست.^۱

۴. راستگو، نه دیوانه

روزی حجاج بن یوسف سقفی خون آشام، در منبر، خطابه طولانی کرد، مردی از وسط جمعیت با صدای بلند گفت: «سخن کوتاه کن که موقع نماز است، به وقت احترام به شما، خداوند عذرت را نمی‌پذیرد.»

حجاج از این صراحت، آن هم در یک مجلس عمومی، ناراحت شد و دستور داد آن مرد را زندانی کنند.

نزدیکان او به ملاقات حجاج رفتند و به وی گفتند: «ای امیر! مرد زندانی از فامیل ما و دیوانه می‌باشد، دستور فرمایید آزاد شود.»

حجاج گفت اگر خودش به دیوانگی اقرار کند، آزادش خواهد کرد، نزدیکانش به زندان رفتند و گفتند: «به جنونت اقرار کن تا آزاد شوی.»

آن مرد گفت: «هرگز چنین اعترافی نمی‌کنم، من مریض نیستم، خداوند مرا سالم آفریده است.»

وقتی جواب‌های صریح و صادقانه زندانی به گوش حجاج رسید، دستور داد به‌خاطر راستگویی وی آزادش کردند.^۲

۱. سید نعمت الله جزایری، همان، ج ۳، ص ۴۱.

۲. هاب‌الدین محمد ابی‌الفتح البشیهی، المستطرف، قم، شریف رضی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۸.

۵. خوف از دروغ

آیت الله بروجردی رحمته الله در احوالات علامه سید محمد باقر درچه‌ای رحمته الله حکایتی را نقل کرده و گفتند: «اغلب غذای ایشان به هنگام ناهار و شام، نان درچه و ماست بود که مختصری نعناء خشک هم به آن اضافه می‌کردند و کمتر اتفاق می‌افتاد که غذای پخته مثل آبگوشت داشته باشند. از جمله ویژگی‌های ایشان آن بود که هنگام غذا خوردن از تعارفات مرسوم خودداری می‌کردند. یک روز از ایشان سؤال کردیم که چرا در هنگام غذا خوردن تعارف نمی‌کنید؟ پاسخ دادند: در تمام مواقع خوف آن دارم که تعارفم دروغ باشد و خدای ناکرده جزء دروغ‌گویان محسوب شوم؛ چون افرادی که هنگام غذا خوردن بر من وارد شده‌اند، یا می‌دانستم که غذا خورده‌اند که در این صورت تعارف کردن معنایی نداشت؛ یا احتمال می‌دادم غذای مرا نپسندند و یا اینکه غذای موجود فقط به اندازه خودم بوده و من هم خود گرسنه بوده‌ام. به هر حال چون احساس می‌کنم در این گونه موارد تعارف بنده معنایی ندارد و شائبه دروغ نیز به آن وارد است، از تعارف خودداری می‌کنم.»^۱

۶. نجات در راستگویی است

شهید مطهری می‌فرمود: «در آن قضایای مسجد گوهرشاد چون در فریمان هم بلوا و آشوبی شد، بعد از آن قضایا جزء کسانی که آن‌ها را گرفتند و به زندان بردند ابوی ما بودند. البته بعد از حدود یک ماه قرار منع تعقیب صادر شد و آزاد شدند. بعد دومرتبه یک بار دیگر همان اشخاص را تحت تعقیب قرار دادند، یعنی آن محاکمه‌ها همه مورد اتهام قرار گرفت. دفعه دوم را اخوی بزرگ ما می‌گفت من آنجا بودم. (دفعه اول را من هم یادم است، بچه بودم). وقتی ابوی

۱. سید تقی درچه‌ای، قصه‌های خواندنی از چهره‌های ماندنی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۷، ص ۸۸.

ما آمدند، گفتند من رفتم آنجا و آن‌ها گفتند بردار بنویس. با خود گفتیم: «النَّجَاءُ فِي الصَّدْقِ؛ حقیقت را باید نوشت، هرچه بود نوشتیم.» (ابوی ما این جور بودند که غیر از راستی اصلاً به زبان‌شان نمی‌آمد) این دفعه دوم که یک بازرس مخصوص از تهران آورده بودند و خود رضا شاه یک بازرس مورد اعتماد را فرستاده بود (چون به او گزارش داده بودند که محاکمات مشهد همه قلابی بوده و «اسدی» را محکوم کردند) آن بازرس به ابوی ما گفته بود شما خودتان هرچه وقایع بوده بنویسید، به اخوی ما هم گفته بود تو هم هر مقدار اطلاع‌داری بردار بنویس. ابوی ما خطش خوب بود، اخوی ما هم خطش بد نبود. ایشان می‌گفتند: «بعد از آنکه نوشتیم، ابتدا این دو ورقه را برداشت نگاه کرد و گفت: به به! پدر از پسر بهتر می‌نویسد، پسر از پدر بهتر. بعد ورقه مرا برداشت خواند. وقتی خواند یک نگاهی کرد و گفت: آقا! از لحن این نوشته پیداست که شما آدم راستگویی هستید، چون هرچه بوده ولو به ضرر خودت بوده نوشته‌ای. (در واقعه‌ای که خود ایشان ذی‌نفع بودند آن واقعه را همان‌طور که واقع شده بود نوشته بودند، اعم از اینکه به ضرر خودشان بوده یا به نفع خودشان). بعد گفت: چون تو یک چنین آدم صدیق و راستگویی هستی من قرار منع تعقیب صادر می‌کنم.»^۱

۱. مرتضی مطهری، همان، ج ۱۵، ص ۱۲۱.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (رعد: ۲۱).

و آن‌ها (صاحبان اندیشه کسانی هستند) که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار می‌دارند؛ و از پروردگارشان می‌ترسند؛ و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند.

پیام‌ها:

۱. حفظ پیوندهای مکتبی و الهی، نشانه عقل صحیح است. «أُولَئِكَ الْأَبَابِ... الَّذِينَ يَصِلُونَ»؛
۲. ما باید به‌خاطر فرمان خدا با بستگان ارتباط برقرار کنیم، خواه دیگران به دنبال ارتباط با ما باشند یا نباشند. «أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»؛
۳. در دید و بازدیدها و صله رحم‌ها، مواظب گناهان و از جمله چشم‌چرانی‌ها باشید. «يَصِلُونَ... يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»؛
۴. هم از عظمت الهی پروا کنید، «يَخْشَوْنَ» و هم از مجازات او بترسید. «يَخَافُونَ»؛
۵. قطع رحم، سبب سختی حساب است. «يَصِلُونَ... يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. صله رحم در روایات

(الف) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که به دیدار برادر مؤمن خود بشتابد، در صورتی که عارف به حقش باشد، خداوند در برابر هر گامی که در این راه بر می‌دارد حسنه‌ای برایش منظور می‌دارد و گناهی را از وی عفو می‌کند، و درجه‌ای برایش در نظر می‌گیرد و وقتی که درب خانه‌اش را به صدا در آورد، درهای آسمان به رویش گشوده می‌شود و آنگاه که با هم روبوسی کرده و دست بدهند، خداوند به آنان توجه خاصی دارد و به فرشتگانش مباحثات می‌نماید.»^۱

(ب) امام صادق علیه السلام از پدرش حکایت کرده که فرمود: «... مبدا به کسی که قطع رحم می‌کند، دوستی نمایی که او را در کتاب خداوند بزرگ و گرامی، در سه جا یافتیم که لعن شده است...»^۲

(پ) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «کسی که داشتن یک خصلت را تضمین کند من چهار خصلت را در او تضمین می‌کنم. کسی که صله رحم را در زندگی داشته باشد من دوستی فامیل، فراوانی اموال، طول عمر و دخول در بهشت را برای او تضمین می‌کنم.»^۳

۲. منظور از پیوندها چیست؟

در روایات آمده است آنچه را که خداوند به وصل آن فرمان داده، صله رحم، یعنی حفظ پیوندهای خانوادگی و همچنین حفظ پیوندهای مکتبی یعنی ارتباط

۱. محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، همان، ج ۹، ص ۷۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۷۷.

۳. محمد بن محمد شعیری، همان، ص ۱۰۶.

دائم و عمیق با رهبران آسمانی و پیروی از خط ولایت است.^۱

۴. ارحام چه کسانی هستند؟

ارحام تنها منحصر به خانواده و بستگان نسبی نیست، بلکه جامعه بزرگ اسلامی را که در آن همه افراد امت با هم برادرند، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: ۱۰) و پدرشان پیامبر اسلام ﷺ حضرت علی علیه السلام است نیز در برمی گیرد. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «انا و علی ابوا هذه الامة».^۲

۵. نارضایتی خواهر

یکی از فرزندان شیخ رجبعلی خیاط رحمه الله نقل می کند: مهندسی بود بساز و بفروش. یکصد دستگاه ساختمان ساخته بود، ولی به دلیل بدهکاری زیاد، شرایط اقتصادی بدی داشت، حکم جلبش را گرفته بودند. به منزل پدرم آمد و گفت نمی توانم به خانه ام بروم، خود را پنهان می کنم تا کسی مرا نبیند. شیخ با یک توجه فرمود: «برو خواهرت را راضی کن!»

مهندس گفت: «خواهرم راضی است.»

شیخ فرمود: «نه!»

مهندس تأملی کرد و گفت: «بله وقتی پدرم از دنیا رفت ارثیه ای به ما رسید، هزار و پانصد تومان سهم او می شد، یادم آمد که نداده ام.» رفت و برگشت و گفت: «پنج هزار تومان دادم به خواهرم و رضایتش را گرفتم.»
شیخ سکوت کرد و پس از توجهی فرمود: «می گوید: هنوز راضی نشده...
خواهرت خانه دارد؟»

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲. همان، ص ۳۴۱.

مهندس گفت: «نه، اجاره نشین است.»

شیخ فرمود: «برو یکی از بهترین خانه‌هایی را که ساخته‌ای به نامش کن و به او بده بعد بیا ببینم چه کار می‌شود کرد.»

مهندس گفت: «جناب شیخ! ما دو شریک هستیم چگونه می‌توانم؟»

شیخ فرمود: «بیش از این عقلم نمی‌رسد، چون این بنده خدا هنوز راضی نشده است.»

بالاخره آن شخص رفت و یکی از آن خانه‌ها را به نام خواهرش کرد و اثاثیه او را در آن خانه گذاشت و برگشت.

شیخ فرمود: «حالا درست شد.»

فردای همان روز سه تا از آن خانه‌ها را فروخت و از گرفتاری نجات پیدا کرد.^۱

۶. صلۀ رحم و برکت

در بنی اسرائیل دو برادر جوان زندگی می‌کردند که نسبت به یکدیگر بسیار مهربان و با محبت بودند و هر دو در یک صحرا زراعت داشتند. یکی از برادرها ازدواج کرده بود و صاحب چند فرزند بود و دیگری، به خاطر فقر و تنگدستی، هنوز ازدواج نکرده بود. وقتی فصل درو کردن گندم رسید، هر یک از آن‌ها گندم خود را خرمن کردند و پس از جدا نمودن گندم‌ها از کاه، تصمیم گرفتند محصول خود را به منزل ببرند. موقع غروب، برادر بزرگ‌تر جهت انجام کاری به خانه آمد و گندم پاک شده خویش را به برادر کوچک‌تر سپرد و رفت. زمانی که برادر بزرگ از نظر ناپدید شد، برادر کوچک با خود گفت: «من که تنها هستم و زن و بچه ندارم و خرج زندگیم بسیار کم است، ولی برادرم عائله‌مند است و غیر از این گندم‌ها چیزی ندارند. بهتر است که تا او نیامده، مقداری از گندم

۱. محمد محمدی ری شهری و حسن فرزندگان، کیمیای محبت، قم، دارالحديث، ۱۳۹۸، ص ۱۴۱.

خود را بر روی گندم او بریزم که نان بچه‌هایش تأمین گردد» و سپس، مقداری از گندم‌هایش را بر روی محصول برادر خود ریخت.

هنگامی که برادر بزرگ مراجعت کرد، شب شده بود و برادر کوچک می‌خواست به منزل برود. گندمش را به برادرش سپرد و رفت. برادر بزرگ‌تر هم پیش خود گفت: «الحمد لله من که صاحب خانه و همسر و اولاد هستم، اما برادرم به سبب فقر و تهیدستی اقدام به ازدواج نمی‌کند. بهتر است که در غیاب وی، مقداری از گندم خود را روی محصول او بریزم تا سهم گندمش افزایش یابد و بتواند ازدواج نماید»، با این نیت، مقداری از گندم خود را روی سهم برادرش ریخت. چون خداوند از آن دو جوان خیرخواه، این مساوات و برادری را دید، اراده‌اش بر آن تعلق گرفت که به هر دو برادر، وسعت رزق عنایت فرماید و آنان را از فقر نجات دهد. بدین جهت، هر یک از برادرها که گندم خود را بر می‌داشتند، می‌دیدند دو برابر سال گذشته است و بسیار متعجب می‌شدند. هر یک گمان می‌کرد علت افزایش گندم برادرم، به‌خاطر آن است که من گندم خود را بر روی محصول او ریخته‌ام. اما خبر نداشتند که در اثر اخوت و خیرخواهی و صلۀ رحم، خداوند به گندم آنان برکت عطا فرموده است.^۱

۷. توجه به صلۀ رحم

یکی از سیره‌های عملی عالم بزرگوار آیت‌الله شیخ محمد کوهستانی این بود که هر ساله تا سیزده نوروز، چون مهمانان از نقاط مختلف به محضرشان می‌آمدند، منزل را ترک نمی‌کردند ولی پس از آن، صلۀ رحم و بازدید را از بالای محله، آغاز می‌کردند و به تمامی منازل می‌رفتند و در هر خانه‌ای چند لحظه توقف و احوال‌پرسی می‌کردند. یکی از شاگردان وی که ایشان را همراهی می‌کرد،

۱. محمد رحمتی شهرضا، همان، ج ۱، ص ۵۰۰.

می‌گوید آیت‌الله کوهستانی بعد از تعطیلات نوروز به من گفتند بیا با هم برای صلۀ ارحام به منازل محل برویم، دستمالی هم بردار تا تخم مرغ‌های آب‌پز و رنگ شده سفره عید را داخل آن قرار داده و برای دیگر طلبه‌ها ببریم. به اتفاق آقا حرکت کردیم، درب هر خانه‌ای که وارد می‌شدیم مدتی می‌نشستیم، اگر در بعضی منازل اهل آن خانه نبودند آقا با عصا به کوبۀ درب می‌زدند و می‌گفتند: «ای کوبه فردای قیامت شهادت بده که محمد آمد برای صلۀ ارحام.»^۱

۸. مرگ به دلیل اذیت خویشاوند

مردی از اصحاب امام صادق (ع) به حضرت عرض کرد: «برادران و عموهایم فشار زیادی بر خانه‌ام وارد کرده‌اند تا جایی که در یک اطاق زندگی می‌کنم، اگر در این باره (به آن‌ها یا حاکم) شکایت و گله کنم، آنچه اموال دارم را می‌گیرند.» امام فرمود: «صبر کن، همانا بعد از سختی فرج و گشایشی برایت می‌شود.» آن مرد گفت: «از اقدام علیه آن‌ها منصرف شدم، چیزی نگذشت که وَا آمد و همه اقوامی که من را اذیت می‌کردند مُردند.» بعد از مدتی خدمت امام رسیدم، آن حضرت فرمود: «حال اقوامت چه‌طور است؟»

گفتم: «همه مُردند!»

فرمود: «آن‌ها به خاطر اذیتی که به تو کردند که خویشاوند آن‌ها بودی، و به عقوبت (قطع رحم) نسبت به تو مردند، آیا تو دوست داشتی آنان زنده بمانند و اذیت بر تو وارد کنند؟»
گفتم: «نه واللّه.»^۲

۱. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الأدب، تهران، خیام، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۳۵.

۲. شیخ عباس قمی، سفینة البحار، همان، ج ۱، ص ۵۱۵.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (نور: ۳۰).

به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است!

پیام‌ها:

۱. لازمه ایمان، حفظ نگاه از حرام است. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا...»؛
۲. جاذبه‌های غریزی را باید کنترل کرد. «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»؛
۳. گناه را از سرچشمه جلوگیری کنیم و تقوا را از چشم شروع کنیم. «مِنْ أَبْصَارِهِمْ»؛
۴. چشم پاک، مقدمه پاکدامنی است. «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»؛
۵. پاکدامنی، برای مردان نیز لازم است. «يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»؛
۶. چشم‌چرانی و بی‌عفتی، مانع رشد معنوی انسان است. «يَغُضُّوا- يَحْفَظُوا- أَزْكَى»؛
۷. همواره در محضر خدا هستیم. در محضر خدا معصیت نکنیم. «يَغُضُّوا... إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. حیا و عفت در روایات

(الف) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نگاه ناروا تیری است زهرآلود از تیرهای شیطان که به قلب صاحبش می‌خورد و چه بسیار نظرهای ناروا که حسرت طولانی در پی دارد.»^۱

(ب) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس چشمان خود را پر کند از دیدن زنی که دیدنش بر او حرام است خدای عزّ و جلّ در روز قیامت دو دیده او را با میخ‌های آتشین پر نماید و آن‌ها را پر از آتش کند تا وقتی که درباره مردم حکم نماید، آن‌گاه امر صادر شود که او را به دوزخ برید.»^۲

(پ) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چشم‌ها را از حرام ببندید تا عجایب را ببینید.»^۳
(ت) همچنین فرمود: «هر کس برای خدا نه برای غیر او نگاه حرام را ترک کند خداوند ایمانی به او عطا می‌کند که طعمش را می‌چشد.»^۴

۲. بی‌عفتی چشم و بدبختی مؤذن

در شهری سه برادر بودند که برادر بزرگ ده سال مؤذن مسجدی بود که روی مناره مسجد اذان می‌گفت، و پس از ده سال از دنیا رفت. برادر دومی هم چند سال این وظیفه را ادامه داد تا عمر او هم پایان رسید. به برادر سوم گفتند: «این منصب را قبول کن و نگذار اذان از مناره قطع شود»، قبول نکرد.

۱. ابراهیم بن محمد بیهقی، همان، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، همان، ص ۲۸۶.

۳. جعفر بن محمد علیه السلام (امام ششم)، مصباح الشریعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، تهران، پیام حق، ۱۳۷۷، ص ۱۷۳.

۴. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۱۴، ص ۲۶۸.

گفتند: «مقدار زیادی پول به تو خواهیم داد!»

گفت: «صد برابرش را هم بدهید من حاضر نمی‌شوم.»

پرسیدند: «مگر اذان گفتن بد است؟»

گفت: «نه، ولی در مناره حاضر نیستم.»

علت را پرسیدند، گفت: «این مناره جایی است که دو برادر بدبخت مرا بی‌ایمان از دنیا برده؛ چون در ساعت آخر عمر برادر بزرگم بالای سرش بودم و خواستم سوره یس بخوانم تا آسان جان دهد، مرا از این کار نهی کرد. برادر دومم نیز با همین حالت از دنیا رفت، برای یافتن علت این مشکل، خداوند به من عنایتی کرد و برادر بزرگم را در خواب دیدم که در عذاب بود. گفتم: تو را رها نمی‌کنم تا بدانم به چه دلیل شما دو نفر بی‌ایمان مُردید؟ گفت: زمانی که به مناره می‌رفتیم، با بی‌حیایی و بی‌عفتی نگاه به ناموس مردم در درون خانه‌ها می‌کردیم، این مسئله فکر و دل‌مان را به خود مشغول می‌کرد و از خدا غافل می‌شدیم، برای همین عمل شوم، بدعاقبت و بدبخت شدیم.»^۱

۳. موسی علیه السلام و دختران شعیب

وقتی که موسی علیه السلام مرد قبطی را به قتل رسانید، فرعونیان نقشه کشیدند تا موسی را به قتل برسانند، موسی علیه السلام از مصر خارج شد و مدت هشت (یا سه) روز در راه بود تا به دروازه شهر مدین رسید و سختی‌های بسیار کشید و برای رفع خستگی در زیر درختی که چاهی کنارش بود آرمید. او مشاهده کرد که برای آب کشیدن از چاه دو دختر منتظرند تا چوپانان آب گیرند بعد نوبت اینان شود، آمد و فرمود: «من برای شما از چاه آب می‌کشم» و آنان از هر روز زودتر آب را به خانه آوردند. پدر این دو دختر حضرت شعیب علیه السلام فرمود: «چطور امروز زودتر

۱. احمد دهقان، روایت‌ها و حکایت‌ها، تهران، نه‌اوندی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵.

آب آوردید و گوسفندان را آب دادید؟» آنان قصه آن جوان را نقل کردند. فرمود: «نزد آن مرد بروید و او را پیش من آورید تا پاداش کارش را به وی بدهم.»

آنان نزد موسی علیه السلام آمدند و درخواست پدر را گفتند و موسی علیه السلام هم بی درنگ به خاطر خستگی و گرسنگی و غریب بودن قبول کرد. دختران به عنوان راهنما جلو راه می رفتند و موسی علیه السلام به دنبال آنان راه افتاد و نگاه می کرد از کدام کوچه و راهی می روند. چون هیکل و بدن آنان از پشت نمایان بود حیا و غیرت او را ناگوار آمد و فرمود: «من از جلو می روم و شما از پشت سر من بیایید، هر کجا دیدید من اشتباه می روم راه را به من نشان دهید (یا سنگ ریزه ای جلوی پای من بیندازد، تا راه را تشخیص بدهم) زیرا ما فرزندان یعقوب به پشت زنان نگاه نمی کنیم.»

چون نزد شعیب علیه السلام آمد و جریان خود را گفت، به خاطر پاداش کار، و نیرومندی جسمانی و حیا و پاکی و امین بودن دختر خود را به ازدواج موسی علیه السلام درآورد.^۱

۴. خلبان شهید بابایی

یکی از دوستان شهید بابایی می گوید: در دوران تحصیل در امریکا روزی در بولتن خبری پایگاه «ریس» که هر هفته منتشر می شد، مطلبی نوشته شده بود که توجه همه را به خود جلب کرد. مطلب این بود:

«دانشجو بابایی ساعت ۲ نیمه شب می دود تا شیطان را از خود دور کند.»

من و بابایی هم افاق بودیم. ماجرای خبر بولتن را از او پرسیدم. او گفت:

«چند شب پیش بی خوابی به سرم زده بود. رفتم میدان چمن و شروع کردم به دویدن. از قضا کلنل باکستر فرمانده پایگاه با همسرش مرا دیدند و شگفت زده شدند. کلنل ماشین را نگه داشت و مرا صدا زد. نزد او رفتم.

او گفت: «در این وقت شب برای چه می دوی؟» گفتم: «خوابم نمی آمد

۱. سید هاشم رسولی محلاتی، همان، ج ۲، ص ۷۱.

خواستم کمی ورزش کنم تا خسته شوم.» گویا توضیح من برای کلنل قابل قبول نبود او اصرار کرد تا واقعیت را برایش بگویم.

به او گفتم مسائلی در اطراف من می‌گذرد که گاهی موجب می‌شود شیطان با وسوسه‌هایش مرا به گناه بکشانند و در دین ما توصیه شده که در چنین مواقعی بدویم یا دوش آب سرد بگیریم.»

آن دو با شنیدن حرف‌های من تا دقایقی می‌خندیدند، زیرا با ذهنیتی که نسبت به مسائل جنسی داشتند نمی‌توانستند رفتار مرا درک کنند.^۱

آقای قرآنی شهید بابایی را الگوی جوانان این دوره معرفی می‌کنند و تشویق می‌کنند خاطرات این شهید را بخوانند. وی می‌گوید:

خدا شهید بابایی را رحمت کند. ایشان دانشجو بود و در امریکا درس می‌خواند. سیاست امریکا این بود که یک بچه ایرانی را با یک بچه امریکایی در یک اتاق بکنند. می‌گفتند: برای اینکه زبان انگلیسی را خوب یاد بگیرند، این کار را می‌کنیم. اما هدف‌شان این بود که فرهنگ ایرانی پیروز نشود.

یک روز یکی از دوستان شهید بابایی می‌گفت:

«در اتاق شهید بابایی رفتم و دیدم که ایشان یک طناب بسته است و یک پارچه روی آن انداخته است.» گفتم: «چرا طناب بسته‌ای؟» گفت: «این امریکایی به دیوار عکس‌های سکسی می‌زند و شراب هم می‌خورد. من هم نمی‌خواهم آن عکس‌ها را ببینم. ممکن است دیدن این عکس‌ها در روح من تأثیر بگذارد. من به خاطر همین با پارچه بین خودم و او را جدا کرده‌ام.»^۲

۱. مجموعه نویسندگان، پرواز تابی نهایت، تهران، آجا، ۱۳۹۰، ص ۳۶.

۲. مرکز تحقیقات علوم اسلامی نور، نرم افزار آثار حجت‌الاسلام محسن قرآنی، برنامه درس‌هایی از قرآن سال ۱۳۷۳.

۵. برصیصای عابد

بعضی از مفسران و ارباب حدیث در ذیل آیه ۸ سوره حشر^۱ روایتی پر معنی از عابدی از بنی اسرائیل به نام «برصیصا» نقل کرده‌اند که می‌تواند درس بزرگی برای همه افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان به چاه نروند که رفتن همان و سرنگون شدن در قعر چاه همان! خلاصه داستان چنین است:

در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام «برصیصا» که زمانی طولانی عبادت کرده بود و به آن حد از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می‌آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می‌یافتند. روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت به وسیله برادرانش نزد او آوردند و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد. شیطان در اینجا به وسوسه‌گری مشغول شد و آن قدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آنجا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیم‌تر است) زن را به قتل رسانید و در گوشه‌ای از بیابان دفن کرد! برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده، این خبر در تمام شهر پیچید، و به گوش امیر رسید، او با گروهی از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلم شد، او را از عبادتگاهش فرو کشیدند، پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت، شیطان در نظرش مجسم شد و گفت: «من بودم که تو را به این روز افکندم! و اگر آنچه را می‌گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد!»

۱. «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (حشر: ۱۶)؛ کار آن‌ها (منافقان) مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم.»

عابد گفت: «چه کنم؟» گفت: «تنها یک سجده برای من کن کافی است!»

عابد گفت: «در این حالتی که می‌بینی توانایی ندارم.»

شیطان گفت: «اشاره‌ای کفایت می‌کند.»

عابد با گوشه چشم، یا با دست خود، اشاره‌ای کرد و سجده به شیطان آورد

و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت!^۱

۶. با نامحرم شوخی نکن

پیامبر اعظم ﷺ در آخرین خطبه‌ای که برای مردم خواندند فرموده‌اند:

«هر کس با زن نامحرم شوخی و مزاح کند، به هر کلمه‌ای که با او در دنیا

گفتگو کرده هزار سال در آتش دوزخ او را زندانی کنند.»^۲

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۲۳، ص ۵۴۴.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، همان،

پوشش، آراستگی

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (اعراف: ۳۲).

بگو: «چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «این‌ها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آن‌ها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این‌گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می‌دهیم!

پیام‌ها:

۱. استفاده مناسب از زینت و ترغیب مردم به آن، ارزشمند است. «زینة الله» زیرا زینت به خدا نسبت داده شده است؛
۲. راه رسیدن به خدا، ترک امور حلال و طیب نیست، بلکه استفاده بجا و رعایت قسط و عدل است. «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ...»؛
۳. اسلام، هماهنگ با فطرت و آیین اعتدال است، به نیازهای طبیعی پاسخ مثبت می‌دهد، آنچه را مفید است حلال می‌شمرد و از آنچه ضرر دارد نهی می‌کند. «مَنْ حَرَّمَ... أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ»؛

۴. زینت، همچون غذا، مورد نیاز انسان است. (زینت در کنار خوارکی‌ها مطرح شده است) «زِينَةُ اللَّهِ... وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛
۵. هدف اصلی از آفریدن نعمت‌ها، استفاده بردن و برخورداری مؤمنان از آن‌هاست، گرچه کافران نیز بهره می‌برند. «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ البته در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف: ۷) هرآنچه روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک بهتر عمل می‌کنند.

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. آراستگی در روایات

- الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «پاکیزگی جزئی از ایمان است» یعنی یکی از نشانه‌های مؤمن، پاکیزگی و آراستگی است.^۱
- ب) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر گاه خداوند به بنده‌ای نعمتی بدهد، دوست دارد اثر آن را در او ببیند.» عرض شد: «چگونه؟» فرمود: «لباس تمیز بپوشد، از بوی خوش استفاده کند، خانه‌اش را گچ‌کاری کند، آلودگی‌های منزل خود را بروبند و از بین ببرد؛ حتی روشن کردن چراغ قبل از غروب خورشید فقر را دور می‌سازد و روزی را افزایش می‌دهد.»^۲
- پ) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس خوشبو نگردید مگر اینکه بر عقلش افزوده شد.»^۳

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، همان، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

۲. محمد بن الحسن طوسی، امالی، همان، ص ۲۷۵.

۳. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۱۰۴۴.

۲. جوانی و آراستگی

حضرت علی علیه السلام با غلامش (قنبر) برای خرید پیراهن وارد بازار کوفه شدند و به مرد پیراهن فروش فرمودند: «دو پیراهن لازم دارم.»

مرد عرض کرد: «یا امیر المؤمنین! هر نوعی پیراهنی بخواهید من دارم.» همین که حضرت علیه السلام فهمید این شخص او را می‌شناسد از او گذشت و به جوان لباس فروش دیگری رسیدند که سرگرم خرید و فروش بود و از او دو پیراهن یکی به سه درهم و دیگری را به دو درهم خریدند. سپس به قنبر فرمودند: «پیراهن سه درهمی را تو بپوش!» قنبر عرض کرد: «سرورم! پیراهن سه درهمی بر اندام شما سزاوارتر است؛ زیرا شما به منبر می‌روید و مردم را موعظه می‌کنید. لباس وزین بر اندام خطیب، زیباتر است.» حضرت فرمودند: «قنبر! تو جوانی و جوانی، شکوه و آراستگی می‌طلب؛ از طرفی، من از پروردگار حیا می‌کنم که خود را بر تو در لباس، برتری دهم؛ زیرا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: از آنچه می‌پوشید به آن‌ها (غلامان) بپوشانید و از آنچه می‌خورید به آنان بخورانید.»^۱

۳. آراستگی امام صادق علیه السلام

در احوالات امام صادق علیه السلام آمده: ظاهرش همیشه مرتب و لباسش اندازه بود. به وضع ظاهر خود بسیار اهمیت می‌داد. موهای سر و صورتش را هر روز شانه می‌زد. عطر به کار می‌برد و گل می‌بوئید. انگشتی نقره با نگین عقیق در دست می‌کرد و نگین عقیق را بسیار دوست می‌داشت. چون از حمام بیرون می‌آمد لباس تازه و پاکیزه می‌پوشید. در لباس پوشیدن هم ظاهر را حفظ می‌کرد و هم توانایی مالی را و می‌فرمود: «بهترین لباس در هر زمان، لباس معمول مردم

۱. ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی، همان، ج ۱، ص ۱۰۶.

همان زمان است.» هم لباس نو می پوشید و هم لباس وصله دار. هم لباس گران قیمت می پوشید و هم لباس کم بها. لباس کم بها و زبر را زیر و لباس نرم و گران قیمت را روی آن می پوشید و چون «سفیان ثوری» زاهد به وی اعتراض کرد که پدرت علی علیه السلام لباسی چنین و گران بها نمی پوشید فرمود: «زمان علی علیه السلام زمان فقر و نداری بود و اکنون همه چیز فراوان است. پوشیدن آن لباس در این زمان لباس شهرت است و حرام؛ خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد.»

لباس سفید را بسیار دوست داشت و چون به دیدن دیگران می رفت آن را بر تن می کرد. نعلین زرد می پوشید و به کفش زرد رنگ و سفید علاقه مند بود.^۱

۴. لباس فاخر

مرحوم وحید بهبهانی رحمه الله، یکی از علمای بزرگ شیعه و استاد بحر العلوم و میرزای قمی و کاشف الغطاء، بوده و از کسانی است که حوزه علمی و درسی او در کربلا، حوزه بسیار پر برکتی بوده است. ایشان دو پسر داشت، یکی به نام آقای محمد علی صاحب کتاب مقامع و دیگری به نام آقا محمد اسماعیل. روزی مرحوم وحید، مشاهده کرد که عروسش (زن آقا محمد اسماعیل) جامه ای عالی و فاخر پوشیده است. فوراً به پسرش اعتراض کرد و گفت: «چرا برای زنت این جور لباس می خری؟» پسرش خیلی جواب روشنی داد، گفت: «بنا به آیه شریفه قرآن که می فرماید: «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟!...»

مگر این ها حرام است؟ لباس فاخر و زیبا را چه کسی حرام کرده است؟»

مرحوم وحید رحمه الله گفت: «پسرم! نمی گویم این ها حرام است، البته حلال است، من روی حساب دیگری می گویم. من مرجع تقلید و پیشوای این مردم

۱. محمد رحمتی شهرضا، همان، ج ۳، ص ۱۵۰.

هستم. در میان این مردم غنی هست، فقیر هست، متمکن و غیر متمکن هست، افرادی که بتوانند از این لباس‌های فاخر و فاخرتر بپوشند در جامعه وجود دارند. ولی طبقات زیادی هم هستند که آن‌ها نمی‌توانند این جور لباس‌ها را بپوشند، لباس کرباسی می‌پوشند. ما که نمی‌توانیم این لباسی که خودمان می‌پوشیم برای مردم تهیه کنیم و نمی‌توانیم سطح زندگی آنان را با خودمان یکسان کنیم. ولی یک کار از ما ساخته است و آن هم همدردی کردن با آن‌هاست. آن‌ها چشم‌شان به ماست. یک مرد فقیر وقتی که زنش از او لباس فاخر مطالبه می‌کند، یک مایه تسکین خاطر دارد، می‌گوید: گیرم، ما مثل ثروتمندها نبودیم، اما مثل خانه آقای وحید زندگی می‌کنیم، بین زن یا عروس وحید، جوری لباس می‌پوشد که تو می‌پوشی. اما وای به حال آن وقتی که ما هم زندگی‌مان را مثل طبقه مرفه و ثروتمند بالا ببریم که این یگانه مایه تسلی خاطر و کمک روحی فقرا هم از دست می‌رود، من به این منظور می‌گویم ما باید زاهدانه زندگی کنیم که زهد ما همدردی با فقرا می‌باشد. روزی که دیگران توانستند لباس فاخر بپوشند ما هم لباس فاخر می‌پوشیم.»^۱

۵. تجمل‌گرایی

حضرت امام خامنه‌ای دامت‌الرحمة می‌فرمایند: «من یک وقت شنیدم که یکی از وزرای معادن، نمی‌گویم در چه سالی، انواع و اقسام سنگ‌های گران قیمتی را که ما در کشور داریم، آورده و در وزارتخانه‌اش کار کرده است. من در اینجا او را خواستم و به او گفتم: شما چرا این کار را کردی؟ گفت: وقتی مسافره‌ای خارجی به وزارتخانه می‌آیند، این سنگ‌ها جلوی چشم‌شان قرار گیرد و مشتری پیدا شود! شما را به خدا، این منطق قبول است؟! ما این همه خرج کنیم و سنگ‌های

۱. مرتضی مطهری، همان، ج ۲۵، ص ۴۷۱.

وزارتخانه را که دارد یا ندارد جمع کنیم و سنگ جدید نصب کنیم، برای اینکه مشتری پیدا کنیم! شما می‌توانید در سالن اصلی وزارتخانه خود چهارچوب بزرگی را به طول ۵ و عرض ۳ متر درست کنید و انواع و اقسام سنگ‌های تان را به شکل خیلی بدیع و زیبا در آنجا بچینید، کسانی هستند که کارشان همین چیدن‌هاست، بعد هر میهمانی آمد، به‌عنوان ادای احترام، او را به آنجا ببرید تا سنگ‌ها را تماشا کند؛ هم تماشاست، هم مشتری‌یابی؛ اینکه بهتر است: بهانه برای تجمل‌سازی، واقعاً مناسب نیست.»^۱

۶. حدود پوشش، لباس و...

حجاب و پوشاندن بدن، برای مرد و زن لازم شمرده شده است؛ اگرچه در مقدار آن بین آن دو تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. اگر حضور زنان در جامعه و در برابر دید نامحرمان، به گونه‌ای باشد که سبب جلب نظر دیگران شود به نوعی خودنمایی است و چنین عملی ناپسند و انحراف شمرده می‌شود. از طرفی مردان هم باید مراقب باشند تا پوششی و اعمالی تحریک‌آمیز نداشته باشند. در این خصوص به چند نکته کوتاه اشاره می‌نمایم.

الف) زنان

قرآن می‌فرماید: «و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار نمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران‌شان، یا پدران‌شان، یا پدر شوهران‌شان، یا پسران‌شان، یا پسران شوهران‌شان».

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۰/۶/۵.

همسران‌شان، یا برادران‌شان، یا پسران برادران‌شان، یا پسران خواهران‌شان، یا زنان هم‌کیش‌شان، یا بردگان‌شان [کنیزان‌شان]، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانی‌شان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). و همگی به‌سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید.»^۱

در زنان حجم اندام‌ها زینت حساب شده و قرآن فرموده است که زنان باید زینت خود را بپوشانند. از طرفی بوی خوش و صدا نیز شامل این حکم است. در این خصوص در رساله‌های عملیه توضیح داده شده است و در اینجا تنها به چند روایت در این موضوعات اشاره می‌نمایم.

یک- پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «هر زنی که خودآرایی کند و با بهترین لباسش از خانه بیرون رود تا اینکه مردم او را بنگرند، فرشتگان آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها او را لعنت و نفرین خواهند کرد.»^۲

دو- در روایتی عبدالعظیم حسنی از امام جواد ﷺ روایت کرده که فرمود پدرم به واسطه آباء گرامش از امیر مؤمنان ﷺ نقل کرد که فرمود: «من و فاطمه ﷺ بر رسول خدا ﷺ وارد شدیم، پس ایشان را در حالی که سخت می‌گریست یافتیم، من عرض کردم پدر و مادرم فدایت یا رسول‌الله! چه باعث شده که شما این چنین گریه می‌کنید؟ در پاسخ فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند (یعنی معراج) زنانی از امتم (ده گروه) را در عذابی شدید نگریستم و آن وضع برای من سخت گران آمد و گریه‌ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضع‌شان را دیدم.

۱. نور (۲۴)، آیه ۳۱.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، همان، ج ۷۳، ص ۳۲۹.

زنی را دیدم که به موی سر آویخته بودند و مغز سرش می جوشید... (به این دلیل که) موی خود را از مردهای نامحرم نمی پوشانیده است.

و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد و آتش در زیرش شعله می کشید... (به این دلیل که) بدن خود را برای مردم زینت می کرده است.

و زنی را دیدم که گوشت بدن او را از جلو و عقب با قیچی های آتشین می بریدند... (به این دلیل که) خود را به مردان نمایش می داده است.^۱

سه- عطر زدن: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر زنی که خود را معطر کند و از خانه خود بیرون رود، تا زمانی که به خانه اش باز گردد مورد لعنت و نفرین (فرستگان نگهبان خود) قرار می گیرد.»^۲ و فرمود: «هر زنی عطر بزند و بیرون رود و بر گروهی بگذرد که بوی او را دریابند زنا کار است.»^۳

امام باقر (ع) فرمود: «هر زنی که برای غیر شوهر عطر بزند خداوند نمازش را قبول نکند تا از آن غسل کند چنان که از جنابت غسل می کند.»^۴

چهار- صدا: طبق آیه ۳۲ سوره احزاب زنان حق ندارند به گونه ای نازک و دلفریب صحبت کنند. طبق آیه ۳۱ سوره نور حتی صدای زیورآلات شان را نباید نامحرم بشنود. شوخی و خنده زنان با نامحرم هزار سال عذاب در پی دارد.^۵

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا (ع)، همان، ج ۲، ص ۱۰.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، همان، ص ۲۵۹.

۳. ابوالقاسم پاینده، همان، ص ۳۵۹.

۴. حسن بن فضل طبرسی، همان، ص ۲۱۵.

۵. پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «هر کس با زن نامحرم شوخی و مزاح کند، به هر کلمه ای که با او در دنیا گفتگو کرده هزار سال در آتش دوزخ او را زندانی کنند» (محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، همان، ص ۲۸۳).

ب) مردان

یک- همان‌طور که پوشش برای زن لازم است، مرد هم باید بدن خود را بپوشاند؛ اما از آنجا که تحریک کننده‌گی بدن مرد برای زن به اندازه محرک بودن زن برای مرد نیست، پوشیدن تمام بدن از مرد خواسته نشده است. امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «مرد حق ندارد لباسش را از ران خود کنار بزند و در میان مردم بنشیند.»^۱

دو- و فرمود: «مرد هنگامی که برهنه شود شیطان به او می‌نگرد و طمع به او می‌بندد پس خود را بپوشانید.»^۲

سه- بر اهل تفکر پوشیده نیست که نمایان بودن موی سینه مرد تحریک کننده شهوت است. به همین دلیل بهتر است مردان موی سینه خود را بپوشانند. امیرالمؤمنین علیه السلام باز گذاشتن دکمه قبا و پیراهن را از اخلاق قوم لوط برشمرد.^۳

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، همان، ج ۲، ص ۶۳۰.

۲. همان.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۳۱.

ذکر صلوات

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ
سَلِّمُوا تَسْلِيمًا (أحزاب: ۵۶).

خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

پیام‌ها:

۱. صلوات خدا و فرشتگان دائمی است. «يُصَلُّونَ»؛
۲. صلوات بر پیامبر، لازمه ایمان و از وظایف مؤمنان است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا»؛
۳. درود لفظی کافی نیست، تسلیم عملی نیز لازم است. «صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. صلوات در روایات

الف) امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگین ترین عملی که در روز قیامت بر ترازوی اعمال گذاشته می شود، صلوات بر محمد و اهل بیتش علیهم السلام است.»^۱

۱. عبد الله بن جعفر حمیری، همان، ص ۱۴.

ب) امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «کسی که نمی‌تواند کفاره گناهانش را بدهد، پس زیاد بر پیامبر و آل او صلوات بفرستد، چون صلوات آثار گناهان را از بین می‌برد.»^۱

پ) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «هر کس بر من در کتابی صلوات بفرستد، پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامی که اسم من در آن کتاب است.»^۲

۲. برخی از آثار و فضایل صلوات در روایات اهل بیت علیهم السلام

افضل اعمال در قیامت؛ ثواب بی‌نهایت؛ درود خدا و فرشتگان بر صلوات فرستنده؛ طلب استغفار ملائکه برای صلوات فرستنده؛ از بین رفتن نفاق؛ بخشش گناهان؛ فریادرسی صلوات در قبر؛ درمان فراموشی؛ نورانی بودن قبر؛ واجب شدن شفاعت؛ صلوات بیشتر سبب نزدیکی بیشتر به پیامبر صلی الله علیه و آله؛ دفع شیطان؛ نورانیت دل؛ تندرستی و عافیت؛ بر آورده شدن حاجات و استجابات دعا؛ خلاصی از دشواری‌ها.^۳

۳. ثواب بی‌نهایت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج چون به آسمان رسیدم، ملکی را دیدم که هزار دست داشت و در هر دست هزار انگشت و مشغول حساب کردن و شمردن با انگشتان خود بود.

از جبرئیل پرسیدم که این ملک کیست و چه چیزی را حساب می‌نماید؟ جبرئیل پاسخ داد: «این ملکی است موکل بر شمردن دانه‌های باران که تعداد آن‌ها را ثبت می‌نماید.»

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۷، ص ۹۴.

۲. زین الدین بن علی عاملی (شهید ثانی)، منیه المرید، تحقیق رضا مختاری، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۴۷.

۳. ر.ک. عباس عزیزی، ثواب ختم صلوات، قم، صلاة، ۱۳۸۲.

پس به آن ملک گفتم: «آیا تو می دانی از زمانی که خداوند دنیا را به وجود آورده است چند قطره باران از آسمان به زمین آمده است؟»

گفت: «یا رسول الله؛ قسم به خدایی که شما را به حق به سوی خلق فرستاده، غیر از آنکه می دانم چند قطره از آسمان به زمین نازل شده، تفصیلاً می دانم چند قطره به دریا فرود آمده است، و چند قطره در بیابان و چند قطره در آبادی ها و چند قطره در بستان ها و چند قطره در شوره زارها باریده است!»

حضرت فرمود: من از این چنین حساب و کتاب او فراوان تعجب نمودم و در این بین آن ملک گفت: «یا رسول الله؛ من با چنین دست ها و انگشتانی که دارم توان شمارش تنها یک چیز را ندارم!»

پیامبر فرمود: «آن چه چیز می باشد؟»

آن ملک عرض کرد: «هنگامی که گروهی از امت شما در مکانی حاضر می شوند و اسم مبارک شما نزد ایشان برده می شود و بر شما صلوات می فرستند، من در آن لحظه قدرت و توانایی شمارش ثواب این عمل آن ها را ندارم و شمارش آن از من بر نمی آید، چرا که آن دارای ثوابی غیر قابل شمارش و بسیار عظیم می باشد»^۱

۴. فریاد رسی صلوات

شبلی نقل نموده است: من همسایه ای داشتم که وفات نمود. او را خواب دیدم، از او پرسیدم: «خدا با تو چه کرد؟»

گفت: «ای شیخ! هول های بزرگ دیدم، و رنج های عظیم کشیدم. از آن جمله به وقت سؤال منکر و نکیر، زبان من از کار باز ماند. با خود می گفتم: واویلاه، این عقوبت از کجا به من رسید؟ آخر، من مسلمان بودم و بر دین اسلام

۱. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۵، ص ۳۵۵.

مُردم. آن دو فرشته با غضب از من جواب طلبیدند. ناگاه شخصی نیکو موی و خوش بوی آمد، میان من و ایشان حایل شد و مرا تلقین کرد تا جواب ایشان را به نحو خوب بدهم، از آن شخص پرسیدم: تو کیستی - خدا تو را رحمت کند - که من را از این غصه خلاصی دادی؟ گفت: «من شخصی هستم که از صلواتی که تو بر پیغمبر ﷺ فرستادی آفریده شده‌ام و مأمورم در هر وقت و هر جا که در مانی به فریاد تو رسم.»^۱

۵. نتایج صلوات

روزی پیغمبر خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: «یا علی! می‌خواهی تو را به چیزی مژده بدهم؟»

علی ﷺ عرض کرد: «بله، پدر و مادرم به قربانت! شما همیشه مژده دهنده هر چیزی بودید.»

حضرت فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و از امر عجیبی خبر داد.»

علی ﷺ پرسید: «آن امر عجیب چیست؟»

فرمودند: «جبرئیل خبر داد هرکس از دوستان من، بر من و خاندانم صلوات بفرستد، درهای آسمان به روی وی گشوده می‌شود و فرشتگان هفتاد صلوات برای او می‌فرستند و اگر گناهکار است گناهانش می‌ریزد، همچنان که برگ درختان می‌ریزد و خداوند متعال به او خطاب می‌کند: «لَبَّيْكَ يَا عَبْدِي وَ سَعْدَيْكَ»، سپس به فرشتگان می‌فرماید: فرشتگان من! شما بر او هفتاد صلوات فرستادید؛ اما من بر او هفتصد صلوات فرستادم.»^۲

۱. عباس عزیزی، آثار و برکات صلوات، قم، صلاة، ۱۳۹۸، ص ۱۳۱.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الأُمالی، همان، ص ۵۸۰.

جهاد و شهادت

و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
(آل عمران: ۱۶۹).

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

پیام‌ها:

۱. شهادت، پایان زندگی نیست، آغاز حیات است. بسیاری از زندگان مرده اند، ولی کشتگان راه خدا زنده اند. «بَلْ أَحْيَاءٌ»؛
۲. شهادت، باختن و از دست دادن نیست؛ بلکه یافتن و به دست آوردن است. «بَلْ أَحْيَاءٌ... يُرْزَقُونَ»؛
۳. کشته شدن، آنگاه ارزشمند است که در راه خدا باشد. «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛
۴. تصوّر هلاکت و یا خسارت برای شهید، تفکری انحرافی است که باید اصلاح شود. «و لَا تَحْسَبَنَّ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. جهاد و شهادت در روایات

الف) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «بالای هر خوبی، خوب‌تری هست تا

آنکه انسان در راه خدا کشته (شهید) شود. (که از آن برتر چیزی نیست).»^۱

ب) پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «هر کس برای مرزرداری یا جهاد در راه خدا از خانه خارج شود، برای او در برابر هر گامی که برمی دارد هفتصد هزار حسنه ثبت می گردد، و هفتصد هزار گناه از او زدوده می شود، و هفتصد هزار درجه برای او بالا می رود، و پیوسته در حراست خدا خواهد بود تا وقتی که از دنیا برود، و با هر مرگی که بمیرد شهید از دنیا رفته است، و اگر زنده بازگردد آمرزیده بازگشته و دعایش مستجاب خواهد بود.»^۲

۲. امتیازهای شهید

حضرت سجاد علیه السلام به نقل از رسول اعظم ﷺ فرمود: «برای شهید هفت خصلت و امتیاز است:

- اول قطره خونی که از بدنش جاری شود تمام گناهانش آمرزیده می شود؛

- همسران بهشتی اش سرش را به دامن می گیرند و غبار از چهره اش پاک می کنند و به او می گویند: آفرین بر تو باد؛

- از لباس های بهشتی می پوشد؛

- خزانه داران بهشت در استقبال او با عطرها و مینوئی و بوهای خوش با یکدیگر مسابقه می گذارند تا از دست کدام، گل های بهشتی را بگیرد؛

- منزل و مکانش را در بهشت مشاهده می کند؛

- به روان پاکش می گویند در هر جای بهشت که می خواهی استراحت کن؛

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، همان، ج ۱۰، ص ۱۰.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، همان، ص ۲۹۳.

- به چهره عظمت حق تعالی نگاه می‌کند (يُنْظُرُ فِي وَجْهِ اللَّهِ) و آن برای پیامبر و شهیدان سبب آرامش و راحت است.^۱

۳. پاداش الهی برای مجاهدت در راه خدا بهشت است

حضرت امام خامنه‌ای (ره) در مراسم اعطای نشان عالی ذوالفقار به شهید حاج قاسم سلیمانی فرمودند:

«مجاهدتهای در راه خدا با این چیزها قابل مقابله و قابل جبران نیست. خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» (توبه: ۱۱۱)؛^۲ آنچه در برابر مجاهدت در راه خدا وجود دارد و خدای متعال در مقابل تقدیم کردن و روی دست گرفتن جان و مال در راه خدا قرار داده، بهشت است، رضای خدا است. آن چیزهایی که در دست و بال ما است - چه تشکر زبانی‌مان، چه تشکر عملی‌مان، چه نشان‌مان، چه درجه‌ای که می‌دهیم - چیزهایی است که بر حسب محاسبات مادی دنیایی قابل ذکر است اما بر حسب محاسبات معنوی و الهی قابل ذکر نیست. الحمدلله همه شماها این مجاهدت‌ها را کردید، تلاش کردید. الحمدلله خدای متعال به این برادر بسیار عزیزمان - آقای سلیمانی - هم توفیق داده. ایشان بارها، بارها، بارها جان خودشان را در معرض تهاجم دشمن قرار داده‌اند، در راه خدا، برای خدا و مخلصاً لله؛ و مجاهدت کرده‌اند. ان‌شاءالله خدای متعال به ایشان اجر بدهد و تفضل کند و زندگی ایشان را با

۱. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۶، ص ۱۲۱.

۲. «به یقین خدا از مؤمنان جان‌ها و اموال‌شان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده، همان کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند، پس [دشمن را] می‌کشند و [خود در راه خدا] کشته می‌شوند.»

سعادت، و عاقبت ایشان را با شهادت قرار بدهد، البتّه نه حالا. هنوز سال‌ها جمهوری اسلامی با ایشان کار دارد. امّا بالاخره آخرش ان‌شاءالله شهادت باشد. ان‌شاءالله مبارک‌تان باشد.»^۱

۴. یا لیتنی کنت معهم

امام رضا (ع) به ابن شیبیه فرمود: «اگر دوست داری ثوابی مانند ثواب کسانی که همراه حسین بن علی (ع) شهید شدند داشته باشی، هر گاه به یاد او افتادی بگو: «یا لیتنی کنت معهم فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا» (نساء: ۷۳)؛ ای کاش با آنان می‌بودم و به فوز عظیم می‌رسیدم.»^۲ این عبارت در برخی زیارت‌های امام حسین (ع) نیز آمده است. آرزوی با آن حضرت بودن و مانند او شهید شدن را در واقعه زیر بهتر می‌توان درک کرد.

در جاده بصره - شلمچه در حال حرکت بودیم که انفجارهای پیاپی صورت گرفت و دشمن شدیداً جاده را کوبید. در این لحظه دیدیم که شهید علی اکبر دهقان مورد اصابت ترکش قرار گرفت. می‌خواستیم پیکر مطهرش را سریع برداریم و از منطقه دور شویم ولی بدنش سر نداشت. فریاد یا «حسین» به گوش رسید وقتی به دنبال صدا رفتیم صحنه‌ای دیدیم که تمام ۱۵-۱۰ نفری که آنجا بودیم دیگر یارای جمع‌آوری پیکر را نداشتیم. در آن وضعیت ایستادیم و فقط گریه کردیم. سر بریده شهید دهقان لحظاتی فریاد «یا حسین» سر می‌داد. وقتی وصیت‌نامه‌اش را که در کوله‌پشتی‌اش بود خواندیم، راز این «یا حسین» بر ما آشکار شد. نوشته بود:

۱. بیانات امام خامنه‌ای (ع) در مراسم اعطای نشان عالی ذوالفقار به شهید حاج قاسم سلیمانی، ۱۳۹۷/۱۲/۱۹، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=41943>.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الأمالی، همان، ص ۱۳۰.

«خدایا من شنیدم که امام حسین علیه السلام با لب تشنه شهید شده، من هم دوست دارم که این گونه شهید شوم. من شنیدم که سر امام حسین علیه السلام را از قفا بردند، من هم دوست دارم سرم از قفا بریده شود. خدایا من شنیدم که سر امام حسین علیه السلام بالای نی قرآن خوانده. من که مثل امام حسین علیه السلام اسرار قرآنی نمی دانم که بتوانم با آن انس بگیرم که حالا بعد از مرگم بخوانم ولی به امام حسین علیه السلام خیلی علاقه و عشق دارم، دوست دارم وقتی شهید می شوم سر بریده ام به ذکر "یا حسین یا حسین" باشد.»

و سرش با لب تشنه از قفا بریده شد و در همان حال «یا حسین» می گفت.^۱
ای کاش بودم کربلا همراهت ای خون خدا
می شد سرم از تن جدا می رفت به روی نیشه ها

۵. پایی که در بهشت ماند!

مرحله سوم عملیات محرم در منطقه جنوب غربی کشور - محور شمال فکه - به وقوع پیوست. ساعت ۱۱ شب بود. رمز مقدس «یا زینب علیه السلام» در میان بی سیم گروه ها پیچید و نوید پیروزی را سر داد. برادران جان برکف گروه تخریب مشغول پاکسازی معبر بودند و راه را برای همزمان خود باز می کردند که ناگهان با صدای انفجاری سکوت شکسته شد. با عجله خود را به محل انفجار رساندم. حسین را مشاهده کردم که غرق در خون لبخندی بر لب دارد. تعجب کردم با خود گفتم: «نکند خواب می بینم»، به او گفتم: «چرا می خندی؟»
در جواب گفت: «در حال خنثی کردن مین، بهشت پیش چشمم مجسم

۱. علی الله اکبری و حسین محمد رضایی، «زندگی پس از ۲۵ روز در عالم برزخ»، نشریه اشراق اندیشه، ش ۱۵، مرداد و شهریور ۱۳۸۲، ص ۲۶، به نقل از حجت الاسلام محمد صادقی سرائانی.

شد، خواستم داخل شوم، پایم را که درون بهشت گذاشتم، در بسته شد! و پایم در بهشت ماند ولی خودم را راه ندادند.»

در این میان نگاهم به پای قطع شده حسین افتاد. درونم پر از آشوب بود روحیه والای او به شدت مرا تحت تأثیر قرار داد و با خود گفتم: «این‌ها به‌واقع یاران صدیق امامند.»^۱

۶. تکبیر کوه‌ها

(فرازی از سخنان شهید همت - مرداد ۱۳۶۱)

در عملیات «روح الله» در جبهه «نوسود»، یک شب پیش از عملیات در تاریخ دهم تیر ماه ۱۳۶۰ یکی از برادرهای رزمنده ما، آن شب در عالم خواب دید که امام (خمینی ره) به خواب او آمده و می‌فرماید: «حمله کنید، آقا امام زمان عج پیشاپیش شماست!» این برادر صبح که بیدار شد، خطاب به برادران دیگر گفت: «امام به خواب او آمده و چنین مطالبی را فرموده‌اند. همه برادرها تجهیزات بستند و آمدند به من گفتند: ما در همین روشنایی روز حرکت می‌کنیم تا برویم با عراقی‌ها بجنگیم، چرا که امام چنین فرموده‌اند.» من با اصرار، آنان را قانع کردم که حمله را در شب انجام بدهند. در شب عملیات، نیروهای اسلام به رغم تعداد کم، چنان حمله‌ای بر دو گردان عراق بردند که شاید در تاریخ جنگ‌های جهان بی‌سابقه باشد و پیروز شدند.

یک افسر عراقی که او را اسیر گرفتیم می‌گفت: «به نظر من، شما دست کم با دو گردان به ما حمله کردید.» وقتی با اصرار زیاد او را قانع کردیم که نیروهای ما کمتر از یک گردان بوده، آن افسر عراقی به گریه افتاد و گفت: «وقتی در آغاز حمله، شما داشتید الله اکبر می‌گفتید، تمام کوه‌ها داشتند با شما تکبیر

می گفتند! ما فکر کردیم که تمام کوه‌ها از نیروهای شما پر شده، این بود که آمدیم و تسلیم شدیم!»^۱

۷. رضایت همسر

همسر شهید صیاد شیرازی می گوید: شهادت، آرزوی همسر من بود. همیشه از من می خواست برای شهادتش دعا کنم، به خصوص آن پنج‌شنبه آخر از من خواست وقتی امامزاده صالح علیه السلام رفت، دعا کنم که او به شهادت برسد. همان عصر پنج‌شنبه آخر رفتم زیارت و در آنجا دعا کردم که خداوند شهادت خانوادگی را نصیب ما کند. درست دو روز پس از آن بود که حادثه شهادت ایشان پیش آمد. قبل از شهادتش بارها و بارها به من گفته بود برای شهادت من دعا کن، ولی آن روزهای آخر خیلی جدی‌تر این حرف را می زد. من ناراحت می شدم. می گفتم: «حرف دیگری پیدا نمی کنید بگویید؟» آخرین بار گفت: «نه خانم، من می دانم همین روزها شهید می شوم. خواب دیده‌ام که یکی از دوستان شهید آمده و دست مرا گرفته که با خودش ببرد. من همه‌اش به تو نگاه می کردم، به بچه‌ها. شماها گریه می کردید و من نمی توانستم بروم. خانم، شما باید راضی باشید که من شهید بشوم.» انگار داشتند جانم را از توی بدنم می کشیدند بیرون. مستأصل نگاهش کردم. گفت: «خانم! شما را به خدا رضایت بدهید.» ساکت بودم. گفت: «خانم شما را به فاطمه زهرا علیها السلام قسم، بگویید که راضی هستید.» ساکت بودم. اشک تا پشت پلک‌هایم آمده بود، اما نمی ریخت... گفتم: «باشد. من راضی‌ام.» یک هفته بعد علی شهید شد. خودم رضایت داده بودم که شهید بشود، ولی اصلاً فکر نمی کردم این طور با نامردی او را بزنند.^۲

۱. عباس داودی، ویژه‌نامه جدول نور (ویژه کاروان‌های راهیان نور)، تهران، روزنامه جوان، ۱۳۹۱، ص ۵۹.

۲. ماهنامه شاهد یاران، «یاد نامه شهید صیاد»، ش ۲۹، فروردین ۱۳۸۷، ص ۷۷.

يَبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ أَلَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (توبه: ۲۱).
 پروردگارشان آنان را به رحمتی از ناحیه خود و رضایت خویش و
 باغ‌هایی از بهشت، بشارت می‌دهد که برای‌شان در آن نعمت‌های
 ابدی است.

پیام‌ها:

۱. بشارت و پاداش، از شئون ربوبیت است. «يَبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ»؛
۲. برخورداری از رحمت و رضوان بهشت، نمودی از فوز و رستگاری
 است. «الْفَائِزُونَ يَبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ...»؛
۳. رحمت و رضای خدا، بر نعمت‌های مادی مقدم است. «بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ
 رِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ» (نام رحمت و رضوان قبل از بهشت آمده است)؛
۴. باغ‌های بهشت، پر نعمت است. «نَعِيمٌ»؛
۵. اگر به خاطر خدا از نعمت‌های فانی بگذریم، به نعمت‌های ابدی
 می‌رسیم. «نَعِيمٌ مُّقِيمٌ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. بهشت در روایات

الف) امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «لذت‌ها و خوشی‌های بهشت دل را
 نمی‌زند، انجمن آن از هم نمی‌پاشد، ساکنانش در پناه خدای رحمانند و در

برابر آنان غلامانی با طبق‌های زرین پر از میوه و گل‌های خوشبو ایستاده‌اند.»^۱

ب) پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «در بهشت چیزهایی هست که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در خاطر کسی گذشته است.»^۲

پ) حضرت زهرا (ع) فرمود: «شیعیان و پیروان ما، و همچنین دوستداران اولیاء ما و آنان که دشمن دشمنان ما باشند، نیز آن‌هایی که با قلب و زبان تسلیم ما هستند، بهترین افراد بهشتیان خواهند بود.»^۳

ت) امام صادق (ع) به نقل از رسول خدا ﷺ فرمود: «بیشترین چیزی که به وسیله آن امت من وارد بهشت می‌شوند تقوای الهی و خوش خلقی است.»^۴

ث) امام صادق (ع) می‌فرمایند: «بهشتی‌ها چهار نشانه دارند: روی گشاده، زبان نرم، دل مهربان و دست‌دهنده.»^۵

۲. خنده بر بهشت

وقتی آسیه همسر فرعون، ایمانش به حضرت موسی (ع) را آشکار کرد، فرعون دستور داد او را تحت شکنجه قرار دهند. دست‌ها و پا‌های او را در زیر آفتاب به چهار میخ کشیدند. سپس دستور داد سنگ بزرگی را بر وی افکندند. آسیه در آن هنگام، روی نیاز به درگاه پروردگار متعال کرده و عرض کرد:

۱. محمد بن محمد مفید، امالی، همان، ص ۲۶۶؛ محمد بن الحسن طوسی، امالی، همان، ص ۲۹، ح ۳۱.

۲. ابوالقاسم پاینده، همان، ص ۳۲۹.

۳. حسن بن علی (ع) (امام یازدهم)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (ع)، همان، ص ۳۰۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

۵. محمد بن الحسن طوسی، امالی، همان، ص ۶۸۳، ح ۱۴۵۴.

«پروردگارا! برای من در نزد خود خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و رفقار (و شکنجه) او و از مردم ستمکار نجاتم بده.»^۱

خدای تعالی نیز دعایش را مستجاب کرد و بینشی به او داد که (پرده از جلو چشمش کنار رفت) و فرشتگان را دید و جایگاه خود را در بهشت مشاهده نمود و از خوشحالی خندید.

فرعون رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «این دیوانه را بنگرید که چگونه در زیر شکنجه می‌خندد.»^۲

۳. پیرها به بهشت نمی‌روند!

پیرزنی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، علاقه‌مند بود که اهل بهشت باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «پیرزن به بهشت نمی‌رود.» او گریان از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شد. بلال حبشی او را در حال گریه دید. پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «گریه‌ام به خاطر این است که پیغمبر فرمود: پیرزن به بهشت نمی‌رود.» بلال وارد محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شد و حال پیرزن را بیان نمود. حضرت فرمود: «سیاه نیز به بهشت نمی‌رود.» بلال غمگین شد و هر دو نشستند و گریستند. عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را در حال گریه دید. پرسید: «چرا گریه می‌کنید؟» آنان فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کردند. عباس ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد. حضرت به عمویش که پیرمرد بود فرمود: «پیر مرد هم به بهشت نمی‌رود.» عباس هم سخت پریشان و ناراحت گشت. سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر سه نفر را به حضورش خواست، آن‌ها را خوشحال نمود و فرمود: «خداوند اهل بهشت را در سیمای جوان نورانی در حالی که تاجی به سر دارند وارد بهشت می‌کند، نه به صورت پیر و سیاه چهره و بدقیافه.»^۳

۱. تحریم (۶۶)، آیه ۱۱.

۲. سید هاشم رسولی محلاتی، همان، ص ۴۱۴.

۳. محمود ناصری، همان، ج ۳، ص ۲۳.

۴. دیداری بانهر کوثر

عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: «نهر کوثر چیست؟» حضرت مختصر توضیحی داد و سپس فرمود: «آیا دوست داری آن را ببینی؟» عرض کردم: «فدایت شوم، آری.» آن‌گاه دستم را گرفت و بیرون از مدینه برد. امام پایش را به زمین زد. ناگهان دیدم نهری بسیار بزرگ جاری است که از یک سمت آن، آبی سفیدتر از برف، و از سمت دیگر شیری سفیدتر از برف، و از وسط آن، نهر آبی نیکوتر از یاقوت روان است. کنار آن نهر را درختان فراگرفته بود که از شاخه‌های آن حوریان بهشتی از موهای‌شان آویزان بودند که هرگز بدین زیبایی کسی را ندیده بودم و در دست‌های‌شان کاسه‌های بسیار زیبا داشتند. امام (ع) به یکی از آن‌ها فرمود: «آب بده!» او هم آب داد، من از آب نوشیدم هرگز آبی به این گوارایی ندیده بودم.

گفتم: «فدایت شوم نه چنین روزی را دیده‌ام و نه از چنین نعمت‌هایی بهره‌مند بودم.» حضرت فرمود: «این کم‌ترین چیزی است که خداوند به شیعیان ما عنایت کرده است، هنگامی که مؤمنی از دنیا رفت روحش را به این مکان می‌آورند، در باغ‌های آن گردش می‌کند و از نوشیدنی‌های آن می‌نوشد.»^۱

۵. شوق بهشت

روزی مرد سیاهی به نزد پیامبر (ص) آمد و در رابطه با تسبیح و تهلیل از او سؤال نمود. عمر بن خطاب که در آنجا حاضر بود، با تندى به آن مرد گفت: «بس کن، ای مرد! تو با این سؤال‌هایت پیامبر را خسته می‌کنی.» پیامبر (ص) به عمر فرمود: «آرام باش ای عمر! تندى مکن، بگذار تا او سؤالانش را بکند.» در این وقت آیاتی

۱. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ع)، تحقیق محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق، ص ۴۰۴.

از سوره انسان نازل شد: «... ابرار در بهشت از جامی نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.» در این هنگام آن مرد سیاه، فریادی از جان کشید و بر زمین افتاد. پیامبر ﷺ با دیدن این صحنه فرمود: «او از شوق بهشت جان داد.»^۱

۶. جوانِ شرمسار

روزی حضرت عیسیٰ ﷺ، از صحرایی می‌گذشت. در بین راه به پای صومعه‌ی یکی از راهب‌ها رسید و با او مشغول صحبت شد. در این هنگام، جوانی که در میان مردم به ارتکاب اعمال زشت و ناروا مشهور بود، خواست از آنجا عبور کند. وقتی چشم آن جوان گنهکار به حضرت عیسیٰ ﷺ و آن عابد افتاد، پایش سست شد و از رفتن باز ماند. همان جا ایستاد و گفت: «خدایا! من از کردار زشت خویش شرمندهام؛ اکنون اگر پیامبر تو مرا ببیند و مرا مورد عتاب و سرزنش قرار دهد، چه کنم؟ خدایا! عذرم را بپذیر و آبرویم را حفظ کن!..» در همان لحظه، چشم عابد بر آن جوانِ شرمسار افتاد. سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! مرا در قیامت با این جوانِ زناکار محشور مکن!..» خدای تعالی به پیامبرش وحی فرمود که: «به این عابد بگوی ما دعای تو را مستجاب کردیم و تو را با این جوان محشور نمی‌کنیم. چرا که او به واسطه ندامت و پشیمانی که در او حاصل شد، بهشتی است و تو به خاطر این غرور و خودبینی، جهنمی شدی!»^۲

۷. جوانِ بهشتی

روزی حضرت موسیٰ ﷺ در مناجات عرض کرد: «خدایا! از تو می‌خواهم که همشین مرا در بهشت به من بنمایی تا او را بشناسم.» در این هنگام، جبرئیل نازل شد و گفت: «ای موسی! خدای تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: «همشین

۱. عبدالحسین امینی، الغدیر، قم، مؤسسه فرهنگی هنری امامت اهل بیت ﷺ، ۱۳۹۸، ج ۱۱، ص ۳۵۵.

۲. علی اکبر نهانندی، خزینه الجواهر فی زینه المنابر، قم، وفایی، ۱۳۸۱، ص ۶۴۷.

تو در بهشت، فلان مرد قصاب است.» موسی علیه السلام آمد تا به مغازه او رسید، جوانی را دید که مشغول قصابی بوده و به مردم گوشت می فروخت. مدتی او را زیر نظر داشت، اما عمل برجسته‌ای از او ندید. چون شب فرا رسید، قصاب مغازه‌اش را بست و به سوی خانه رفت. حضرت موسی علیه السلام نیز همراه او آمد. چون به در منزل رسید، حضرت موسی علیه السلام گفت: «ای جوان! آیا میهمان نمی‌خواهی؟» قصاب گفت: «میهمان حبیب خداست بفرمایید، خوش آمدید.» جوان قصاب، مهمان ناشناس را به خانه آورد و غذایی آماده ساخت. آنگاه زنبیلی را که به شکل گهواره از سقف آویخته بود فرود آورد. پیر زنی بسیار نحیف در آن بود. او را شستشو داد و سپس از غذایی که آماده ساخته بود، لقمه به دهانش گذاشت تا سیر شد. دوباره آن پیر زن را در زنبیل نهاد و به سقف آویزان کرد. در آن هنگام، پیر زن دهانش را حرکت داد و چیزی بر زبان آورد، اما موسی علیه السلام آن سخنان را نفهمید. وقتی جوان قصاب با مهمان خود مشغول خوردن غذا شدند، موسی علیه السلام گفت: «ای جوان! بگو بینم این پیر زن با تو چه نسبتی دارد؟» جوان گفت: «او مادر من است و چون من دستم از مال دنیا تهی است، نمی‌توانم برای او خدمتکاری استخدام کنم تا از وی پرستاری نماید. از این جهت خودم عهده‌دار کارهای مادرم هستم.» موسی علیه السلام پرسید: «ای جوان! وقتی به مادرت غذا دادی او چه گفت؟» قصاب گفت: «هر بار که مادرم را تمیز می‌کنم و غذا به او می‌خورانم، در حقم دعا می‌کند، می‌گوید: خدا تو را ببخشد و همنشین حضرت موسی علیه السلام در بهشت قرار دهد!»

موسی علیه السلام گفت: «ای جوان! به تو بشارت می‌دهم که خداوند دعای مادرت را در باره تو مستجاب فرموده است، زیرا من موسی هستم و جبرئیل، مرا از این موضوع آگاه ساخت.»^۱

۱. محمدعلی کریمی‌نیا، دنیای جوانان (یکصد و چهل داستان آموزنده ویژه جوانان)، قم، پردیسان، ۱۳۸۰، ص ۹۰.

۸. پیر مرد بهشتی

انس گوید: روزی در محضر پیامبر ﷺ بودیم که اشاره‌ای به طرفی کرد و فرمود: «الان مردی از اهل بهشت وارد می‌شود.» طولی نکشید که پیرمردی از آن راه رسید، در حالی که با دست راست آب وضوی خویش را خشک می‌کرد و به انگشت دست چپ، نعلین خویش را آویخته بود. او پیش آمد و سلام کرد. فردای آن روز، همچنین، روز سوم پیامبر ﷺ بهشتی بودن او را تکرار کرد. عبدالله بن عمرو بن عاص هر سه روز در مجلس بود، تصمیم گرفت با پیرمرد تماس بگیرد و ببیند که چه صفتی دارد؟ روز بعد دنبال او آمد تا به خانه پیر مرد رسید و گفت: «از پدرم قهر کرده‌ام، و قسم یاد نموده‌ام که سه شبانه‌روز به خانه نروم؛ اگر موافقت کنی به منزل شما بیایم.» او قبول کرد. عبدالله سه شب در خانه‌اش بود؛ ندید عبادت خاصی انجام دهد، فقط موقع پهلوی به پهلوی شدن ذکر خدا می‌گفت و نماز صبح را می‌خواند و جز حرف خوب چیزی از او نشنید. بعد از سه روز نزدش خیلی کوچک جلوه کرد و وقت خداحافظی به او گفت: «با پدرم قهر نکرده بودم، بلکه فقط می‌خواستم ببینم چه عملی داری، که پیامبر ﷺ فرمود: تو از اهل بهشتی؟ ولی من چیز خاصی از تو ندیدم!»

چون چند قدم رفت، پیرمرد گفت: «ای پسر! اعمال ظاهری مرا دیدی، من در باطن نه کینه کسی را در دل دارم و نه حسد به کسی برده‌ام!»

عبدالله گفت: «همین دو صفت خیلی مهم است که مشمول الطاف الهی و بهشت شده‌ای.»^۱

۱. محمد محمدی اشتهاردی و طاهره حسینی، داستان‌ها و پندها، قم، پیام عدالت، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۳۲؛ سید علی اکبر صداقت، همان، ج ۱، ص ۳۶۷.

ترک گناه

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا
كَرِيمًا (نساء: ۳۱).

اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان
کوچک شما را می‌پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم.

پیام‌ها:

۱. کسانی که اصول فکری و عملی صحیحی دارند، در مورد تخلّفات
جزئی آنان گذشت لازم است. «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ... نُكَفِّرْ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ»؛

۲. پاداش کسانی که گناهان بزرگ را ترک می‌کنند، آن است که خداوند از
گناهان کوچک‌شان بگذرد. «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ... نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»؛

۳. تا از گناهان کبیره و صغیره پاک نشویم، به بهشت نخواهیم رفت. «نُكَفِّرْ
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. ترک گناه در روایات

(الف) پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «هر مردی بتواند کار حرامی انجام دهد و آن
را فقط به خاطر ترس از خدا فرو گذارد خداوند، پیش از آخرت، در همین دنیا

بهرتر از آن را به وی عوض دهد.»^۱

ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «مجاهد شهید در راه خدا پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه داشته ولی خودداری نموده. چنین انسان با عفتی نزدیک است فرشته‌ای از فرشتگان باشد.»^۲

۲. ترک گناه، قدم اول سلوک

امام خامنه‌ای دامنه الله می‌فرماید: «تلاش و اجتهاد در راه خدا را کسی بیش از همه انجام می‌دهد که گناه را ترک کند؛ و این، نقش ترک گناه را در رشد و تکامل آدمی نشان می‌دهد؛ یعنی بیشترین تلاش‌ها این است. ممکن است کسی تلاش را در انجام عبادات و مستحبات مشاهده کند، (در صورتی که) برتر و بالاتر از آن، عبارت است از ترک گناهان، چرا که گناهان عوامل درونی دارند. شهوات برای انسان، انگیزه‌های درونی است که انسان را دائم به سمت گناه می‌کشاند. مبارزه‌ای دائمی برای انسان لازم است تا از گناه اجتناب کند. اساس قضیه هم همین است! کسانی که اهل معنا و معرفتند، وقتی برای حرکت سلوکی در راه خدای متعال به جوانان و مردم توصیه می‌کنند، قدم اول را ترک گناه می‌دانند. چنانچه ترک گناه نباشد، اعمال خیر، عبادات، صداقات و مجاهدات تأثیر کمی می‌گذارند.»^۳

۳. عیسی علیه السلام و طلب باران

حضرت عیسی علیه السلام و یارانش به طلب باران از شهر خارج شده و وارد صحرا گشتند در آنجا حضرت عیسی علیه السلام به آن‌ها فرمود: «هر کس از شما گناهی انجام داده به شهر باز گردد.»

۱. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، همان، ج ۳، ص ۴۴.

۲. نهج البلاغه، همان، حکمت [۴۸۲] ۴۷۴، ص ۵۵۹.

۳. احسان طریق الاسلامی، همان، ص ۳۰۷.

پس همهٔ مردم به غیر از یک نفر مراجعه کردند. حضرت عیسیٰ علیه السلام به او فرمود: «آیا تو گناهی مرتکب نشده‌ای؟»

عرض کرد: «چیزی به خاطر ندارم، جز اینکه روزی به نماز ایستاده بودم زنی از مقابل من عبور کرد من به او نگاه کردم، و چشمم به سوی او چرخید، پس همین که او رفت انگشت خود را داخل چشمم کردم و آن را درآوردم و به همان طرف که زن رفته بود پرتاب کردم.»

حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: «دعا کن، من آمین می‌گویم، پس دعا کرد و باران بارید.»^۱

۴. فکر مکروه

آیت‌الله فهری نقل می‌کند که جناب رجبعلی خیاط علیه السلام به ایشان فرمود: «روزی برای انجام کاری روانهٔ بازار شدم، اندیشهٔ مکروهی در مغزم گذشت، ولی بلافاصله استغفار کردم. در ادامهٔ راه، شترهایی که از بیرون شهر هیزم می‌آوردند، قطاروار از کنارم گذشتند، ناگاه یکی از شترها لگدی به سوی من انداخت که اگر خود را کنار نکشیده بودم آسیب می‌دیدم. به مسجد رفتم و این پرسش در ذهن من بود که این رویداد از چه امری سرچشمه می‌گیرد و با اضطراب عرض کردم: «خدایا این چه بود؟» در عالم معنا به من گفتند: «این نتیجهٔ آن فکری بود که کردی.» گفتم: «گناهی که انجام ندادم.» گفتند: «لگد آن شتر هم که به تو نخورد.»^۲

۵. پاداش خودداری از گناه

شخصی می‌گفت با تاکسی از میدان سپاه - کنونی - پایین می‌آمدم، دیدم

۱. محمد مهراب، همان، ص ۲۲.

۲. محمد محمدی ری شهری و حسن فرزنانگان، همان، ص ۸۹.

خانمی بلند بالا با چادر و خیلی خوش تیپ ایستاده، صورتم را برگرداندم و پس از استغفار، او را سوار کردم و به مقصدش رساندم.

روز بعد که خدمت شیخ رجبعلی خیاط رسیدم - گویا این داستان را از نزدیک مشاهده کرده باشد - گفت: «آن خانم بلند بالا که نگاه کردی و صورتت را برگرداندی و استغفار کردی، خداوند تبارک و تعالی یک قصر برایت در بهشت ذخیره کرده و یک حوری شبیه همان برای تو ذخیره نموده است.»^۱

۶. تعبیر خواب، ابن سیرین

محمد بن سیرین همیشه پاکیزه بود و بوی خوش می‌داد. روزی شخصی از او پرسید: «علت چیست که از تو همیشه بوی خوش می‌آید؟»

پاسخ داد: «داستان من عجیب است.» آن شخص او را قسم داد که: «داستان خود را برای من بگو.» پس ابن سیرین گفت:

من در جوانی بسیار زیبا و خوش صورت و صاحب حسن و جمال بودم و شغلم بزازی بود. روزی زنی و کنیزکی به دکانم آمدند و مقداری پارچه خریدند، چون قیمت آن معین شد گفتند: «همراه ما بیا تا قیمت آن را به تو پرداخت کنیم.»

در دکان را بستم و همراه ایشان راه افتادم تا به جلوی خانه آنان رسیدم، آن‌ها به درون رفتند و من پشت در ماندم. بعد از مدتی زن بدون آنکه کنیزش همراهش باشد مرا به داخل خانه دعوت کرد، چون داخل شدم، خانه‌ای دیدم از فرش‌ها و ظروف عالی آراسته، مرا بنشانند و چادر از سر برداشت، او را در غایت حسن و جمال دیدم، خود را به انواع جواهرات آراسته بود.

در کنارم نشست و با ظرافت و ناز و عشوه و خوش طبعی با من به سخن گفتن درآمد، طولی نکشید که غذایی مفصل و لذیذ آماده شد، بعد از صرف غذا، آن زن به من گفت: «ای جوان می بینی من پارچه و قماش زیاد دارم، قصد من از آوردن تو به اینجا چیز دیگری است.»

من چون مهربانی ها و عشوه بازی های او را دیدم نفس اماره ام به سوی او میل کرد، ناگاه الهامی به من رسید که گوینده ای از سوره والنازعات این آیه را تلاوت کرد که:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ
(نازعات: ۴۰-۴۱).

اما هرکس بترسد از مقام پروردگار خود و نفس خود را از پیروی هوای نفس بازدارد، به درستی که منزل و آرامگاه او بهشت خواهد بود. وقتی به یاد این آیه افتادم عزم خود را جزم نمودم که دامن پاک خود را به این گناه آلوده نکنم، هر چه آن زن با من به دست بازی درآمد، من به او توجه نکردم. چون آن زن مرا مایل به خود ندید، به کنیزان خود گفت: «تا چوب زیادی آوردند»، وقتی مرا محکم با طناب بستند، زن خطاب به من گفت: «یا مراد مرا حاصل کن یا تو را به هلاکت می رسانم.» پس به او گفتم: «اگر ذره ذره ام کنی، مرتکب این عمل شنیع نخواهم شد.» تا اینکه مرا بسیار با چوب زدند، به طوری که خون از بدنم جاری شد. با خود گفتم که: «باید نقشه ای به کار بندم تا رهایی یابم.» پس گفتم: «مرا نزنید راضی شدم.» دست و پایم را باز کردند و بعد از رهایی پرسیدم: «محل قضای حاجت کجاست؟»

راهنمایی کردند. رفتم در آنجا و تمام لباس هایم را به نجاست آلوده کردم و بیرون آمدم، چون آن زن با کنیزان به طرفم آمدند، من دست نجاست آلود خود

را به آن‌ها نشان می‌دادم و به آن‌ها می‌پاشیدم و آن‌ها فرار می‌کردند. بدین وسیله فرصت را غنیمت شمردم و به طرف بیرون شتافتم، چون به در خانه رسیدم در را قفل کرده بودند، وقتی دست به قفل زدم - به لطف الهی - گشوده شد و من از خانه بیرون آمدم و خود را به کنار جوی آب رسانیدم، لباس‌هایم را شسته و غسل نمودم.

ناگهان دیدم که شخصی پیدا شد و لباس نیکویی برایم آورد و بر تنم پوشانید و بوی خوش به من مالید و گفت: «ای مرد پرهیزگار؛ چون تو بر نفس خود غلبه کردی و از روز جزا ترسیدی و خلاف فرمان خدا انجام ندادی و نهی او را نهی دانستی، این وسیله‌ای بود برای امتحان تو و ما تو را از آن خلاص کردیم، دل فارغ‌دار که این لباس تو هرگز چرکین و این بوی خوش هرگز از تو زایل نشود.» پس از آن روز تاکنون، بوی خوش از بدنم برطرف نگردیده است. به همین خاطر خدا علم تعبیر خواب را بر او عطا فرمود و در زمان او کسی مثل او تعبیر خواب نمی‌کرد.^۱

۱. علی محمد عبداللہی، عاقبت بخیران عالم، قم، شهیدین زین الدین، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۰.

آرزوهای دراز

إِنَّ الَّذِينَ أُرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ (محمد: ۲۵).

کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشت‌شان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!

پیام‌ها:

۱. توجّه و گوش سپردن به وسوسه‌های شیطان، از آفات ایمان است و سرانجامی جز ارتداد و بد عاقبت شدن ندارد. «إِنَّ الَّذِينَ أُرْتَدُّوا»؛
۲. ارتداد و بازگشت از حق بعد از روشن شدن آن، عملی ارتجاعی و قابل سرزنش است. «أُرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ...»؛
۳. اگر با جلوه‌ها و وسوسه‌ها به جدّیت مبارزه نکنیم، آگاهی و علم به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد. «تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ»؛
۴. زیبا جلوه دادن بدی‌ها و آرزوهای طولانی، ابزار کار شیطان است. «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. طول امل در روایات

الف) پیامبر اکرم ﷺ روزی به اصحاب فرمود: «آیا همه شما دوست دارید

وارد بهشت شوید؟!»

همگی عرض کردند: «آری ای رسول خدا!»

فرمود: «(پس) دامنه آرزوها را کوتاه کنید و مرگ را در مقابل چشم خود قرار دهید و از خداوند (و مخالفت فرمان او) آن گونه که شایسته است شرم کنید.»^۱

ب) علی علیه السلام می فرماید: «اقوامی که پیش از شما بودند و گرفتار عذاب شدند، فقط به خاطر آرزوهای طولانی و فراموش کردن اجل و سرآمد زندگی شان بود تا آنکه عذاب موعود فرارسید، همان عذابی که با فرارسیدنش معذرت خواهی رد می شود و درهای توبه بسته خواهد شد.»^۲

پ) همچنین فرمود: «بندگان خدا! بدانید که (آرزوی دراز) عقل را بر باد دهد، نویدهای دروغین دهد، غفلت آورد، و باعث حسرت گردد، پایبند آرزو نشوید که آرزو فریب است، و آرزومند گنهکار.»^۳

۲. طول امل چیست؟

آرزوی طولانی؛ یعنی آرزوهایی که متناسب با میزان توانایی و استعداد و در محدوده قدرت ما و حتی عمر کوتاه ما نمی باشد. چیزی که نکوهش شده «طول امل» یعنی آرزوهای غیر معقول و غیر منطقی و دور از دسترس است که به طور معمول جز غم و غصه و حسرت و غلطیدن به ورطه گمراهی و دور شدن از حدود شرع و چارچوب دین ثمری ندارد.

البته اصل «آرزو» و «امید» نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه نقش بسیار مهمی در حرکت چرخ های زندگی و پیشرفت در جنبه های مادی و معنوی

۱. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، همان، ج ۸، ص ۲۴۶.

۲. نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۴۷.

۳. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، همان، ص ۱۵۲.

بشر دارد. اگر امید و آرزو در دل «مادر» نباشد هرگز فرزندش را شیر نمی‌دهد و انواع زحمت‌ها و ناراحتی‌ها را برای پرورش او تحمل نمی‌نماید.

در حدیث معروف نبوی آمده است: «امید و آرزو، رحمت برای امت من است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کاشت.»^۱

ولی همین امید و آرزو که رمز حرکت و تلاش انسان‌هاست اگر از حد بگذرد انسان را غرق دنیاپرستی و ظلم و جنایت و گناه می‌کند.

۳. جلسه شیاطین

در کتاب «امالی صدوق» از امام صادق (ع) حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین است:

«هنگامی که آیه ۱۳۵ سوره آل عمران نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد، ابلیس سخت ناراحت شد و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد. آن‌ها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت: «من با دعوت انسان‌ها به این گناه و آن گناه تأثیر این آیه را خنثی می‌کنم.»

ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت، دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آن‌هم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار به نام «وسواس خناس» گفت: «من مشکل را حل می‌کنم.»

ابلیس پرسید: «از چه راه؟»

گفت: «فرزندان آدم را با وعده‌ها و آرزوها آلوده به گناه می‌کنم، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آن‌ها می‌برم.»

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، همان، ج ۷۴، ص ۱۷۳.

ابلیس گفت: «راه همین است، و این مأموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت.»^۱

۴. خط‌های موازی

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که یارانش را موعظه می‌فرمود خط‌هایی (موازی هم) بر زمین کشید، بعد یک خط عمودی بر همه آنان رسم کرده، سپس فرمود: «می‌دانید این خطوط چه معنی دارد؟»
عرض کردند: «نه یا رسول الله!»

فرمود: «این خطوط مانند آرزوهای دور و دراز انسان‌هاست (که حد و مرزی ندارند) و آن یک خط (عمودی) همان مرگ و پایان زندگی است که بر همه آن‌ها کشیده می‌شود و همه آمال و آرزوها را باطل می‌کند.»^۲

۵. پیرمرد و هارون الرشید

روزی هارون الرشید رو به اصحاب خود کرد و گفت: «بسیار مایل‌م کسی را که به محضر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - رسیده است ملاقات کنم، تا صفات و شمانل آن حضرت را از او بشنوم.»

(چون خلافت هارون در سال یکصد و هفتاد از هجرت واقع شد و معلوم است که با این مدت طولانی یا کسی از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی نمانده، یا اگر باقی مانده باشد، خیلی کم خواهد بود. ملازمان هارون در صدد پیدا کردن چنین شخصی برآمدند و در اطراف و اکناف تفحص نمودند، هیچکس را نیافتند به‌جز پیرمردی که قوای طبیعی خود را از دست داده و از حال رفته و ضعف

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. فتح الله بن شکرالله کاشانی، همان، ج ۹، ص ۱۷۷.

کانون و بنیاد هستی او را در هم شکسته بود و جز نفس و یک مشت استخوانی باقی نمانده بود.)

گفتند: «در یمن پیرمردی است که پیامبر اکرم ﷺ را دیده است.»
هارون دستور داد به هر وسیله ممکن او را نزد وی آورند.
مأمورین سراغ وی را گرفتند و او را که بسیار ضعیف و مثنی استخوان بود به نزد هارون آوردند.

هارون از او سؤال کرد: «آیا تو پیامبر اسلام را زیارت کرده‌ای؟»
پیرمرد با صدای ضعیفی جواب داد: «آری، من در پای منبر پیامبر اکرم ﷺ بودم و از او احادیث زیادی شنیدم.»

هارون گفت: «شمانل آن حضرت را برای من بیان کن.»
پیرمرد گفت: «حضرت قدی موزون و رسا و چشم و موی مشکی داشت، او از پیشانی دیده‌هایی گشاده برخوردار بود و موهای او پیچیده و در میان شکم مبارک آن حضرت خط مویی بود، بسیار بوی خوش استعمال می‌کرد به گونه‌ای که از هر کوجه‌ای عبور می‌کرد تا مدتی بوی عطر از آنجا استشمام می‌شد.»
هارون پرسید: «آیا حدیثی از آن حضرت بیاد داری؟»

پیرمرد گفت: «در سنّ طفولیت بودم، روزی پدرم دست مرا گرفت و به خدمت رسول‌الله ﷺ آورد. و من دیگر خدمت آن حضرت نرسیدم تا از دنیا رحلت فرمود. آن روز از رسول خدا ﷺ این سخن را شنیدم که می‌فرمود: «يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشَبُّ مَعَهُ خَصْلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ؛ فرزند آدم پیر می‌شود و هر چه به‌سوی پیری می‌رود به موازات آن، دو صفت در او جوان می‌گردد: یکی حرص و دیگری آرزوی دراز.»^۱

هارون از او بسیار خوشش آمد و امر کرد به وی پول زیادی داده و او را به وطن باز گردانند.

وقتی او را چند فرسخ از بغداد دور کردند شنیدند صدای ناله ضعیف آن پیرمرد بلند است. چون به او توجه کردند گفت: «مرا نزد خلیفه برگردانید که کار لازمی دارم و باید به او تذکر دهم.»
او را به نزد هارون باز آوردند.

خلیفه سؤال کرد: «ای پیرمرد چه کاری داری؟»
پیرمرد گفت: «ای هارون! این بخشش که بر من داشتی برای امسال است یا هر سال می‌توانم آن را دریافت کنم.»

هارون خندید و گفت: «راست گفתי که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: فرزند آدم پیر می‌شود اما دو صفت در او جوان می‌گردد: حرص به مال و حرص به زندگانی. آری تا هر چند سال دیگر که هستی بیا و مستمری خود را دریافت کن.»
اما او را که برگرداندند قبل از رسیدن به یمن، از دار دنیا رفت.^۱

۶. جَعْدَه و ناکامی در آرزو

امام حسن ﷺ بسیار زیبا، حلیم، دارای سخاوت و نسبت به خانواده رؤف و مهربان بود. چون معاویه ده سال بعد از علی ﷺ با او از در کید و دشمنی در آمد، و چند بار به امر او حضرت را ضربت زدند ولی اثری نداشت تصمیم گرفت، به وسیله زن امام حسن ﷺ «جَعْدَه بِنْتُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكُنْدِيِّ»، او را با وعده‌های کاذب بفریبید، تا به امام ﷺ زهر بخوراند.

۱. سلطانعلی مشهدی، اربعین نورالدین عبدالرحمن جامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲،

معاویه به او گفت: «اگر به حسن بن علی علیه السلام زهر بدهی صد هزار درهم به تو می‌دهم و تو را به ازدواج پسرم یزید در می‌آورم.»
او به آرزوی پول و زن یزید شدن؛ زهری که معاویه از پادشاه روم گرفته بود، گرفت تا در غذای حضرت مخلوط کند. روزی امام حسن علیه السلام روزه‌دار بودند. آن روز بسیار گرم بود و تشنگی بر آن جناب اثر کرده بود. در وقت افطار جَعَدَه شربت شیری برای حضرت آورد، که زهر را داخل آن ریخته بود.
چون حضرت بیاشامید، احساس مسمومیت کرد و فرمود: «انالله و انا الیه راجعون»، پس حمد خدا کرد که از این جهان فانی به جهان جاودانی خواهد رفت.

سپس رو به جَعَدَه کرد و فرمود: «ای دشمن خدا! مرا گشتی، خدا تو را بگشدد، به خدا سوگند بعد از من نصیبی نخواهی داشت، آن شخص تو را فریب داده، خدا تو را و او را به عذاب خود خوار فرماید.»
از حلم امام علیه السلام آن که: وقتی امام حسین علیه السلام از برادر درباره قاتلش سؤال کرد، حاضر نشد اسم جَعَدَه را به زبان بیاورد. به روایتی دو روز (و به روایتی چهل روز) زهر در وجود مبارک امام علیه السلام اثر کرد و در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری در سن ۴۸ سالگی از دنیا رفت و به شهادت رسید.

اما جَعَدَه به خاطر طمع به مال و زن یزید شدن آرزویش را به گور برد؛ معاویه گفت: «وقتی به حسن بن علی علیه السلام وفا نکرد، چطور با یزید وفا کند!» و به وعده‌هایی که به او داده بود عمل نکرد؛ و جَعَدَه با خواری و ذلت از دنیا به درک واصل شد.^۱

۱. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام، همان، ج ۱، ص ۲۳۱.

وسوسه‌های شیاطین

وَقُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ (مؤمنون: ۹۷).
و بگو: «پروردگارا! از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم!»

پیام‌ها:

۱. پیامبران نیز باید به خدا پناه ببرند. «قُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ»؛
۲. پناه بردن به خداوند باید مکرر و جدی باشد. (تکرار «اَعُوْذُ» در آیه بعد)؛
۳. تنها پناهگاه مطمئن خداست. «بِكَ»؛
۴. شیاطین، متعدّد و وسوسه‌های آنان نیز گوناگون است. «هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. وسوسه‌های شیاطین در روایات

الف) پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «سه دسته از اغوای شیطان در امانند: کسانی که همواره در ذکر و به یاد خدا هستند، کسانی که از ترس خدا گریه می‌کنند و کسانی که در سحرها (در نماز شب) از گناهان استغفار می‌نمایند.»^۱
ب) پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «اگر بنی آدم گرفتار اغوا و وسوسه‌های شیطانی نبودند ملکوت و عظمت آسمان‌ها را با چشم دل مشاهده می‌کردند.»^۲

۱. اسماعیل المعزی الملایری، جامع احادیث الشیعه، فی احکام الشریعة، لبنان، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۳۹۱، ج ۱۴، ص ۳۷۵.
۲. سعید بن هبة الله قطب الدین راوندی، الدعوات، قم، مدرسه امام مهدی ﷺ، ۱۴۰۷ ق، ص ۱۶۹.

۲. کار شیطان وسوسه است، نه سلطه

کار شیطان وسوسه است، نه سلطه. «لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (حجر: ۴۲) (در قیامت نیز ابلیس در پاسخ اعتراض مردم می‌گوید من تنها شما را دعوت کردم، ولی تسلط و اجباری بر شما نداشتم).^۱

شیطان نمی‌تواند انسان را مجبور کند و پیروی مردم از ابلیس بر اساس اختیار و تصمیم خود آنان است. «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ» (سباء: ۲۱).^۲

۳. هوای نفس

البته اگر شیطان هم نبود هوای نفس و وسوسه‌های نفسانی انسان را در بوته آزمایش قرار می‌داد، اما با وجود شیطان این تنور آزمایش داغ‌تر شد، چرا که شیطان عاملی است از برون و هوای نفس عاملی است از درون!^۳

تمام گناهان و مفسد و بدبختی‌ها از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد، هوای نفس بدترین بُئی است که معبود واقع شده.^۴

حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی «هوای نفس» است که اگر این «شیطان درون» با «شیطان برون» هماهنگ نشود و در را به روی او نگشاید،

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۴، ص ۴۶۱.

۲. همان، ج ۷، ص ۴۳۸.

۳. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۱۹، ص ۳۴۷.

۴. پیامبر گرامی اسلام ﷺ بت "هوی" را برترین و بدترین بت‌ها شمرده است در آنجا که می‌فرماید: «ما تحت ظل السماء من اله يعبد من دون الله اعظم عند الله من هوى متبع؛ در زیر آسمان هیچ بتی بزرگ‌تر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد!» و در حدیث دیگری از بعضی پیشوایان اسلام می‌خوانیم: «ابغض اله عبد على وجه الارض الهوى؛ مبغوض‌ترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است بت هوی است». (همان، ج ۱۵، ص ۱۰۳).

وارد شدن او غیر ممکن است، همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (حجر: ۴۲)؛ تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت، مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.»^۱

۴. انواع نفس در قرآن

الف) نفس اماره که انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.

ب) نفس لوّامه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می‌کند.

پ) نفس مطمئنّه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندان بیرون می‌آیند و دلبسته‌ی خدایند.

ت) امام سجاده^{علیه السلام} در «مناجات الشاکین»، برای نفس، پانزده خطر بیان نموده که توجّه به آن مفید است.^۲

۵. با این شیطان چه کنیم؟!

یک شب شیخ مرتضی زاهد در نماز چند جا اشتباه در رکعت‌ها داشته معلوم بوده که حواسش جای دیگر است انگار که چیزی فکر او را به هم ریخته. سه چهار روز این‌طور بوده. تا اینکه عده‌ای از دوستان خدمت شیخ می‌رسند. حاج آقا تقی کرمانشاهی از شیخ می‌پرسد: «آقا شما حواس پرتی پیدا کردید؟ ما نگران حال شما ایم.»

۱. همان، ج ۲۶، ص ۱۰۷.

۲. محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۴، ص ۲۲۵.

شیخ فرمود: «راستش چند شب قبل حدیثی از رسول اکرم ﷺ خواندم که در آن حدیث پیامبر ﷺ به امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: «یا علی به اندازه‌ای که تو با خوبی‌ها و راه‌های هدایت آشنا هستی، شیطان نیز به همان اندازه به همه بدی‌ها و راه‌های گمراهی در زمین و آسمان آشنایی دارد...» و سپس شیخ آرام زیر لب می‌گفت: «من با این شیطان چه کنم؟!»^۱

۶. داستان مشاجع

مردی به نام مشاجع به حضور پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد:
ای رسول خدا: «راه معرفت حق چیست؟» فرمود: «معرفت نفس.»
گفت: «راه جلب موافقت حق چیست؟» فرمود: «مخالفت نفس.»
گفت: «راه رسیدن به رضای خدا چیست؟» فرمود: «نارضایی نفس.»
گفت: «راه رسیدن به حق چیست؟» فرمود: «سرپیچی از اطاعت نفس.»
گفت: «راه به یاد حق بودن چیست؟» فرمود: «فراموش کردن نفس.»
گفت: «را نزدیک شدن به خدا چیست؟» فرمود: «دور شدن از نفس.»
گفت: «راه انس با پروردگار چیست؟» فرمود: «وحشت داشتن از نفس.»
گفت: «راه رسیدن به آنچه دستوردادی چیست؟»
فرمود: «یاری جستن از خداوند برای پیروز شدن بر نفس.»^۲

۷. شیطان خدای اوست

عالم بزرگوار، صاحب منتخب التواریخ مرحوم حضرت حجت الاسلام حاج شیخ محمد هاشم خراسانی فرمود: استادام مرحوم سید علی حائری سر درس فرمود:

۱. محمدحسن سیف الهی، آقا شیخ مرتضی زاهد، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲، ص ۱۵۳.

۲. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۲، ص ۲۷۰.

در روستایی در اصفهان یک نفر مریض به حال احتضار افتاد، از عالم و زاهد روستا خواستند بر سر بالینش حاضر شود و به او تلقین گوید. وقتی که سر بالین محتضر آمد، به او شهادت به وحدانیت خدا را تلقین نمود و گفت: بگو «لا اله الا الله.»

تا محتضر می‌گفت: «لا اله الا الله» (نیست خدایی جز خدای یگانه) از گوشه حجره صدایی بلند می‌شد که می‌گفت: «صدق عبدی (بنده من راست می‌گوید)»

تا محتضر می‌گفت: «یا الله» از گوشه حجره صدایی می‌آمد، «لیبیک عبدی.» آن عالم چهره‌اش تغییر کرد و گفت: «تو کیستی که او «یا الله» می‌گوید و تو لیبیک می‌گویی؟»

گفت: «من خدای او هستم و او بنده خالص من است. او سال‌هاست که مرا اطاعت می‌کند و یک عمر است که مرا می‌پرستد و اوامر مرا امتثال می‌کند.»

آن عالم گفت: «تو کیستی؟»

گفت: «من شیطان هستم.»

آری حقیقت این است که رب این شخص شیطان بوده، برای همین او لیبیک می‌گفته، یک عمر او از صبح تا شب به امر و میل ابلیس کار کرده حالا این نفَس آخر پرده به عقب رفته و ماهیتش مشخص شده.

ای اهل ایمان! سعی کنید دست از «استعاضه» برندارید، دشمن را کوچک شمارید و کار را آسان نپندارید، حقیقت استعاضه را در وجود خودتان رشد دهید و درست کنید، و بعد از روی اخلاص بگویید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.»^۱

۱. سید عبدالحسین دستغیب، استعاضه، قم، دار الکتاب الاسلامی، ۱۳۷۳، ص ۶.

۸. کتابی در رد ابلیس

نوشته‌اند یکی از علما قلم به‌دست گرفت و کتابی در فریب‌کاری‌ها و وسوسه‌های شیطان و ترسانیدن مردم از فریب خوردن از او بنویسد. در همان زمان در عالم رؤیا و مکاشفه یکی از اخیار، شیطان را می‌بیند و به او می‌گوید: «ملعون! خوب فلان آقا دارد رسوایت می‌کند، کیدهایت را به خلق می‌رساند!» شیطان مسخره‌اش کرده گفت: «این کتاب را به دستور خود من می‌نویسد!»

فرمود: «چه طور می‌شود؟!»

گفت: «من در دلش وسوسه انداختم که تو عالمی، علم خودت را ظاهر کن. خودش هم نمی‌فهمد و اسم کتابش را رد شیطان گذاشته؛ ولی حقیقتش جلوة نفس و نمایش علم دادن است.»

بلی خود شیطان و او می‌دارد که به او فحش بدهد، یا به زبان تنها بگوید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.»^۱

۹. گفتگوی خدا و ابلیس

امام صادق علیه السلام فرمود:

شیطان در پیشگاه خداوند اظهار داشت: «خدایا تو عادل و پاداش عمل مرا نادیده نمی‌گیری.»

ندا رسید: «از من بخواه آنچه را که به‌عنوان پاداش عمل از من انتظار داری.»

شیطان به‌عنوان اولین خواسته خود اظهار داشت: «مرا تا روز قیامت در دنیا ماندگار ساز!» ندا رسید که: «قبول نمودم.»

۱. علی میرخلف زاده، داستان‌های سوره حمد، قم، مهدی یار، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰.

شیطان خواسته دوم خود را به زبان آورد که: «مرا بر فرزندان آدم مسلط گردان.»

ندا رسید که: «چنین نمودم.»

بار دیگر شیطان اظهار داشت که: «خدایا مرا همچون خون در آدمیان قدرت نفوذ و راهیابی ده!» ندا رسید: «این خواسته‌ات هم اجابت شد.» شیطان گفت: «هیچ نوزادی از بنی آدم متولد نشود مگر آنکه در ازای هر یک نفر، دو نفر بر تعداد فرزندان من افزوده شود.»

ندا رسید: «قبول نمودم.»

و نیز در خواست نمود: «وجود مرا نامرئی گردان تا آن‌ها مرا رویت نکنند و من به هر صورت و شکلی که خواستم ظاهر شوم.»

ندا رسید: «قبول است.»

شیطان گفت: «خدایا یکی هم تو بر من اضافه کن.»

ندا رسید: «دل انسان‌ها را می‌توانی برای خویش جایگاه قرار دهی.»

وقتی که افزوده خداوند اعلام گردید، شیطان گفت: «مرا بس است، قسم به عزت تو که همه بندگان را گمراه می‌سازم مگر آن‌ها که دل به یاد تو دارند و در شمار مخلصان و صالحان هستند.»^۱

۱. علی بن ابراهیم قمی، همان، ج ۱، ص ۴۲.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً
عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ (نساء: ۲۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال دیگران را به صورت نامشروع
نخورید، مگر آنکه بر اساس تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان
خودتان انجام بگیرید.

پیام‌ها:

۱. مالکیت فردی محترم است و تصرف در اموال دیگران، جز از راه معاملات
صحیح و بر اساس رضایت، حرام است. «لَا تَأْكُلُوا... إِلَّا... تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»؛
۲. جامعه، دارای روح واحد و سرنوشت مشترک است. اموال دیگران را
همچون اموال خودتان محترم بدانید. «أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ»؛
۳. هر نوع تصرفی که بر مبنای «حق» نباشد، ممنوع است. «لَا تَأْكُلُوا... بِالْبَاطِلِ»؛
۴. داد و ستدها باید با رضایت طرفین باشد، نه با اجبار و اکراه. «عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. مال حرام در روایات

الف) پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «هرگاه کسی لقمه حرام بخورد و جزء
بدنش شود، تمام ملائکه آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند.»^۱

۱. علی بن حسن طبرسی، همان، ص ۳۱۵.

ب) رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «کسی که لقمه حرامی بخورد تا چهل شب نمازش قبول نمی‌شود و تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌گردد و هر گوشتی که در بدن او از حرام روئیده شود، آتش به آن سزاوارتر است و جز این نیست که یک لقمه هم گوشت را در بدن می‌رویند.»^۱

پ) امام حسین ﷺ به لشکریان عمر سعد در باره دلیل نپذیرفتن حق از طرف آنان ضمن خطبه‌اش فرمود: «شکم‌های تان از حرام پر شده و بر دل‌های تان مهر خورده.»^۲

ت) امام موسی کاظم ﷺ به شخصی به نام داود، چنین فرمودند: «مال حرام زیاد نمی‌شود، اگر هم زیاد شود برکت ندارد و آنچه از مال حرام انفاق شود مورد قبول خداوند واقع نمی‌شود و آنچه را هم باقی بگذارد برای رفتن او به جهنم، خرج خواهد شد.»^۳

۲. برخی از مصادیق مال حرام

غش در معامله؛ کم‌فروشی؛ احتکار؛ ربا؛ رشوه؛ کسب‌های حرام؛ نپرداختن واجبات مالی الهی.^۴ در خوردن حرام (غیر کسب مال) خوردن آنچه در شرع حرام شده مانند مردار هم صادق است.

۳. آب در آبلیمو

صاحب منتخب التواریخ می‌نویسد در کربلا عطاری که مشهور به تقوا بود مریض می‌شود و مرضش طولانی می‌گردد. یک نفر از دوستان به عیادتش

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۶۳، ص ۳۱۴.

۲. حسن بن علی بن شعبه حرانی، همان، ص ۲۴۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۱۲۵.

۴. قضایی، «مال حرام»، فصلنامه شمیم معرفت، ش ۳۰، بهار ۱۳۹۰، ص ۹۱.

می‌رود و می‌بیند از وسایل زندگی و خانه چیزی برایش نمانده، حصیری زیر پایش و متکائی زیر سرش هست، این آقای تاجر به چنین روزی افتاده است! پسرش وارد شد گفت: «پدر برای نسخه امروز پول نیست تا دوا بخرم.» متکای زیر سرش را به او داد و گفت: «این را هم ببر و بفروش بینم راحت می‌شوم یا نه؟» دوست عیادت کننده پرسید: «مطلب چیست؟» گفت: «من در کربلا نمایندگی فروش آبلیموی شیراز داشتم، آبلیمو وارد می‌کردم به مبلغ گزاف می‌فروختم، ناگهان در کربلا تب حصبه عمومی شد و طبیب‌ها مداوای عام کردند که آبلیمو نافع است، روز اول کاری نکردم، از فردا به خودم گفتم چرا آبلیمو را ارزان بفروشم حالا که خریدار فراوان دارد، دو برابر و بعد چند برابر کردم، مردم بیچاره هم ناچار می‌خریدند. بعد دیدم آبلیمو دارد کم می‌شود و هر چه گران می‌کنم می‌خرند ولی تمام می‌شود، شروع کردم آب در آبلیمو کردن و سپس آبلیموی مصنوعی و تقلبی درست کردم، مال فراوانی به دست آوردم، لیکن چندی بعد بستری شدم، در اثر این بیماری آنچه پول آبلیمو به دست آوردم دادم تا امروز که دیدی همین متکا باقی مانده بود، این را نیز دادم بینم راحت می‌شوم یا نه؟»^۱

۴. امتحان پیامبر ﷺ با غذای حرام

هنگامی که حضرت محمد ﷺ هفت ساله بود، یهودیان (که نشانه‌هایی از پیامبری را در او دیدند در صدد بعضی از امتحانات برآمدند) با خود گفتند: «ما در کتاب‌های مان خوانده‌ایم که پیامبر اسلام ﷺ از غذای حرام و شبهه، دوری می‌نماید خوب است او را امتحان کنیم»، بنابراین مرغی را دزدیدند و برای

۱. سید عبدالحسین دستغیب، قلب قرآن (تفسیر سوره یس)، قم، مؤسسة النشر الاسلامی،

حضرت ابوطالب فرستادند تا همه به عنوان هدیه بخورند. همه خوردند غیر پیامبر اسلام ﷺ که به آن دست نزد. علت این کار را پرسیدند، حضرتش در پاسخ فرمود: «این مرغ حرام است و خداوند مرا از حرام نگه می دارد.»

پس از این ماجرا، مرغ همسایه را گرفته و نزد ابوطالب فرستادند، به خیال اینکه بعد پولش را به صاحبش بدهند، ولی حضرت باز هم میل نمودند و فرمود: «این غذا شبهه ناک است.» وقتی یهود از این جریان اطلاع یافتند، گفتند: «این کودک دارای مقام و منزلت بزرگی خواهد بود.»^۱

۵. دام شیطان

یکی از شاگردان آیت الله شیخ مرتضی انصاری می گوید: «در دورانی که در نجف اشرف نزد شیخ به تحصیل مشغول بودم، شبی شیطان را در خواب دیدم که بندها و طناب های متعددی در دست داشت. از شیطان پرسیدم: «این بندها برای چیست؟» گفت: «این ها را به گردن مردم می اندازم و آن ها را به سمت خویش می کشم و به دام می اندازم. روز گذشته یکی از این طناب های محکم را به گردن شیخ انداختم و او را از اتاقش تا اواسط کوچه ای که منزل شیخ در آن است کشیدم، ولی افسوس که از دستم رها شد و برگشت.»

صبح نزد شیخ آمدم و خواب شب گذشته را برایش نقل کردم، فرمود: «شیطان راست گفته است، زیرا آن ملعون دیروز می خواست مرا فریب دهد که به لطف خدا از دستش گریختم. دیروز پول نداشتم و اتفاقاً چیزی در منزل لازم شد، با خود گفتم یک ریال از مال امام زمان علیه السلام نزدم موجود است و هنوز وقت مصرفش نرسیده، آن را به عنوان قرض بر می دارم و سپس اداء خواهم کرد. یک

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۱۵، ص ۳۳۶.

ریال را برداشتم و از منزل خارج شدم، همین که خواستم آن چیز مورد نیاز را بخرم، با خود گفتم: از کجا که من بتوانم این قرض را بعداً اداء کنم؟ در همین تردید بودم که ناگهان تصمیم گرفتم به منزل برگردم. چیزی نخریدم و به خانه برگشتم و آن پول را سر جای خودش گذاشتم.»^۱

۶. عطار و هیزم شکن

عالم زاهد، سید هاشم بحرانی نقل می‌کند که: در نجف اشرف شخص عطاری بود که همه روزه پس از نماز ظهر در دکانش مردم را موعظه می‌کرد و هیچ‌گاه دکانش خالی از جمعیت نبود. یک نفر از شاهزادگان هند که مقیم نجف اشرف شده بود برایش مسافرتی پیش آمد. پس جعبه‌ای که در آن گوهرهای نفیس و جواهرات پر بها بود نزد آن عطار امانت گذاشت و رفت.

پس از مراجعت آن امانت را مطالبه کرد. عطار منکر گردید و هندی در کار خود بیچاره و حیران شد و پناهنده به قبر مطهر حضرت امیرالمومنین (ع) شد و گفت یا علی (ع) من برای اقامت نزد قبر شما ترک وطن و آسایش نموده و تمام دارایی‌های خود را نزد فلان عطار گذارده و حال منکر شده و جز آن مالی ندارم و شاهی هم برای اثبات آن ندارم و غیر از حضرت کسی نیست که به داد من برسد. شب در خواب آن حضرت به او فرمود: «هنگامی که دروازه شهر باز می‌شود بیرون برو و اولین کسی را که دیدی امانت خود را از او مطالبه کن او به تو می‌رساند.»

وقتی بیدار شد از شهر خارج گردید و اولین کسی را که دید؛ پیرمردی عابد و زاهد بود که پشته هیزم می‌برد و دوش داشت و می‌خواست آنرا بفروشد و پولش را به مصرف خانواده برساند. پس حیا کرد که از او چیزی بخواهد و به حرم

۱. رضا مختاری، همان، ص ۴۳۰؛ سید علی اکبر صداقت، همان، ص ۶۶.

مطهر برگشت. شب دیگر در خواب مانند گذشته به او گفتند و فردا همان شخص عابد را دید و چیزی نگفت.

شب سوم همان را که در شب‌های پیش گفته بودند به او گفتند و روز سوم آن مرد شریف را دید. حالات خود را برایش گفت و امانت را از او مطالبه کرد. آن بزرگوار مدتی فکر نمود و گفت: «فردا بعد از ظهر در دکان عطار بیا تا امانت را به تو برسانم.» پس فردا هنگام اجتماع خلق در دکان عطار؛ آن مرد عابد به عطار گفت: «امروز موعظه کردن را به من واگذار.» عطار قبول کرد.

عابد گفت: «ای مردم من فلان پسر فلانم و من از حق الناس سخت در هراسم و به توفیق الهی دوستی مال دنیا در دلم نیست و اهل قناعت و عزلت هستم و با این وصف پیش آمد ناگواری برآیم واقع شده که می‌خواهم امروز شما را از آن با خبر کنم و شما را از سختی عذاب الهی و سوزش آتش جهنم بترسانم و بعضی گزارشات روز جزا را به شما برسانم.

بدانید که من محتاج به قرض گرفتن شدم. پس از یک نفر یهودی ده قران گرفتم و شرط کردم که به مدت بیست روز به او پس دهم. یعنی روزی نیم قران به او برسانم. پس تا روز دهم نصف طلب را به او رساندم و بعد او را ندیدم. احوالش را پرسیدم گفتند به بغداد رفته است. پس از چندی شبی در خواب دیدم گویا قیامت برپا شده است مرا و مردم را برای موقف حساب احضار کردند. و من به فضل الهی از آن موقف خلاص شده و جزء بهشتیان شدم و رو به بهشت حرکت کردم چون رسیدم به صراط صدای نعره جهنم را شنیدم. پس آن مرد طلبکار یهودی را دیدم که مانند شعله آتشی از جهنم بیرون آمد و راه را بر من بست و گفت: «پنج قران طلبم را بده و بعد برو.» پس زاری کردم و گفتم: «من در مقام جستجو از تو بودم و تو را ندیدم که طلبت را بدهم.» گفت: «پس بگذار یک انگشت خودم را بر بدنت گذارم.» پذیرفتم.

چنان انگشتش را بر سینه‌ام گذاشت که از سوزش آن جزع کرده و از خواب بیدار شدم. دیدم جای انگشتش بر سینه‌ام زخم شده و تا به حال هم مجروح است و هر چه مداوا کردم فایده نبخشید.

پس سینه خود را گشود و زخم را نشان مردم داد و چون مردم دیدند صداها به گریه و ناله بلند شد و عطار هم سخت از عذاب الهی در هراس شد و آن شخص هندی را به خانه برد و امانت خود را به او داد و معذرت خواست.^۱

۱. سید عبدالحسین دستغیب، معاد، تهران، هاتف، ۱۳۹۷، ص ۲۰.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (فلق: ۵).

و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد!

پیام‌ها:

۱. در میان همهٔ شرور، شر حسادت، تفرقه افکنی، عهد شکنی و توطئه‌های پنهان اهمیت بیشتری دارد. «مِنْ شَرِّ غَائِقٍ... شَرِّ النَّفَّاثَاتِ... شَرِّ حَاسِدٍ»؛
۲. حسادت، کم و بیش در افراد هست؛ اقدام عملی بر اساس آن گناه است. «إِذَا حَسَدَ»؛
۳. حسادت آن قدر خطرناک است که باید از شرّ حسود به خدا پناه برد. «قُلْ أَعُوذُ... مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. حسد در روایات

- الف) امام صادق علیه السلام فرمودند: «همانا حسد، ایمان را می‌خورد چنانچه آتش هیزم را می‌خورد.»^۱
- ب) امام صادق علیه السلام فرمودند: «ریشه‌های کفر سه چیز است: حرص، تکبر و حسد. حضرت آدم علیه السلام وقتی از آن درخت باز داشته شد، حرص او را به خوردن

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰۶.

از آن واداشت و آنگاه که به ابلیس فرمان داده شد تا سجده کند به جهت تکبر سرپیچی کرد و یکی از دو پسر آدم به جهت حسد برادرش را کشت.^۱

۲. داستان امام جواد^{علیه السلام} و حسادت قاضی

یک روز احمد ابن ابی داود قاضی معتصم عباسی پیش دوست صمیمی خود ذرقان آمد در حالی که بسیار عصبانی و خشمگین بود. ذرقان پرسید: «چه شده است؟» احمد گفت: «از نزد معتصم می‌آیم، خشم من به خاطر فرزند علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} است، آرزو داشتم بیست سال پیش از این مرده بودم و امروز را نمی‌دیدم.»

ذرقان گفت: «مگر چه شده؟» ابن ابی داود گفت: «دزدی را پیش معتصم آوردند که اعتراف به دزدی خود می‌کرد، معتصم طریقه تطهیر و حد او را پرسید، بیشتر فقها حاضر بودند، دستور داد بقیه را نیز احضار کنند، محمد بن علی^{علیه السلام} را هم خواست، از ما پرسید: «حد دزد را چگونه باید جاری کرد؟»

گفتم: «از مچ دست باید جدا کرد.» پرسید: «به چه دلیل؟» گفتم: «به دلیل آنکه دست شامل انگشتان و کف تا مچ می‌شود، در آیه تیمم هم می‌فرماید: «فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ» (مائده: ۶). بسیاری از علما در این نظریه با من موافقت کرده، تأیید نمودند. دسته دیگر از دانشمندان گفتند: «باید دست را از مرفق برید.» معتصم پرسید: «به چه دلیل؟» گفتند: «به دلیل آیه وضوء، چون حد دست را خداوند در این آیه تا مرفق معین می‌کند.» برخی نیز فتوا به قطع از شانه دادند و استدلال بر این کردند که دست شامل از انگشتان، تا شانه می‌شود. در این هنگام معتصم روی به محمد بن علی (جوادالائمه^{علیه السلام}) کرده و گفت: «یا ابا جعفر شما چه می‌گویید درباره مسئله مورد بحث؟»

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، همان، ج ۱، ص ۹۰.

محمد بن علی علیه السلام گفت: «علما گفتار خود را گفتند مرا از نظردادن معاف دار.»

معتصم گفت: «شما را به خدا سوگند می‌دهم نظریه خود را بگویید.»
 محمد بن علی علیه السلام گفت: «اکنون که قسم دادی می‌گویم. این حدود که علمای حاضر تعیین کردند اشتباه و خطاست، درباره دزد باید انگستان او را بدون ابهام برید.»

معتصم پرسید: «دلیل شما چیست؟»

محمد بن علی علیه السلام گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سجده بر هفت محل لازم است انجام شود، پیشانی، دو دست، دو زانو و دو انگشت شست پا، هرگاه دست را از مچ یا مرفق جدا کنند دیگر دستی برای سجده باقی نمی‌ماند در صورتی که خداوند می‌فرماید: «أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ (جن: ۱۸)؛ مواضع سجود اختصاص به خداوند دارد.» و هرچه برای خدا باشد بریده نمی‌شود.»
 معتصم از این حکم شادمان شد و تصدیق کرد. دستور داد انگستان دزد را طبق نظریه محمد بن علی بریدند.»

ذرقان می‌گوید: «احمد بن ابی داود پس از نقل داستان سخت افسرده و ناراحت بود که چرا نظریه او رده شده، از حسادت به خود می‌پیچید! سه روز پس از این جریان پیش معتصم رفت و گفت: «آمده‌ام تو را نصیحتی کنم و این به‌خاطر محبتی است که به ما داری و می‌ترسم اگر نگویم کفران نعمت کرده باشم و به آتش جهنم بسوزم.»

معتصم پرسید: «آن نصیحت چیست؟»

ابی داود گفت: «وقتی شما مجلسی از علما و فقها تشکیل می‌دهید تا امر مهمی از امور دینی مطرح شود، صاحب منصبان لشکری و کشوری و دربانان

همگی حضور دارند. مذاکرات این مجالس در خارج گفتگو می‌شود. اگر در چنین مجلسی شما رأی فقها را رد کنید و گفته محمد بن علی علیه السلام را قبول نمایید، کم‌کم موجب می‌شود که مردم به او متوجه شوند و از بنی عباس منصرف گردند و خلافت را از تو گرفته و به او تحویل دهند، در حالی که هم اکنون عده‌ای از مردم امامت او را قبول دارند.»

حسد کار خود را کرد و این سخن چینی اثر خود را بخشید. معتصم چنان تحت تأثیر گفته‌ او قرار گرفت که، احمد بن داود را دعا کرد و گفت: «خدا تو را از این نصیحتی که کردی جزای خیر دهد.»

روز چهارم دستور داد یکی از نویسندگان از جمعی دعوت کند و امام جواد علیه السلام در آن مهمانی حضور داشته باشد. ابتدا آن گرامی عذر خواست و فرمود: «می‌دانی که در این محافل نمی‌روم!»

آن قدر اصرار ورزید که این مجلس فقط به افتخار آشنایی شما با یکی از وزراء تشکیل می‌یابد تا آن حضرت قبول کرد. در سر سفره غذای مسمومی برای ایشان آوردند، به محض خوردن احساس مسمومیت غذا را نمود. از جای برخاست.

معتصم گفت: «به این زودی تشریف می‌برید؟»

حضرت فرمود: «برای تو بهتر است که من زودتر خارج شوم.»

به فاصله یک روز به همین سم امام علیه السلام به شهادت رسید.^۱

۳. آتش حسد

در زمان یکی از خلفا مرد ثروتمندی بود. روزی وی غلامی را از بازار خرید، اما از روز اولی که این غلام را خریده بود با او مانند یک غلام عمل نمی‌کرد، بلکه

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

مانند یک آقا با او رفتار می نمود. یعنی بهترین غذاها را به او می داد. بهترین لباس ها را برایش می خرید، آسایشش را فراهم می کرد. درست مانند فرزندش به وی می رسید، حتی شاید از فرزندش هم بهتر، علاوه بر این همه توجه و لطفی که به او می کرد، پول زیادی هم در اختیارش می گذاشت. ولی غلام، ارباب خود را همیشه در حال فکر می دید و او را اغلب اوقات ناراحت می یافت.

بالآخره ارباب تصمیم گرفت تا غلام خویش را آزاد سازد و یک پول و سرمایه زیادی هم به او بدهد. بعد یک شب با او نشست و درد دل خود را بیرون ریخت و رو به غلام کرد و گفت: «ای غلام! من حاضرم که تو را آزاد کنم و این اندازه پول هم به تو بدهم، ولی آیا می دانی که این همه خدمت هایی که من به تو کردم برای چه بود؟» غلام گفت: «نه! برای چه؟»

مرد گفت: «برای یک تقاضا! فقط اگر تو این یک تقاضا را انجام دهی، هر چه که من به تو دادم حلال و نوش جانست باد و اگر این را انجام ندهی، من از تو راضی نیستم، اما چنانچه خود را برای انجام آن حاضر کنی، من بیش از این ها به تو می دهم.»

غلام گفت: «هر چه بفرمایی اطاعت می کنم، تو ولی نعمت من هستی، تو به من حیات دادی.» ارباب گفت: «نه! بایستی قول قطعی بدهی، زیرا می ترسم که پیشنهاد کنم و تو بگویی نه!»

غلام گفت: «مطمئن باش، هر چه می خواهی پیشنهاد کنی، بفرما!..» بعد از اینکه ارباب از غلام قول گرفت، گفت: «پیشنهاد من این است که تو در یک موقع خاص و در مکان مخصوص که بعداً معین خواهم کرد، سر مرا از بیخ ببری!»

غلام گفت: «یعنی چه؟» ارباب گفت: «حرف من این است!» غلام گفت:

«چنین چیزی ممکن نیست.» ارباب گفت: «من از تو قول گرفتم و تو باید به قول خود وفا نمایی.» مدتی از این گفتگو گذشت تا یکی از شب‌ها، نیمه شب غلام را بیدار کرد، کارد تیزی به دست او داد و دست دیگر او را گرفت و آهسته حرکت کردند و به پشت بام منزل همسایه رفتند. ارباب در آنجا دراز کشید و خوابید. کیسه پولش را هم به غلام داد و گفت: «تو همین جاسر من را ببر و به هر کجا که می‌خواهی بروی، برو!»

غلام سؤال کرد: «برای چه؟» ارباب گفت: «برای اینکه من این همسایه را نمی‌توانم ببینم، مردن برای من از زندگی بهتر است، من رقیب او بودم، او هم رقیب من بوده، ولی اکنون او از من جلو افتاده است و برای همین الان دارم در آتش می‌سوزم. برای همین از این عملی که به تو دستور می‌دهم، می‌خواهم بلکه یک قتلی به پای این بیفتد و او به زندان برود، اگر چنین چیزی عملی بشود، آن وقت من راحت می‌شوم! من می‌دانم که اگر اینجا کشته بشوم، فردا می‌گویند چه کسی او را کشته؟ آن وقت پاسخ خواهند داد: رقیبش او را کشته است و جسدش هم که در پشت بام رقیبش پیدا شده، پس او را می‌گیرند و به زندان می‌اندازند و بالأخره اعدام می‌شود و مقصود من هم آنجا حاصل شده است.»

غلام که دید این مرد تا این حد احمق و بیچاره است، پیش خود گفت: «پس من چرا این کار را نکنم؟ این برای همان کشته شدن خوب هست.»

کارد را برگردان ارباب گذاشت و سر او را از بیخ برید و کیسه پول را هم برداشت و رفت که رفت. خبر در همه جا منتشر شد، رقیب او را گرفتند و به زندان انداختند. بعد که خواستند به جرمش رسیدگی کنند خیلی زود به این نتیجه رسیدند که اگر این قاتل باشد، پشت بام خانه خودش را برای کشتن

رقیبش انتخاب نمی‌کند! قضیه معمایی شده بود که غلام، آخرش وجدانش او را راحت نگذاشت. پیش حکومت وقت رفت و حقیقت را افشاء نمود، گفت: «قضیه از این قرار است که او را کشتم و البته این به تقاضای خود او بود، زیرا وی در یک حسدی آن‌چنان می‌سوخت که مرگ را بر زندگی ترجیح می‌داد.»

وقتی که فهمیدند قضیه از این قرار است و اطمینان یافتند که غلام درست می‌گوید، هم غلام و هم آن زندانی متهم را که رقیب ارباب بیچاره به‌شمار می‌آمد، از زندان آزاد کردند.

واقعاً این یک حقیقتی است، انسان بیمار می‌شود، به بیماری حسد مبتلا می‌شود. حتی دیده می‌شود که آدم‌های حسود، گاهی به مرحله‌ای می‌رسند که به‌عنوان مثال حاضر می‌شوند صد درجه به خود صدمه بزنند تا شاید پنجاه درجه به دیگری صدمه وارد نمایند.^۱

۴. اثر حسادت در لحظات آخر

نقل است که فضیل بن عیاض که یکی از رجال طریقت است، شاگردی داشت که اعلم شاگردان او محسوب می‌شده، وقتی ناخوش شد، هنگام احتضار، فضیل به بالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع به خواندن یس کرد. آن شاگرد محتضر گفت: «ای استاد این سوره را مخوان!»

پس فضیل ساکت شد و به او گفت: «بگو لا اله الا الله!»

شاگرد گفت: «آن را نمی‌گویم به جهت آنکه - العیاذ بالله - من از آن بیزارم.»

پس به این حال مرد. فضیل از مشاهده این حال بسی در هم شد و به منزل خود رفت و بیرون نیامد. پس در خواب او را دید که به‌سوی جهنم می‌کشند.

۱. مرتضی مطهری، همان، ج ۲۳، ص ۱۰۳.

فضیل از او پرسید: «که تو أعلم شاگردان من بودی، چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبت بد مردی؟»

گفت: «برای سه چیز که در من بود: اول نمایی و سخن‌چینی کردن، دوم حسد بردن و سوم آنکه من علتی داشتم و به طبیعی مراجعه کرده بودم، او به من گفته بود که در هر سال یک قدح شراب بنخور که اگر نخوری این علت در تو باقی خواهد ماند. پس من بر حسب قول آن طیب، شراب می‌خوردم. به این سه چیز که در من بود، عاقبت من بد شد و به آن حال مردم.»^۱

۵. ندیم حسود، ادیب محسود

در ایام حکومت معتصم عباسی شخصی از ادباء وارد مجلس او شد. از صحبت‌های او معتصم خیلی خوشوقت گردید و دستور داد در هر چند روزی به مجلس او حاضر شود، و عاقبت از جمله ندیمان خلیفه محسوب شد.

یکی از ندیمان معتصم در حق این ادیب حسد ورزید که مبادا جای وزارت او را بگیرد. به خیال افتاد که او را به طریقی از بین ببرد. روزی وقت ظهر با ادیب از حضور معتصم بیرون آمدند و از او خواهش کرد به منزلش بیاید و کمی صحبت کنند و ناهار بماند، او هم قبول کرد.

موقع ناهار سیر گذاشته بود و ادیب از آن خوراک سیر زیاد خورد. وقت عصر صاحب‌خانه به حضور معتصم رفت و صحبت از ادیب کرد و گفت: «من نمک پرورده نعمت‌های شما هستم نمی‌توانستم این سر را پنهان کنم که این ادیب که ندیم شما شده در پنهانی به مردم می‌گوید: بوی دهن خلیفه دارد مرا از بین می‌برد، پیوسته مرا نزد خود احضار می‌کند.»

۱. شیخ عباس قمی، منازل الاخره، همان، ص ۳۴.

معتصم بی اندازه آشفته گردید و او را احضار کرد. ادیب چون سیر خورده بود کمی با فاصله نشست و با دستمال دهن خود را گرفته بود. معتصم یقین کرد که حرف ندیم درست است. نامه‌ای نوشت به یکی از کارگزارانش که حامل نامه را گردن بزند.

ندیم حسود در خارج اطاق معتصم منتظر بود و دید زود ادیب از حضور معتصم آمد و مکتوبی در دست دارد. خیال کرد در نامه معتصم نوشته مال زیادی به وی دهند.

حسدش زیاده‌تر شد و گفت: «من تو را از این زحمت خلاص می‌دهم» و دو هزار درهم آن نامه را خرید و گفت: «چند روز خودت را به معتصم نشان مده»، او هم قبول کرد.

ندیم حسود نامه را به عامل معتصم داد و عامل گردن او را زد. مدتی بعد معتصم سؤال کرد: «ادیب ما کجاست؟ پیدا نمی‌شود؟ آیا به سفر رفته است؟» گفتند: «ما او را دیده‌ایم.»

معتصم ادیب را احضار کرد و با تعجب گفت: «تو را نامه‌ای دادیم به عامل ندادی؟»

ادیب، قضیه نامه و ندیم را نقل کرد.

معتصم گفت: «سؤالی می‌کنم، دروغ نگو، بگو تو به ندیم ما گفتی: بوی دهان معتصم مرا اذیت می‌کند؟» ادیب گفت: «نه»

معتصم بیشتر تعجب کرد و گفت: «چرا وقتی نزد ما آمدی دورتر نشستی و با دستمال دهان خود را گرفتی؟»

ادیب گفت: «ندیم شما مرا به خانه خود برد و سیر به من خورانید، چون به حضور شما آمدم ترسیدم بوی دهانم خلیفه را آزار نماید.»

معتصم گفت: «الله اکبر، و قضیه حسادت ندیم و قتل حسود و زنده بودن محسود را برای همه حضار نقل کرد و همگان در حیرت شدند.»^۱

۶. حسودی که قاتل فرزند و برادر...

در کرمان، زنی بسیار حسود، همسایه‌ای داشت به نام خواجه سلمان که مردی ثروتمند و بسیار شریف و محترم بود. زن بر خواجه حسد می‌برد و می‌کوشید که اندکی از نعمت‌های آن مرد شریف را کم کند و نیک نامی او را از میان ببرد؛ ولی کاری از پیش نمی‌برد و خواجه به حال خود باقی بود.

عاقبت روزی تصمیم گرفت، که خواجه را مسموم کند. حلویی پخت و در آن زهری بسیار ریخت و صبحگاهان بر سر راه خواجه ایستاد؛ هنگامی که خواجه از خانه خارج شد، حلوا را در نانی نهاده، نزد خواجه آورد و گفت: «خیرات است.»

خواجه حلوا را گرفت و چون عجله داشت، از آن نخورده به راه افتاد و به‌سوی مقصدی از شهر خارج شد. در راه به دو جوان برخورد که خسته و مانده و گرسنه بودند. خواجه را بر آن دو شفقت آمد. نان و حلوا را بدیشان داد؛ آن دو آن را با خشنودی فراوان از خواجه گرفتند و خوردند و فی‌الحال مردند.

خبر به حاکم شهر رسید، و خواجه را دستگیر کرد، هنگامی که از وی بازجویی شد، خواجه داستان را گفت. حاکم کسی را به سراغ زن فرستاد، زن را حاضر کردند، چون چشم زن به آن دو جنازه افتاد، شیون و زاری آغاز کرد و فریاد و فغان راه انداخت؛ معلوم شد که آن دو تن، یکی فرزند او، و دیگری برادر او بوده است. خود آن زن هم از شدت تأثر و جزع پس از یکی دو روز مُرد. آری خودم کردم که لعنت بر خودم باد.

۱. سید علی اکبر صداقت، همان، ج ۲، ص ۳۶.

این حسود بدبخت، گور خود را با دست خود کند و دو جوان رعنايش را
فدای حسد خویش کرد؛ تا زنده بود پیوسته در عذاب بود و سرانجام جان خود
را در راه حسد از دست داد و در جهان دیگر به آتش غضب الهی خواهد
سوخت.^۱

۱. سید رضا صدر و سید باقر خسروشاهی، حسد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۳، ص ۵۹.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (شوری: ۴۲).

ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین
به ناحق ظلم روا می‌دارند؛ برای آنان عذاب دردناکی است!

پیام‌ها:

۱. به نظر می‌رسد «ظلم»، مربوط به اشرار است گرچه افراد عادی و فقیر
باشند ولی «بغی» مربوط به توطئه‌گران و استعمارگران است؛
۲. تجاوز به حقوق مردم (حتی غیر مسلمان و در هر شکل) ناروا و سزاوار
پیگیری و مواخذه است. «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ»؛
۳. ظلمی را باید افشا کرد که رنگ فتنه و فساد و جنبه اجتماعی داشته باشد.
«يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ»؛
۴. گرچه وظیفه مردم در دنیا استمداد و افشاگری است ولی خداوند هم به
حساب ظالمان خواهد رسید. «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. ظلم در روایات

(الف) امام باقر علیه السلام فرمودند: «ظلم کردن سه گونه است: ظلمی که خدا آن را

می‌آمرزد، ظلمی که خدا آن را نمی‌آمرزد و ظلمی که خدا آن را وا نمی‌گذارد. ظلمی که خدا آن را نمی‌آمرزد، شرک است؛ ظلمی که آن را می‌آمرزد، ظلم شخص به خویش است در میان خود و خدایش؛ ظلمی که خدا آن را وا نمی‌گذارد، بدهکاری میان بندگان است.»^۱

ب) رسول خدا ﷺ فرمود: «هر که به بندگان خدا ستم کند، خداوند به جای بندگانش خصم و مدّعی او باشد.»^۲

۲. اسب سوار، چوپان، هیزم شکن

روزی حضرت موسی علیه السلام از محلی عبور می‌کرد، به سرچشمه‌ای رسید و در آنجا وضو گرفت و بالای کوه رفت تا نماز بخواند. در این موقع اسب سواری به آنجا رسید و برای آشامیدن آب از اسب فرود آمد. در موقع رفتن کیسه پول خود را فراموش نموده و رفت. بعد از او چوپانی رسید کیسه را مشاهده کرد و برداشت. بعد از چوپان پیرمردی بر سرچشمه آمد آثار فقر و تنگدستی از ظاهرش آشکار بود دسته هیزم می‌بر روی سر داشت. هیزم را یک طرف نهاده برای استراحت کنار چشمه خوابید، چیزی نگذشت که اسب سوار برگشت اطراف را برای پیدا کردن کیسه جستجو نمود ولی پیدا نکرد. به پیرمرد مراجعه نمود او هم اظهار بی‌اطلاعی نمود. بین آن دو سخنانی رد و بدل شد که منجر به زد و خورد گردید. اسب سوار هیزم شکن را طوری زد که جان داد.

حضرت موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد: «این چه پیشامدی بود، عدل در این قضیه چگونه است؟! پول را چوپان برداشت پیرمرد مورد ظلم و ستم واقع شد.» خطاب رسید ای موسی، همین پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود، بین

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، همان، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲. نهج البلاغة، همان، ص ۴۲۸.

این دو قصاص انجام گرفت در ضمن پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول همان کیسه مقروض بود. به حق خود رسید من از روی عدل و دادگری حکومت می‌کنم.»

آری باید از آه مظلوم ترسید و کسی که از قصاص خوف داشته باشد حتماً از ظلم بر مردم اجتناب خواهد کرد زیرا چندان امان نمی‌دهد که شب را سحر کند و اگر کسی توانست از محکمه دنیا فرار کند از محکمه و قصاص قیامت راه فرار ندارد.^۱

۳. حسرت جواب دادن...

حضرت آیت‌الله فاطمی نیا نقل می‌کنند: در حمام‌های خزانه قدیم که تا کف حمام، پله می‌خورد و ارتفاع پله‌ها زیاد بود و از طرفی مسیر تاریک بود، روزی حضرت آیت‌الله شاه آبادی مشغول پایین رفتن به سمت حمام بودند و سرهنگی طاغوتی نیز می‌خواست برود بالا. چون آیت‌الله شاه آبادی پیر مرد بودند و با احتیاط پایین می‌آمدند راه بند آمده بود و سرهنگ باید منتظر می‌ماند ایشان پایین بیایند و او برود بالا.

سرهنگ پس از کمی معطلی عصبانی شد و با بی‌ادبی، ناسزایی به ایشان داد و نیز گفت: «مردک، مگر نمی‌بینی ما منتظریم؟»

مردم ناراحت شدند و به سرهنگ گفتند: «ایشان آیت‌الله شاه آبادی است، چرا این‌گونه ایشان را خطاب کردی؟»

او گفت: «هر که می‌خواهد باشد و بعد با بی‌اعتنایی بالا رفت.»

حضرت آیت‌الله شاه آبادی نیز هیچ نفرمودند و سر را به زیر انداختند و پایین آمدند. وقتی پای آن سرهنگ به بالا رسید خبر آوردند که آن سرهنگ مُرد!

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، همان، ج ۲، ص ۴۳۲.

حضرت آیت الله شاه آبادی شروع کردند به گریه کردن. از ایشان پرسیدند:
«چرا گریه می‌کنید؟»

فرمودند: «ای کاش جوابش را می‌دادم، اگر یک کلمه جوابش را می‌دادم
نمی‌مُرد!»^۱

۴. آه دل مظلومان

شیخ اجل سعدی می‌گوید:

ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف [قیمت اندک] و
توانگران را دادی، به طرح.

صاحب‌دلی بر او گذر کرد و گفت: «ماری تو، که هر که را ببینی بزنی - یا بوم
[جغد]، که هر کجا نشینی، بگنی.

زورت ار پیش می‌رود با ما با خداوند غیب دان نرود
زورمندی مکن بر اهل زمین تا دعایی بر آسمان نرود

حاکم از گفتن او برنجید و روی از نصیحت او در هم کشید و بر او التفات نکرد،
تا شبی که آتش مطبخ آشپزخانه در انبار هیزمش افتاد و سایر املاکش بسوخت و از
بستر نرمش، به خاکستر گرم نشاند. اتفاقاً همان شخص بر او بگذشت و دیدش که با
یاران همی گفت: «ندانم این آتش از کجا در سرای من افتاد!»

گفت: «از [دود] دل درویشان».

حذر کن ز درد درون‌های ریش که ریش درون، عاقبت سر کند
به هم برمکن تا توانی دلی که آهی، جهانی به هم برکنند^۲

۱. ناصر صبا، نکته‌ها از گفته‌ها، تهران، فرید، ۱۳۹۹، ص ۶۶.

۲. مصلح بن عبدالله سعدی، گلستان، به کوشش نورالله ایزدپرست، تهران، دانش، ۱۳۷۶،
حکایت ۲۸، ص ۵۴.

۵. انتقام فوری

در سال ۱۲۲۹ هجری در شهر «کاشان» یکی از مأموران خزانه، از سید فقیری مطالبه مالیات می‌کند، اما سید فقیر به او می‌گوید پولی برای پرداخت مالیات ندارد.

مأمور خزانه با عصبانیت به او می‌گوید: «باید مالیات بدهی، در غیر این صورت مجازات خواهی شد.» سید با لحنی آرام به او می‌گوید: «ای مرد، از جد من شرم کن و چنین با من سخن مگو.»

اما مأمور با بی‌احترامی و بی‌حیایی می‌گوید: «این حرف‌ها سودی ندارد، اگر جد تو می‌تواند، یا پولی برای تهیه کند یا شرم را از سر تو کوتاه کند. و اگر هم تا فردا پول خود را آماده نکنی تو را تا سر در نجاست فرو خواهم کرد.» شب هنگام، مأمور خزانه به پشت بام منزلش رفت تا بخوابد. از قضا نیمه شب برای قضای حاجت خواست از بام پایین بیاید، ولی چون خواب‌آلود بوده، از بالا به پایین پرت شد. بر حسب اتفاق همان جایی افتاد که یک چاه مستراح بود و او با سر به داخل چاه فرو رفت.

صبح وقتی می‌آیند او را از چاه بیرون بیاورند، می‌بینند که از بس در چاه دست و پاه زده است، دهان و شکمش پر از نجاست شده و مرده است.^۱

۶. گواهی دو کبک

یکی از رؤسای قلدر، مهمان شاهزاده‌ای شد و کنار سفره او نشست. از قضا دو کبک بریان در میان سفره نهاده بودند. همین که چشم قلدر به آن کبک‌ها افتاد، خندید. شاهزاده از علت خنده‌اش پرسید، او گفت: «در آغاز جوانی روزی سر

۱. واحد کودکان و نوجوانان، داستان‌های شهید دستغیب (اخلاق و احکام)، تهران، بنیاد بعثت،

راه تاجری را گرفتم و وقتی که خواستم او را بکشم، رو به دو کبکی کرد که بر سر کوه نشسته بودند و گفت: ای کبک‌ها! گواه باشید که این مرد قاتل من است. اکنون که این دو کبک را بریان شده در میان سفره دیدم، حماقت آن تاجر به خاطرم آمد.

شاهزاده که فردی غیور بود، به قاتل گفت: «بر حسب اتفاق کبک‌ها گواهی خود را دادند.» سپس دستور داد گردن قاتل پدرش را زدند.^۱

۱. محمد محمدی اشتهاردی، داستان دوستان، همان، ص ۱۲۸.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (آل عمران: ۱۸۰).

کسانی که بخل می‌ورزند، و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی‌کنند، گمان نکنند این کار به سود آنها است؛ بلکه برای آنها شر است؛ به‌زودی در روز قیامت، آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردن‌شان می‌افکنند.

پیام‌ها:

۱. واقع بین باشید واز خیال و گمان انحرافی دوری کنید. «لَا يَحْسَبَنَّ»؛
۲. مال که از آن تو نیست، پس بخل چرا؟ «آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛
۳. سرچشمه بخل، ناآگاهی و تحلیل غلط از خیر و شر است. «لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ... خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ»؛
۴. حب دنیا، شرور را نزد انسان خیر جلوه می‌دهد. «لَا يَحْسَبَنَّ... هو خیر»؛
۵. انسان، در تصرف اموال خود آزاد مطلق نیست. «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا»؛
۶. اسیر مال شدن، موجب اسارت در آخرت است. «سَيُطَوَّقُونَ»؛
۷. آنچه را در دنیا به آن دل بسته‌ایم و بخل ورزیده‌ایم، همان مایه عذاب ما می‌شود. «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. بخل در روایات

(الف) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «تعجب می‌کنم از آدم بخیل که گرفتار فقری است که از آن فرار می‌کند و از غنا و بی نیازی دور است. او در دنیا همانند فقرا زندگی می‌کند و در آخرت از او همانند اغنیاء حساب می‌کنند.»^۱

(ب) ابوقرّه گوید: شبی امام جعفر صادق علیه السلام را دیدم که مشغول طواف خانه خدا کعبه معظمه بود و مکرر به خدا عرض می‌کرد: «اللَّهُمَّ قِنِي شَحَّ نَفْسِي؛ خداوندا مرا از بخل و حرص نفسم، حفظ فرما.»

پرسیدم: «یابن رسول‌الله! شما از آغاز شب تا پایان آن، غیر از این دعا را نخواندید؟»

فرمود: چه چیز بدتر از بخل و حرص نفس که خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر: ۹؛ تغابن: ۱۶)؛ و کسانی که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگاراند.»^۲

۲. داستان مردی که از خدا طلب بخشش می‌کرد

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به طواف خانه خدا مشغول بود، مردی را دید که پرده کعبه را گرفته و می‌گوید: «خدایا به حرمت این خانه مرا بیامرز!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گناه تو چیست؟»

گفت: «گناهم بزرگ‌تر از آن است که برای تو توصیف کنم.»

فرمود: «وای بر تو، گناه تو بزرگ‌تر است یا زمین‌ها؟»

۱. نهج البلاغة، همان، حکمت [۱۲۱] ۱۲۶، ص ۴۹۱.

۲. علی بن ابراهیم قمی، همان، ج ۲، ص ۳۷۲.

گفت: «گناه من.»

فرمود: «گناه تو بزرگتر است یا کوه‌ها؟»

گفت: «گناه من.»

فرمود: «گناه تو بزرگتر است یا آسمان‌ها؟»

گفت: «گناه من.»

فرمود: «گناه تو بزرگتر است یا عرش خدا؟»

گفت: «گناه من.»

فرمود: «گناه تو بزرگتر است یا خدا؟»

گفت: «خدا اعظم و اعلی و اجل است.»

فرمود: «وای بر تو گناه خود را برایم وصف کن.»

گفت: «یا رسول‌الله، من مردی ثروتمندم و هر وقت سائلی رو به من

می‌آورد که از من چیزی بخواهد، گویا شعله آتشی رو به من می‌آورد.»

پیامبر ﷺ فرمود: «از من دور شو و مرا به آتش خود مسوزان! قسم به آن که

مرا به هدایت و کرامت برانگیخته است، اگر میان رکن و مقام بایستی و دو هزار

سال نمازگزاری و چندان بگری که نه‌رها از اشک‌های جاری شود و درختان

از آن سیراب گردند، و آنگاه با بخل و لئامت بمیری خدا تو را به جهنم

می‌افکند. وای بر تو، مگر نمی‌دانی که خدا می‌فرماید: «وَمَنْ يَخُلْ فَإِنَّمَا يَخِلْ

عَنْ نَفْسِهِ (محمد: ۳۸)؛ هر که بخل کند تنها بر خود بخل می‌کند.» «وَمَنْ يَوْقِ

شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (حشر: ۹؛ تغابن: ۱۶)؛ و هر کسی از بخل،

نفس خویش را نگاهدارد آنان رستگارانند.»^۱

۱. ملا محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳. زن بخشنده و شوهر بخیل

روزی مرد بخیلی با همسرش غذا می‌خورد. فقری به در خانه آن‌ها آمد و درخواست کمک کرد. زن خواست که به فقیر طعام دهد ولی از شوهرش می‌ترسید. به بهانه‌ای به در خانه آمد و نان نصفه‌ای در زیر لباس پنهان کرد و به فقیر داد. شوهرش وقتی متوجه موضوع شد او را طلاق داد.

روزگاری گذشت و آن زن با مرد دیگری ازدواج کرد. روزی با شوهر جدید در حال غذا خوردن بود که فقری به در خانه آمد و درخواست غذا کرد.

زن می‌خواست که به این فقیر هم غذا بدهد اما با خودش گفت: «مبادا این شوهر، اخلاق شوهر پیشین را داشته باشد. بهتر است از او اجازه بگیرم.» از شوهرش اجازه خواست. شوهر گفت: «تمام سفره غذا را بردار و به فقیر بده.»

زن غذا را برداشت و در خانه را باز کرد، شوهر پیشین خود را دید. فریادی کشید. شوهرش از خانه بیرون دوید و پرسید: «چه شده است؟» زن گفت: «این فقری که می‌بینی شوهر قبلی من بود و مال بسیار داشت اما بخل زیادی هم داشت، به سبب بخل، مالش از دست رفته و محتاج خلق شده است.»

شوهر دوم گفت: «بهتر و عجیب‌تر این را بشنو. آن فقری که به در خانه شما آمد و به او یک نصف نان دادی و برای آن این مرد تو را طلاق داد، من بودم. فقیر و محتاج خلق بودم. اما سخی و بخشنده هم بودم. خداوند به سبب جوانمردی مرا توانگر کرد و او را به دلیل بخلش فقیر گردانید.»^۱

۱. ابوسعید حسن بن حسین شیعی سبزواری، مصابیح القلوب، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۳، ص ۲۴۴.

۴. جوجه را آزاد کن!!!

اربابی که خیلی پست، بخیل، گدا طبع و خرج نکن بود چند سالی نوکری داشت.

روزی نوکر به اربابش گفت: «ارباب جان! سال‌هاست که ما یک عمر پیش تو کار کردیم و خدمت کردیم و زحمت کشیدیم. بگذار این چند روز آخر عمر را برویم آقا و نوکر خودمان باشیم. آزاد باشیم.»

بخیل گفت: «مانعی ندارد. به یک شرط می‌گذارم بروی.»
نوکر گفت: «به چه شرط؟»

بخیل گفت: «شما باید بروی یک جوجه مرغ خوب بگیری، یک سوپ خوشمزه درست کنی تا من بخورم، آن وقت تو آزاد هستی!»

نوکر رفت و همین کار را کرد. ارباب، آب این سوپ را خورد و گوشت‌ها را گذاشت. نوکر گفت: «ارباب جان! ما آزادیم؟»

ارباب بخیل که گوشت‌ها را نخورده بود گفت: «اگر این گوشت‌هایی که مانده فردا ظهر یک ته چین پلو خوشمزه درست کردی و من خوردم، تو آزادی.»
فردا ظهر این نوکر بیچاره همین کار را کرد. گفت: «ارباب جان ما آزادیم؟»
بخیل گفت: «نه! اگر این گوشت‌ها را یک چلو قیمه خوب درست کردی، آزادی!»

نوکر شب همین کار را کرد. باز بخیل شب لپه‌ها را روی برنج ریخت و برنج و لپه خورد و گوشت‌ها را گذاشت.

نوکر گفت: «ارباب جان ما آزادیم؟»

بخیل گفت: «نه! اگر فردا ظهر این گوشت‌ها را یک آبگوشت خوبی درست کردی و من خوردم دیگر آزادی!»

غلام گفت: «ارباب جان! ما از آزادی خودمان گذشتیم تو رو خدا این جوجه را آزاد کن برود، پدرش در آمد هی از این قابلمه به اون قابلمه! از این دیگ به اون دیگش کردی!»^۱

۵. بخیل و سوء استفاده از قرآن

بخیلی سفارش ساخت کوزه و کاسه‌ای را به کوزه‌گر داد.

کوزه‌گر پرسید: «بر کوزه‌ات چه بنویسم؟»

بخیل گفت بنویس: «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي؛ آن‌ها که از آن بنوشند از من

نیستند.»

کوزه‌گر پرسید: «بر کاسه‌ات چه بنویسم؟»

بخیل گفت بنویس: «وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي (بقره: ۲۴۹)؛ و آن‌ها که از آن

نخورند از من هستند.»^۲

۶. عاقبت بخل

داستانی عبرت‌انگیز در آیات ۱۷ تا ۳۳ سوره قلم به نام «اصحاب الجنة» (صاحبان باغ) آمده است. چند نفر از کشاورزان ثروتمند پدری خیر و نیکوکار داشتند که دارای باغی سبز و خرم بود و همه ساله کارش این بود که در هنگام میوه‌چینی، فقرا و مساکین را از محصول باغ بهره‌مند می‌ساخت و سپس مصرف سالانه خود را برداشت می‌کرد.

این عمل هم‌چنان ادامه داشت تا جایی که فقرا و مساکین روز شماری می‌کردند تا این موسم برسد. وقتی این مرد دار فانی را وداع گفت، بعضی از

۱. محمد رحمتی شهرضا، همان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. همان.

فرزندانش که دارای صفت زشت بخل بودند، بقیهٔ وراث را هم تحریک کرده و گفتند: «ما عائله‌مندیم و خود به محصول باغ نیازمندتریم.» در نتیجه با هم تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از محصول باغ بهره‌مند می‌شدند، محروم سازند. خداوند می‌فرماید: «آنان هم قسم شدند که صبح‌گاه میوه را بچینند؛ یعنی همه را خود بردارند؛ و هیچ استثناء نکردند.»

شبانگاه که همهٔ آن‌ها خواب بودند، خداوند بلایی بر این باغ فرستاد و صاعقه‌ای تمام آن را سوزاند و چیزی جز مشتی زغال و خاکستر سیاه باقی نماند.

فرزندان، صبح‌گاه طبق قرار قبلی یکدیگر را صدا زدند؛ و گفتند: «اگر می‌خواهید میوهٔ بستان را بچینید برخیزید تا به باغستان برویم.» صبح‌گاه آماده شدند و به سوی باغ حرکت کردند؛ در حالی که آهسته با هم سخن می‌گفتند که: «مواظب باشید حتی یک فقیر هم داخل باغ نشود. چنان آهسته صحبت می‌کردند که کسی صدای آن‌ها را نشنود.»

وقتی وارد باغ شدند، تعجب کردند و گفتند: «شاید ما راه را گم کرده‌ایم و اشتباه آمده‌ایم.» سپس متوجه شدند، بلایی باغ را درهم نوردیده و هیچ چیز باقی نمانده است.

هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند گفتند: «حقّاً» ما گمراهیم!

(آری، همه چیز از دست ما رفته) بلکه ما محرومیم!

یکی از آن‌ها که از همه عاقل‌تر بود گفت: «آیا به شما نگفتم چرا تسبیح

خدا نمی‌گویید؟!

گفتند: «منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم!»

سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت هم پرداختند، (و فریادشان بلند شد)

گفتند: «وای بر ما که طغیانگر بودیم! امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد و)
بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه‌مندیم!»
این‌گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ‌تر
است اگر می‌دانستند!

لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا
(نساء: ۱۴۸).

خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌ها (ی دیگران) را اظهار کند؛ مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند، شنوا و داناست.

پیام‌ها:

۱. قانون کلی و اصلی، حرمت افشاگری و بیان عیوب مردم است، مگر در موارد خاص. «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ»؛
۲. افشای عیوب مردم، به هر نحو باشد حرام است. (با شعر، طنز، تصریح، تلویح، حکایت، شکایت و...) «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ»؛
۳. تنها مظلوم، اجازه غیبت از ظالم را دارد، آن هم در مورد ظلم او، نه عیوب دیگرش. «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»؛
۴. در تزامم ارزش‌های انسانی، باید اهم و مهم رعایت شود. ارزش دفاع از مظلوم، بیش از ارزش حیا و سکوت است. «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ ... إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»؛
۵. در موارد جواز افشای عیوب، از مرز حق تجاوز نکنید، چون خداوند شنوا و داناست. «سَمِيعًا عَلِيمًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. عیب‌جویی در روایات

(الف) ابو برده می‌گوید: در محضر پیامبر خدا ﷺ بودیم و نماز جماعت را به امامت آن حضرت خواندیم، حضرت پس از پایان نماز با عجله برخاست و خود را به در مسجد رسانید، دست خود را بر چهار چوب آن گذاشت و با صدای بلند فرمود: «ای کسانی که با زبان اظهار اسلام می‌کنید، ولی ایمان در قلب شما راه نیافته، از عیب‌جویی و ذکر بدی مؤمنان پرهیزید، زیرا هر کس در صدد عیب‌جویی مؤمنان باشد، خداوند عیوب او را دنبال کند، و هر کس را خدا عیب‌جویی کند، او را رسوا گرداند، اگر چه (عیب او) در گنج خانه و پنهانی باشد.»^۱

(ب) رسول خدا ﷺ فرموده است: «در هر کس سه صفت و یا یکی از آن‌ها باشد روز قیامت که هیچ سایه‌ای جز سایه لطف الهی نیست، او در سایه عرش خدا خواهد بود:

(اول) مردی که رفتارش با دیگران آن‌چنان باشد که همان رفتار را نسبت به خود از دیگران انتظار دارد.

(دوم) مردی که گامی بر ندارد جز اینکه رضا و خشم خدا را در آن کار بدانند.

(سوم) کسی که تا عیبی را از خویشان دور نساخته از برادرش در آن باره

عیب‌جویی نکند. زیرا بی‌شک هر کس عیبی را از خود دور سازد باز عیبی دیگر در خویشان خواهد دید و هر کس به خود پردازد مجال عیب‌جویی از دیگران را نخواهد داشت.»^۲

۱. ابراهیم بن محمد بیهقی، همان، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. عیب خودم

مرحوم آقای سید احمد زنجانی نقل فرمود: وقتی، یکی از متجددین را در قم دیدم که بدون ملاحظه لباسش را پشت و رو پوشیده است. خلاصه در دل بر خود می‌بالیدم، تا اینکه به همان حال مشرف به حرم شده زیارتنامه خواندم. بعد رفتم به بالا سر و مشغول نماز شدم. همین که تکبیره الاحرام را گفتم، آن وقت ملتفت شدم که خودم هم عبا را پشت و رو پوشیده‌ام! با خود گفتم: «عجب! من عیب خود را کنار گذاشته به عیب دیگران پرداخته‌ام!»^۱

۳. تو نیز اگر خفتی...

به خاطرم هست که در دوران کودکی، بسیار عبادت می‌کردم و شب را با عبادت به سر می‌آوردم. در زهد و پرهیز جدیت داشتم. یک شب در محضر پدرم نشسته بودم و همه شب را بیدار بوده و قرآن می‌خواندم، ولی گروهی در کنار ما خوابیده بودند، حتی بامداد برای نماز صبح بر نخاستند. به پدرم گفتم: «از این خفتگان یک نفر بر نخاست، دو رکعت نماز بجای آورد، به گونه‌ای در خواب غفلت فرو رفته‌اند که گویی نخوابیده‌اند بلکه مرده‌اند.»

پدرم به من گفت: «عزیزم! تو نیز اگر خواب باشی بهتر از آن است که به نکوهش مردم زبان گشایی و به غیبت و ذکر عیب آن‌ها پردازی.»

تو نیز اگر خفتی، به که در پوستین مردم افتی
نبیند مدعی جز خویشتن را که دارد پرده پندار در پیش

۱. سید محمد رضی رضوی، مکافات عمل، داستان سوم، تهران، منیر، ۱۳۷۵، ص ۲۰.

گرت شَمّ خدا بینی ببخشند نبینی هیچ کس عاجزتر از خویش^۱

۴. غذای سگ‌های جهنم

غروب روز جمعه، مثل همیشه دلم می‌گرفت. دوست داشتم کسی باشد و با او صحبت کنم یا جایی بروم و از تنهایی و دلتنگی بیرون بیایم.

در خانه را باز کردم و نگاهی به اطراف انداختم. زیر سایه‌بانی که از برگ‌های درخت خرما درست شده بود چند نفر نشسته بودند. با بی‌حوصلگی به سمت آنان رفتم، بهتر از تنهایی بود و حوصله‌ام سر نمی‌رفت. طولی نکشید که حالم سر جا آمد و به گفتن و خندیدن مشغول شدم. امام حسین (ع) را دیدم که از آنجا عبور می‌کرد، راهش را به سمت ما کج کرد و فرمود: «سلام علیکم». گفتیم: «علیکم السلام، بفرمایید، خوش آمدید.»

حضرت با همه دست داد و احوال‌پرسی کرد و نشست، گفتم: «کجا می‌رفتید؟» فرمود: «به منزل می‌رفتم که استراحت کنم، ولی با دیدن شما گفتم چند لحظه‌ای نیز پیش‌تان بنشینم و بعد بروم.»

مدتی گذشت، از هر دری صحبت می‌کردیم، یکی درد دل می‌کرد، آن یکی سؤال می‌پرسید و دیگری گوش می‌کرد... به دوستم که در کنارم نشسته بود گفتم: «راستی فلانی را می‌شناسی؟ او کجاست؟ مدتی است در شهر دیده نمی‌شود.»

دوستم گفت: «آری، کیست که او را با آن قیافه زشت و پای لنگش شناسد، عجب آدم مسخره‌ای است.»

این را گفت و برخاست و ادای راه رفتن او را در آورد. یکی دو نفر از حاضران خندیدند. من نیز خنده‌ام گرفته بود، اما کمی ناراحت شدم؛ او که

۱. محمد محمدی اشتهاردی، حکایت‌های گلستان سعدی (شامل یکصد و هشتاد حکایت به قلم روان)، قم، نبوی، ۱۳۷۶، ص ۴۹.

خودش نمی‌خواست این‌گونه زشت و لنگ باشد، یک پایش به‌طور مادرزادی کوتاه‌تر از دیگری بود و همین مسئله راه رفتن را برایش مشکل می‌کرد. با خود می‌اندیشیدم اگر خود او اینجا بود به‌طور قطع درگیری پیش می‌آمد.

ناگهان امام حسین علیه السلام چهره‌اش برافروخته شد و از جا برخاست، نهیب زد که: «آهای، چه می‌کنی؟»

دوستم گفت: «هیچ، ادای فلانی را در می‌آورم، نمی‌دانید چه آدم مسخره‌ای است و چقدر مسخره راه می‌رود.»

امام فرمود: «آیا دوست‌داری عیب تو را هم پشت سرت بگویند و به تو بخندند؟» دوستم گفت: «نه»

امام فرمود: «پس چرا از دیگران عیب‌جویی می‌کنی، زبانت را از عیب‌جویی و غیبت دیگران نگه‌دار، غیبت خوراک سگ‌های جهنم است» دوستم گفت: «یا ابا عبدالله، شرمندهم ببخشید.»

امام فرمود: «از من معذرت می‌خواهی؟ آبروی مرا که نریخته‌ای، از آنکه آبرویش را ریختی معذرت بخواه!»

امام این را گفت و برخاست تا برود. من که تا حال شاهد این صحنه و صحبت امام بودم گفتم: «حالا نشسته بودید... شما به دل نگیرید، اشتباه کرد.» امام در حالی که دور می‌شد فرمود: «بارها از پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: شنونده غیبت نیز در گناه غیبت کننده شریک است.

آن مرد سرش را پایین انداخته بود و از کاری که کرده بود شرم‌منده بود. مدتی سکوت بر جمع حاکم شد تا اینکه او سکوت را شکست و گفت: «راستی کجا می‌توانم فلانی را پیدا کنم.»^۱

۱. مهدی محدثی، حیات پاکان ۲ (داستان‌هایی از زندگی امام حسن مجتبی، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۳، ص ۶۶.

۵. عیب پوشی

یکی خواست همسر خویش را طلاق دهد. به وی گفتند: «او چه عیبی دارد؟»
گفت: «آیا کسی عیب همسر خود را باز گوید؟»
پس از آن که زن را طلاق داد به وی گفتند: «همسرت چه عیبی داشت؟»
گفت: «آیا کسی عیب زن مردم را باز گوید؟»^۱

۶. مرنج و مرنجان

روزی ملا علی همدانی به مشهد خدمت مرحوم نخودکی رفتند و به ایشان گفتند: «مرا موعظه کنید.»
ایشان گفتند: «مرنج و مرنجان.»
ملا علی همدانی گفت: «خب، مرنجانش راحت است و کسی را نمی رنجانم. اما مرنج را چه کنم؟»
مرحوم نخودکی جواب دادند: «خودت را کسی ندان. عیب کار ما این است که ما خودمان را کسی می دانیم. تا کسی به ما می گوید بالای چشمت ابروست، عصبانی می شویم. حالا کسی اعصابش ناراحت است و تند صحبت کرده، نباید شما ناراحت شوی. وقتی خودمان را کسی بدانیم، از همه می رنجیم.»^۲

۱. علی فصیحی، همان، ج ۳، ص ۱۰۲.

۲. مهناز سید، همان، ص ۲۶.

تمسخر و استهزاء

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمٍ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ... (حجرات: ١١).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند....

پیام‌ها:

۱. ایمان، با مسخره کردن بندگان خدا سازگار نیست. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا»؛
۲. مسخره، کلید فتنه، کینه و دشمنی است. «لَا يَسْخَرُوا قَوْمٍ...» (بعد از بیان برادری و صلح و آشتی در آیات قبل، از مسخره کردن نهی شده است)؛
۳. ریشه مسخره کردن، احساس خودبرتربینی است که قرآن این ریشه را می‌خشکاند و می‌فرماید: «نباید خود را بهتر از دیگران بدانید، شاید او بهتر از شما باشد.» «عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا»؛
۴. مسخره کردن گناه است و توبه لازم دارد. «وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۱ (البته توبه تنها به زبان نیست، بلکه توبه تحقیر کردن، تکریم نمودن است)؛

۱. در ادامه آیه است: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ يَسَسِ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.»

۵. مسخره کردن، تجاوز به حریم افراد است و اگر مسخره کننده توبه نکند، ظالم است. «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.»

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. مسخره نمودن در روایات

(الف) پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «برای یکی از مسخره کنندگان دری از بهشت بگشایند و به او بگویند بیا! پس با اندوه و غم خود بیاید اما ناگهان در بر او ببندند پس در دیگری برای او بگشایند و گویند بیا! او با اندوه بیاید، چون بیاید در بسته شود. همچنین باشد تا دری برای او بگشایند و گویند بیا و او نیاید.»^۱

(ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که مردم را مسخره می‌کند، نباید به دوستی خالصانه آن‌ها چشم امید ببندد.»^۲

۲. ریشهٔ تمسخر «جهل»

گاهی ریشهٔ مسخره کردن دیگران، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام دستور کشتن گاو را داد، بنی اسرائیل گفتند: «أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا (بقره: ۶۷)؛ آیا ما را مسخره می‌کنی؟»

موسی علیه السلام فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (بقره: ۶۷)؛ به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم.»

یعنی مسخره کردن برخاسته از جهل است و من جاهل نیستم.

۳. عاقبت مسخره کردن

مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله در کتاب ارزشمند انوارالبهیه نقل کرده است که: «در

۱. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، همان، ج ۵، ص ۲۳۶.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۷۵، ص ۱۴۴.

شهر بغداد زنی را دیدند که با سرعت در حرکت است، از وی پرسیدند: «این چنین با عجله به کجا می‌روی؟» گفت: «به سوی حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌روم تا از او بخواهم پسرم که به زندان افتاده آزاد شود.» مردی که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود از روی مسخره گفت: «موسی بن جعفر خود در زندان مرده است، چگونه می‌خواهی پسرت را آزاد کند؟»

آن زن در همان لحظه دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! به حق آن کسی که در زندان کشته شد، قدرتت را بر من آشکار کن!» پس در همان لحظه دید پسرش از زندان آزاد شده و به‌سوی او می‌آید، و کسی برای آن مرد مسخره کننده خبر آورد که پسرت را گرفته و به زندان برده‌اند.^۱

۴. کشتی نوح و انواع تمسخر

حضرت نوح به فرمان خدا به ساختن کشتی مشغول شد تا هنگام عذاب طوفان، او و مؤمنین سوار بر آن شده و نجات یابند. کافران نزد نوح می‌آمدند و کشتی سه طبقه او را آن‌هم در جای خشکی که می‌دیدند، مسخره می‌کردند. یکی گفت: «این محل آب و چاهی ندارد که کشتی می‌سازی و این نادانی است.»

دومی می‌گفت: «ای پیر! سوار کشتی شو و با سرعت از اینجا برو.»
سومی می‌گفت: «پر و بالی هم برای کشتی بساز.»
چهارمی می‌گفت: «دنباله کشتی که می‌سازی، کج است.»
پنجمی می‌گفت: «مگر عقل خود را از دست داده‌ای؟!»

۱. شیخ عباس قمی، انوار البهیة فی تواریخ الحجاج الالهیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۹۱، ص ۳۲۰.

آن یکی می گفت: «بی کاری مگر؟»

ششمی می گفت: «پس از پیغمبری، تازه نجار شده ای.»

حضرت نوح با تمسخر و استهزای آن ها از ساختن باز نماند و در پاسخ آن ها می فرمود: «این کار به امر خداوند است، اگر شما امروز ما را مسخره می کنید ما هم روزی بیاید که شما را مسخره کنیم و به زودی خواهید دانست که عذاب و ذلّت به سراغ کدام یک از ما خواهد آمد؟!» پس به امر خداوند آب از زمین جوشید و اهل کشتی نجات یافتند و استهزا کنندگان به عذاب ابدی دچار شدند.^۱

۵. عاقبت تمسخر و تقلید

مرحوم نراقی گوید: شنیدم در یکی از ولایات هند، پادشاهی غیرمسلمان بود و او را وزیری بود که جمیع امور مملکت، در تصرف او بود و کسی را یارای مخالفت با او نبود. آن وزیر اهل تعصّب و بر مذهب غیر تشیع بود و قلبش از عداوت خالی نبود! وقتی پادشاه به سفری رفت و وزیر به جای او بود، مقلّدی را که مذهب تشیع داشت، احضار کرد و گفت: «باید تقلید علی بن ابیطالب را دریآوری.»

هرچند آن مقلّد امتناع کرد، سودی نداشت؛ او مهلت خواست که فردا تقلید کارهای علی علیه السلام را بکند. فردا آن «مسخره باز» جامه عربی پوشید و شمشیری مصری، حمایل نمود و نزد تخت وزیر رفت و شروع کرد به حرکات خنده آور و تمسخر؛ پس به وزیر گفت: «به خدا و نبوّت پیامبر و خلافت من اقرار کن!» وزیر بنا کرد به خندیدن و مقلّد گفت: «خندیدن فایده ندارد و الاّ تو را می کشم و به جهنم واصل می کنم.» هی نزدیک وزیر می شد و وزیر می خندید.

۱. محمد مقدم، یگانه پرست عطیه، داستان های مشنوی، تهران، یادگار اندیشه، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۱۱۱.

این کلمات را چند بار تکرار کرد و ناگاه گفت: «چون اقرار نمی‌کنی تو را با شمشیر می‌زنم.» پس شمشیر را بر گردن وزیر زد و درجا جان بداد. پس مقلد فرار کرد و شاه را در مسافرت خبر دادند و او آمد و هر چه جستجو کردند، مقلد را نیافتند. پس شاه گفت: «منادی بگوید اگر بیاید در امان است.»

مقلد نزد شاه آمد و همه جریان و عداوت وزیر و تقاضای او را نقل کرد و گفت: «کار علی این بود، هر کس اقرار به توحید و نبوت و ولایت نمی‌آورد، او را می‌کشت.»^۱ پس من هم چنین کردم و او را با شمشیر زدم؛ پس شاه دستور داد، او را آزاد کردند.^۲

۱. البته این نظر آن مسخره‌گر (مقلد) بود و الا آن حضرت چنین روشی نداشت.

۲. سید علی اکبر صداقت، همان، ج ۳، ص ۴۳۹.

غیبت، گمان بد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (حجرات: ۱۲).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است!

پیام‌ها:

۱. ایمان، تعهدآور است و باید از یک‌سری افکار و اعمال دوری نماید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا...» (ایمان، با سوءظن و تجسس و غیبت سازگار نیست)؛
۲. برای دوری از گناهان حتمی، باید از گناهان احتمالی اجتناب کنیم. «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا... إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛
۳. در جامعه ایمانی، اصل بر اعتماد، کرامت و برائت انسان‌ها است. «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛

۴. برای جلوگیری از غیبت باید زمینه‌های غیبت را مسدود کرد. (راه ورود به غیبت، اول سوء ظن و سپس پیگیری و تجسس است، برای همین قرآن به همان ترتیب نهی کرده است). «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ... لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ»؛

۵. گناه، گرچه در ظاهر شیرین و دلنشین است، ولی در دید باطنی و ملکوتی، خباثت و تنفرآور است. «يَأْكُلْ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»؛

۶. غیبت و بدگویی از دیگران حرام است، از هر سنّ و نژاد و مقامی که باشد. «لَا يَغْتَبْ...»؛

۷. غیبت کردن، نوعی درندگی است. «يَأْكُلْ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»؛

۸. در اسلام بن‌بست وجود ندارد، با توبه می‌توان گناه گذشته را جبران کرد. «لَا يَغْتَبْ... إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. غیبت، گمان بد و تجسس در روایات

الف) امام صادق علیه السلام فرمود: «غیبت کردن، کفر است، و کسی که به غیبت گوش دهد و بدان راضی باشد، مشرک است. [راوی می‌گوید:] گفتیم: اگر چیزی گفت که در او نیست؟ فرمود: «این، بهتان است.»^۱

ب) نوف بکالی گوید: امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «از غیبت اجتناب کن که خورش سگان دوزخ است.» سپس فرمود: «ای نوف دروغ گفته آنکه گمان دارد حلال زاده است و به غیبت کردن گوشت مردم را می‌جود.»^۲

۱. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۹، ص ۱۳۳.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الأمالی، همان، ص ۲۰۹.

پ) امیر المؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «کار برادر دینی‌ات را به بهترین وجه ممکن قرار بده مگر آنکه وضع به گونه‌ای شود که حمل به صحت ناممکن گردد. همچنین به سخنی که برادرت گفته گمان بد مبر با آنکه می‌توانی برای آن کلام محمل خوب و شایسته‌ای بیابی.»^۱

ت) امیر المؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «کسی که دچار بدگمانی است ایمان ندارد.»^۲

۲. خوردن گوشت مؤمن

فرموده خداوند: «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا (حدید: ۱۲)؛ غیبت یکدیگر نکنید» درباره دو تن از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد که از رفیق خود، یعنی سلمان، غیبت می‌کردند. آن دو، او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده بودند تا برای‌شان غذایی بیاورد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را نزد اُسامه بن زید - که نگهبان بار و بُنه پیامبر خدا بود - فرستاد. اُسامه گفت: «چیزی ندارم.»

سلمان، نزد آن دو صحابی برگشت. آن دو گفتند: «اُسامه، بخل ورزیده است و درباره سلمان گفتند: اگر او را نزد چاه سُمِیحَه هم فرستاده بودیم، آبش خشک می‌شد.» سپس آن دو رفتند تا تحقیق کنند که آیا اُسامه آنچه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داده بود به آن دو بدهد، داشته است (و نداده) یا نه. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود: «چه شده است که می‌بینم رنگ گوشت در دهان‌تان است؟!»

گفتند: «ای پیامبر خدا! ما امروز گوشتی نخورده‌ایم.» حضرت فرمود: «اشتباه می‌کنید. شما گوشت سلمان و اُسامه را خورده‌اید.» سپس این آیه نازل شد.^۳

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۶۴.

۳. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۹، ص ۲۰۳.

۳. هدیه غیبت

شیخ بهائی^۱ می‌فرماید: روزی در مجلس بزرگی ذکر من شده بود. شنیدم یکی از حاضرین که ادعای دوستی با من می‌کرد ولی در این ادعا دروغ می‌گفت؛ شروع به غیبت نموده و نسبت ناروایی به من داده بود و این آیه را در نظر نداشت که خداوند می‌فرماید: «بعضی پشت سر بعضی غیبت نکنید، آیا دوست دارید گوشت مرده برادر خود را بخورید؟ همه این را ناخوش می‌دارید.»

آنگاه که فهمید اطلاع از غیبت او پیدا کرده‌ام، نامه بلند بالایی برایم نوشت و اظهار پشیمانی و درخواست رضایت در آن نامه کرد. در جوابش نوشتم: «خدا ترا پاداش دهد به واسطه هدیه‌ای که برای من فرستادی؛ چون هدیه تو باعث سنگینی کفه حسناتم در قیامت می‌شود! از حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله} روایت شده که فرمود: در روز قیامت بنده‌ای را در مقام حساب می‌آورند، کارهای نیکش در یک کفه و کارهای زشتش را در کفه دیگر می‌گذارند، کفه گناه سنگین‌تر می‌شود. در این هنگام ورقه‌ای بر روی حسنات قرار می‌گیرد، کارهای نیکش به واسطه آن عمل زیادتر از گناهانش می‌شود. عرض می‌کند: پروردگارا آنچه عمل خوب داشتم در کفه حسنات وجود داشت، اما این ورقه چه بود؟ من که چنین عملی نداشتم؟ خطاب می‌رسد: این در مقابل سخنی است که درباره تو گفته‌اند و از آن نسبت پاک بودی.^۱ این حدیث مرا و! می‌دارد که سپاسگزار تو باشم به واسطه چیزی که به من رسانیده‌ای، با اینکه اگر روبه‌روی من، این کار یا بدتر از این را انجام می‌دادی با تو مقابله به مثل نمی‌کردم و جز عفو و گذشت و دوستی و وفا از من نمی‌دید؛ این باقی مانده عمر، گرامی‌تر از آن است که

۱. سید بهاء الدین سید رضی بهایی شیرازی، کشکول شیخ بهایی، تهران، پارمیس، ۱۳۹۲، ج ۱،

صرف در مکافات اشخاص شود، باید به فکر آنچه از دست رفته، بود و تدارک گذشته را نمود.»^۱

۴. گوشت خورده، روزه نیست

انس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا ﷺ امر به روزه فرمود و دستور داد کسی بدون اجازه من افطار نکند.

مردم روزه گرفتند، چون غروب شد هر روزه داری برای اجازه افطار به محضر آن جناب آمد و آن حضرت اجازه افطار داد. در آن وقت مردی آمد و عرضه داشت: «دو دختر دارم که تاکنون افطار نکرده اند و از آمدن به محضر شما حیا می کنند، اجازه دهید هر دو افطار نمایند.»

حضرت جواب نداد. آن مرد گفته اش را تکرار کرد، حضرت پاسخ نگفت، چون بار سوم گفتارش را تکرار کرد حضرت فرمود: «آن ها که روزه نبودند، چگونه روزه بودند در حالی که گوشت مردم را خورده اند، به خانه برو و به هر دو بگو قی (استفراغ) کنند.» آن مرد به خانه رفت و دستور قی کردن داد، آن دو قی کردند در حالی که از دهان هر یک قطعه ای خون لخته شده بیرون آمد، آن مرد در حال تعجب به محضر رسول خدا ﷺ آمد و داستان را گفت، حضرت فرمود: «به آن کسی که جانم در دست اوست اگر این گناه غیبت بر آنان باقی مانده بود اهل آتش بودند!»^۲

۱. حسن بن محمد دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، همان، ج ۱، ص ۱۱۶ «أَنَّ الرَّجُلَ يُعْطَى كِتَابَهُ فَيَرَى فِيهِ حَسَنَاتٍ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهَا فَيَقَالُ هَذِهِ بِمَا اغْتَابَكَ النَّاسُ.»

۲. زین الدین بن علی عاملی (شهید ثانی)، كشف الریبة عن احكام الفیبه، بیروت، جمعیة المعارف الاسلامیة الثقافیة، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۱۴.

۵. راضی نبودن!

پس از رحلت حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله جمعی از علما در خانه بیرونی امام خمینی رحمته الله نشسته بودند، امام در اندرونی خانه حضور داشتند که شنیده بودند در آن مجلس بیرونی، شخصی از فردی غیبت کرده بود. امام رحمته الله باتندی چنین پیام دادند: «من راضی نیستم در این خانه بیرونی کسی بنشیند و از یک مسلمان غیبت کند.»

به قدری امام امت از گناه غیبت کردن خوف داشت که در یکی از بیاناتش فرمود: ^۱ «در یک روایتی از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است که زبان غیبت کننده به اندازه فاصله بین مکه و مدینه دراز می شود و فردای قیامت، مردم از روی زبان او عبور می کنند.» ^۲

۶. ادعای آیت الله ارباب!

جناب حاج آقای ناجی در اصفهان فرمودند: مرحوم «آیت الله ارباب رحمته الله» دو سه سال آخر عمرش نابینا شد، ایشان مدارج علمیش خیلی بالا بود و متون را از حفظ بود. یک روز از ایشان پرسیدند که: «آقا شما پس از این همه عمر آیا ادعایی هم دارید یا نه؟»

این مرد بزرگوار فرموده بودند: «من در مسائل علمی ادعایی ندارم، ولی در مسائل شخصی خودم فقط دو ادعا دارم. یکی اینکه به عمرم غیبت نشنیدم و غیبت هم نگفتم. دوم: در طول عمرم چشمم به نامحرم نیفتاد و کسی را هم ندیدم.» ^۳

۱. محمد رحمتی شهرضا، همان، ج ۱، ص ۶۶۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳. علی میرخلف زاده، داستان هایی از مردان خدا، همان، ص ۱۱۲.

۷. عفو سریع غیبت کننده

آقای شیخ عبدالله مهدی مازندرانی از آقای میر عمادی که در سابق دادستان انقلاب بود نقل کرد که گفت: «من در سابق نسبت به آیت الله میلانی سوءظن داشتم و به همین جهت چند مرتبه در مجالس، غیبت ایشان را کرده بودم. اخیراً متوجه اشتباه خودم شدم و از عمل خود پشیمان شدم. برای همین سه روز پشت سر هم منزل ایشان می آمدم که عذرخواهی کنم، اما خجالت می کشیدم. روز سوم چون مجلس خلوت شد، آیت الله میلانی رحمته الله علیه متوجه من شد و فرمود: «مثل اینکه شما مطلبی دارید، بفرمایید!» عرض کردم: «من به شما جسارت نموده و غیبت شما را کرده ام. حالا آمده ام از شما عذرخواهی کنم.» ایشان فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم؛ ملامت و توبیخی بر شما نیست.»^۱

۱. سید نعمت الله حسینی، همان، ج ۲، ص ۳۴۷؛ محمد رحمتی شهرضا، همان، ج ۱، ص ۶۶۳.

گناهان جنسی

وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (اسراء: ۳۲).
و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!

پیام‌ها:

۱. جاذبه بعضی گناهان به حدّی است که نزدیک شدن به آن هم خطر دارد. «لَا تَقْرُبُوا»؛
۲. نه فقط زنا، بلکه از مقدّمات زنا باید پرهیز کرد. (گاهی یک نگاه، تلفن، نامه و تماس، زمینه ارتباط‌های نامشروع می‌شود.) «لَا تَقْرُبُوا»؛
۳. زنا، در طول تاریخ عملی زشت و ناپسند، و در ادیان دیگر نیز حرام بوده است. «كَانَ فَاحِشَةً»؛
۴. در نهی از منکر، زشتی گناه را بیان کنیم. «لَا تَقْرُبُوا... سَاءَ سَبِيلًا»؛
۵. زنا هم گناه است، هم راهی برای گناهان دیگر و هم سبب بدعاقبتی است. «سَاءَ سَبِيلًا».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. شهوت در روایات

الف) رسول اکرم ﷺ فرمود: «بیشترین چیزی که امت من به واسطه آن داخل جهنم خواهند شد شکم و فرج است.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۷۹.

ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «اگر جلوی شهوت را نگیری، اسیری هستی که هرگز از بند اسارت رها نمی‌شوی.»^۱

پ) و نیز فرمود: «پایه‌های کفر چهار چیز است: رغبت (دل‌بستگی به دنیا)، رهبت (ترس از دست رفتن دنیا)، خشم و شهوت.»^۲

۲. سیاست شهوت‌انگیزی

حضرت امام خامنه‌ای داماد می‌فرماید: «امروز سیاست مشترکی در همه دنیا، به وسیله مراکز معینی دنبال می‌شود. این سیاست، عبارت است از اینکه جوانان را تا خرخره در شهوات و غرایز جنسی و فساد اخلاقی غرق کنند. این یک سیاست رایج در دنیاست و شامل شرق و غرب می‌شود؛ هر منطقه‌ای آن را با هدفی خاص دنبال می‌کند. مراکزی که این سیاست‌ها را طراحی می‌کنند، وسایل و ابزار آن را هم به‌طور فراوان فراهم می‌کنند. این مراکز به‌طور عمده شامل مراکز اقتصادی صهیونیستی و قدرت‌طلبان بین‌المللی است که چشم به سرچشمه‌های ثروت در کشورهایی دوخته‌اند که غالباً عقب‌افتاده و فقیر و ضعیفند و منابع ثروت بسیاری دارند. برای به چنگ آوردن این منابع ثروت، مهم‌ترین مانع، اراده ملت‌هایی است که این منابع متعلق به آن‌هاست. برای فلج کردن ملت‌ها، بهترین راه، فلج کردن جوانان است؛ چون جوانان نیروی فعال هر کشورند. برای فلج کردن جوانان بهترین راه آلوده و زمین‌گیر کردن آن‌ها به وسیله سکس، فحشا، مستی و مواد مخدر است. در کشورهای غربی این سیاست به این دلیل دنبال می‌شود که جوانان مزاحم صهیونیست‌ها نشوند. داستان تسلط شبکه بین‌المللی صهیونیسم بر مجلس، پارلمان، دولت، مسئولان

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۳۰۵، حدیث ۶۹۶۶.

۲. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، همان، ص ۲۰۵.

و به طور عمده سیاست‌های بسیاری از کشورها - به ویژه کشورهای غربی - بسیار شگفت‌آور و عجیب است.»^۱

۳. داستان اندلس

«در تاریخ اندلس اسلامی یعنی اسپانیای فعلی می‌خوانیم که نقشه‌ای که مسیحیان برای تصرف اندلس و بیرون کشیدن آن از دست مسلمین کشیدند این بود که به صورت دوستی و خدمت، وسایل عیاشی برای آن‌ها فراهم کردند: باغ‌ها و بوستان‌ها وقف ساختن شراب و نوشانیدن مسلمین شد. دختران زیبا و طناز در خیابان‌ها به دل‌ربایی و عاشق‌سازی پرداختند. سرگرمی‌های شهوانی از هر جهت فراهم شد و روح ایمان و جوانمردی مُرد. پس از این جریان بود که توانستند مسلمانان را بی‌درنگ از دم تیغ بگذرانند.»^۲

۴. اجازه زنا...

روزی جوانی نزد پیامبر اعظم ﷺ آمد و با کمال گستاخی گفت: «ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می‌دهی زنا کنم؟»
با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر ﷺ با کمال ملایمت و اخلاق نیک به جوان فرمود: «نزدیک بیا»، جوان نزدیک آمد و در کنار پیامبر ﷺ نشست. آن حضرت از او پرسید: «آیا دوست داری کسی با مادر تو چنین کند؟»
گفت: «نه فدایت شوم.»
فرمود: «همین طور مردم راضی نیستند با مادرشان چنین شود.»

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در دیدار با جوانان استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۱/۱۲/۶، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=8798>.

۲. مرتضی مطهری، همان، ج ۳، ص ۴۰۴.

فرمود: «آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟»

گفت: «نه فدایت شوم.»

فرمود: «همین طور مردم درباره دختران شان راضی نیستند.»

فرمود: «آیا برای خواهرت می پسندی؟»

جوان مجدداً انکار کرد (و از سؤال خود پشیمان شد).

پیامبر ﷺ دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: «خدا یا

قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامن او را از آلودگی بی عفتی، حفظ

کن.» از آن به بعد، زشت ترین کار در نزد این جوان، زنا بود.^۱

۵. افسون زنا

پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «زنای گوش ها شنیدن است.»^۲ پس هر شنیدنی که

باعث تحریک شهوت شود زنا است و حرام است. به همین دلیل یکی از عوامل

مهم برای کنترل شهوت این است که مراقب شنیدنی ها باشیم.

همان وجود نورانی فرموده است: «الْغِنَاءُ رُقِيَّةُ الزَّانَا؛ غنا افسون زنا است.»^۳

یعنی غنا انسان را با سحری عجیب به سوی زنا می کشاند. و تحریک

شهوت را در پی دارد.

۶. فکر زنا هم نکنید...

امام صادق علیه السلام می فرماید: عیسی علیه السلام به اصحاب خود فرمود:

«موسی نبی الله ﷺ به شما دستور داد که زنا نکنید و من به شما دستور

۱. محمد محمدی اشتهاوردی و طاهره حسینی، همان، ج ۳، ص ۱۳۷؛ سیدعلی اکبر صداقت،

همان، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲. محمد بن محمد شعیری، همان، ص ۱۵۴.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۷۶، ص ۲۴۷.

می‌دهم که فکر زنا هم در سر نپروانید تا چه رسد به اینکه زنا کنید زیرا کسی که خیال زنا کند، مانند کسی است که در خانه‌ای نقش و نگار شده، دود و آتش به پا کند. چنین کاری گرچه خانه را نمی‌سوزاند ولی زینت و صفای آن را مکدر کرده و فاسد می‌کند.»^۱

۷. تنها نماندن با نامحرم

رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد در جایی نمی‌ماند که نفس نامحرمی را می‌شنود.»^۲

۸. انواع زنا

رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «برای هر عضوی از اعضاء آدمی بهره‌ای از زناست. زنای چشم‌ها نگرستن، و زنای زبان سخن گفتن، و زنای گوش‌ها شنیدن، و زنای دست تعدی نمودن، و زنای پاها رفتن است، و عورت ممکن است از آن‌ها پیروی کند یا نکند.»^۳

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۴۲.

۲. محمد بن الحسن طوسی، أمالی، همان، ص ۶۸۸.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۱۰۱، ص ۳۸.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يُرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ (ملک: ۲۱).
یا آن کسی که شما را روزی می‌دهد، اگر روزیش را بازدارد (چه کسی می‌تواند نیاز شما را تأمین کند)؟! ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجة می‌ورزند!

پیام‌ها:

۱. در اینجا به عوامل بدبختی انسان اشاره شده است: غرور، لجاجة، سرکشی و فرار از حق؛
۲. لجاجة، زمینه سرکشی و طغیان است و سرکشی، زمینه نفرت و فاصله گرفتن از حق؛
۳. فرد مغرور را باید به ضعف‌ها و ناتوانی‌هایش متوجه نمود. «أَمَّنْ هَذَا الَّذِي...»؛
۴. خداوند مجبور نیست که رزق دهد، بلکه می‌تواند رزق دادن را قطع کند. «إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. لجاجة در روایات

(الف) رسول اکرم ﷺ فرمود: «منفورترین مردان در پیش خدا مرد لجوج و ستیزه جوست.»^۱

۱. ابوالقاسم پاینده، همان، ص ۱۵۸.

ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «پافشاری‌های لجوجانه، رأی آدمی را فاسد می‌کند.»^۱

پ) امام صادق علیه السلام فرمود: «شش خصلت در مؤمن نیست، سخت‌گیری، فریب‌کاری، لجاجت، دروغ، حسد و ستم.»^۲

۲. سحر خواندن «معجزه»

رکانه، یکی از قوی‌ترین افراد از مشرکان حجاز، در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او در اطراف مکه جایی که هیچ‌کس در آنجا نبود، با پیامبر صلی الله علیه و آله روبه‌رو شد. رکانه با توجه به قهرمان بودنش که هیچ حریفی توان زمین زدن او را نداشت، درصدد برآمد تا آسیبی به پیامبر صلی الله علیه و آله بزند. بنابراین با پیامبر صلی الله علیه و آله گلاویز شد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با نیروی الهی او را محکم بر زمین کوبید. پیامبر صلی الله علیه و آله این اعجاز را به او نشان داد و بعضی معجزات دیگر را نیز به او ارائه کرد تا بلکه اسلام را قبول کند، ولی او نه تنها ایمان نیاورد، بلکه به مکه آمد و صدا زد: «ای بنی‌هاشم! دوست و هم‌فامیل شما، آن قدر قوی و توانمند است که می‌توانید به وسیله او با تمام جادوگران کره زمین مقابله کنید». خداوند این آیات را نازل فرمود: «(ای پیامبر) تواز انکارشان تعجب می‌کنی، ولی آن‌ها مسخره می‌کنند و هنگامی که به آنان تذکر داده شود، هرگز متذکر نمی‌شوند و هنگامی که معجزه‌ای را ببینند، دیگران را نیز به استهزا دعوت می‌کنند! و می‌گویند: «این فقط سحری آشکار است! (و بر این لجاجت خود می‌افزایند)»^۳»^۴

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۶۵.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، همان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. «بَلْ عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ وَإِذَا ذُكِرُوا لَا يَذْكُرُونَ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَقَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (صافات: ۱۲-۱۵).

۴. محمد محمدی اشتهااردی، حکایت‌های شنیدنی، همان، ج ۱، ص ۱۶۸.

۳. معاند لجوج

یکی از مشرکان که در همسایگی پیامبر ﷺ زندگی می‌کرد و نامش علی بن ابی ربیعہ بود، خدمت پیامبر ﷺ آمد و از روز قیامت سؤال کرد که چگونه است و کی خواهد بود؟ سپس گفت: «اگر من آن روز را با چشم خود ببینم، باز تو را تصدیق نمی‌کنم و به تو ایمان نمی‌آورم. آیا ممکن است خداوند این استخوان‌ها را جمع‌آوری کند؟ این باور کردنی نیست!»

خداوند این آیات را نازل کرد: «سوگند به روز قیامت و وجدان بیدار و ملامت‌گر، آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟ آری؛ قادریم حتی خطوط سرانگشتان او را موزون و مرتب کنیم، بلکه انسان می‌خواهد در تمام عمر گناه کند (و آزاد باشد) از این‌رو می‌پرسد قیامت کی خواهد بود.»^۱

پیامبر ﷺ در باره این مرد لجوج می‌فرمود: «خداوند! شر این همسایه را از من دور کن.»^۲

۴. لجاجت بر کفر

در کشور شام پادشاهی بود به نام داذانه که خدا را قبول نداشت و بت‌پرستی می‌کرد. خداوند جرجیس پیامبر را مبعوث به رسالت گردانید و به سوی او فرستاد. جرجیس او را نصیحت و دعوت به عبادت خدا نمود، اما او امر کرد جرجیس را حبس و بدن مبارکش را با شانه‌های آهنی مجروح کردند تا گوشت‌های بدن او ریخت. و بعد سرکه بر بدنش ریختند و با سیخ‌های سرخ

۱. «لَا أَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ أَوْ یَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِینَ عَلَى أَنْ نُسَوِّیَ بَنَانَهُ بَلْ یَرِیدُ الْإِنْسَانُ لَیْفُجَّرَ أَمَامَهُ یَسْأَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ» (قیامت: ۱-۶).

۲. سیدعلی اکبر صداقت، همان، ص ۳۳۸.

شده آهنی به ران و زانو و کف پاهاى او کوبیدند، آن قدر بر سرش کوبیدند تا بلکه فوت کند. خداوند ملکی به سوى جرجیس فرستاد که گفت: «حق تعالی می فرماید: صبر کن و شاد باش و مترس که خدا با توست و تو را از اینان نجات خواهد داد. ایشان تو را چهار مرتبه خواهند کشت ولی من درد و ناراحتی را از تو دفع خواهم کرد.»

داذانه برای بار دوم حکم نمود تازیانه بر پشت و شکم او زدند و او را به زندان برگردانید و دستور داد هر جادوگر و ساحری که در مملکت او باشد را بیاورند تا جادو در حق او کند، اما جادو تأثیر نداشت، پس زهر به او خوراندند؛ جرجیس نام خدا را گفت و هیچ ضرری به او نرسید. ساحر گفت: «اگر من این زهر را به جمیع اهل زمین می خورانیدم همه را از بین می برد و خلقت آنان را تغییر و دیده های آنان را کور می کرد!» پس توبه از کارهای گذشته خود کرد و به جرجیس ایمان آورد.

پادشاه این ساحر تازه ایمان آورده را کشت و باز جرجیس را به زندان انداخت و دستور داد او را قطعه قطعه کنند و به چاهی بیفکنند. خداوند برای تنبه از این ظلم صاعقه و زلزله را فرستاد، لکن متنبه نشد. خدا میکائیل را فرستاد تا جرجیس را از چاه بیرون آورد و به جرجیس گفت: «صبر کن و او را به ثواب الهی بشارت داد.»

جرجیس دو باره نزد پادشاه رفت و او را دعوت به خدا کرد ولی او نپذیرفت، اما فرمانده لشکر او و چهار هزار از مردم به جرجیس ایمان آوردند، پادشاه دستور داد همه را بکشند. این دفعه داذانه لوحی از مس گداخته درست کرد و جرجیس را روی آن خوابانید و سرب گداخته در گلوی او ریختند بعد آتشی افروخت او را در آتش انداخت تا بسوخت. خداوند میکائیل را باز فرستاد تا

صحت و سلامتی را به او عطا کند. پس از سلامتی مجدد نزد پادشاه رفت و او را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد، این بار او دیگی از گوگرد و سرب گداخته آماده کرد و او را درون دیگ انداختند و آتش افروختند تا جسد او با گوگرد و سرب گداخته آمیخته شود. خدا اسرافیل را فرستاد تا نعره‌ای بزند و دیگ دگرگون و او را سلامت نصیب شود. جرجیس به قدرت خدا نجات یافت و باز نزد داذانه آمد و تبلیغ از خداپرستی کرد.

داذانه دستور داد همه اجتماع کنند در بیابانی همه با هم جرجیس را بکشند. صدای جرجیس بلند شد و صبر و شکیبایی را از خدا تقاضا کرد.

چون آن حضرت را گردن زدند و برگشتند همه به عذاب الهی دچار شدند.»^۱

۵. لجبازی عجیب

به گزارش روزنامه ایران قاضی «محمدرضا نیک صفت» رو به مرد میانسال گفت: «چه اتفاقی افتاده که دخترانت را به دادگاه کشانده‌ای و چنین ادعایی را مطرح کرده‌ای؟»

مرد دستی به چانه و ته ریش خاکستری‌اش کشید و جواب داد: «آقای قاضی، ۳۰ سال بعد از زندگی مشترک تازه خبردار شده‌ام که همسرم به من خیانت کرده و این سه دختر، بچه‌های من نیستند.»

قاضی در صندلی‌اش جا به جا شد و با تعجب پرسید: «بر چه اساس و شواهدی نسبت خیانت به همسرت می‌دهی؟ آن هم همسری که طبق گفته خودت سال‌ها زحمت شما را کشیده؟»

۱. محمدباقر مجلسی، حیات القلوب، تهران، نور محبت، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۷۷.

مرد که انگار دچار دودلی شده باشد، بریده بریده جواب داد: «دو هفته پیش با زنم بر سر موضوعی دعوا کردم و او در حالی که به من بد و بیراه می‌گفت؛ اعتراف کرد که به من خیانت کرده و هر سه دخترمان از مرد دیگری هستند...» در آن لحظه بچه‌ها با هم پیچ کردند و زدند زیر خنده. وقتی قاضی نگاهش را به سوی آن‌ها برگرداند، دختر بزرگ‌تر گفت: «آقای قاضی دو هفته پیش پدرمان بر سر یک میهمانی زنانه فامیلی آن‌قدر مادرمان را سین جیم کرد که او عصبانی شد و گفت؛ «اصلاً خیال کن مرده‌ای و من از دختران‌مان نگهداری می‌کنم. خیال می‌کنی بچه‌ها را به حال خودشان رها می‌کنم؟ در میان جر و بحث‌شان بود که مادرمان عصبانی شد و برای درآوردن لج پدرمان گفت که به او خیانت کرده و...»

تا اسم خیانت به میان آمد خواهرانش هم خندیدند و دختر کوچک‌تر گفت: «آقای قاضی ما که هر سه شبیه پدرمان هستیم. همه چنین نظری دارند. شما چه می‌گویید؟»

قاضی که خنده‌اش گرفته بود، خودش را کنترل کرد و گفت: «دو خواهرت بیشتر شبیه تو هستند، با این حال تو هم شبیه پدرت هستی و حالا که پدرتان پافشاری می‌کند، باید نظریه کارشناس و تشخیص هویت را مورد استناد قرار داد.» مرد که تا آن لحظه اخم کرده بود، رو به دختر کوچک‌ترش گفت: «تو که از بقیه خوشگل‌تر هستی. واقعاً من به این زشتی چطور می‌توانم پدرت باشم؟» و در این هنگام همه حاضران خنده سر دادند.

این بار خواهر وسطی رشته حرف را به دست گرفت و گفت: «پدرمان آدم خوب و مهربانی است. اما خیلی یکدنده و لجباز است و حالا هم می‌خواهد مادرمان را وادار به عذر خواهی کند.»

و پدر دخترها لبخندی زد و معلوم شد که دخترها نقشه‌اش را فهمیده‌اند. سپس رو به قاضی گفت: «من یک مکانیک کم سواد بیشتر نیستم و این حرف‌ها توی گوشم نمی‌رود. باید دید آزمایش چه می‌گوید؟ باید از همه ما «دی ان ای» بگیرند. آخر این هم شد حرف؟ تا یک کلمه به زن مان می‌گوییم کجا بودید؟ هر چه دلش می‌خواهد بگوید؟»

بچه‌ها دوباره شروع کردند به پیچ کردن و پنهانی خندیدن. بعد دختر بزرگ‌تر به قاضی توضیح داد که؛ آن‌ها خانواده‌ای گرم و شاد هستند. اما از وقتی که گوشی‌های هوشمند وارد بازار شده مادرمان دائماً پند و اندرزهای یک گروه تلگرامی را برای پدر می‌خواند و به او امر و نهی می‌کند تا به قول خودش زندگی بهتری داشته باشند. در مقابل پدرمان هم نه تنها با گوشی‌های تلفن میانه خوبی ندارد بلکه دائماً یادآوری می‌کند که مراقب سوء استفاده کلاهبرداران و شیادان اینترنتی باشیم. بحث و اختلافی که همواره در هر خانواده‌ای پیش می‌آید و امری عجیب نیست.

قاضی نیک صفت بعد از آنکه حرف‌های دو طرف را شنید رو به مرد مکانیک کرد و گفت: «دادخواستی که شما به دادگاه ارائه کرده‌ای اساساً اشتباه است و به جای دادخواست «نفی نسب» به طرفیت دخترانت باید دادخواست «نفی ولد» به طرفیت از همسرت بدهید. البته آن دادخواست هم باید فوریت داشته باشد و در مدت معینی پس از تولد فرزند ثبت و ارائه شود. با این حال به نظر می‌رسد که دعوای ساده شما باعث این ماجرا شده. ضمناً بهتر است به فکر دلجویی از همسر و فرزندان باشید. با این حال آزمایش «دی ان ای» مستلزم طی مراحل و داشتن مدارک دیگری است که من توصیه می‌کنم بیشتر از این ادامه ندهید.»

مرد مکانیک چند دقیقه‌ای با قاضی صحبت کرد و سرانجام راضی شد که پیگیری پرونده را متوقف کند. دخترها یکی یکی از قاضی تشکر کردند و در حال خنده از دادگاه خارج شدند. در این حال مرد مکانیک به قاضی نزدیک‌تر شد و گفت: «تا این زن باشد که دیگر هر حرفی به زبانش آمد نزنند. من از اول هم می‌دانستم سر لُج حرف‌هایی زده اما خواستم درس عبرتی به او بدهم، آقای قاضی مرد باید جَنَم داشته باشد... بله.»

سپس با لبخند خداحافظی کرد تا به دخترانش برسد.^۱

۱. روزنامه ایران، ۱۳۹۶/۹/۵، شماره ۶۶۵۲.

فحش و ناسزا

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ (أنعام: ١٠٨).

(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبادا آن ها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند!

پیام ها:

۱. احساسات خود را نسبت به مخالفان کنترل کنیم و از هرگونه بد دهنی و ناسزا پرهیزیم. «لَا تَسُبُّوا»؛
۲. با فحش و ناسزا، نمی توان مردم را از مسیر غلط باز داشت. «لَا تَسُبُّوا»؛
۳. ناسزاگویی، عامل بروز دشمنی و کینه و ناسزا شنیدن است. «لَا تَسُبُّوا... فَيَسُبُّوا... عَدُوًّا»؛
۴. دشنام، نشانه نداشتن منطق یا ادب و یا صبر است. «لَا تَسُبُّوا»؛
۵. کاری که سبب کشیده شدن دیگران به گناه و حرام می شود، حرام است. «لَا تَسُبُّوا... فَيَسُبُّوا».

نکته ها و حکایت ها:

۱. روایاتی در باره فحش و ناسزا

(الف) پیامبر اعظم ﷺ می فرماید: «خداوند بهشت را بر هر فحاش بی آبرو و

کم‌شرمی که باکی از آنچه گوید و آنچه به او گویند ندارد حرام کرده است.^۱

ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام خطاب به قبر که می‌خواست به کسی که به او ناسزا گفته بود، ناسزا گوید، فرمود: «آرام باش قبر! دشنام‌گوی خود را خوار و سرشکسته بگذار تا خدای رحمان را خشنود و شیطان را ناخشنود کرده و دشمنت را کیفر داده باشی. قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلائق را بیافرید، مؤمن پروردگار خود را با چیزی همانند بردباری خشنود نکرد و شیطان را با حربه‌ای چون خاموشی به خشم نیاورد و احمق را چیزی مانند سکوت در مقابل او کیفر نداد.»^۲

۲. شیطان در مجلس ناسزاگویی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکی از اصحاب کنار هم نشسته بودند. در این موقع شخصی آمد و به صحابی دشنام داد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساکت و آرام نظاره‌گر بود. وقتی شخص دشنام دهنده ساکت شد آن صحابی به دفاع از خود به جواب‌گویی و دشنام دادن به او پرداخت.

همین که صحابی زبان به ناسزاگویی باز کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای برخاست تا از نزد ایشان دور شود. در این هنگام به آن صحابی فرمود: «وقتی که آن شخص به تو دشنام می‌داد، فرشته‌ای از جانب خداوند به دفاع از تو جواب‌گوی او بود، اما هنگامی که تو شروع به ناسزاگویی کردی آن فرشته شما را ترک کرده و از نزد شما دور شد و به جای او شیطان آمد. من هم کسی نیستم که در مجلسی بنشینم که در آن مجلس شیطان حضور داشته باشد.»^۳

۱. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم، تحقیق محمد انصاری زنجانی خونینی، قم، الهادی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۹۵۶.

۲. محمد بن محمد مفید، الالمالی، همان، ص ۱۱۸، ح ۲.

۳. محسن غفاری، ابلیس‌نامه، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۷۳.

۳. امام دیگر با او حرف نزد!!!

عمرو بن نعمان جعفی گفت: امام صادق علیه السلام را دوستی بود که هر جا حضرت می‌رفت از او جدا نمی‌شد. وقتی حضرت به محلی به نام حذائین می‌رفتند، او و غلامش دنبال حضرت می‌آمدند. آن شخص دید غلامش دنبالش نیست. تا سه بار توجه کرد او را ندید. مرتبه چهارم او را دید و گفت: «ای پسر زن بدکار کجا بودی؟!» امام علیه السلام با شنیدن این کلمه دست مبارکش را بر پیشانی زد و فرمود: «سبحان الله، به مادرش نسبت بد دادی، من تو را با ورع می‌پنداشتم، اکنون می‌بینم ورعی نداری.»

عرض کرد: «فدایت شوم، مادرش مشرک است (مانعی از این نسبت ندارد)»

فرمود: «آیا نمی‌دانی که هر امتی را نکاحی هست. از من دور شو!».
راوی حدیث گوید: «دیگر او را ندیدم با حضرت راه برود، تا اینکه مرگ بین ایشان جدایی افکند.»^۱

۴. مقابله به نیکی

مردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: «پسر عمویت فلانی، اسم شما را برد و چیزی از بدگویی و ناسزا نبود مگر آنکه درباره شما گفت.»
امام با شنیدن این مطلب وضو گرفت و مشغول نماز شد.
راوی گفت: «من در دلم گفتم، که حضرت او را نفرین خواهد کرد.»
امام دو رکعت نماز خواند و خطاب به خداوند گفت: «ای پروردگار! این حق من بود (که او را ببخشم). او را (به دلیل این دشنام) ببخشیدم. توجود و کرم از من بیشتر است، او را ببخش و به کردارش، او را جزاء و عقاب نده.»

۱. محمدتقی مقدم، کیفر کردار، تهران، مقدم، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸۲.

و پیوسته امام برای ناسزاگو دعا می‌کرد. من از حال و رفت قلب حضرت تعجب می‌کردم.^۱

۵. نهی از ناسزاگویی حتی به دشمن

در جریان جنگ صفین امیرالمؤمنین، علی علیه السلام شنید که حجر بن عدی و عمرو بن حمق، از اهل شام (پروان معاویه) بیزاری می‌جویند و به آن‌ها ناسزا می‌گویند. برای آن‌ها پیام فرستاد که ناسزاگویی نکنید.

حجر و عمرو به حضور امام آمده و عرض کردند: «آیا ما بر حق نیستیم؟» امام فرمود: «آری ما بر حقیقیم.» آن‌ها عرض کردند: «آیا پروان معاویه، بر باطل نیستند؟» امام فرمود: «آری بر باطل هستند.» آن‌ها عرض کردند: «پس چرا ما را از این بیزاری جستن و ناسزا گفتن به آن‌ها، نهی می‌فرمائی؟!»

امام فرمود: «من دوست ندارم شما به عنوان ناسزاگو باشید و فحش بدهید و بیزاری بجویند، ولی اگر بدی‌ها و کارهای زشت، دشمن را افشا کنید و برشمرد، استوارتر در گفتار، و رساتر در عذر، است و به جای فحش و ناسزا، بگویید: خداوندا، خون‌های ما و آن‌ها را حفظ کن و بین ما و آن‌ها صلح برقرار ساز، و آن‌ها را از گمراهی هدایت کن، تا حق برای جاهلان، شناخته شود؛ و چنین روش نزد من بهتر است و برای شما نیز خیر و سعادت است.»^۲

۱. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام، همان، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. میرزا حبیب الله هاشمی خوئی، حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران، مکتبة الاسلامیه، ۱۴۰۰ق، ج ۱۳، ص ۹۴، ذیل خطبة ۲۰۰ نهج البلاغة.

توبه و استغفار

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَكْفُرَ عَنْكُم سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... (تحریم: ۸).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به‌سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهان‌تان را ببخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد کند....

پیام‌ها:

۱. در آیات قبل فرمان داد که خود را از آتش دوزخ حفظ کنید، «قُوا أَنْفُسَكُمْ...» در این آیه، یکی از راه‌های آن را توبه واقعی می‌داند. «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ»؛
۲. گاهی از مؤمن، گناه سر می‌زند که باید توبه کند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا...»؛
۳. توبه باید به درگاه خدا باشد، نه افشای گناه نزد بندگان. «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ»؛
۴. یکی از تکالیف مؤمن، توبه از گناه است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا...»؛
۵. توبه باید خالصانه و صادقانه باشد نه لقلقه زبان. «تَوْبَةً نَّصُوحًا»؛
۶. توبه، زمان و مکان خاصی ندارد. «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»؛
۷. برای تشویق به توبه، باید مردم را به رحمت الهی امیدوار کرد. «عَسَىٰ رَبُّكُمْ»؛
۸. پذیرش توبه، از شئون ربوبیت است. «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَكْفُرَ عَنْكُم سَيِّئَاتِكُمْ»؛
۹. ناپاکی و پلیدی در بهشت جای ندارد؛ اول پاک شدن، سپس وارد

بهشت شدن. «يَكْفُرُ... يَدْخِلُكُمْ»؛

۱۰. نتیجه توبه دو چیز است: محو گذشته. «يَكْفُرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» و تأمین آینده. «يَدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. توبه در روایات

الف) رسول اکرم ﷺ فرمود: «هیچ چیزی نزد خدا محبوب‌تر از جوان توبه کننده نیست.»^۱

ب) (شش شرط توبه) کسی در محضر (امیرالمؤمنین، علی علیه السلام) گفت: «استغفر الله»

حضرت فرمود: «مادر به عزایت بنشیند، می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار، مقام مردم بلند مرتبه است و آن نامی است که آن را شش معناست: (شش شرط دارد)

اول: پشیمانی از گناه انجام گرفته؛

دوم: تصمیم بر ترک گناه در آینده؛

سوم: پرداخت حقوق مردم تا خدا را ملاقات کنی و حقی از مردم بر عهده‌ات نباشد. (حق الناس)؛

چهارم: اراده بر ادای هر حق واجبی که آن را ضایع کرده‌ای و آن را پیردازی (حق الله)؛

پنجم: همت بر آب کردن گوشتی که از حرام بر وجودت روییده با اندوه بر گذشته، تا جایی که پوست را به استخوان بچسبانی و بین آن‌ها گوشت جدید روید؛

۱. محمد بن احمد قتال نیشابوری، روضة الواعظین، قم، رضی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۸۱.

ششم: چشاندن رنج عبادت بر بدن، چنان‌که شیرینی گناه را بر آن چشانندی.
آن گاه می‌گویی: استغفر الله.»^۱

۲. استغفار (توبه)، مایه نزول برکات

حضرت امام خامنه‌ای دامنه‌الله فرموده‌اند:
«استغفار، یعنی طلب مغفرت و آمرزش الهی برای گناهان! اگر این استغفار درست انجام گیرد، باب برکات الهی را بر روی انسان باز می‌کند.
گناه میان ما و رحمت و تفضلات الهی حجاب می‌شود. استغفار این حجاب را بر می‌دارد و راه رحمت و تفضل خدا به‌سوی ما را باز می‌گردد. این فایده استغفار است!»^۲

۳. توبه عنایتی از جانب خدا

حضرت آدم علیه السلام به خدا عرض کرد: «خداوندا، شیطان را به من مسلط ساختی و مثل جریان خون در رگ‌ها (در من جریان دارد)، او را هم قادر کردی که به بدن من داخل شود.»

خداوند فرمود: «ای آدم، در قبال این کار این امتیاز را به تو و فرزندان دادم؛ که هرکس فکر عمل بد کند، به حساب او نوشته نشود، ولی اگر آن عمل بد را انجام داد، فقط یک جرم حساب شود (یک گناه به حسابش نوشته می‌شود) لکن اگر کسی نیت به انجام عمل خوب کرد، ولی انجام نداد، یک ثواب برای آن نیت نوشته و اگر آن نیت خوب را عمل کرد، ده ثواب به وی داده می‌شود.»

۱. نهج البلاغة، همان، حکمت [۴۲۵] ۴۱۷، ص ۵۴۹.

۲. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌الله در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۵/۱۰/۲۸، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2823>

آدم عرض کرد: «خداوندا، این عنایت را درباره من و فرزندانم زیادتیر کن.» خداوند فرمود: «اگر کسی از فرزندان گناهی را مرتکب شد و بعد از آن توبه کرد، من آن گناه را می بخشم.»

باز هم آدم گفت: «خداوندا، بیشتر از این عنایت فرما.» خداوند فرمود: «من مهلت توبه را تا دم مرگ به آن ها دادم.» آدم عرض کرد: «خداوندا، لطف بسیار است و کافی می باشد.»^۱

۴. توبه انسان از نظر شیطان

روزی شیطان بر حضرت یحیی علیه السلام آشکار شد و اظهار داشت: «می خواهم تو را نصیحت کنم.»

یحیی علیه السلام گفت: «من به نصیحت تو تمایل ندارم، ولی از وضع و طبقات مردم مرا اطلاعی بده.»

شیطان گفت: «بنی آدم از نظر ما به سه دسته تقسیم می شوند:

۱. عده ای که مانند شما معصومند، چون از آن ها مایوسیم، از دست شان

راحتیم، می دانیم نیرنگ و حيله های ما در آن ها تأثیر نمی کند.

۲. دسته ای هم برعکس در پیش ما شبیه توپی هستند که، در دست

بچه های شما است، به هر طرف بخواهیم آن ها را می بریم و به طور کامل در اختیار ما هستند.

۳. طایفه سوم رنج و ناراحتی برای ما از هر دو دسته قبل بیشتر دارند. یکی

از ایشان را در نظر می گیریم و جدّیت زیاد می کنیم تا او را فریب دهیم، همین

که فریب خورد و قدمی به میل ما برداشت، یک مرتبه متذکر می شود و از کرده

خود پشیمان می گردد، روی به توبه و استغفار می آورد، هرچه رنج برای او

۱. محمد بن حسن حر عاملی، الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، همان، ص ۲۳.

کشیده‌ایم از بین می‌برد باز برای مرتبه دوم در صدد اغواء و گمراهی بر می‌آییم. این بار نیز پس از موفقیت که به گناه او را می‌کشیم فوراً متوجه شده توبه می‌کند نه از او مأیوسیم و نه می‌توانیم مراد خود را از چنین شخصی بگیریم پیوسته برای اغواء این دسته در رنجیم.^۱

۵. حسن "لاته"

یادش به خیر آن روزهایی که در جبهه بودیم، همه‌اش به یاد خدا بودیم، قرآن می‌خواندیم، نماز شب می‌خواندیم، مناجات می‌کردیم، یک حال عجیبی داشتیم، به خدا نزدیک بودیم، به دنبال گناه و معصیت نبودیم، جمع خوبی داشتیم دور هم جمع می‌شدیم زیارت عاشورا و دعای کمیل و دعای ندبه و دعای توسل و... می‌خواندیم، واقعاً یادش به خیر.

یک رفیقی داشتیم که خیلی آدم خوبی بود، با خدا بود، حال عجیبی داشت، همه‌اش در حال ذکر بود، توی خودش بود، اسمش «حسن لاته» بود. یک روز آمد تو سنگرم گفت: «حاج آقا یک وصیت‌نامه دارم دوست دارم شما هم یک توجهی روی آن کنید اگر می‌شود. همین الان تشریف بیاورید توی سنگرم.»

گفتم چشم برویم، آمدم تو سنگرش.

گفت: «حاج آقا این وصیت‌نامه من است ولی یک سرّی بین من و خدا می‌باشد و شما قول بده تا وقتی که زنده هستم به کسی بازگو نکنی.»

قول دادم، گفت: «حاج آقا من قبل از انقلاب آدم خیلی بدی بودم و از آن لات‌های قهار سر محله‌ها و همه‌را می‌زدم و گاهی اوقات شدت شقاوتم زیاد می‌شد که بی‌باکانه داخل حمام‌های عمومی زنان می‌شدم و مشغول گناه و

۱. ملا احمد نراقی، خزائن، قم، قیام، ۱۳۹۰، ص ۳۶۸.

معصیت می‌شدم، خیلی کارهای دیگر... تا اینکه انقلاب شد و همه بساط گناه و عرق خواری و مشروب خواری و... جمع شد، بعد هم جنگ شد.

یک روز داشتم از کنار مسجدی رد می‌شدم دیدم جوان‌هایی که هنوز در صورت‌شان مویی نرویده بود توی صف ایستاده‌اند، گفتم: «آقا برای چه ایستاده‌اید. آیا صف مرغ یا گوشت و روغن و... چیزهای دیگر است.»

گفت: «نه این صف دیدار با خداست، صف عاشقان الی‌الله است.»

این حرف چنان در من اثر گذاشت که از خود بی‌خود شدم، به خود گفتم: «ای وای بر تو ای حسن همه به دیدار خدا می‌روند و تو هنوز از غافله عقبی، همه عاشق می‌شوند و تو هنوز خوابی، تاکی می‌خواهی در گندآب دنیا غرق باشی... خلاصه من هم عاشق شدم تا خدا را ببینم و حال آمدم و از کرده‌های خود پشیمانم توبه کرده‌ام، ناراحتم الان فهمیده‌ام هر کسی که می‌خواهد میهمانی حق رود باید با لباس‌های نو و لطیف برود ولی من با باری از گناه و معصیت هستم لباس‌هایم آلوده به کثافات دنیوی است، حاج آقا روی بدنم را ببین.»

یک وقت دیدم پیراهن خود را بالا زد، دیدم روی بدنش عکس زنی را برهنه خال‌کوبی کرده‌اند خیلی ناراحت شدم، گفتم: «حاج آقا کجایش را دیدی؟»، پیراهن پشت سرش را بالا زد عکس مردی را برهنه روی کمرش خال‌کوبی کرده بود.

من خیلی عصبانی شدم. گفتم: «حاج آقا کجایش را دیدی؟»، دیدم روی تمام دست و پایش عکس‌های زشت را خال‌کوبی کرده‌اند.

من با عصبانیت او را ترک کردم. یک وقت صدا زد: «حاج آقا راضی نیستم سِرِّ مرا به کسی بازگوئی.» من توجهی نکردم و به سنگر فرماندهی رفتم. فرمانده را ندیدم آمدم سنگر خودم رُفقا دورم جمع شدند و هر کدام از دری سخن گفتند یادم رفت که به حسن لاته سر بزنم.

سه تا چهار ساعت از این ماجرا گذشت دوستان یکی یکی متفرق شدند من هم از سنگر خارج شدم که سری به حسن لاته بزنم. یکی از دوستان صدا زد: «حاج آقا، حاج آقا!» گفتم: «بله»، گفت: «الان حسن لاته شهید شد.» گفت: «یک ساعت پیش سوار ماشین شد که برود جلوی دپو که یک وقت خمپاره‌ای از طرف عراقی‌های صدامی توی ماشین می‌افتد و حسن لاته شهید می‌شود.»

دیدم یک کیسه پلاستیک دستش بود نشان داد گفت: «این هم بدنش است.»

من خیلی جا خوردم، گفتم: «حسن شهادت گوارایت باشد، خدا چه کسانی را می‌برد کسی که توبه کند مثل کسی است که تازه از مادر به دنیا آمده باشد، این با آن همه گناه توبه کرد و شهید شد.» گریه‌کنان به طرف سنگرش آمدم؛ وصیت نامه‌اش را برداشتم آوردم، دیدم چه عالی نوشته، سه جمله توجه مرا بیشتر جلب کرد: یکی: اینکه نوشته بود، مادر نارحت نشوی حسن لاته توبه کرد و آخر عاقبت به خیر شد.

دوم: اینکه در مناجاتش با خدا می‌گفت: «خدایا بناست بمیریم و اما ای خدا دوست دارم در راه تو شهید شوم و تو را ملاقات کنم. می‌دانم گناه زیاد کردم. نافرمانی تو را بسیار نمودم، اما بیا و دل این بنده گنه‌کار خودت را نشکن چون به امید دیدار تو آمدم مرا ناامید نکن ای کسی که غفار گناهانی بخشنده ذنوبی.»

سوم اینکه: «خدایا حال که بنا هست بمیرم، بدنم را روی سنگ غسل‌خانه

بگذارند این عکس‌های مبتذل روی بدنم هست بیا و آبرویم را بخر تا مردم بدنم را لخت با این عکس‌ها روی سنگ غسل‌خانه نبینند.»

یک نگاهی به بدن سوخته و از هم متلاشیش کردم دیدم خدا آبروی حسن لاته را خریده و توبه او را قبول کرده و دعایش را مستجاب نموده و آخر عاقبتش را ختم به خیر نموده.^۱

۶. توبه دلاک حمام

نصوح مردی بود شبیه زن‌ها، صدایش نازک بود صورتش مو نداشت و اندامی زنانه داشت. او مردی شهوتران بود و با سواستفاده از وضع ظاهرش در حمام زنانه کار می‌کرد و کسی از وضع او خبر نداشت. او از این راه هم امرارمعاش می‌کرد هم ارضای شهوت.

گرچه چندین بار به حکم وجدان توبه کرده بود اما هر بار توبه‌اش را می‌شکست.

او دلاک و کیسه کش حمام زنانه بود. آوازه تمیزکاری و زرنگی او به گوش همه رسیده و زنان و دختران و رجال دولت و اعیان و اشراف دوست داشتند که وی آن‌ها را دلاکی کند و از او قبلاً وقت می‌گرفتند تا روزی در کاخ شاه صحبت از او به میان آمد. دختر شاه به حمام رفت و مشغول استحمام شد.

از قضا گوهر گرانبهای دختر پادشاه در آن حمام مفقود گشت، از این حادثه دختر پادشاه در غضب شد و دستور داد که همه کارگران را تفتیش کنند تا شاید آن گوهر ارزنده پیدا شود.

کارگران را یکی بعد از دیگری گشتند تا اینکه نوبت به نصوح رسید او از ترس رسوایی، حاضر نشد که وی را تفتیش کنند، لذا به هر طرفی که می‌رفتند

۱. علی میر خلف زاده، قصص التوابین، تهران، نصاب، ۱۳۷۵، ص ۲۰۶.

تا دستگیرش کنند، او به طرف دیگر فرار می‌کرد و این عمل او سوء ظن دزدی را در مورد او تقویت می‌کرد و لذا مأمورین برای دستگیری او بیشتر سعی می‌کردند. نصوح هم تنها راه نجات را در این دید که خود را در میان خزینه حمام پنهان کند، ناچار به داخل خزینه رفته و همین که دید مأمورین برای گرفتن او به خزینه آمدند و دیگر کارش از کار گذشته و الان است که رسوا شود به خدای تعالی متوجه شد و از روی اخلاص توبه کرد در حالی که بدنش مثل بید می‌لرزید با تمام وجود و با دلی شکسته گفت: خداوندا گرچه بارها توبه‌ام بشکستم، اما تو را به مقام ستاریات این بار نیز فعل قبیح پيوشان تا زین پس گرد هیچ گناهی نگردم و از خدا خواست که از این غم و رسوایی نجاتش دهد. نصوح از ته دل توبه واقعی نمود ناگهان از بیرون حمام آوازی بلند شد که دست از این بیچاره بردارید که گوهر پیدا شد. پس از او دست برداشتند و نصوح خسته و نالان شکر خدا به جا آورده و از خدمت دختر شاه مرخص شد و به خانه خود رفت.

او عنایت پرودگار را مشاهده کرد. این بود که بر توبه‌اش ثابت قدم ماند و فوراً از آن کار کناره گرفت.

چند روزی از غیبت او در حمام سپری نشده بود که دختر شاه او را به کار در حمام زنانه دعوت کرد، ولی نصوح جواب داد که دستم علیل شده و قادر به دلاکی و مشت و مال نیستم، و دیگر هم نرفت. هر مقدار مالی که از راه گناه کسب کرده بود در راه خدا به فقرا داد و چون زنان شهر از او دست بردار نبودند، دیگر نمی‌توانست در آن شهر بماند و از طرفی نمی‌توانست راز خودش را به کسی اظهار کند، ناچار از شهر خارج و در کوهی که در چند فرسنگی آن شهر بود، سکونت اختیار نمود و به عبادت خدا مشغول گردید.

شبی در خواب دید که کسی به او می‌گوید: «ای نصح! تو چگونه توبه کرده‌ای و حال آنکه گوشت و پوست تو از فعل حرام روئیده شده است؟ تو باید چنان توبه کنی که گوشت‌های حرام از بدنت بریزد.» همین که از خواب بیدار شد با خودش قرار گذاشت که سنگ‌های سنگین حمل کند تا گوشت‌های حرام تنش را آب کند.

نصح این برنامه را مرتب عمل می‌کرد تا در یکی از روزها همان‌طوری که مشغول به کار بود، چشمش به میشی افتاد که در آن کوه چرا می‌کرد. از این امر به فکر فرو رفت که این میش از کجا آمده و از کیست؟

عاقبت با خود اندیشید که این میش قطعاً از شبانی فرار کرده و به اینجا آمده است، بایستی من از آن نگهداری کنم تا صاحبش پیدا شود. لذا آن میش را گرفت و نگهداری نمود خلاصه میش زاد و ولد کرد و نصح از شیر آن بهره‌مند می‌شد تا سرانجام کاروانی که راه را گم کرده بود و مردمش از تشنگی مشرف به هلاکت بودند عبورشان به آنجا افتاد، همین که نصح را دیدند از او آب خواستند و او به جای آب به آن‌ها شیر می‌داد به‌طوری که همگی سیر شده و راه شهر را از او پرسیدند.

وی راهی نزدیک را به آن‌ها نشان داده و آن‌ها موقع حرکت هر کدام به نصح احسانی کردند و او در آنجا قلعه‌ای بنا کرده و چاه آبی حفر نمود و کم‌کم در آنجا منازل ساخته و شهرکی بنا نمود و مردم از هر جا به آنجا آمده و در آن محل سکونت اختیار کردند، همگی به چشم بزرگی به او می‌نگریستند.

رفته رفته، آوازه خوبی و حسن تدبیر او به گوش پادشاه آن عصر رسید که پدر آن دختر بود. از شنیدن این خبر مشتاق دیدار او شده، دستور داد تا وی را از طرف او به دربار دعوت کنند. همین که دعوت شاه به نصح رسید، نپذیرفت و

گفت: من کاری و نیازی به دربار شاه ندارم و از رفتن نزد سلطان عذر خواست. مأمورین چون این سخن را به شاه رساندند، شاه بسیار تعجب کرد و اظهار داشت حال که او نزد ما نمی‌آید ما می‌رویم او را ببینیم. پس با درباریان به‌سوی نصح حرکت کرد، همین که به آن محل رسید به عزرائیل امر شد که جان پادشاه را بگیرد، پس پادشاه در آنجا سگته کرد و نصح چون خبردار شد که شاه برای ملاقات و دیدار او آمده بود، در مراسم تشییع او شرکت و آنجا ماند تا او را به خاک سپردند و چون پادشاه پسری نداشت، ارکان دولت مصلحت دیدند که نصح را به تخت سلطنت بنشانند. چنان کردند و نصح چون به پادشاهی رسید، بساط عدالت را در تمام قلمرو مملکتش گسترانیده و بعد با همان دختر پادشاه که ذکرش رفت، ازدواج کرد و چون شب زفاف و عروسی رسید، در بارگاهش نشسته بود که ناگهان شخصی بر او وارد شد و گفت: «چند سال قبل، میش من گم شده بود و اکنون آن را نزد تو یافته‌ام، مالم را به من برگردان.»

نصح گفت: «درست است و دستور داد تا میش را به او بدهند»، آن فرد گفت: «چون میش مرا نگهبانی کرده‌ای هرچه از منافع آن استفاده کرده‌ای، بر تو حلال ولی باید آنچه مانده با من نصف کنی.»

نصح گفت: «درست است و دستور داد تا تمام اموال منقول و غیر منقول را با او نصف کنند.»

آن شخص گفت: «بدان ای نصح، نه من شبانم و نه آن میش است بلکه ما دو فرشته برای آزمایش تو آمده‌ایم. تمام این ملک و نعمت اجر توبه راستین و صادقانه‌ات بود که بر تو حلال و گوارا باد»، و از نظر غایب شدند.^۱

۱. فضل بن حسن طبرسی، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ترجمه حسین نوری همدانی، تهران، فراهانی، ج ۲۵، ص ۱۴۹؛ محمدحسن شهبازی اردستانی، همان، ص ۴۳۲.

تذکر: بعضی تصور می‌کنند «نصوح» در آیه ۸ سوره تحریم نام شخص خاصی بوده است و در این زمینه داستان مفصلی به عنوان توبه نصوح نقل کرده‌اند ولی باید توجه داشت نصوح اسم کسی نیست، بلکه معنی وصفی دارد، هر چند داستان معروف ممکن است صحت داشته باشد.^۱

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۲۴، ص ۲۹۰.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (حجرات: ٦).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

پیام‌ها:

۱. زمینه فتنه دو چیز است: تلاش فاسق، زودباوری مؤمن. «الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ... فَتَبَيَّنُوا»؛
۲. افراد فاسق، در صدد ترویج اخبار دروغ و نوعی شایعه پراکنی هستند. «جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ»؛
۳. ایمان، با خوش‌باوری سازگار نیست. «آمَنُوا... فَتَبَيَّنُوا»؛
۴. جامعه اسلامی، در معرض تهاجم خبری است و مردم باید هوشیار باشند. «إِنْ جَاءَكُمْ... فَتَبَيَّنُوا»؛
۵. یکی از اهداف خبرگزاری‌های فاسق، ایجاد فتنه و بهم زدن امنیت نظام است. «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. شایعه در روایات

(الف) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «گروهی را می‌شناسم که در قیامت، آن‌چنان به سینه آنان ضربه وارد می‌شود که اهل جهنم صدای سینه آنان را می‌شنوند و آنان کسانی‌اند که، در پی اطلاع از عیوب و گناهان پنهانی دیگران بوده‌اند و به هتک حرمت و فاش کردن آن‌ها می‌پردازند و چیزهایی را علیه آن‌ها شایعه می‌کنند که آنان اهل آن نبودند.»^۱

(ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «نه تنها چیزی که علم نداری، بازگو مکن بلکه همه آنچه را که می‌دانی را نیز مگو.»^۲

(پ) امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «افراد شرور و اشرار مردم، شایعات و نارواها می‌پراکنند.»^۳

(ت) امام باقر علیه السلام فرمود: «به چیزی که علم و اطمینان نداری، اعتماد مکن و آن را بر زبان میاور، زیرا گوش و چشم و دل و اندیشه آدمی مسئول خواهند بود.»^۴

(ث) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که از عمل منکری با خبر شود و آن را افشا کند، چنان است که خود، آن را انجام داده‌است و کسی که از کار نیک و شایسته‌ای مطلع گردد و آن را افشاء نماید بسان کسی است که آن را انجام داده است.»^۵

۱. محمد بن عمر فخر رازی، همان، ج ۲۳، ص ۳۴۶، ذیل آیه ۱۹ سورة نور.

۲. نهج البلاغة، همان، حکمت [۳۸۸] ۳۸۲، ص ۵۴۴.

۳. همان، ص ۴۶۶.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۰.

۵. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، همان، ص ۲۸۶.

۲. چیستی و انواع و سابقه شایعه

شایعه، خبری دروغین است که به راحتی در جامعه جریان می‌یابد و باعث تبیین واقعیت به صورتی دگرگون می‌شود و بیشتر درباره برجستگان و خواص جامعه صورت می‌گیرد. همچنین از شایعه در جنگ نرم و جنگ‌های روانی بسیار استفاده می‌شود. دو اصل اهمیت و ابهام، محورهای اصلی پدید آمدن شایعه‌اند. به عبارت دیگر اصولاً شایعه نسبت به اموری صورت می‌گیرد که از حساسیت بالایی برای مخاطب برخوردار باشد و همین حساسیت و ابهام، زمینه گسترش آن را فراهم می‌آورد. شایعه در تاریخ اسلام بر علیه پیامبر ﷺ آغاز شد و دارای انواع گوناگون بود که امروزه هم نمونه‌ی آن فراوانند که اغلب توسط افراد ساده‌لوح و ضعیف‌الایمان، تحت تأثیر سخنان منافقان منتشر می‌شده و می‌شود، از جمله:

(الف) شایعات علیه شخصیت رسول خدا ﷺ با عناوین:

۱. شایعه شاعر، مجنون، ساحر، مسحور و دروغ‌گو، ۲. شایعه خیانت،

۳. شایعه بی‌عدالتی، ۴. شایعه سادگی و زودباوری.

(ب) شایعات علیه خانواده پیامبر ﷺ (ناموسی و اخلاقی) که در حادثه افک

مطرح است.

(پ) شایعات مرتبط با اصول امنیتی جامعه (شایعات نظامی، اجتماعی،

سیاسی) که بیشتر حاوی اخبار مربوط به جنگ‌هاست که از جمله آن‌ها

شایعات در جنگ اُحد «شایعه شهادت پیامبر ﷺ»، جنگ تبوک «شایعه

شکست سپاه اسلام» و جنگ احزاب را می‌توان ذکر کرد.

۳. خبر فاسق

ولید بن عقبه ابی معیط، از مسلمانانی بود که ابتدا ظاهری خوب داشت، تا

جایی که رسول خدا ﷺ او را مأمور کرد به سوی قبیله بنی مطلق برود و زکات و صدقات آنان را بگیرد. افراد قبیله وقتی شنیدند مأمور پیامبر ﷺ آمده، به استقبال برای خوش آمدگویی آمدند. چون در زمان جاهلیت میان ولید و این قبیله خصومت و عداوت بوده، خیال کرد آن‌ها به کشتن او مهیا شدند، پس مراجعه به مدینه کرد و نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «اینان زکات مال‌شان را نمی‌دهند» در حالی که قضیه به عکس بود. پیامبر ﷺ ناراحت شد و قصد کرد که سپاهی به طرف آن قبیله بفرستد که خداوند این آیه را نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی برای شما خبر آورد تحقیق کنید.» بعد از نزول آیه ولید دروغ‌گو به عنوان فاسد شناخته شد، و پیامبر ﷺ فرمود: «او از اهل دوزخ است.»^۱

۴. حادثه افک

مقام معظم رهبری دامه می‌فرمایند: «حادثه «افک» به طور خلاصه این است که یکی از همسران پیامبر ﷺ، در یکی از جنگ‌ها از قافله عقب افتاده بود. پیامبر ﷺ، آن همسرشان را به میدان جنگ برده بودند، وقتی که برمی‌گشتند و می‌آمدند، او را ندیدند. حالا به هر جهتی، یا آن مخدره خواب مانده بود و یا به دنبال حاجتی رفته بود. مسلمان‌ها آمدند، یک وقت دیدند که همسر پیامبر ﷺ در میان آن‌ها نیست. مردی از مسلمان‌ها پیدا شد و همسر پیامبر ﷺ را به مدینه آورد.^۲

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، همان، ج ۲، ص ۶۸۸.

۲. حالا آن زن، کدامیک از همسران پیامبر ﷺ بوده، بین اهل سنت و شیعه اختلاف است. شیعه در روایات‌شان می‌گویند «ماریه قبطیه» بوده و اهل سنت می‌گویند «عایشه» بوده است. این، تعیین بحث انحرافی در روزگار ماست که بگوییم کدامیک از زنان پیامبر ﷺ بوده است. اصلاً قضیه این نیست که ما بخواهیم ببینیم کدام زن پیامبر ﷺ بوده که این آیات دربارهٔ تهمت به او نازل شده است. مسئله، مسئله دیگری است، یک دستور اخلاقی اجتماعی بسیار مهم است.

... بعد از آنکه این مخدره به مدینه برگشت، بعضی از افراد هرزه‌گو و یاهوگو، زمزمه‌ای را میان مردم انداختند که این خانم کجا بود و چرا عقب ماند و این شخصی که او را آورد، چه کسی بود؟! بدون اینکه تصریح کنند و تهمت مشخصی را متوجه بکنند، زمزمه و شایعه‌ای را در میان مردم پخش کردند. مسئله این نیست که آن مخدره، زن پیامبر ﷺ است و باید او را احترام کرد؛ در آیات قرآن، مسئله چیز دیگری است. آیات سوره نور درباره «افک» – یعنی همین سخن دروغی که منافقان و بدخواهان و افراد ناسالم در جامعه پخش و شایع می‌کردند – به شدت حساسیت نشان می‌دهد و چند آیه پی‌درپی، با لحن بسیار تندی خطاب به مسلمان‌ها ذکر می‌شود که چرا وقتی شما این شایعه را شنیدید، نسبت به گوینده آن شدت عمل به خرج ندادید – مستفاد از آیات این است – چرا این شایعه را قاطعاً رد نکردید.^۱

۵. مرجفون (اضطراب‌آفرینان)

هنگامی که رسول خدا ﷺ در جنگی شرکت می‌کردند، منافقین، بیمار دلان (گنهکاران ضعیف‌الایمان) و شایعه افکنان شایع می‌کردند که پیامبر اکرم ﷺ کشته شد و یا آنکه اسیر گردید و... تا اضطراب، نگرانی، یأس و دلسردی در اجتماع مسلمانان پدید بیاید و هوس‌بازان و افراد ضعیف‌الایمان دیگر هم آن را ترویج می‌کردند و باعث اندوه و ناراحتی مسلمانان می‌گشتند.^۲ در این موضوع آیات ۶۰ و ۶۱ سوره احزاب نازل شد: «اگر منافقان و بیمار دلان و آن‌ها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می‌کنند دست از کار خود بر

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۸/۷/۲۸، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2257>

۲. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۶، ص ۳۴۰ و ۳۴۵.

ندارند، تو را بر ضدّ آنان می‌شورانیم، سپس جز مدّت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند! و از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!» امام باقر^{علیه السلام} درباره افرادی که شامل این آیه می‌شوند؛ فرموده است: «لعنت و نفرین بر ایشان واجب است.»^۱

۶. تا منشاء اثری، برایت شایعه درست می‌کنند

در مکتوب عارفانه عارف پیر، خمینی کبیر^{علیه السلام} به پسرش حاج سید احمد خمینی^{علیه السلام} که به نام «نقطه عطف» انتشار یافته است می‌خوانیم:

«پسر! گاهی می‌بینم از تهمت‌های ناروا و شایعه پراکنی‌های دروغین اظهار ناراحتی و نگرانی می‌کنی. اولاً باید بگویم تا زنده هستی و حرکت می‌کنی و تو را منشاء تأثیری بدانند، انتقاد و تهمت و شایعه‌سازی علیه تو، اجتناب‌ناپذیر است، عقده‌ها زیاد و توقعات، روزافزون و حسادت‌ها، فراوان است. آن کس که فعالیت دارد گرچه صد در صد برای خدا باشد از گزند بدخواهان نمی‌تواند به دور باشد. من خود یک عالم بزرگوار متقی را (می‌شناسم) که تا به ریاست جزئی نرسیده بود برای او جز خیر به حسب نوع نمی‌گفتند و تقریباً مورد تسالم اهل علم و دیگران بود، به مجرد آنکه توجه نفوس به او جلب شد و شخصیتی دنیوی - ولو ناچیز - نسبت به مقامش پیدا کرد، مورد تهمت و اذیت شد و حسادت‌ها و عقده‌ها به جوش آمد و تا در قید حیات بود این مسائل نیز بود.»^۲

۱. علی بن ابراهیم قمی، همان، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. سید روح الله موسوی خمینی، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^{علیه السلام}، ۱۳۷۸، ج ۱۸، ص ۵۱۴.

۷. قصر شهید بهشتی!

ملوک السادات بهشتی، دختر شهید بهشتی، درباره شایعه‌هایی مبنی بر سرمایه‌دار بودن شهید بهشتی گفت: «شایعات زیاد بود... زمانی که ایشان به سمت دیوان عالی کشور رسیدند، شایعات به اوج خود رسید. در یک اتوبوس برخی می‌گفتند ایشان قصر دارد، حساب‌های بانکی‌اش در سوئیس است، فرزندان‌ش چنین و چنان هستند و... راننده اتوبوس تمام مسافران‌ش را روبه‌روی این خانه می‌آورد و می‌گوید این قصر شهید بهشتی است؟ اینجا را قبل از انقلاب شهید بهشتی با کمترین امکانات موجود ساختند؛ به‌عنوان مثال دیوارهای حیاط نقشه خودشان بودند که لوزی شکل درآوردند و از دو سیمان صورتی و سفید برای زیبایی آن استفاده کردند. جالب است که منافقین گفته بودند که سنگ‌های مرمر از ایتالیا آورده‌اند و از آن برای دیوار استفاده کرده‌اند؛ در صورتی که هنوز که هنوز است، آن طرح سیمانی که شهید بهشتی طرح‌ش را به مهندس داده بودند، موجود است و زیبایی آن هنوز پابرجاست.»^۱

۱. سایت مشرق نیوز، «ماجرای سنگ‌های مرمر ایتالیایی خانه شهید بهشتی»، دسترسی در:

۹ تیر ۱۳۹۹، <https://www.mashreghnews.ir/news/1089086>

امر به معروف و نهی از منکر

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ (آل عمران: ۱۱۰).

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.

پیام‌ها:

۱. بهترین امت بودن با شعار نیست، با ایمان و امر به معروف و نهی از منکر است. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ... تَأْمُرُونَ...»؛
۲. در امت ساکت و ترسو خیری نیست. «خَيْرُ أُمَّةٍ... تَأْمُرُونَ... تَنْهَوْنَ»؛
۳. امر به معروف و نهی از منکر به قدری مهم است که انجام آن معیار امتیاز امت‌هاست. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»؛
۴. امر به معروف و نهی از منکر، در صورتی محقق می‌شود که مسلمانان به شکل یک امت باشند، یعنی حاکمیت داشته باشند. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»؛
۵. مسلمانان مسئول اصلاح تمام جوامع بشری هستند. «أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»؛
۶. سفارش به خوبی‌ها بدون مبارزه با فساد، کم نتیجه است. «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛
۷. هر یک از افراد امت باید امر به معروف و نهی از منکر کند. «تَأْمُرُونَ... تَنْهَوْنَ»؛

۸. امر به معروف، مقدّم بر نهی از منکر است. «تَأْمُرُونَ... تَنْهَوْنَ».

نکته‌ها

۱. امر به معروف و نهی از منکر در روایات

(الف) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور.»^۱

(ب) امام کاظم علیه السلام فرمود: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، و گرنه نابکاران شما، زمام کارهای تان را به دست می‌گیرند، آنگاه نیکان تان دعا کنند، ولی دعای شان مستجاب نشود.»^۲

(پ) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه مردمی در برابر زشت کاری‌هایی که در میان شان صورت می‌گیرد دم فرو بندند و آن را تغییر ندهند، زود باشد که خداوند عزّ و جلّ کیفر خود را شامل همه آنان سازد.»^۳

۲. سکوت در گناه

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: دو ملک به شهری فرستاده شدند که اهلس را سرنگون سازند، چون به آنجا رسیدند، مردی را دیدند که خدا را می‌خواند و زاری می‌کند.

یکی از آن دو گفت: «این مرد را نمی‌بینی؟»

دیگری گفت: «چرا! اما فرمان خدا را به جا می‌آورم.»

۱. نهج البلاغة، همان، حکمت ۳۷۴، ص ۵۴۲.

۲. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۶، ص ۱۷۶، حدیث ۳۵۲.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۱۶، ص ۱۳۷.

اولی گفت: «من چنین نمی‌کنم تا وقتی که از پروردگار سؤال نمایم.»
 خدای تعالی فرمود: «آنچه گفتم به جا آورید. آن مرد، کسی است که هرگز در برابر گناه دیگران به غضب نیامده است.»^۱

۳. مقابله با اطلاعیه ممنوعیت امر به معروف

گروهی به عوامل رژیم طاغوت گزارش دادند که آیت الله بافقی، مانع آزادی مردم است و مردم را از بعضی کارها نهی می‌کند. دولت ظلم هم جهت پیشگیری از انجام این کار، اطلاعیه‌ای صادر کرد. بر اساس این اطلاعیه، خاطیان که عبارت بودند از آمرین به معروف و ناهیان از منکر، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفتند.

برخی از متدینین با آگاهی از این اطلاعیه، از این عمل دست برداشتند؛ اما وقتی خبر به آیت الله بافقی رسید، غیورانه دست به اقدام زد و در نخستین قدم، به عموم اقشار و اصناف پیغام داد و تأکید کرد که باید همگی سه ساعت مانده به غروب آفتاب، در صحن بزرگ حضرت معصومه علیها السلام حاضر شوند.

آیت الله بافقی با شجاعت و قوّت قلب به همراه عده‌ای که اطراف او را گرفته بودند، وارد صحن بزرگ شد. هنگامی که او داخل صحن شد، جمعیت زیادی گرد آمده بودند. وی بلافاصله بر فراز منبر رفت و آیه شریفه: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴) را برای انبوه حاضران، قرائت کرد و سخنانی به این مضمون اظهار داشت: «امر به معروف و نهی از منکر که ناشی از حسّ مسئولیت باشد، بر هر فرد مسلمانی، به ویژه بر علما و طلاب علوم دینی که مجریان قانون الهی و این اصل محکم شریعت می‌باشند، واجب و لازم است و هیچ کسی را حق ردّ و منع آن نیست.

۱. ملا احمد نراقی، معراج السعاده، همان، ص ۳۹۰.

دولت جابر هم نمی‌تواند از چنین قانونی جلوگیری نماید و خودش هم لیاقت اجرای آن را ندارد؛ زیرا علم و آگاهی به موارد امر و نهی و همچنین نسبت به کیفیت آن لازم است و دولت و مأمورین، جاهل به آن هستند.» سپس فریاد زد: «آیا در میان شما یک آدم حسابی وجود ندارد که جواب این فراغنه را بگوید؟»

این سخنان کوبنده، دولت جابر را چنان به وحشت افکند که بلافاصله اطلاعیه‌ها را جمع‌آوری کرد و وظیفه ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر را به علما باز گرداند.^۱

۴. سواران کشتی

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «اگر گروهی سوار بر کشتی شده باشند و در دریا مسافرت کنند، چنانچه کشتی‌شان با تلاطم و امواج شکننده آب دریا برخورد کند و در این زمان یکی از سرنشینان به سوراخ کردن کشتی پردازد، دیگران ببینند و به او بگویند: چرا کشتی را سوراخ می‌کنی؟ با این عمل تو ما هم غرق می‌شویم و او در جواب بگوید: من همین‌جا را که بر آن نشسته‌ام و مخصوص من است سوراخ می‌کنم، به شما مربوط نیست، چنانچه او را رها کنند و از کار ناشایست او ممانعت نکنند، کشتی در هم می‌شکند و سرنشینان آن غرق می‌شوند.»^۲

۵. وقتی همه گفتند

در نزدیکی منزل آیت‌الله شاه آبادی در خیابان امیرکبیر، دکتری بود به نام ایوب که برای دخترانش معلم موسیقی آورده بود و صدای موسیقی بلند بود، به گونه‌ای که از صدای آن‌ها، همسایه‌ها ناراحت بودند.

۱. عبدالکریم پاک‌نیا، همان، ص ۷۰.

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۳، ص ۳۷.

ایشان برای دکتر پیغام فرستاد و از او خواست که از این کار دست بردارد، اما دکتر جواب داده بود که من این کار را ترک نمی‌کنم و شما هر اقدامی که می‌خواهید بکنید.

مرحوم شاه آبادی تا روز جمعه صبر کردند و آن‌گاه در جلسه روز جمعه که در مسجد شاه سابق تشکیل شده بود، به مردم گفتند:

«خوب است از این به بعد هر کس از این خیابان عبور می‌کند چون به مطب این دکتر رسید، داخل مطب شده و سلام کند و آن‌گاه با خوشرویی از او بخواهد که آن عمل خلاف خود را ترک کند.»

از آن پس، هر کس از جلو مطب عبور می‌کرد، برای انجام وظیفه شرعی خود، داخل مطب می‌شد و سلام کرده، موضوع را با زبان خوش در میان می‌گذاشت و خارج می‌شد.

چند روز به این منوال گذشت و دکتر هر روز با چندین مراجعه‌کننده مواجه می‌شد که همگی یک مطلب را به او تذکر می‌دادند. وی دید اگر بخواهد به لجاجت خود ادامه دهد، نه تنها باید مطب خود را تعطیل کند، بلکه مجبور است از آن خیابان هم کوچ کند.

از این رو دست از ایجاد مزاحمت برداشته، جلسه آموزش دخترانش را تعطیل کرد.

در یکی از روزها که ایشان به طرف مسجد در حرکت بود، دکتر ایوب را دید که به طرف او می‌آید.

وقتی نزدیک شد، از شدت خنده نمی‌توانست سلام کند، و بالاخره پس از سلام و احوال‌پرسی گفت: «آقای شاه آبادی، با قدرت ملت کار را تمام کردی و من گمان می‌کردم شما به مراجع قانونی و محاکم قضایی مراجعه می‌کنید، که

من به سادگی می‌توانستم جواب آن‌ها را بدهم و هرگز دربارهٔ این روش مردمی نیندیشیده بودم.^۱

۶. نجات گنه‌کار نهی از منکر کننده

امام صادق علیه السلام فرمود: مرد عابدی از بنی اسرائیل بود، او از امر دنیا چیزی برای خود کسب ننمود، و پیوسته روی به درگاه خدا آورده و در حال عبادت و بندگی او به سر می‌برد، تا جایی که شیاطین به شگفت افتاده بودند، پس از آن شیطان مأمورین خود را با ندایی مخصوص به‌سوی خود فرا خواند، همهٔ لشکر اطراف او جمع شدند. شیطان خطاب به آن‌ها گفت: «کدام‌یک از شما توان آن را دارد که به فلان عابد حمله‌ور شود؟»

فردی از آن‌ها گفت: «من حریف او می‌شوم.»

شیطان گفت: «چگونه بر او وارد می‌شوی؟»

گفت: «از ناحیه زنان؟» شیطان گفت: «تو نمی‌توانی حریف او شوی، چون زنان قادر بر حيله نیستند.» فرد دیگری از مأمورین اعلان آمادگی کرد، شیطان گفت: «چگونه بر او وارد می‌شوی؟» گفت: «از ناحیه شراب و لذت‌ها!» شیطان به او نیز گفت: «تو توان گمراه کردن او را نداری، چنین عابدی با این کارها گول نمی‌خورد.»

سومی گفت: «من حریف او می‌شوم!» شیطان گفت: «چگونه بر او حمله‌ور می‌شوی؟ او گفت: «من از طریق نیکوکاری بر او چیره می‌شوم.» شیطان او را امیدوار ساخت و به او اجازه داد، گفت: «برو! تو قادری که بر او چیره شوی.»

۱. عارف کامل، (مشمول بر آموزه‌های عرفانی، نکته و خاطره دربارهٔ میرزا محمدعلی شاه آبادی)، تهران، عارف کامل، ۱۳۸۳، ص ۴۵.

آن شیطان به سوی مرد عابد روی آورد در حالی که او مشغول نماز خواندن بود، او نیز به موازات او به نماز ایستاد.

آن مرد عابد به خاطر خستگی پیوسته به خواب می‌رفت و شیطان (در کنار او) اصلاً نمی‌خواستید، تا اینکه عابد به شگفت فرو رفت و به سوی شیطان روی آورد، زیرا عمل شیطان را بزرگ و همت او را بلند، نفس خود را مقصر و عمل خود را ناچیز می‌پنداشت.

عابد از شیطان پرسید: «ای بنده خدا! به وسیله چه چیزی بر زیادی نماز اصرار ورزیده و این چنین قوت پیدا کرده‌ای؟»

شیطان جواب او را نداد، سپس سؤال خود را تکرار کرد، او نیز پاسخ او را نداد، و پیوستگی عبادت را نگسیخت تا زمینه مساعد و پذیرش در عابد به وجود آید، مرحله سوم سؤال خود را تکرار کرد؟ شیطان گفت: «ای بنده خدا! من گناهی را انجام داده‌ام و توبه کردم، پس هر زمانی که به یاد آن گناه می‌افتم بر نماز قوت پیدا می‌کنم!..»

عابد گفت: «مرا از گناهت با خبر کن که چه کرده‌ای؟ تا من آن را انجام دهم و بعد از آن توبه کنم و هنگامی که آن را انجام دادم بر نماز تقویت پیدا کنم!..»

شیطان به او گفت: «داخل شهر شو و از فلان زن که اهل تجاوز و عصیان است جستجو کن، هنگامی که او را یافتی، دو درهم به او عطا کن و به ملاقات او نائل شو!» عابد گفت: «از کجا برای من دو درهم یافت می‌شود؟»

شیطان دو درهم را جلوی او گذاشت. آن مرد بپا خاست و با کنجکاو و اضطراب وارد شهر شد و از منزل فلان زن بدکاره و معصیت کار سؤال کرد، مردم او را راهنمایی کردند و گمان می‌بردند که عابد آمده، زن را پند و اندرز گوید، وقتی نزد زن رسید دو درهم را به‌طوری به او داد و به نحوی او را ملاقات

نمود که خانم تعجب کرد و گفت: «توبه نحوی به در خانه من آمدی که اصولاً این گونه بر من وارد نمی شدند! پس مرا از هر خبر جدیدی داری با خبر کن!»
عابد شروع کرد داستان خود را بیان کرد، خانم بدکاره گفت: «ای بنده خدا! ترک گناه از درخواست توبه آسان تر است و چنین نیست که هر کس در جستجوی توبه باشد، موفق به توبه شود و همانا سزاوار است که بدانی، این شیطانی بوده که برای تو در قالب انسان تمثیل یافته و تو را چنین گمراه کرده، تو از تصمیم خود منصرف شو، گویا اصلاً چیزی نمی بینی»، آن مرد از گناه منصرف شد.

خانم بدکاره در همان شب فوت کرد، ناگهان بر در خانه آن مکتوبه ای یافت شد که در آن نوشته بود «همه در کنار فلان زن حاضر شوید زیرا او از اهل بهشت شد.» مردم نوشته را دیدند و همه به شک فرو رفته و تا سه روز برای تجهیز او اقدام نکردند، زیرا پیوسته از سوابق بد او در شک فرو رفته بودند، تا اینکه خداوند عزّ و جلّ به پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل وحی نمود که: «نزد فلان زن حاضر شو و مراسم تدفین او را انجام بده و بر او نماز گذار! و مردم را دستور بده برای او نماز بخوانند، زیرا من او را بخشیدم و بهشت را بر او واجب کردم، به خاطر اینکه او بنده من، عابد را از معصیت و گناه منصرف کرد، (یعنی نهی از منکر نمود).»^۱

۱. اسماعیل المعزی المالیری، همان، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

عدم دوستی با دشمنان خدا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ (ممتحنة: ۱).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آن‌ها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند.

پیام‌ها:

۱. ایمان به خداوند با برقراری پیوند دوستی با دشمن خدا سازگار نیست.
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي... أَوْلِيَاءَ»؛
۲. گرچه کفار دشمن ما هستند، ولی دلیل اصلی متارکه ما با آنان، دشمنی آن‌ها با خداست. کلمه «عَدُوِّي» قبل از «عَدُوَّكُمْ» آمده است؛
۳. القای مودت و ابراز دوستی با دشمنان، جرئت آنان را در برابر مؤمنان بیشتر می‌کند. «تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ»؛
۴. در سیاست خارجی، برقراری رابطه و قطع روابط باید بر اساس ملاک‌های دینی باشد. «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»؛
۵. برقراری رابطه با کفار در صورتی جایز است که آن‌ها به ارزش‌های شما احترام بگذارند و در صدد توطئه نباشند. «لَا تَتَّخِذُوا... قَدْ كَفَرُوا... يَخْرِجُونَ الرَّسُولَ»؛

۶. اسلام خواهان عزّت مسلمانان است. (اظهار مودّت به گروهی که به مکتب شما کافرند و بر ضدّ شما توطئه می‌کنند، ذلّت است). «تُلَقُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. عدم دوستی با دشمنان در روایات

(الف) از رسول خدا ﷺ نقل شده که به اصحابش فرمود: «کدام یک از گره و دستگیره‌های ایمان محکم‌تر است؟» گفتند: «خدا و رسولش آگاه‌ترند.» و هر کسی، یکی از واجبات مانند نماز، روزه، حج و جهاد را نام برد. رسول خدا ﷺ فرمود: «برای هر یک از آنچه گفتید ارزشی است، اما مراد من آن نیست. بلکه محکم‌ترین گره و دستگیره ایمان، محبت به خاطر خدا، و خشم به خاطر خدا، و دوست داشتن دوستان خدا، و دشمنی کردن با دشمنان خداوند می‌باشد.»^۱

(ب) امام رضا ﷺ فرمود: «هر کس با دشمنان خدا دوستی کند، پس با دوستان خدا دشمنی کرده است. و هر کس با دوستان خدا دشمنی کند، پس با خدا دشمنی نموده است، و بر خداوند حتم می‌شود که او را بر آتش دوزخ وارد کند.»^۲

(پ) امام رضا ﷺ فرمود: «از میان دوستان ما اهل بیت ﷺ کسانی هستند که شرّ و فساد آنان نسبت به شیعیان ما، از دجال بیشتر است.» راوی گفت: «ای فرزند رسول خدا این به خاطر چیست؟» فرمود: «به خاطر دوست داشتن دشمنان ما و دشمنی با دوستان ما. زیرا در این وقت، حق و باطل مختلط شده،

۱. ابراهیم بن محمد بیهقی، همان، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، صفات الشیعه، تهران، اعلمی، ۱۳۶۲، ص ۷.

امر (و حقیقت دین داری برای مردم) نامعلوم می شود؛ و در نتیجه مؤمن از منافق شناخته نمی شود.^۱

۲. دشمنان حقیقی اسلام

حضرت امام خامنه‌ای داماد فرموده‌اند: «آمادگی را در مسلمان‌ها برای مواجهه و مقابله [با دشمنان اسلام] حفظ کنید. مقصود همه‌جا جنگ نظامی نیست؛ [بلکه] بایستی ذهن‌ها را در مخاطبین خودتان — مردمی که سخن شما را می شنوند — آشنا کنید با حقایقی که امروز در دنیای اسلام وجود دارد. ما این وظیفه را قطعاً از دست نخواهیم گذاشت؛ ما این وظیفه را رها نخواهیم کرد و مطمئنیم که خدای متعال در پیشرفت این کار به ما کمک خواهد کرد. آن‌هایی که برخلاف آیه قرآن که فرمود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» (ممتحنه: ۱) کسانی را که دشمن مسلمین‌اند و دشمن اسلام‌اند و دشمن خدایند به دوستی می گیرند و مودّت خودشان را با آن‌ها برقرار می کنند، این‌ها دشمنان حقیقی اسلام هستند در درون جامعه اسلامی.»^۲

۳. محبت کردن به جز دوستی است

حضرت آیت الله مصباح یزدی گفته‌اند: امیرمؤمنان، علی علیه السلام می فرماید: «إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَغْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تَصْفَى وَدَّكَ لَغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»^۳ مبادا دشمنان خدا را دوست بدارید! توجه به این نکته ضروری است که حضرت نمی فرماید مبادا نسبت به

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۱۶، ص ۱۷۹.

۲. بیانات امام خامنه‌ای داماد در دیدار با شرکت کنندگان در اجلاس «محبان اهل بیت علیهم السلام» و مسئله تکفیری‌ها، ۱۳۹۶/ ۹/ ۲، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=38302>.

۳. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۲۰۴، ح ۴۰۱۵.

غیر خدا یا غیر اولیای خدا محبت کنید. گاهی محبت، محبتی سطحی است و در حالتی برای انسان پیدا می‌شود و سپس رفع می‌شود. به عنوان مثال انسان صفت یا کار خوبی از کسی می‌بیند و آن را دوست می‌دارد و بعد از مدتی آن را فراموش می‌کند. این محبت با محبت صاف و زلالی که در دل انسان برقرار می‌شود و ثبات پیدا می‌کند، تفاوت دارد. حضرت می‌فرماید: «محبت‌های زلال، پاک و ثابت خود را مخصوص اولیای خدا قرار بده! اما درباره غیر از اولیای خدا چنین محبتی را نداشته باش!»^۱

۴. نامه به دشمنان

زنی بنام «ساره» که وابسته به یکی از قبایل مکه بود خدمت رسول خدا ﷺ آمد، و تقاضای کمک نمود و با اینکه نه مسلمان شده بود و نه قصد مهاجرت به مدینه را داشت، حضرت به فرزندان عبدالمطلب، دستور داد، لباس و مرکب و خرج راهی به او دادند، و این در حالی بود که مسلمانان آماده فتح مکه می‌شدند.

در این موقع «حاطب بن ابی بلتعه» (یکی از مسلمانان معروف که در جنگ بدر و بیعت رضوان شرکت کرده بود) نزد «ساره» آمد و نامه‌ای نوشت و گفت: «آن را به اهل مکه بده» و اموالی به او بخشید. «حاطب» در نامه به اهل مکه چنین نوشته بود: «رسول خدا قصد دارد به سوی شما آید، آماده دفاع از خویش باشید!» «ساره» نامه را برداشت و از مدینه به سوی مکه حرکت کرد.

جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر ﷺ رسانید، رسول خدا، به علی علیه السلام و تعدادی از مسلمانان دستور داد که سوار بر مرکب شوند و به سوی مکه حرکت

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی آثار آیت‌الله مصباح یزدی، «درس‌های اخلاق سال تحصیلی ۱۳۹۲-۱۳۹۳ (محبت خدا)»، دسترسی در: <https://mesbahyazdi.ir/node/5048>، ۲۱ اسفند ۱۳۹۲.

کنند و فرمود: «در یکی از منزلگاه‌های وسط راه به زنی می‌رسید که حامل نامه‌ای از «حاطب» به مشرکین مکه است، نامه را از او بگیرید.

آن‌ها حرکت کردند و در همان مکان که رسول خدا ﷺ فرموده بود به او رسیدند، او سوگند یاد کرد که هیچ نامه‌ای نزد او نیست، اثاث سفر او را تفتیش کردند و چیزی نیافتند، همگی تصمیم بر بازگشت گرفتند، ولی علی ﷺ فرمود: «نه پیامبر به ما دروغ گفته، و نه ما دروغ می‌گوییم»، شمشیر را کشید و فرمود: «نامه را بیرون بیاور، و الاً به خدا سوگند گردنت را می‌زنم!»

«ساره» هنگامی که مسئله را جدی یافت، نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد، آن‌ها نامه را خدمت پیامبر ﷺ آوردند.

حضرت به سراغ «حاطب» فرستاد و وقتی آمد به او فرمود: «این نامه را می‌شناسی؟! عرض کرد: «بلی»، فرمود: «چه چیز موجب شد به این کار اقدام کنی؟! عرض کرد: «ای رسول خدا! به خدا سوگند از آن روز که اسلام را پذیرفته‌ام لحظه‌ای کافر نشده‌ام، و هرگز به تو خیانت ننموده‌ام، و هیچ‌گاه دعوت مشرکان را از آن زمان که از آن‌ها جدا شدم اجابت نکردم، ولی مسئله این است که تمام مهاجران کسانی را در مکه دارند که از خانواده‌آن‌ها در برابر مشرکان حمایت می‌کند، ولی من در میان آن‌ها غریبم و خانواده‌من در چنگال آن‌ها گرفتارند، خواستم از این طریق حقی به گردن آن‌ها داشته باشم تا مزاحم خانواده‌من نشوند، در حالی که می‌دانستم خداوند سرانجام، آن‌ها را گرفتار شکست می‌کند، و نامه‌من برای آن‌ها سودی ندارد.» پیامبر ﷺ عذرش را پذیرفت.

(اینجا بود که آیات ابتدایی سوره ممتحنه نازل شد و درس‌های مهمی در

زمینه ترک هر گونه دوستی نسبت به مشرکان و دشمنان خدا به مسلمانان داد).^۱

۵. افشای اسرار

از ابن عباس نقل شده آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا (آل عمران: ۱۱۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید» هنگامی نازل شده، که عده‌ای از مسلمانان با یهودیان، به سبب قرابت، یا همسایگی، یا حق رضاع، و یا پیمانی که پیش از اسلام بسته بودند، دوستی داشتند و به قدری با آن‌ها صمیمی بودند که اسرار مسلمانان را به آنان می‌گفتند، بدین وسیله قوم یهود که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند و به ظاهر خود را دوست مسلمانان قلمداد می‌کردند، از اسرار مسلمانان مطلع می‌شدند، آیه نازل شد و به آن عده از مسلمانان هشدار داد که چون آنان در دین شما نیستند، نباید آن‌ها را محرم اسرار خود قرار دهید، زیرا آنان در باره شما از هیچ شر و فساد کوتاهی نمی‌کنند، آنان می‌خواهند شما همیشه در رنج و عذاب باشید.^۲

۶. قطع رابطه با دشمنان

معاویه که مروان بن حکم را فرماندار مدینه قرار داده بود روزی برای او نامه نوشت که: «دختر عبدالله بن جعفر (برادر زاده امیر المؤمنین علیه السلام) را برای پسرش یزید خواستگاری کند و اضافه کرده بود که هر مقدار پدرش مهریه تعیین کند می‌پذیرم و هر اندازه بدهی داشته باشد می‌پردازم. ضمن اینکه این وصلت سبب صلح بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه خواهد شد.»

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۲۴، ص ۸.

۲. همان، ج ۳، ص ۶۳.

مروان به دنبال عبدالله بن جعفر فرستاد تا دختر او را به عقد یزید در آورد اما عبدالله گفت: «اختیار دختران ما با حسن بن علی علیه السلام است و باید با او صحبت کنی.» مروان نزد امام علیه السلام رفت تا برای یزید خواستگاری کند.

امام علیه السلام فرمود: «هر کس را می خواهی جمع کن تا نظر خود را در آن جمع بیان کنم.» بزرگان طایفه بنی هاشم و بنی امیه جمع شدند آن گاه مروان برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

«معاویه به من دستور داده است تا زینب دختر عبدالله بن جعفر را برای یزد بن معاویه خواستگاری کنم و گفته است: هر اندازه پدرش مهریه تعیین کند می پذیرم و هر مقدار پدرش قرض داشته باشد ادا می کنم و این وصلت سبب صلح دو طایفه بنی امیه و بنی هاشم می گردد. یزید بن معاویه همسر بی نظیری است و به جان خودم سوگند افتخار شما به یزید بیش از افتخار یزید به شماست، یزید کسی است که به برکت چهره او از ابر طلب باران می شود!» سپس سکوت کرد و در جایی نشست.

امام حسن علیه السلام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «اما در مورد مهریه که گفתי هر مقدار پدرش تعیین کند، ما بیش از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برای دختران و خویشاوندان تعیین می کرد نمی خواهیم.

اما درباره ادای قرض پدرش، چه وقت زنان ما قرض های پدرانشان را ادا کرده اند که زینب چنین کند؟

اما درباره صلح طایفه بنی هاشم و بنی امیه دشمنی ما با شما برای خدا و در راه خداست، بنابراین به خاطر دنیا با شما صلح نخواهیم کرد.

و اما اینکه افتخار ما به یزید بیش از افتخار یزید به ما است اگر ارزش حکومت بر مردم بیش از ارزش نبوت از سوی خداوند است ما به یزید افتخار

می‌کنیم اما اگر نبوت ارزش بیشتری از حکومت دارد او باید به وجود ما افتخار کند.

اما اینکه گفתי به برکت چهره یزید از ابر طلب باران می‌شود این حرف جز برای اهل بیت رسول‌الله صحیح نمی‌باشد و تنها به برکت چهره آن‌ها طلب باران می‌شود.

نظر ما بر این است که دختر عبدالله را به عقد پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم و من هم اکنون او را به عقد قاسم در آوردم.» مروان گفت: «آیا این گونه با ما صحبت می‌کنید؟»

امام حسن علیه السلام فرمود: «هر یک از این پاسخ‌ها در برابر هر یک از سخنان شماس^۱ است.»

۷. دوستی کبک و شاهین

کبک زیبا و خوش رفتاری بود که او را «کبک خوش‌رو» می‌گفتند و در میان همه کبک‌ها به خوشگلی و دل‌فریبی معروف بود. صیادان که او را از دور می‌دیدند خیلی می‌خواستند او را به دام ببندازند و مرغان شکاری در هوس گرفتن او دل‌شان آب می‌شد، اما چون «کبک خوش‌رو» خیلی زیرک بود، برای اینکه زیبایی و خوش اخلاقی او بلای جاننش نشود هیچ‌وقت تنها به گردش نمی‌رفت و با مرغ‌های ناشناس رفت‌وآمد نمی‌کرد و چون احتیاط را از دست نمی‌داد گرفتار نمی‌شد.

یک روز که کبک خوش‌رو در نزدیکی خانه‌اش در دامن کوه می‌خرامید و بلندبلند آواز می‌خواند و گردش می‌کرد، یک شاهین در هوا می‌گذشت و

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۴۴، ص ۱۱۹.

خرامیدن کبک را تماشا کرد و صدای خنده و آوازش را شنید، پس آهسته‌آهسته به زمین فرود آمد و قدم‌زنان به طرف کبک روان شد تا سر صحبت را باز کند. کبک «خوش‌رو» همین‌که نگاهش به شاهین افتاد خود را به شکاف سنگی رسانید و در آن پنهان شد. شاهین آمد دم سوراخ نشست و گفت: «ای کبک زیبا! از من ترس که من دوستدار توام و اگر تا حالا از هنرهای تو غافل بودم امروز کمال و هنر تو بر من ثابت شد و می‌بینم که گفتار و رفتار تو غم از دلم می‌برد و می‌خواهم از تو خواهش کنم که باهم دوست باشیم که دوستی و یگانگی فایده بسیار و لذت بی‌شمار دارد.»

کبک آواز داد: «ای قهرمان کامکار، دست از سر من بردار و برو پی کارت که من فریب نمی‌خورم و تو هم کارت شکار کردن است، برو یک احمق دیگر را گول بزن.»

شاهین گفت: «ای کبک خوش‌رفتار همان‌طور که می‌گویی کبک در بیابان بسیار است و کار من هم شکار است، اما حيله‌سازی کار ضعیفان است. من که مردانگی و زور و هنر دارم هرگز تملق نمی‌گویم و اگر می‌خواستم کبکی شکار کنم دیگری را می‌گرفتم. حقیقت آن است که محبت تو در دلم قرار گرفته و به‌راستی می‌خواهم با تو دوست یکدل باشم و هر دو باهم زندگی کنیم.»

کبک جواب داد: «تازه، اگر هم راست بگویی و از رفتار من خوست آمده باشد این دلیل نمی‌شود که ما باهم رفیق باشیم و این مهربانی تو موقتی است. زیرا تو مرغی گوشت‌خوار هستی و من لقمه توام و دوستی و رفاقت ما به عقل درست نمی‌آید. همان‌طور که آب و آتش باهم جمع نمی‌شوند. معاشرت من و تو هم به ضرر من تمام می‌شود و اگر یک روز بخواهی در حق من بدی کنی کسی تو را ملامت نخواهد کرد و همه مرا سرزنش می‌کنند که گول تو را خورده‌ام.»

شاهین گفت: «می‌دانی که من از پیدا کردن خوراک عاجز نیستم و بنابراین هرگز قصد بدی به تو ندارم و اگر ما باهم دوست باشیم و من به محبت تو دلگرم باشم برای تو هم چند فایده دارد. اول اینکه، چون هم‌جنسان من می‌بینند تو رفیق منی و در پناه من زندگی می‌کنی آن‌ها از ترس من به تو احترام می‌گذارند و هیچ‌وقت آزاری به تو نمی‌رسد. دوم اینکه، خانه من بسیار باصفاست و من تو را به آشیانه خودم در بالای درخت می‌برم و تو علاوه بر اینکه همه دشت و صحرا را تماشا می‌کنی چون کبک‌های دیگر همه روی زمین‌اند مقام تو از همه آن‌ها بالاتر می‌شود و تو می‌توانی بر همه آن‌ها افتخار کنی. سوم اینکه چون من توانا و توانگرم همیشه بهترین اسباب زندگی و بهترین خوراک‌ها را فراهم می‌کنم و روزها تو را با خود به گردش جاهایی می‌برم که کبک‌های دیگر آرزوی دیدن آن را دارند و نمی‌توانند آنجا را ببینند. اگر هم همدم و هم‌نشینی از جنس کبک‌ها خواسته باشی هرکه را بخواهی برای می‌آورم تا خوشی تو کامل‌تر باشد و من هم از دیدن خوشحالی و سعادت تو سعادتمند باشم. بیا و دل مرا نشکن که من در همه دنیا فقط تو را برای دوستی پسندیده‌ام و نگذار ناامید شوم.»

کبک با شنیدن این حرف‌ها و یاد آرزوهای خود قدری نرم شد و جواب داد: «این‌ها همه درست، اما تو امیر و رئیس مرغان هستی و بر فرض که نسبت به من محبت داشته باشی ممکن است دیگران بر خوشبختی ما حسد ببرند و با حرف‌های خود ما را از هم دلسرد کنند یا اینکه چون تو، به مهربانی و ملایمت عادت نداری ممکن است روزی از من غفلی سر بزند و تو اوقات تلخ شود و آن‌وقت هیچ‌چیز نمی‌تواند تو را از اذیت مانع شود. پس همین بهتر است که من به زندگی ساده و آرام خود بسازم و در آرزوی جاه و جلال، خود را به دردسر نیندازم.»

شاهین گفت: «عزیز من، عجب حرفی می‌زنی. مگر نشنیده‌ای که می‌گویند

«دیده دوستی جز خوبی نمی بیند.» من قول شرف می دهم که به حرف هیچ کس گوش ندهم و به هر کاری که تو می کنی به چشم محبت نگاه کنم و هرگز بر تو خشم نگیرم و اگر هم یک روز نخواستی در خانه ما منزل داشته باشی تو را با عزت و احترام به خانه ات برگردانم. این را هم بدان که من مثل دیگران نیستم و هر چه بگویم از زبان و قلب و جان خود می گویم و تا زنده ام به تو وفادار خواهم بود و قول می دهم که در نزد من از تمام مردم روزگار خوش تر باشی.»

آخر با صحبت ها و حرف ها و قول ها و قسم ها، کبک به دوستی با شاهین راضی شد و از خانه بیرون آمد و باهم دست دوستی دادند و یکدیگر را در کنار گرفتند و بعد از اینکه کبک به دوستی شاهین خاطر جمع شد بار دیگر از او قول شرف گرفت و عهد و پیمان و قسم ها تجدید شد و آن وقت شاهین کبک را روی دوش خودش سوار کرد و او را به آشیانه خود آورد.

تا چند روز همه جور پذیرایی کرد و مثل آدم هایی که تازه باهم آشنا می شوند از خوشی های بیشتر و بهتر آینده حرف ها زدند. روزها کبک همراه شاهین به گردش صحرا و جنگل و دشت و کوه می رفت و از اینکه می دید وقتی با شاهین همراه است تمام مرغ ها از او حساب می برند و بر خوشبختی او حسرت می خورند خیلی لذت می برد و خوشحال بود.

این بود که کبک بیش از همیشه به خنده و آواز و حرکات شیرین و نمکین می پرداخت و هر دو از معاشرت یکدیگر غرق شادی بودند و دنیا را فراموش می کردند. کم کم کبک به این زندگی خوش عادت کرد و گاهی کبک ها را مسخره می کرد و می گفت: «بیچاره ها! چه زندگی یکنواخت و خسته کننده ای دارند، همیشه توی سوراخ، همیشه روی زمین، هیچ جا را ندیده اند، هرگز بالای درخت نیامده اند» و از این قبیل...

بود و بود تا یک روز که شاهین و کبک به گردش رفته بودند موقعی که شاهین می‌خواست کبک را به آشیانه برساند کم حرف می‌زد و هیچ نمی‌خندید؛ و وقتی هم کبک را به آشیانه برد او را با بی‌اعتنایی به کنار آشیانه انداخت و کبک پایش درد گرفت.

کبک از این وضع کمی ناراحت شد. ولی فکر کرد که شاید شاهین در صحرا با کسی گفتگو کرده و حالش خوب نیست. این بود که سعی کرد که با خنده‌رویی و مهربانی شاهین را به حرف بیاورد. ولی شاهین اخم‌هایش توی هم بود و هیچ حرف نمی‌زد. کم‌کم، کبک از این وضع در ترس افتاد و فکر کرد «صدسال زندگی با چنین مرغی به این یک ساعتش ارزش ندارد و تقصیر از خودم است که به طمع جاه و جلال با ناجنس و دشمن قوی‌تر از خودم معاشرت کردم، حالا اگر از من بهانه بگیرد چه خاکی به سرم بریزم.»

از قضا شاهین آن روز هر چه جستجو کرده بود شکاری به چنگش نیامده بود و خیلی گرسنه بود و حالا که دیگر هوا تاریک شده بود و در صحرا چیزی گیر نمی‌آمد دنبال بهانه می‌گشت تا کبک را به بهانه‌ای خوراک خود سازد. کبک هم خیلی احتیاط می‌کرد که بهانه به دست او ندهد و بیش از همیشه با ادب و مهربانی رفتار می‌کرد.

ناگهان شاهین به کبک گفت: «چرا ناراحتی؟»

کبک جواب داد: «نه، چیزی نیست، در خدمت شما هیچ ناراحتی ندارم.»

شاهین گفت: «چرا نمی‌نشینی؟»

کبک گفت: «آماده خدمتگزاری هستم. ولی حالا که می‌فرمایید

می‌نشینم.» و رفت روبه‌روی او با ادب نشست.

شاهین گفت: «چرا این قدر خودت را گرفته‌ای و حرف نمی‌زنی؟»

کبک جواب داد: «چون شما کمتر حرف می‌زدید فکر کردم شاید خسته باشید و بخواهید استراحت کنید، هر طور که میل شما باشد رفتار می‌کنم.» شاهین، وقتی دید هیچ بهانه‌ای ندارد و حرف‌هایش با احترام پاسخ داده می‌شود چون از گرسنگی بی‌طاقت شده بود با خشونت به کبک گفت: «آیا سزاوار است که من در آفتاب گرما نشسته باشم و تو در سایه بنشینی؟» کبک جواب داد: «عزیز من، مقصودت چیست؟ حالا که هوا تاریک است و شب است و آفتاب نیست. این چه بهانه‌ای است که می‌گیری، کدام آفتاب؟ حالا که آفتاب نیست.»

شاهین عصبانی شد و کبک را در چنگال خود گرفت و گفت: «ای پُروزی بی‌ادب، کار تو به جایی رسیده که حرف مرا رد می‌کنی و می‌گویی من دروغ‌گو هستم و آن وقت تو سیر باشی و من گرسنه!»

این را گفت و کبک بیچاره را از هم درید و وقتی داشت گوشت‌هایش را می‌خورد می‌گفت: «آهان، اصلاً کبک برای خوردن خوب است، ما خواستیم چند روز تفریح کنیم و این کبک احمق هم خیال کرد تا ابد می‌تواند با ادا و اطوارش ما را سرگرم کند...»

این بود عاقبت دوستی کبک ساده‌دل و شاهین شکاری.^۱

۱. آذریزدی، مهدی، قصه‌های کلیله و دمنه برای بچه‌های خوب، تهران، امیر کبیر، ۱۳۹۹، ص ۱۴.

﴿۷۱﴾

منافقین

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (توبه: ۶۷).

مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آن‌ها امر به منکر، و نهی از معروف می‌کنند؛ و دست‌های‌شان را (از انفاق و بخشش) می‌بندند؛ خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آن‌ها را فراموش کرد^۱، و رحمتش را از آن‌ها قطع نمود؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند!

پیام‌ها:

۱. بعضی از منافقان نقش رهبری دارند و بعضی دیگر، تأثیرپذیرند. «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» (نفاق دارای مراتبی است)؛
۲. اهل نفاق با درجات مختلف‌شان، اصول و عملکردهای مشترکی دارند. «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛
۳. منافقان، هرچند سوگند بخورند که از شما نیستند، باور نکنید، زیرا آنان جزء باند خودشانند. «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛

۱. نسبت دادن فراموشی به خداوند، مجازی است، یعنی خداوند با آنان مثل فراموش شده‌ها عمل می‌کند (نه آنکه فراموش‌شان کند). حضرت علی علیه السلام فرمود: «فراموش کردن خداوند آن است که آنان را از خیر محروم کند» (محسن قرائتی، تفسیر نور، همان، ج ۳، ص ۴۵۹).

۴. اشاعه فحشا و دعوت به منکرات و نهی از خوبی‌ها، نشانه نفاق است.
«يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ»؛
۵. در فرهنگ منافقان، خیر رسانی وجود ندارد. «يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»؛
۶. منافقان در محاسبات خود، مردم را در نظر می‌گیرند، نه خدا را. «تَسْأُوا اللَّهَ»؛
۷. نفاق و دورویی، فسق است. «هُمُ الْفَاسِقُونَ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. منافقین در روایات

- الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من نسبت به امت خود، از مؤمن و مشرک نگرانی ندارم، چراکه مؤمن را خداوند به وسیله ایمانش از ضرر رسانیدن به امت منع می‌کند و مشرک را به وسیله شرکش به خواری می‌کشاند (زیرا چهره و دشمنی‌اش میان همه شناخته شده است) ولی بر شما از منافقی هراس دارم که خوش‌زبان و آگاه به سخن گفتن است، آنچه را شما نیک می‌شمایید بر زبان جاری می‌کند و آنچه را شما زشت می‌دانید عمل می‌کند.»^۱
- ب) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «نفاق و دورویی نشانه عقده (حقارتی است که شخص منافق در درون خود احساس می‌کند.»^۲
- پ) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «منافقین با توسل به کذب و تزویر کارهای (ناپسند) خود را زیبا و نیکو جلوه می‌دهند.»^۳
- ت) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «منافق مانند درخت حَنْظَل است،

۱. حسن بن علی بن شعبه حرانی، همان، ص ۱۷۹.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۴۵۸، ح ۴۸۵.

۳. همان، ص ۲۱۹، ح ۴۱۷۱.

برگ‌هایش سبز و خُرم اما طعم تلخ و ناگواری دارد.»^۱

ث) امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، و از اهل نفاق می‌ترسانم، چرا که آنان گمراه و گمراه‌کننده‌اند، و دچار لغزش و لغزاننده‌اند. رنگ به رنگ می‌شوند، و به حالات گوناگون ظاهر می‌گردند، به هر وسیله کوبنده‌ای برای گمراه کردن شما متوسل می‌شوند، و در هر کمینگاهی کمین می‌گیرند. قلوب‌شان فاسد، و ظاهرشان پاک می‌نماید. برای فریب مردم به دور از دیده حرکت می‌کنند، و چون روباه در میان جنگل انبوه از درخت می‌جهند. وصف‌شان به ظاهر دواى درد، و گفتارشان شفاست، اما عمل‌شان دردی است بی‌دوا. بر راحت مردمان حسد می‌برند، بر گرفتاری دیگران می‌افزایند، و امیدواران را نومید می‌کنند. اینان را به هر راهی افتاده‌ای، و در هر دلی شفيعی، و در هر غم و اندوهی اشکی است. مدح و ثنای یکدیگر را به هم وام‌دهند، و پاداش آن را متوقعند. در سؤال اصرار ورزند، و به وقت سرزنش پرده‌دری کنند، و اگر در قضیه‌ای حکم قرار گیرند اسراف در ستم نمایند. برابر هر حقی باطلی، و برای هر راستی کژی‌ای، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی آماده کرده‌اند. با اظهار بی‌رغبتی زمینه‌ساز طمع خود هستند تا بازارشان را به پا دارند، و متاع‌های فاسد به ظاهر نفیس خود را رواج دهند. باطل می‌گویند ولی حق جلوه می‌دهند، و بد وصف می‌کنند و زیبا می‌نمایانند. راه سخت و تنگ باطل را آسان جلوه می‌دهند، و از راه حق بر این پایه که راهی سخت و تنگ است می‌ترسانند. اینان یاران شیطان، و زبانه‌های آتشند، آنان حزب شیطانند، و بدانید حزب شیطان زیانکارانند.»^۲

۱. همان، ص ۴۵۸، ح ۱۰۴۸۱.

۲. نهج البلاغة، همان، خطبة ۱۹۴، ص ۳۰۷.

۲. منافقین مفسدند

حضرت امام خامنه‌ای دامنه‌ای می‌فرماید: اصل اینکه قرآن می‌گوید: «وقتی به آن‌ها گفته شود در زمین فساد نکنید»،^۱ خود این تعبیر حاکی از این است که قرآن آن‌ها را مفسد می‌داند.

اقدام کردن علیه جمع مسلمانان این فساد است که می‌شود این فساد را در سطح وسیع و طیف بزرگی مشاهده کرد و این فساد می‌تواند مثلاً از خرابکاری‌های کوچک و شایعه‌پراکنی که فساد است شروع بشود. کما اینکه در قرآن همین مورد ذکر شده است:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» (نساء: ۸۳)^۲، یعنی شایعه ایجاد کردن و پراکندن بر اساس خبری یا تحقیر مؤمنین به قصد تضعیف روحیه آن‌ها، یا ایجاد تردید در عقاید مؤمنین یعنی با صاحبان عقاید ضعیف روبه‌رو شدن و در ایمان‌های ضعیف آن‌ها اختلال ایجاد کردن و با پرسش‌ها و بیان‌های نادرست، آن‌ها را نسبت به ایمان خودشان در تردید انداختن، می‌تواند رابطه با دشمن باشد یعنی با جبهه دشمن و جبهه کفر ایجاد ارتباط کردن و با آن‌ها مبادله موجودی کردن، به آن‌ها خبر دادن، به آن‌ها راهنمایی دادن از آن‌ها پول گرفتن و از آن‌ها دستور و الهام گرفتن یا کمک گرفتن، می‌تواند حتی قصد جان پیغمبر کردن و تصمیم به ترور پیغمبر و ترور شخصیت‌های برجسته باشد، که همه این موارد و موارد دیگر از مثال‌هایی برای فساد و افساد منافقین در قرآن هست.^۳

۱. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره: ۱۱).

۲. «و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق،) آن را شایع می‌سازند.»

۳. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای در جلسه چهاردهم تفسیر سوره بقره، ۱۳۷۰/۹/۶، دسترسی در:

۳. مدارای پیامبر با منافقان

پس از شکست مسلمانان در جنگ «أحد»، یهودیان سخنان زشت و آزار دهنده بر زبان آوردند و گفتند: «محمّد به دنبال ملک و پادشاهی است که این چنین شکست خورده، وگرنه هیچ پیامبری این گونه شکست نخورده است!» منافقان هم به یاران پیامبر ﷺ می گفتند: «افرادی که کشته شده اند، اگر پیش ما می ماندند، کشته نمی شدند.» آنان با این سخنان، اصحاب رسول خدا ﷺ را دچار تردید می کردند و آن ها را به جدا شدن از آن حضرت تشویق می نمودند. عمر در گوشه و کنار، این سخنان را شنید، نزد رسول اکرم ﷺ رفت تا از ایشان برای کشتن یهودیان و منافقانی که این سخنان را گفته بودند، اجازه بگیرد. اما آن حضرت فرمودند: «عمر خداوند دینش را آشکار و رسولش را عزیز و حفظ می کند و چون یهودیان در ذمه ما هستند، اجازه قتل شان را نمی دهم.» عمر گفت: «درباره منافقان چه می فرمایید؟» آن حضرت فرمودند: «آیا آنان شهادت نمی دهند که: لا اله الا الله و محمد رسول الله؟» گفت: «چرا، ولی این را به خاطر ترس از شمشیر می گویند و حالا نیت های پلید خویش را آشکار کرده اند و خداوند پلیدی وجود آن ها را ظاهر کرده است.» رسول خدا ﷺ فرمودند: «از کشتن کسی که لا اله الا الله و محمد رسول الله می گوید نهی شده ام. ای پسر خطاب، قریشیان دیگر این گونه بر ما غلبه نخواهند کرد تا مکه را فتح کنیم.»^۱

۱. محمد هادی یوسفی غروی، تاریخ تحقیقی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۱۸.

۴. پذیرش عذرخواهی منافقان

در زمان حرکت به سوی تبوک، گروهی از منافقان، که ودیعه بن ثابت از آن جمله بود، به پیامبر ﷺ اشاره می نمودند و به مسلمانان چنین القا می کردند که آیا جنگ با رومیان، همانند جنگ با اعراب است؟ سوگند به خدا، رومیان به زودی ما و شما را به بند خواهند کشید. پیامبر ﷺ به محض آگاهی از موضوع، عمار یاسر را به سوی آن ها فرستاد و به او فرمود: «عمار، اینان را دریاب که هلاک شدند و برو درباره آنچه گفته اند تحقیق کن. اگر گفته های خود را انکار کردند، به آنان بگو شما چنین و چنان گفته اید.»

عمار نزد آنان رفت، وقتی درباره گفته های شان تحقیق کرد، آن ها دانستند که موضوع به اطلاع رسول خدا ﷺ رسیده است. نزد پیامبر ﷺ آمدند و به خاطر گفته های شان عذرخواهی کردند. در این زمان، در حالی که رسول خدا ﷺ سوار شتر بود، ودیعه بن ثابت نوار تنگ پالان شتر آن حضرت را در دست داشت و گفت: «ای رسول خدا ما داشتیم بازی و شوخی می کردیم و آنچه می گفتیم جدی نبود.»

آنان مورد عفو پیامبر ﷺ قرار گرفتند. و آیه ۶۵ سوره توبه^۱ در این باره نازل گردید.^۲

۵. بیان حقیقت در برابر شایعه پراکنی منافقان

رسول خدا ﷺ در ضمن اینکه با منافقان مدارا می کردند، در برابر شایعه

۱. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ - و اگر از آن ها بپرسی (که چرا این سخنان را می گفتید؟) می گویند: «ما بازی و شوخی می کردیم». بگو: «آیا خدا، آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟!»

۲. عبدالملک ابن هشام، همان، ص ۵۲۵.

پراکنی‌های آنان، حقیقت را بیان می‌داشتند و بدین صورت، هم باورها و اندیشه افراد جامعه را از خطر انحراف مصون می‌داشتند و هم به شایعه‌پراکنی منافقان پایان می‌دادند.

در یکی از منازل رفتن به سوی «تبوک»، شتر رسول خدا ﷺ گم شد. زیدبن لُصیت قینقاعی، که از منافقان بود، گفت: «آیا گمان می‌کند که پیام‌آور الهی است و از آسمان برای شما خبر می‌دهد، در حالی که نمی‌داند شترش کجاست!»

اندکی بعد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «یکی از منافقان چنین گفته است. آنچه من می‌دانم همان است که خداوند به من تعلیم داده است، اما حالا شتر من در فلان شعب است و افسارش بر درختی، در آنجا مانده است. بروید و او را بیاورید.» اصحاب رفتند و او را همان جا یافتند و آوردند.^۱

۶. معرفی هویت منافقان

هنگامی که قلعه طائف در محاصره مسلمانان بود، «عینیه» تصمیم گرفت از آن حضرت اجازه بگیرد تا او هم بتواند همانند برخی دیگر، برای عده‌ای امان بگیرد. به همین دلیل، خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا، اجازه بدهید که به قلعه طائف بروم و با آن‌ها صحبت کنم.» آن حضرت اجازه دادند. وی وارد قلعه شد و به آن‌ها گفت: «پدر و مادرم قربان‌تان! به خدا سوگند که ایستادگی و مقاومت شما سبب خرسندی من شده است. به خدا سوگند که در عرب کسی همانند شما وجود ندارد. به خدا سوگند که محمد تاکنون با افرادی همچون شما درگیر نشده و حالا از توقف زیاد خسته گردیده است. شما در

۱. محمدبن عمر واقدی، المغازی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۲۴؛ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، قم، الهادی، ۱۳۷۸، ص ۶۵۱.

قلعه‌های خود بمانید که بسیار محکم و سلاح‌های تان بسیار است. آب شما هم از داخل قلعه تأمین می‌شود و از قطع آن بیمی ندارید.»

پس از آنکه او بازگشت، رسول خدا ﷺ از او پرسید: «به آن‌ها چه گفتی؟» او گفت: «تا توانستم آن‌ها را ترساندم و گفتم: محمد در پای قلعه‌های دیگر نیز فرود آمده و آن‌ها را که دارای افراد و سلاح‌های بیشتری بوده‌اند، محاصره کرده است. به خدا سوگند، محمد از شما دست برنمی‌دارد تا زیر فرمان او درآیید یا از او امان بخواهید و تا جایی که توانستم، آن‌ها را ترساندم و خوار کردم.»

آن حضرت فرمودند: «دروغ می‌گویی! تو این و آن را به آن‌ها گفتی و همه آنچه را او به آن‌ها گفته بود، بازگو کردند.»

عینیّه گفت: «دیگر چنین کاری نخواهم کرد و به درگاه خدا توبه می‌کنم.» عمر به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: «ای رسول خدا اجازه بدهید تا گردش را بزنم.»

آن حضرت فرمودند: «اگر چنین کنی مردم می‌گویند: من اصحاب خودم را به قتل می‌رسانم.»^۱

۷. برخورد شدید پیامبر ﷺ با منافقان

زمانی که رسول خدا ﷺ عازم «تبوک» بودند، «بنی‌نعم بن عوف» از روی نفاق و حسادت (با جمعی از منافقان)، مسجدی در نزدیکی مسجد «قبا» درست کردند و خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: «ای رسول خدا، ما در شب‌های بارانی و زمستانی و به‌خاطر کار و نیازی که پیش می‌آید، مسجدی ساخته‌ایم و دوست داریم آنجا بیایی و برای ما (برای افتتاح آن) نماز بخوانی.»

۱. محمد هادی یوسفی غروی، همان، ج ۴، ص ۲۵۶.

آن حضرت که آماده حرکت به سوی «تبوک» بودند، فرمودند: «هر زمان - به خواست الهی - برگشتیم، می‌آییم و برای شما در آن مسجد نماز می‌خوانیم.»
اما پس از آن، خداوند آن حضرت را از انگیزه‌های آنان آگاه ساخت و در آیاتی^۱، پیامبر ﷺ را از نماز خواندن در این مسجد، که نامش را مسجد «ضرار» گذاشت، نهی کرد. به دنبال آن، پیامبر ﷺ به برخی اصحاب خود دستور دادند که به سوی این مسجد، که اهل آن ظالم است، بروند و آن را خراب کنند، یا آتش بزنند.^۲

۸. نفوذی قاتل

مسعود کشمیری از اعضای سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و عامل انفجار در دفتر نخست‌وزیری جمهوری اسلامی ایران در ۸ شهریور ۱۳۶۰ و شهادت شهیدان رجایی و باهنر بود. وی با نفوذ به حلقه انقلابیون به ترتیب در مشاغل و مسئولیت‌های زیر مشغول شد:

- عضویت در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش؛

۱. «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (توبه: ۱۰۸-۱۱۰)؛ هرگز در آن مسجد (به عبادت) نایست! مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد. آیا کسی که شالوده‌اش را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است یا کسی که اساس آن را بر کنار پرنگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. این بنایی که آن‌ها ساخته‌اند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دل‌های‌شان باقی می‌ماند، مگر آنکه دل‌های‌شان پاره پاره شود (بمیرند) و خداوند دانا و حکیم است.»

۲. عبدالملک ابن هشام، همان، ص ۵۲۹؛ رسول جعفریان، همان، ج ۱، ص ۶۵۰.

- عضویت در ضد اطلاعات مرکزی نیروی هوایی و مرکز مستشاری امریکایی ها با عنوان نماینده نخست وزیر دولت موقت و زیر نظر کمیته اداره دوم ارتش؛
- عضویت در طرح و برنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛
- عضویت مؤثر در ستاد خنثی سازی کودتای نوژه به نمایندگی از کمیته اداره دوم ارتش؛
- عضو دفتر نخست وزیری در سیستان و بلوچستان؛
- عضویت در معاونت سیاسی اجتماعی وزیر مشاور در امور اجرایی؛
- عضویت در دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری؛
- فعالیت در دبیرخانه شورای امنیت ملی؛
- جانشین دبیر شورای امنیت ملی.
- علاوه بر بمب گذاری در دفتر نخست وزیری؛ حوادث زیر به وی منتسب شده است:
- مداخله و جلوگیری از به جریان افتادن و محاکمه عاملان کشتار هفدهم شهریور ۱۳۵۷؛
- فراری دادن رهبر عملیات کودتای نوژه سرهنگ احسان بنی عامری؛
- تلاش برای منفجر کردن بمب در منزل امام خمینی (ره).
- کشمیری برای نفوذ در میان انقلابیون ظاهری بسیار حزب الهی درست نموده بود و همیشه به نماز اول وقت اهتمام داشت، طوری جلوه می داد که انگار بسیاری از روزها روزه است، مرتب در حال دعا و نیایش و به خصوص خواندن دعای کمیل بود تا جایی که برادر شهید محمد علی رجایی می گوید: «مسعود کشمیری برادرش را اغفال کرده بود و رجایی پشت سر او نماز می خواند.»^۱

۱. پایگاه تاریخ ایرانی، «معمای کشمیری؛ اغفای رجایی با نفوذی سازمان»، دسترسی در:

حکومت اسلامی

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حديد: ۲۵).

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

پیام‌ها:

۱. در مدیریت صحیح، راهنمایی از مدیر، و عمل از مردم است. «أَرْسَلْنَا... الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛
۲. عدالت واقعی در سایه قانون و رهبر الهی است. «رُسَلْنَا... الْكِتَاب... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛
۳. بعد از اتمام حجت از طرف خداوند، مسئولیت با مردم است که برای عمل و اجرا بپاخیزند. «أَرْسَلْنَا... أَنزَلْنَا... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛
۴. مردم باید حکومت و تشکیلات داشته باشند تا بتوانند برای قسط بپاخیزند و جلوی طغیانگران را بگیرند. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛
۵. جامعه به سه قوه نیاز دارد: مقننه، «الْكِتَاب»، قضائیه «الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» و مجریه. «أَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ».

نکته‌ها و حکایت‌ها:

۱. هدف از بعثت انبیاء تشکیل حکومت دینی است

امام خامنه‌ای (عجله) فرموده‌اند: «با آمدن پیغمبر یک نظام سیاسی به وجود می‌آید، یعنی هدف این است که یک نظام سیاسی به وجود بیاید - حالا اینکه کدام پیغمبر توفیق پیدا کرد، این کار را بکند و کدام توفیق پیدا نکرد، بحث دیگری است، لکن هدف این است که یک نظام سیاسی به وجود بیاید - که بتواند این اهداف را با تشکیل برنامه‌ها و مناسبات اجتماعی و مناسبات گوناگون بشری تحقق ببخشد. در این نظام سیاسی، آئین حکمرانی از کتاب خدا گرفته می‌شود و از آنچه خدای متعال بر پیغمبر نازل می‌کند، که می‌فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره: ۲۱۳)؛ «لِيُحْكَمَ» یعنی «لِيُحْكَمَ كِتَاب»؛ این کتاب حکم کند بین مردم در آنچه باید انجام بدهند، و حاکم او است در همه تنظیم‌های اجتماعی. این در سوره بقره است، در سوره مائده (می‌فرماید): «وَلِيُحْكَمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» (مائده: ۴۷)؛ انجیل حاکم است؛ یعنی دستور حکمرانی از انجیل گرفته می‌شود برای اهل انجیل؛ ... در همه این‌ها آن چیزی که منبع و منشأ حکمرانی است و دستور حکمرانی و برنامه‌های حکمرانی از آن گرفته می‌شود، عبارت است از کتاب الهی که به پیغمبر نازل شده است؛ این اصول و اساس در آن (کتاب) است؛ و همه برنامه‌های بشری در چهارچوب این اصول بایستی گذاشته بشود. خب این، دستور حکمرانی است لکن این دستور حکمرانی را چه کسی عمل بکند؟ بدون وجود یک مدیریت و یک فرماندهی که این دستور عملیاتی نخواهد شد؛ پس یک مدیریتی لازم است و این مدیریت و این راهبری اساسی مربوط به خود شخص

پیغمبر است؛ یعنی پیغمبر اکرم ﷺ و همه پیغمبران - نبی مکرم اسلام و قبل از او پیامبران دیگر - مدیران و فرماندهانی هستند که موظفند حکمرانی دینی و الهی در جامعه را که محصول بعثت پیغمبران است و با کتاب الهی ارائه می شود، اجرا کنند و این را تحقق ببخشند.

البته این راهبری و فرماندهی یک جور نیست؛ در بعضی از موارد خود پیغمبر، شخص شخیص پیغمبر، متکفل و متعهد این فرماندهی است؛ مثل حضرت داود علیه السلام، حضرت سلیمان علیهما السلام، پیغمبر معظم اسلام ﷺ - که خود این ها در رأس حکومت قرار گرفتند و اجرای امور را خودشان متکفل شدند - گاهی هم در مواردی پیغمبر حاکمی را معین می کند به امر الهی؛ مثل آن پیغمبری که این هم در قرآن در سوره بقره است که: «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ اَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره: ۲۴۶)؛ مردم که زیر فشار بودند و مشکلات داشتند، به پیغمبر مراجعه کردند که او برای شان یک حکمرانی را انتخاب کند و او هم حکمران را انتخاب کرد؛ «قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» (بقره: ۲۴۷)؛ طالوت شد فرمانده. بنابراین پیغمبر راهبر است و فرمانده اصلی و گرداننده اصلی است لکن اجرای کار به دست یک کس دیگری است غیر از آن پیغمبر، که در این مثال طالوت است و امثال آن هم قطعاً در تاریخ نبوت ها کم نیست و زیاد هست. یک وقت دیگر هم این جور است که پیغمبر کسی را معین نمی کند لکن خود او دارای موقعیتی است در دستگاه حکومت که امر او نافذ است؛ مثل حضرت یوسف علیهما السلام که امر او هم در دستگاه حکومت - که آن حکومت هم به تدریج گرایش به دین حضرت یوسف علیهما السلام پیدا کرد - نافذ بود و کارها را انجام می داد، در حالی که حاکم مطلق هم نبود.^۱

۱. بیانات امام خامنه ای (علیه السلام) در سخنرانی تلویزیونی به مناسبت عید مبعث، ۱۳۹۹/۱۲/۲۱،

۲. لزوم حکومت دینی و ولایت فقیه

الف) دلیل عقلی:

از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است، نیاز دارد تا در کنار دیگر انسان‌ها زندگی کند و تشکیل جامعه بدهد و بدون شک جامعه به قانون و زمامدار (مجری) برای اجرای قانون نیاز دارد و بدون تردید بهترین قانون برای اداره یک جامعه قرآن کریم و دستورات خداوند می‌باشد زیرا او بهتر از هرکسی به نیازها و مشکلات آفریدگانش آگاه است.

از طرفی اجرای قانون و حکومت و زمامداری بر جامعه اسلامی باید توسط کسی انجام شود که بهترین شناخت را نسبت به این قانون داشته و بهتر از هر کسی بتواند آن را اجرا نماید. و علاوه بر آن عادل و پاک باشد.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «در حکومت پاکان، انسان پرهیزکار به خوبی انجام وظیفه می‌کند؛ ولی در حکومت بدکاران، ناپاک از آن بهره‌مند می‌شود تا مدت‌ش سرآید و مرگ وی فرا رسد.»^۱

این فرد به یقین خود پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او امامان معصوم علیهم السلام می‌باشند. اما در زمان غیبت، احکام اجتماعی اسلام تعطیل نیست و برای آنکه بتوان این احکام را به نحو مطلوب عمل کرد، لازم است تا در زمان غیبت نیز (در صورت وجود شرایط) حکومت اسلامی برپا شود.

عقل حکم می‌کند که بر قله چنین حکومتی کسی قرار گیرد که به احکام اسلامی آگاهی دارد و می‌تواند زمامدار مردم باشد. اگر معصوم علیه السلام در میان مردم بود عقل او را سزاوار این منصب می‌شمارد ولی در عصر غیبت معصوم علیه السلام، فقیه عادل و قادر بر اداره جامعه لایق این مقام است.

۱. نهج البلاغه، همان، خطبه ۴۰، ص ۸۳.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «شایسته‌ترین مردم برای حکومت کسی است که از دیگران تواناتر و به دستور خدا در امر حکومت داناتر باشد.»^۱

به عبارتی جایگاه ولایت (دقت شود) ثابت است و همیشه باید یک نفر که دارای شرایط لازم است در این جایگاه هدایت و رهبری جامعه را بر عهده بگیرد و آنچه تغییر می‌کند افرادی هستند که در این جایگاه قرار می‌گیرند.

(ب) دلیل نقلی:

برای اثبات ولایت فقیه به احادیث فراوانی استناد شده که به دلیل هدف ما در ارائه بحثی بسیار موجز و خلاصه، فقط به دو حدیث اشاره می‌کنیم:

یک - توقیع شریفی که مرحوم صدوق از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند که حضرت ولی عصر علیه السلام در پاسخ به پرسش‌های او به خط مبارک‌شان نوشتند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ در رویدادهایی که اتفاق می‌افتد به روایان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آن‌ها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم.»^۲

حضرت مهدی علیه السلام دو جمله «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» و «أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» را به گونه‌ای فرموده‌اند که به وضوح می‌رساند حکم روایان حدیث که همان فقیهان هستند مانند حکم خود امام است. یعنی فقیهان نایب عام امام زمان علیه السلام در بین مردم هستند.

۱. همان، خطبة ۱۷۳، ص ۲۴۷.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، همان، ج ۲۷، ص ۱۴۰؛ احمد بن علی طبرسی، همان، ج ۲، ص ۴۶۹؛ محمد بن الحسن طوسی، کتاب الغیبة للحجة، همان، ص ۲۹۰؛ محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال‌الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۸۳.

دو- امام صادق علیه السلام فرمود:^۱

«هرکس از شما حدیث ما را نقل می‌کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌شناسد به حکومت او رضایت دهید. همانا من او را حاکم شما قرار دادم، پس وقتی او به حکم ما حکم کرد اگر قبول نشود، سبک شمردن حکم خدا و ردّ بر ماست و ردّ ما ردّ خداست و آن در حدّ شرک به خداست.»^۲

فقیه در اصطلاح امروز همان شخصی است که در حدیث با تعبیر عارف به احکام معرفی شده است.

حضرت امام خمینی علیه السلام در خصوص این روایت فرموده‌اند:

«همان‌طور که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت ظاهری خود حاکم والی و قاضی تعیین می‌کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن‌ها اطاعت کنند، حضرت امام صادق علیه السلام همچون «ولّی امر» مطلق می‌باشد... می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید... و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.»^۳

۳. وظایف مردم و حاکم

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «ای مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی.

۱. این حدیث به مقبولة عمر بن حنظله معروف است.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱ ص ۶۷؛ محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الأحکام، همان، ج ۶ ص ۲۱۸؛ محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، همان، ج ۱، ص ۳۴ و ج ۲۷، ص ۱۳۶؛ حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۱۷، ص ۳۱۱؛ محمد بن زین الدین ابن ابی جمهور، همان، ج ۴، ص ۱۳۳.

۳. سید روح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۴، ص ۹۲.

(الف) اما حق شما بر من این است که: خیر خواه شما باشم، و غنیمت شما را به نحو کامل به شما پردازم، و شما را تعلیم دهم تا جاهل نمانید، و مؤدب به آداب نمایم تا بیاموزید.

(ب) و اما حقی که من بر شما دارم: وفا به بیعتی است که با من نموده‌اید، و خیر خواهی نسبت به من در حضور و غیاب، و اجابت دعوتم به وقتی که شما را بخوانم، و اطاعت از من چون دستوری صادر کنم.^۱

۴. علل تزلزل در حکومت دینی

با توجه به فرمایش امیرالمؤمنین، علی علیه السلام دو نکته زیر که نشان دهنده عدم رعایت حقوق نسبت به یکدیگر است، علل تزلزل در حکومت دینی می‌باشد:

(الف) نافرمانی مردم از والی، (ب) اجحاف والی بر مردم.

۵. آثار تزلزل در حکومت دینی

و نیز با عنایت به فرمایشات آن حضرت؛ این عدم رعایت حقوق آثار زیر را در پی دارد: «بی تفاوتی مردم به رواج باطل در جامعه، از بین رفتن وحدت کلمه، ظهور نشانه‌های ستم، بی تفاوتی مردم نسبت به فراموشی ارزش‌ها در جامعه، ازدیاد نیرنگ بازی در دین، متروک ماندن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، ازدیاد هواپرستی، تعطیلی احکام الهی، بیمار شدن قلوب، خوار شدن نیکان، قدرتمند شدن شرور.»^۲

۶. اسلام حکومت و نظام‌ساز می‌تواند در مقابل استکبار بایستد

اسلام بلاشک قلع و قمع‌کننده ظلم و استکبار است؛ «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ.»

۱. نهج البلاغة، همان، ص ۷۹.

۲. مسعود حیدری نیک، حکومت از دیدگاه نهج البلاغة، قم، سبط النبى، ۱۳۸۶، ص ۱۰۰.

یقیناً اسلام می‌تواند کفر را، جبههٔ مقابل را شکست بدهد؛ اما کدام اسلام قادر به این کار است؟ آن اسلامی می‌تواند کفر را و استکبار را و ظلم را قلع و قمع کند یا او را محدود کند یا از تجاوز و تعدی او جلوگیری کند که دارای نظام باشد، دارای دولت باشد، دارای نیروی نظامی باشد، دارای رسانه باشد، دارای سیاست باشد، دارای اقتصاد باشد، ابزارهای فراوان در اختیار او باشد؛ اسلامی که توانسته نظام‌سازی کند و حکومت‌سازی کند، این اسلام می‌تواند مقاومت کند، و الا یک شخص ولو مسلمان برجسته‌ای باشد، یا جریان اسلامی مثل جریان‌هایی که در دنیا هستند، اگر به سمت هدف حکومت پیش نروند، هیچ خطری برای استکبار ندارند؛ چون هیچ کاری از دست آن‌ها به این صورت برنمی‌آید؛ نمی‌توانند قلع و قمع کنند کفر و ظلم و استکبار را. شما این اسلامی را که قادر بر مقابله است، قادر بر مقاومت است، قادر بر سینه سپر کردن در مقابل جبههٔ کفر است، این اسلام را به دست آورده‌اید، با زحمت هم به دست آورده‌اید، اما چه جوری می‌خواهید حفظش کنید؟ در مقابل دشمن، این را باید نگه داشت، این را باید حفظ کرد؛ این چیزی نیست که [اگر] ره‌ایش کنیم خودش بماند؛ دشمن حمله می‌کند.»^۱

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در دیدار با رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۵/۳/۶،

دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=33198>

جداول آماری

(آیات، پیام‌ها، روایات، نکته‌ها و حکایات)

آیه	عنوان آیه	پیام‌ها	روایات	نکات و حکایات
۱	به نام الله	۶	۱۰	۶
۲	هدف خلقت	۵	۲	۷
۳	پاداش عبادت	۵	۲	۳
۴	تکبر از عبادت	۷	۳	۳
۵	عبادت فطری	۵	۲	۳
۶	نیاز به خدا	۶	۲	۴
۷	اطاعت بعد از شناخت	۷	۲	۵
۸	مراجعه به کارشناس	۷	۳	۳
۹	اقامه نماز	۵	۲	۵
۱۰	وقت نماز	۲	۷	۸
۱۱	خدا با نمازگزاران است	۲	۱	۵
۱۲	پاک کننده گناهان	۴	۳	۴
۱۳	سختی نماز؟	۴	۲	۶
۱۴	پاداش نمازگزاران	۵	۳	۴
۱۵	نماز محافظ	۴	۵	۵
۱۶	مداومت بر نماز	۴	۲	۴
۱۷	ضایع کنندگان نماز	۷	۲	۳
۱۸	عاقبت بی‌نمازی	۲	۳	۴
۱۹	سهل‌انگاران در نماز	۵	۲	۴
۲۰	نماز جماعت	۲	۲	۵
۲۱	قرآن	۵	۴	۷
۲۲	محبت خدا	۴	۲	۵
۲۳	دوستی اهل بیت	۷	۳	۷
۲۴	تقوا	۳	۳	۵

آیه	عنوان آیه	پیام‌ها	روایات	نکات و حکایات
۲۵	اخلاص	۵	۳	۵
۲۶	توکل	۳	۲	۵
۲۷	خدا نزدیک است	۳	۳	۵
۲۸	آخرت گرایی	۵	۳	۳
۲۹	تسلیم و رضا	۵	۲	۴
۳۰	امید، یأس	۳	۳	۴
۳۱	دین دلبخواهی	۳	۳	۵
۳۲	دین سطحی	۵	۲	۴
۳۳	امتحان الهی	۳	۳	۴
۳۴	استدراج	۳	۵	۶
۳۵	ایثار	۳	۲	۹
۳۶	انفاق	۵	۴	۶
۳۷	رزق و روزی	۳	۲	۵
۳۸	شکر و کفر نعمت	۴	۳	۴
۳۹	ازدواج	۷	۴	۷
۴۰	وفای به عهد	۲	۳	۲
۴۱	امانت‌داری	۳	۳	۴
۴۲	محبت و مهر ورزی	۵	۵	۵
۴۳	عفو و گذشت	۶	۵	۶
۴۴	دوست، رفیق	۵	۳	۵
۴۵	صبر و شکیبایی	۵	۲	۴
۴۶	احترام به پدر و مادر	۱۰	۵	۴
۴۷	راستگویی - دروغ	۳	۶	۵
۴۸	صله رحم	۵	۳	۶
۴۹	حیا و عفت	۷	۴	۵
۵۰	پوشش، آراستگی	۵	۳	۵
۵۱	ذکر صلوات	۳	۳	۴
۵۲	جهاد و شهادت	۴	۲	۶

عنوان آیه	پیام‌ها	روایات	نکات و حکایات
۵۳ بهشت	۵	۵	۷
۵۴ ترک گناه	۳	۲	۵
۵۵ آرزوهای دراز	۴	۳	۵
۵۶ وسوسه‌های شیاطین	۴	۲	۸
۵۷ مال حرام	۴	۴	۵
۵۸ حسد	۳	۲	۵
۵۹ ظلم	۴	۲	۵
۶۰ بخل	۷	۲	۵
۶۱ عیب‌جویی	۵	۲	۵
۶۲ تمسخر و استهزاء	۵	۲	۴
۶۳ غیبت، گمان بد	۸	۴	۶
۶۴ گناهان جنسی	۵	۳	۷
۶۵ لجاجت	۴	۳	۴
۶۶ فحش و ناسزا	۵	۲	۴
۶۷ توبه و استغفار	۱۰	۲	۴
۶۸ شایعه	۵	۵	۶
۶۹ امر به معروف و نهی از منکر	۸	۳	۵
۷۰ عدم دوستی با دشمنان خدا .	۶	۳	۶
۷۱ منافقان	۷	۵	۷
۷۲ حکومت اسلامی	۵	۲	۵
جمع	۳۴۳	۲۲۱	۳۶۰

* منظور از روایات در این جدول احادیثی است که بازگو کننده حکایت یا داستانی نیست و تحت عنوان «روایاتی در باره هر کدام از عناوین» در متن آمده است.

کتابنامه

قرآن کریم.

شریف الرضی، محمد بن حسین. نهج البلاغة، تصحيح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.

ابن أبی الحديد، عبد الحميد بن هبة الله. شرح نهج البلاغة، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ ق.

ابن أبی جمهور، محمد بن زين الدين. عوالي اللئالی العزیزية فی الأحاديث الدينية، قم، دار سيد الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.

ابن اشعث، محمد بن محمد. الجعفریات، تهران، مكتبة النینوی الحديثة.

ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شيخ صدوق). التوحيد، قم، جامعه مدرسين، ۱۳۹۸ ق. _____ صفات الشیعه، تهران، أعلمی، ۱۳۶۲.

_____ . الأمالی، بیروت، أعلمی، ۱۳۶۲.

_____ . ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ ق.

_____ . علل الشرائع، قم، کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵.

_____ . عیون أخبار الرضا (ع)، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق.

_____ . کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.

_____ . من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

_____ . الخصال، قم، جامعه مدرسين، ۱۳۶۲.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. تحف العقول عن آل الرسول، تصحيح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسين، ۱۳۶۳.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی. متشابه القرآن و مختلفه، قم، بیدار، ۱۳۶۹ ق.

_____ . مناقب آل أبی طالب (ع)، قم، علامه، ۱۳۷۹ ق.

ابن طاووس حلی، علی بن موسی. فلاح السائل و نجاح المسائل، قم، بوستان کتاب، ۱۴۰۶ ق.

- _____ . اليقين، قم، دار الكتاب، ۱۴۱۳ ق.
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد. عدة الداعي و نجاح الساعي، بيروت، دار الكتاب الإسلامي، ۱۴۰۷ ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم. لسان العرب، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۴ ق.
- ابن هشام، عبد الملك. السيرة النبوية، بيروت، دار المعرفة، ۱۳۷۵ ق.
- ابى الفتح البشيهي، هاب الدين محمد. المستطرف، قم، شريف الرضى، ۱۳۶۸.
- احمدى ميانجى، على. مكاتيب الرسول ﷺ، قم، دار الحديث، ۱۴۱۹ ق.
- _____ . مكاتيب الأئمة ﷺ، قم، دار الحديث، ۱۴۲۶ ق.
- اربلى، على بن عيسى. كشف الغمة فى معرفة الأئمة، تحقيق سيد هاشم رسولی محلاتی، تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
- ارفع، سيد كاظم. اخلاق در قرآن: حالات خوب نفس، فیض كاشانى، ۱۳۷۳ ش.
- _____ . اخلاق در قرآن: صفات دوستان خدا، تهران، فیض كاشانى، ۱۳۷۳.
- اصفهانى، ابوالحسن. وسیلة النجاه، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی ﷺ، ۱۳۸۱.
- امين، سیده نصرت بیگم. مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، فراموشی، ۱۳۹۶.
- امینی، عبدالحسین. الغدير، قم، مؤسسه فرهنگی هنری امامت اهل بیت ﷺ، ۱۳۹۸.
- انصاریان، حسین. عرفان اسلامی (شرح جامع مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه)، تهران، دارالعرفان، ۱۳۹۱.
- آذریزدی، مهدی. قصه‌های کلیلۀ و دمنه برای بچه‌های خوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۹.
- آقاتهرانی، مرتضی. حدیث دل سپردن، قم، احمدیه، ۱۳۸۶.
- باقی زاده گیلانی، رضا. رمز موفقیت بزرگان، قم، گاه سحر، ۱۳۷۹.
- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان. البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴.
- بلخی رومی، جلال الدین محمد. مثنوی معنوی، تهران، پارمیس، ۱۳۹۷.
- بنی لوحی، سیدعلی. عبدالله، اصفهان، راه بهشت، ۱۳۹۱.
- بهایی شیرازی، سید بهاء الدین سید رضی. کشکول شیخ بهایی، تهران، پارمیس، ۱۳۹۲.

بهبودی، هدایت الله. شرح اسم (زندگی نامه آیت الله سید علی حسینی خامنه‌ای)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱.

بیهقی، ابراهیم بن محمد. المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ق.
پاک‌نیا، عبدالکریم. خاطرات ماندگار از خوبان روزگار، قم، فرهنگ اهل البيت (ع)، ۱۳۸۹.

پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت الله مصباح یزدی (عج)، درس‌های اخلاق، نجواهای دلتنگی (شرح دعای ۴۵ صحیفه سجادیه) جلسه ۹، دعوت‌های الهی، اسباب سعادت، ۱۳۹۴/۴/۶، دسترسی در: mesbahyazdi.org/node/5621.

پایگاه اطلاع‌رسانی آثار آیت الله مصباح یزدی، «درس‌های اخلاق سال تحصیلی ۱۳۹۲-۱۳۹۳ (محبت خدا)»، دسترسی در: <https://mesbahyazdi.ir/node/5048>، ۲۱ اسفند ۱۳۹۲.

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/>.

پایگاه تاریخ ایرانی، «معمای کشمیری؛ اغفای رجایی با نفوذی سازمان»، دسترسی در: tarikhirani.ir/fa/news/8187، ۱۱ شهریور ۱۳۹۸.

پایگاه تبیان، «دوستی به سبک شهدا»، دسترسی در: <https://article.tebyan.net/142215>، ۱۰ آبان ۱۳۸۹.

پاینده، ابو القاسم. نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲.
پرتوی آملی، مهدی و ابو القاسم انجوی شیرازی. ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تهران، سنایی، ۱۳۸۵.

تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.

تنکابنی، محمد بن سلیمان، محمدرضا برزگر و عفت کرباسی (خالقی)، قصص العلماء، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

تویسرکانی، محمد نبی. لثالی الاخبار، قم، مکتبه العلامه، ۱۴۱۵ ق.
تقی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال. الغارات، تصحیح جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ ق.

جزایری، سید نعمت الله. انوار نعمانیه، بیروت، دارالقاری، ۱۴۲۹ ق.

- جعفر بن محمد علیه السلام (امام ششم). مصباح الشریعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، تهران، پیام حق، ۱۳۷۷.
- جعفریان، رسول. تاریخ سیاسی اسلام، قم، الهادی، ۱۳۷۸.
- جوادی آملی، عبدالله. ادب فنای مقربان، قم، اسراء، ۱۳۹۴.
- _____ . تفسیر تسنیم، قم، اسراء.
- چناری، جواد. آبشار رحمت، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۴.
- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
- _____ . الجواهر السنية فی الأحادیث القدسية، تهران، دهقان، ۱۳۸۰.
- حسکانی، عبيدالله بن عبدالله. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران، وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۱ ق.
- حسن بن علی علیه السلام (امام یازدهم). التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، قم، مدرسة الإمام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
- حسن زاده آملی، حسن. رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، قم، تشیع، ۱۳۷۱.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری ایمان جهادی، ۱۳۹۳.
- حسینی، سیدنعمت‌الله. مردان علم در میدان عمل، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۸۵.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. منهاج الکرامه فی معرف الامامة، مشهد، تاسوعا، ۱۳۷۹.
- _____ . نهج الحق و كشف الصدق، بیروت، دار الكتاب اللبناني، ۱۹۸۲ م.
- حلی، علی بن یوسف بن مطهر (برادر علامه حلی). العدد القویة لدفع المخاوف اليومية، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.
- حمدی اشتهازدی، محمد. حکایت‌های شنیدنی، قم، علامه، ۱۳۸۳.
- حمیری، عبد الله بن جعفر. قرب الإسناد، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ ق.
- حیدری نیک، مسعود. حکومت از دیدگاه نهج البلاغه، قم، سبط النبی، ۱۳۸۶.
- خاتمی، علیرضا. داستان‌هایی از علما، تهران، مهدی یار، ۱۳۸۳.
- خبرگزاری بسیج، دسترسی در: <https://basijnews.ir/fa/news/9227805>، ۷ فروردین ۱۳۹۹.

- خبرگزاری تسنیم، «نگاهی به سلوک و ساده‌زیستی مقام معظم رهبری»، دسترسی در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/390623>، ۱۳ خرداد ۱۳۹۳.
- داودی، عباس. «پاسخ به تمام شبهات احکام»، فصلنامه شمیم معرفت، ش ۴۱، تابستان ۱۳۹۵، ص ۵۶-۷۹.
- _____ . «یقین به دستور خدا»، فصلنامه شمیم معرفت، ش ۴۱، تابستان ۱۳۹۵، ص ۸۰-۹۳.
- _____ . جدول نور (ویژه کاروان‌های راهیان نور)، تهران، روزنامه جوان، ۱۳۹۱.
- درچهای، سیدتقی. قصه‌های خواندنی از چهره‌های ماندنی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۷.
- دستغیب، سید عبدالحسین. استعاذه، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۷۳.
- _____ . گناهان کبیره، تهران، دارالکتاب، ۱۳۹۴.
- _____ . قلب قرآن (تفسیر سوره یس)، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۹۸.
- _____ . معاد، تهران، هاتف، ۱۳۹۷.
- دوانی، علی. شیخ عباس قمی مرد تقوی و فضیلت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۶ ق.
- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- دهقان، احمد. روایت‌ها و حکایت‌ها، تهران، نه‌اوندی، ۱۳۸۴.
- دیلمی، حسن بن محمد. إرشاد القلوب إلى الصواب، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۲ ق.
- _____ . أعلام الدین فی صفات المؤمنین، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ، ۱۴۰۸ ق.
- رازی، حسین بن علی ابوالفتوح. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- راشدی، لطیف. سرود شکفتن، تهران، دفتر نشر برگزیده، ۱۳۷۶.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دمشق، دار القلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
- رجایی، غلامعلی. برداشت‌هایی از سیره امام خمینی ﷺ، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ﷺ، ۱۳۹۲.
- رحمتی شهرضا، محمد. گنجینه معارف، تهران، صبح پیروزی، ۱۳۹۰.
- رسولی محلاتی، سید هاشم. تاریخ انبیاء، قم، کتاب بوستان، ۱۳۹۹.

- رضی رضوی، سید محمد. مکافات عمل، تهران، منیر، ۱۳۷۵.
- روزنامه ایران. ۱۳۹۶/۹/۵، شماره ۶۶۵۲.
- روزنامه جمهوری اسلامی. ۱۳۷۹/۶/۲۹.
- زنجانی، احمد. الکلام یُجْزُ الکلام، قم، حق بین، ۱۳۹۶.
- سازگار، غلامرضا. نخل میثم، تهران، حق بین، ۱۳۹۸.
- ساعی، سید مهدی. به سوی محبوب، قم، مؤسسه فرهنگی و هنری البهجه، ۱۳۸۶.
- سایت مشرق نیوز، «ماجرای سنگ‌های مرمر ایتالیایی خانه شهید بهشتی»، دسترسی در: <https://www.mashregnews.ir/news/1089086>، ۹ تیر ۱۳۹۹.
- سبحانی، جعفر. رمز پیروزی مردان بزرگ، قم، نسل جوان، ۱۳۸۰.
- ستاد اقامه نماز، نماز پیوند خلق و خالق، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۴.
- _____ . نماز نشانه حکومت صالحان (مجموعه مقالات ارائه شده در سمینار نماز، ۱۳۷۰، مشهد)، تهران، ستاد اقامه نماز و احیای زکات، ۱۳۷۷.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. گلستان، به کوشش نورالله ایزدپرست، تهران، دانش، ۱۳۷۶.
- سید، مهناز. کشکول نصاب (داستان کوتاه و آموزنده)، تهران، آزمون‌یار پویا، ۱۳۹۸.
- سید ابراهیمی، جلال. داستان‌های پراکنده از آثار شهید محراب آیت‌الله دستغیب، تهران، اوج، ۱۳۶۶.
- سیف‌اللهی، محمدحسن. آقاشیخ مرتضی زاهد، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲.
- شریف رازی، محمد. کرامات الصالحین، قم، حاذق، ۱۳۸۵.
- شعیری، محمدبن محمد. جامع الأخبار، نجف، مطبعة حیدریة.
- شمس‌الدین محمد. دیوان اشعار، تهران، راه بیکران، ۱۴۰۰.
- شهرابی اردستانی، محمد حسن. انوار المجالس، قم، بنی‌الزهراء، ۱۳۹۰.
- شیعی سبزواری، ابوسعید حسن بن حسین. مصابیح القلوب، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۳.
- صبا، ناصر. نکته‌ها از گفته‌ها، تهران، فرید، ۱۳۹۹.
- صداقت، سید علی اکبر. چهارصد موضوع دو هزار داستان، قم، تذهیب، ۱۳۹۵.
- صدر، سید رضا و سید باقر خسروشاهی. حسد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۳.

صفار، محمد بن حسن. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، تحقیق محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
ضیاءآبادی، سید محمد. بنای بندگی صفای زندگی، تهران، مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام، ۱۳۹۹.

طباطبایی، سید محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.

طبرسی، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
طبرسی، حسن بن فضل. مکارم الاخلاق، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.
طبرسی، علی بن حسن. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ق.

طبرسی، فضل بن حسن. ترجمه تفسیر مجمع البیان، ترجمه حسین نوری همدانی، تهران، فراهانی.

_____ . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

_____ . نثر اللآلئ، مشهد، آستان قدس رضوی.

طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم. بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ ق.

طریق الاسلامی، احسان. مکارم ولایت (رهنمودهای اخلاقی تربیتی)، قم، مؤسسه فرهنگي هنری طریق معرفت ثقلین، ۱۳۹۶.

طوسی، محمد بن الحسن. الأمالی، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.

_____ . تهذیب الأحکام، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

_____ . کتاب الغیبه للحجة، قم، دار المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۱ ق.

_____ . مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، بیروت، مؤسسه فقه الشیعۀ، ۱۴۱۱ ق.

طیب، عبدالحسین. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۶۹.

ظهیری، علی اصغر. بر کراهه عصمت، قم، پیام حجت، ۱۳۸۵.

عارف کامل، (مشمول بر آموزه های عرفانی، نکته و خاطره درباره میرزا محمدعلی شاه آبادی)، تهران، عارف کامل، ۱۳۸۳.

- عاملی (شهید ثانی). زین الدین بن علی. منیة المريد، تصحيح رضا مختاری، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ۱۴۰۹ ق.
- _____ . كشف الريبة عن احكام الفیبه، بیروت، جمعية المعارف الاسلاميه الثقافية، ۱۴۲۱ ق.
- _____ . مسكن الفؤاد عند فقد الاحبة و الأولاد، قم، مكتبة بصیرتی.
- عاملی كفعمی، ابراهيم بن علی. المصباح للكفعمی (جنة الأمان الواقیة)، قم، دار الرضی، ۱۴۰۵ ق.
- _____ . المقام الأسنى فى تفسير الأسماء الحسنی، قم، مؤسسه قائم آل محمد ﷺ، ۱۴۱۲ ق.
- عبداللهی، علی محمد. عاقبت بخیران عالم، قم، شهیدین زین الدین، ۱۳۷۶.
- عرب نوکندی، رحمت الله. کلید سعادت، تهران، عصر رسانه، ۱۳۸۲.
- العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة. تفسير نور الثقلين، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
- عزیزی، عباس. آثار و بركات صلوات، قم، صلاة، ۱۳۹۸.
- _____ . ثواب ختم صلوات، قم، صلاة، ۱۳۸۲.
- عطار، محمد بن ابراهيم و محمد تفنگدار، گزیده تذکرة الاولیاء، تهران، مهراندیش، ۱۳۹۳.
- علی بن الحسین ﷺ (امام چهارم). الصحيفة السجادية، قم، الهادی، ۱۳۷۶.
- علی بن موسی، (امام هشتم ﷺ)، صحيفة الإمام الرضا ﷺ، تحقیق محمد مهدی نجف، مشهد، کنگره جهانی امام رضا ﷺ، ۱۴۰۶ ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود. تفسير العیاشی، تهران، المطبعة العلمية، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- عیناشی، محمد بن محمد. المواعظ العددیه، قم، طلیعة النور، ۱۳۸۴.
- غزالی، محمد. نصیحة الملوك، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱۳۱۵.
- غفاری، محسن. ابلیس نامه، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۷.
- فاضلی، نادر. کوتاه و خواندنی از نماز، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۷.
- فتال نیشابوری، محمد بن احمد. روضة الواعظین، قم، رضی، ۱۳۷۵.
- فخر رازی، محمد بن عمر. التفسير الكبير (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ ق.

- فراهیدی خلیل بن احمد. العین، قم، هجرت، ۱۴۰۹ ق.
- فصیحی، علی. نمونه معارف اسلام، مشهد، محقق، ۱۳۸۴.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. المحجّة البيضاء، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
- قرائتی، محسن. تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸.
- _____ . یکصد و چهارده نکته در باره نماز، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۹۲.
- قرشی بنابی، علی اکبر. قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱.
- قرطبی، محمد بن احمد. الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
- قضایی، ص. «مال حرام»، فصلنامه شمیم معرفت، ش ۳۰، بهار ۱۳۹۰، ص ۹۱-۱۰۷.
- قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله. الدعوات، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ ق.
- قمی، شیخ عباس. انوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۹۱.
- _____ . سفینه البحار، قم، اسوه، ۱۴۱۴ ق.
- _____ . منازل الاخره، اصفهان مرکز فرهنگی شهید مدرس، ۱۳۸۷.
- _____ . منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الّا علیه السلام، تهران، دلیل، ۱۳۷۹.
- قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی، قم، دار الكتاب، ۱۴۰۴ ق.
- کارگر محمدیاری، رحیم. داستان‌ها و حکایت‌های نماز، تهران، ستاد اقامه نماز و احیای زکات، ۱۳۸۸.
- کاشانی، فتح الله بن شکرالله. منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۳.
- کراجکی، محمد بن علی. کنز الفوائد، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۰ ق.
- کریمی نیا، محمدعلی. دنیای جوانان (یکصد و چهل داستان آموزنده ویژه جوانان)، پردیسان، ۱۳۸۰.
- کلانتری سرچشمه محمدرضا. سبک زندگی، تهران، مرکز حفظ و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۲.

کلاتری سرچشمه، محمدرضا. کتاب نماز شهدا، تهران، گرا، ۱۳۹۵.
 کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
 کوفی اهوازی، حسین بن سعید. المؤمن، قم، مؤسسة الإمام المهدي (ع)، ۱۴۰۴ ق.
 _____ . الزهد، تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی، قم، المطبعة العلمية، ۱۴۰۲ ق.

الله اکبری، علی و حسین محمد رضایی. «زندگی پس از ۲۵ روز در عالم برزخ»، نشریه اشراق اندیشه، ش ۱۵، مرداد و شهریور ۱۳۸۲، ص ۲۴-۲۹.
 ماهنامه شاهد یاران، «یاد نامه شهید صیاد»، ش ۲۹، فروردین ۱۳۸۷، ص ۷۷.
 متقی هندی، علی بن حسام الدین. کنز العمال فی سنن الاقوال و الأفعال، بیروت، دار کتاب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.

مجلسی، محمدباقر. حیاة القلوب، تهران، نور محبت، ۱۳۹۳.
 _____ . بحر الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
 _____ . مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.

مجموعه اطلاع رسانی قنوت، مرکز تخصصی نماز. خبرگزاری تسنیم، دسترسی در:
<https://qunoot.net/App/reads.item.php?showid=2979>

مجموعه نویسندگان. پرواز تابى نهایت، تهران، آجا، ۱۳۹۰.
 محدثی، مهدی. حیات پاکان ۲ (داستان‌هایی از زندگی امام حسن مجتبی، امام حسین و امام سجاد (ع))، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۳.
 محمدی اشتهاردی، محمد. حکایت‌های شنیدنی، قم، علامه، ۱۳۸۳.
 _____ . حکایت‌های گلستان سعدی (شامل یکصد و هشتاد حکایت به قلم روان)، قم، نبوی، ۱۳۷۶.

_____ . داستان دوستان، قم، کتاب بوستان، ۱۳۷۵.
 _____ . عالم برزخ در چند قدمی ما، قم، نبوی، ۱۳۷۱.
 محمدی اشتهاردی، محمد و طاهره حسینی، داستان‌ها و پندها، قم، پیام عدالت، ۱۳۹۹.

محمدی، حسین. هزار و یک حکایت قرآنی، قم، نیلوفرانه، ۱۳۹۴.
 محمدی ری شهری، محمد. الصلاة فی الكتاب و السنة، قم، دارالحديث.

- _____ . میزان الحکمه، قم، دار الحديث، ۱۳۹۸.
- محمدی‌ری شهری، محمد و حسن فرزندگان. کیمیای محبت، تهران، دار الحديث، ۱۳۹۸.
- محمودی ارسنجانی، علی. اهمیت نماز و عالم برزخ، قم، امام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۳۸۸.
- مختاری، رضا. سیمای فرزندگان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱.
- مدرس تبریزی، محمدعلی. ریحانة الأدب، تهران، خیام، ۱۳۷۴.
- مرعشی شوشتری، قاضی نور الله. احقاق الحق و إزهاق الباطل، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۹ ق.
- _____ . مجالس المؤمنین، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷.
- مرکز تحقیقات علوم اسلامی نور، نرم افزار آثار حجت الاسلام محسن قرائتی. مستشاری، علیرضا. همای سعادت، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸.
- مشکینی اردبیلی، علی. المواعظ العددیة، قم، دار الحديث، ۱۳۹۲.
- مشهدی، سلطانعلی. أربعین نورالدين عبدالرحمن جامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی. به سوی تو (منک و بک و لک و الیک)، دسترسی در: <http://www.ghadeer.org/Book/4971/326>
- مطهری، مرتضی. مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۸۴.
- المعزی المالیری، اسماعیل. جامع احادیث الشیعه، فی احکام الشریعة، لبنان، مؤسسة التاريخ العربی، ۱۳۹۱.
- معین، محمد. فرهنگ معین، تهران، زرین، ۱۳۷۸.
- مفید، محمد بن محمد. الأمالی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- _____ . الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- مقدادی اصفهانی، علی. نشان از بی‌نشان‌ها (شرح حال شیخ حسنعلی اصفهانی)، تهران، جمهوری اسلامی، ۱۳۷۳.
- مقدم، محمد. یگانه‌پرست عطیه، داستان‌های مثنوی، تهران، یادگار اندیشه، ۱۴۰۰.
- مقدم، محمدتقی. کیفر کردار، تهران، مقدم، ۱۳۸۷.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱.

- ملکی تبریزی، میرزا جواد. رساله لقاءالله، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۷۰.
- _____ . اسرار الصلوة، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۸.
- موسوی خمینی، سید روح الله. آداب الصلوة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۸.
- _____ . صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
- موسوی گرمارودی، سیدعلی. پرتو انسان ها، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸.
- مهراب، محمد. شنیدنی های تاریخ، تهران، یاران، ۱۳۸۹.
- مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، رسم خوبان ۵: ایثار و فداکاری، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، ۱۳۹۴.
- میر خلف زاده، احمد و قاسم میر خلف زاده. داستان هایی از بسم الله الرحمن الرحیم، قم، مهدی یار، ۱۳۷۹.
- میر خلف زاده، علی. قصص التوابین، نصاب، تهران، ۱۳۷۵.
- _____ . داستان های سوره حمد، قم، مهدی یار، ۱۳۸۰.
- _____ . داستان هایی از مردان خدا، قم، مهدی یار، ۱۳۸۰.
- ناصری، محمود. داستان های بحار الأنوار، تهران، ۱۳۹۰.
- نجفی، محمدجواد. تفسیر آسان، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۹.
- نراقی، ملا احمد. خزائن، قم، قیام، ۱۳۹۰.
- _____ . معراج السعاده، تهران، هجرت، ۱۳۷۷.
- نراقی، ملا محمد مهدی. جامع السعادات، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- نوری، حسین بن محمد تقی. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
- نهاوندی، علی اکبر. خزینه الجواهر فی زینه المنابر، قم، وفایی، ۱۳۸۱.
- واحد کودکان و نوجوانان. داستان های شهید دستغیب (اخلاق و احکام)، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۵.
- واقدی، محمد بن عمر. المغازی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۶.
- ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی. مجموعه ورام: آداب و اخلاق در اسلام، ترجمه محمد رضا عطایی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

- هادیان، فریده و اکرم ارجح. نماز در اسارت، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۷۲.
- هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، حسن حسن زاده آملی و محمد باقر کمره‌ای، منهج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران، مکتبة الإسلامية، ۱۴۰۰ ق.
- هروی نیشابوری، ابوبکر عتیق بن محمد. تفسیر سور آبادی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱.
- هلالی، سلیم بن قیس. کتاب سلیم، تصحیح محمد انصاری زنجانی خوئینی، قم، الهادی، ۱۴۰۵ ق.
- یوسفی غروی، محمد هادی. تاریخ تحقیقی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۸.

«باید توجه داشته باشیم که معرفت آموزی در خلا، بدون توجه به وظیفه‌ای که این معرفت بر دوش انسان می‌گذارد؛ چندان کارساز نیست. معرفت، مقدمه عمل است. ... چیزی می‌آموزیم تا صراط مستقیم را بشناسیم؛ در آن قدم بگذاریم؛ در آن پای بفشاریم و به سمت هدف‌های آن پیش برویم»

(امام خامنه‌ای مدظله العالی در دیدار با دانش‌آموختگان طرح ولایت، ۱۳۸۱/۰۵/۱۷)

زمزم
انتشارات

ISBN:978-600-60731-0-1



9 786006 073101

دفتر مرکزی: قم، خیابان شهید فاطمی (دور شهر)،
نبش کوچه سوم، پلاک ۸۱.
نمایشگاه و فروشگاه کتاب انتشارات زمزم هدایت
تلفن و نمابر: ۰۲۵۷۷۳۰۷۳۵
همراه: ۰۹۱۲۲۵۳۲۸۸۷



معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه